ص:3

جلد چهارم‏

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ‏

\* (أبواب داوريها و حكومتهاى مربوط به آن، چه شخصى)\* شايسته است به حكومت و داورى و چه كسى شايستگى ندارد

مؤلّف اين كتاب ابو جعفر محمّد بن علىّ بن موسى بن بابويه قمّى- رضى اللَّه عنه- گويد:

3216- احمد بن عائذ- كه خود يكى از راويان ثقه است- از ابى خديجه سالم بن مكرم جمّال روايت كرده كه امام صادق عليه السّلام فرمود: مبادا يكى از شما شيعيان در مورد دادخواهى، كسى را براى دادرسى نزد حاكم جور برد، بلكه بنگرد چه كسى در ميان شما با احكام و طرز حكومت ما آشنا مى‏باشد او را براى رفع خصومت و داورى برگزينيد، پس حكم را بنزد او برده، و داورى و قضاوتش را بپذيريد كه من نيز او را بر شما قاضى و داور قرار مى‏دهم.

«نكته: البتّه بايد دانست كه در زبان عرب قضاء و قضي مصدر قضى يقضى‏

ص:4

آمده است، و قضاوت به عنوان مصدر و غير آن نيامده، و اين كلمه حاصل تصرّفات فارسيانه است كه چون بسيار مشهور و مستعمل است ما نيز آن را در اين كتاب بكار برده‏ايم».

3217- و معلّى بن خنيس روايت كرده كه روزى از امام صادق عليه السّلام سؤال كردم معنى اين آيه را إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلى‏ أَهْلِها وَ إِذا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ‏ (يعنى: خداوند شما را امر مى‏كند كه امانتهاى مردم را بصاحبانش بازگردانيد و اگر ميان مردم داورى مى‏كنيد بعدل حكومت نمائيد). (نساء: 57) حضرت فرمود: بر امام است كه آنچه نزد اوست به امام پس از خود ردّ نمايد و امامان مأمورند به عدل حكومت كنند، مردم نيز موظّفند كه از آنها تبعيّت و پيروى نمايند.

3218- عطاء بن سائب از امام سجّاد عليه السّلام نقل كرده است كه فرمود:

هر گاه در زمان حكومت پيشوايان جور واقع شديد بهمان احكام صادر از ايشان عمل نمائيد و خود را سر زبانها نياندازيد و مشهور بمخالفت ننمائيد كه موجب هلاكتان مى‏شود و اگر بتوانيد بين خودتان مطابق احكام ما اهل بيت رفتار كنيد و فصل خصومت نمائيد البتّه اين، براى شما بهتر است.

3219- حسن بن محبوب از عبد اللَّه بن سنان از امام صادق عليه السّلام‏

ص:5

روايت كرده كه فرمود: هر كس از شيعيان كه همكيش خود را در اختلافى بنزد قاضى يا سلطان ستمگر برد، و آن قاضى به غير حكم خداوند عزّ و جلّ حكمى صادر كند آن مراجعه‏كننده با قاضى در گناه چنين حكم كردنى شريك خواهد بود.

3220- حريز از ابو بصير از امام صادق عليه السّلام روايت كرده كه فرمود:

هر گاه بين دو نفر بر سر حقّى دعوى بود و يكى از آن دو ديگرى را براى دادرسى و حل اختلاف نزد يكى از دانشمندان شيعه دعوت كرد تا حكم خدا را ميان آن دو جارى كند و دوستش سر باز زد و جز به حكم حاكم جور تن نداد اين شخص بمنزله همان كسانى مى‏باشد كه خداوند عزّ و جلّ در مورد ايشان فرمود: أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِما أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَ ما أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَ قَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ‏ الآية- نساء: 59) يعنى: آيا نمى‏نگرى بكسانى كه مى‏پندارند كه به آنچه از جانب خداوند بسوى تو و پيشينيان تو، فرستاده شده است ايمان آورده‏اند، و در عين حال مى‏خواهند كه داورى را نزد حكّام جور برند و حال آنكه مأمور شده‏اند بدان طاغوت كافر باشند.

\* (باب اقسام قاضيان و حكمها)\*

3221- امام صادق عليه السّلام فرمود: قاضيان بر چهار دسته‏اند: سه دسته‏

ص:6

آنها در آتش و يك دسته از آنان در بهشت مى‏باشند، پس امام سه دسته اوّل را به اين ترتيب معرّفى كردند: اوّل مردى كه حكم به ستم و ناروا مى‏كند و خود هم مى‏داند كه چه كرده است پس او أهل دوزخ است، دوم، مردى كه حكم به ناروا مى‏كند ولى نمى‏فهمد كه حكمش نادرست است او نيز اهل آتش است. سوم مردى كه حكم به حقّ و راستى مى‏كند ولى خود نمى‏داند كه چه كرده است يعنى طبق موازين اسلامى حكم نكرده بلكه همين طور به سليقه خود حكم به صواب كرده است او نيز اهل آتش است، و امّا چهارم آنكه حكم بحقّ مى‏كند و خود نيز حقّ و باطل را مى‏شناسد اين مرد اهل بهشت خواهد بود. بعد امام عليه السّلام فرمود: داورى دو قسم است:

يكى حكم خداوند عزّ و جلّ و ديگرى حكم اهل جاهليّت، پس هر كس در حكم خداوند عزّ و جلّ خطا كرد ناگزير به حكم اهل جاهليت عمل كرده است و هر آن كس كه در دو درهم به غير آنچه خدا فرموده حكم كند (هر چند بسيار اندك است) در اطاعت از خداوند كفر ورزيده و به خدا كافر شده است.

\* (خوددارى از حكميّت و داورى)\*

3222- سليمان بن خالد از امام صادق عليه السّلام روايت مى‏كند كه فرمود: زنهار، از داورى بين مردم بپرهيزيد زيرا قضاوت فقط كار پيشواى عالم بحكم و

ص:7

عادل در ميان مسلمين است مانند پيغمبرى، يا وصيّ آن پيغمبر

3223- و امير مؤمنان عليه السّلام به شريح قاضى فرمود: اى شريح در جايى نشسته‏اى كه در آنجا به جز پيغمبرى يا وصى پيغمبرى ننشيند يا مردى بنشيند شقي و بدبخت (كه آخرت خود را براى دنياى ديگران از دست مى‏دهد).

\* (ناپسندى همنشينى با قاضيان در مجالس قضا)\*

3224- محمّد بن مسلم گويد امام باقر عليه السّلام بر من گذشت در حالى كه من در كنار قاضى مدينه نشسته بودم، فرداى آن روز كه خدمت آن حضرت رسيدم حضرت بمن فرمود: آن چه جايى بود كه ديروز نشسته بودى؟ عرض كردم: فدايت شوم اين قاضى خيلى مرا اكرام مى‏كند و بمن احترام مى‏گذارد لذا ناچار گاهى نزد او مى‏نشينم. حضرت فرمود: چگونه مطمئنى كه هر گاه لعنتى از خدا بر او نازل شود گريبانگير تو نشود. و در خبر ديگرى آمده است: كه تو را با ديگران در مجلس، آن لعنت شامل نشود.

3225- در خبر ديگرى آمده است كه بدترين جايها، خانه فرمانروايانى است‏

ص:8

كه به حقّ حكم نمى‏كنند.

3226- امام صادق عليه السّلام فرمود: گورستان كفّار (كه محلّى در جهنم است) به خدا شكايت كرد از شدّت گرمايش، خداوند بدان خطاب فرمود: ساكت باش، جايگاه قاضيان گرمايش شديدتر از آنجاست.

\* (باب ناپسند بودن اجرت گرفتن يا ارتزاق از راه داورى)\*

3227- حسن بن محبوب از عبد اللَّه بن سنان نقل كرده گويد: از امام صادق عليه السّلام سؤال شد در مورد قاضييى كه در ميان دو شهر و يا دو قريه است و مخارج خود را از اجرت قضاوت، كه از دولت وقت دريافت مى‏دارد تأمين مى‏كند. امام فرمود: اين سحت و حرام است. (شرح: قاضى حق دارد از بيت المال، ارتزاق كند ولى حق ندارد براى صدور حكم اجرت بگيرد).

\* (باب ناروائى در حكم)\*

3228- سكونى با سند خود از امير المؤمنين عليه السّلام روايت كرده كه فرمود: دست رحمت خداوند بالاى سر قاضى در حركت است، پس هر گاه كه قاضى به ناروا حكم كند خداوند دست رحمت از سر او بردارد و او را به خودش واگذار نمايد.

ص:9

\* (باب خطا در داورى)\*

3229- از ابو بصير روايت شده كه گفت: امام باقر عليه السّلام فرمود: هر كس در دو درهم (با همه كمى و ناچيزيش) به خطا و ناروا حكم كند كفر ورزيده است (شرح: مراد از اين كفر، كفر طاعت است).

3230- معاوية بن وهب از امام صادق عليه السّلام روايت كرده كه فرمود:

هر قاضى كه بين دو تن داورى كند و راه خطا رود از جايى دورتر از آسمان به زمين سقوط كرده است (يعنى از درجه قرب خدا آنقدر دور شده كه گوئى جايى دورتر از آسمان بزمين فرود افتاده است).

\* (ديه و جريمه خطاى داوران)\*

3231- أصبغ بن نباته گويد: امير مؤمنان عليه السّلام فرمود: آنچه را كه داوران در قصاص (ريختن خون) يا قطع (مثل بريدن دست سارق) اشتباه كنند جريمه‏اش با بيت المال است. (نه بر شخص قاضى) [روايت مذكور در موردى بكار مى‏آيد و قابل قبول است كه تمام مقدّمات حكم از نظر تحقيق و دليل و إقرار و ساير شرائط براى قضاوت، همه و همه از جانب قاضى بدرستى انجام شده باشد، ولى با اين همه حكم بر خلاف واقع بوده و احقاق حقّ نشده باشد، نه اينكه هر كس بدون اهليّت و صلاحيّت قضاوتى بكند و آن را هم حكم خدا بخواند، كه در اين صورت روشن است كه‏

ص:10

اگر خلافى انجام دهد شخص قاضى مسئول است و جريمه‏اش را هم خود بايد بپردازد].

\* (در صورتى كه طرفين دعوا دو تن را حاكم قرار دهند)\*

3232- داود بن حصين از امام صادق عليه السّلام پرسيد: كه اگر طرفين دعوى دو تن را حاكم قرار دهند و به حكم آنها راضى باشند، امّا حكمين كه هر دو آنها عادلند در تعيين حكم اختلاف كنند بايد بقول كداميك عمل كرد؟ امام فرمود: بايد ديد كداميك در فقه استادتر و دلائلش كافى و كاملتر است و با احاديث ما آشناتر و ترسش از خدا بيش از ديگران است، حكم او را جارى ساخته و حكم آن ديگر را بحساب آورده نشود.

3233- و باز داود بن حصين از عمر بن حنظلة از امام صادق عليه السّلام روايت كرده كه سؤال كردم: در مورد دو تن كه اختلافى داشتند و هر كدام شخصى را براى داورى تعيين كردند و هر دو راضى شدند كه بحكم آن دو، تن در دهند، امّا آن دو حاكم در بيان حكم و در حديث مأثور از طريق ما اختلاف كردند حضرت فرمود: حكم آنست كه عادلترين و فقيه‏ترين و راستگوترين آنها در حديث و پارساترين‏

ص:11

آنها گفته است و بحكم آن ديگر كه در اين مرتبه نيست اعتنا نبايد كرد، گويد عرض كردم كه هر دوى آنها عادلند و مورد رضايت اصحاب ما هستند و از حيث فضائل و صفات بر هم برترى ندارند، فرمود: بايد ديد فتوا و حكم كدام يك مبتنى بر آن خبريست كه مورد قبول جماعت اصحاب ما است، بدان عمل كنيد، و آن فتوا و حكم كه مبتنى بر خبر شاذّ و نادر و كم طرفدار است، عمل ننمائيد. (يعنى بروايت مشهور بين اصحاب عمل كرده غير مشهور را ترك كنيد). زيرا خبر مجمع عليه (يعنى مشهور فتوايى) بدون شكّ حكم ما است، و جز اين نيست كه كارها سه دسته هستند: امرى است كه صحّتش روشن است پس بايد پيروى شود، و امرى است كه ضلالت و گمراهيش آشكار است كه بايد ترك شود و امرى است كه مشكل است (و واضح و روشن نيست) كه بايد آن را بخدا واگذاشت. رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمود: حلال، واضح است و حرام واضح و امّا شبهات ما بين اين دو، پس هر كس شبهات را ترك كند از محرّمات نجات يابد، و هر كس كه به امور شبهه‏ناك دست آلايد خواهى نخواهى مرتكب محرّمات خواهد شد و از راهى كه خود نداند هلاك خواهد گشت.

ص:12

عرض كردم: پس اگر هر دو خبر از طريق شما مشهور بودند و هر دو را ثقات، از شما روايت كرده بودند؟ فرمود: هر كدام كه حكمش با ظاهر كتاب خدا موافق بود و با سنّت رسول خدا سازش داشت و مخالف عامّه بود مورد عمل بايد قرار گيرد، عرض كردم فدايت شوم يكى از دو خبر را موافق با عامّه (سنيّان) يافتيم و ديگرى را مخالف با آنها بكدام خبر تمسّك كنيم، فرمود: بآن كه مخالف عامّه است زيرا راه رشد در آنست.

عرض كردم فدايت شوم اگر هر دو خبر موافق با آنها بود آنگاه چه كنيم؟

حضرت فرمود: بايد ديد كدام خبر را بيشتر عمل مى‏كنند و به آن حكّامشان مايل‏ترند و قاضى‏هاشان مورد عمل قرار مى‏دهند آن را ترك و ديگرى را عمل كرد. عرض كردم اگر حكّام و قاضيهاشان بهر دو خبر عمل مى‏كنند چه كنيم، فرمود آن وقت است كه بايد دست بازدارى تا با امام خود ملاقات كنى و حكم را بپرسى زيرا توقّف در هنگام برخورد با شبهه‏ها بهتر است از در افكندن خود در مهلكه‏ها.

\* (باب راه و رسم داورى)\*

3234- رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمود: هر كس بداورى ميان مردم‏

ص:13

مبتلا شد، در حال ناراحتى فكر و غضب حكمى صادر نكند.

3235- و امام صادق عليه السّلام فرمود: چنانچه قاضى از كسى كه در طرف راست يا چپش نشسته نظر خواهى كند پس لعنت خدا و فرشتگان و مردم همگى را براى خود خريده است، چرا از جاى خويش بر نمى‏خيزد (يعنى از كرسى قضا) و آن دو تن را بجاى خود نمى‏نشاند.

شرح: «اين خبر دلالت صريح دارد كه بايد قاضى خود مجتهد باشد زيرا در صورت عدم اجتهاد است كه از ديگران استعلام حكم مى‏كند، و شكّى نيست كه براى فروع همه امور حكم معين كردن امرى است غير ممكن و به علاوه بر فرض تنصيص (تعيين جزء جزء احكام و فروعش) علم مقلّد بهمه آنها محال است و مرتّبا اتّفاق مى‏افتد كه براى قاضى قضيّه‏اى پيش مى‏آيد كه نصّى در باره آن نشنيده، پس واجب است بر او در تمام احوال اعمال نظر كند در تطبيق فروع بر اصول و تفحّص در باره دليل، و كسانى كه جواز قضاء مقلّد را چندان سخت نمى‏دانند هنوز مبتلا بقضاء نشده‏اند تا نيك بدانند كه اشتباه مى‏كنند و أدلّه‏اى كه بدان تمسّك مى‏كنند همه در مقام حرف بكار مى‏آيد نه عمل».

3236- مردى در زمان خلافت امير المؤمنين بر ايشان وارد شد و چند روزى ميهمان آن حضرت بود، آنگاه دعوائى با كسى عنوان كرد و از حضرت استعلام حكم نمود در صورتى كه قبلا يعنى روز اول عنوان نكرده بود، حضرت امير عليه السّلام فرمود: آيا

ص:14

تو با كسى مخاصمه‏اى دارى و بشكايت آمده‏اى؟ گفت: آرى، حضرت فرمود: از نزد ما برو، زيرا رسول خدا (ص) نهى فرمود از اينكه يكى از طرفين دعوى بدون حضور ديگرى ميهمان قاضى باشد.

3237- امام صادق عليه السّلام فرمود: هر كس بين خود و ديگران انصاف ورزد محتاج به داورى ديگرى نخواهد بود. (زيرا كه او خود داور خويش است).

3238- و از امير مؤمنان عليه السّلام نقل شده كه رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرموده‏اند: هر گاه دو تن از تو تقاضاى داورى كردند عجله در قضاوت مكن تا از آن ديگرى هم مطالبش را بشنوى، پس هر گاه چنين كردى (بحرف هر دو متخاصم گوش كردى) آنگاه مطلب براى تو روشن مى‏شود و مى‏دانى كه بايد چه حكمى بكنى، امير المؤمنين عليه السّلام فرمود: پس از اين دستور كار داورى بر من بسيار آسان شد و امرى بر من در اين خصوص مشكل نمى‏نمود، و رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله براى او دعا كرد و عرض كرد: بار الها، امر قضاوت را بر وى آسان ساز و وى را بر فروعاتش آگاه كن.

3239- و امير مؤمنان عليه السّلام به شريح قاضى فرمود: اى شريح در مجلس قضا با كسى زير گوشى سخن مگو، هر گاه از جهتى ناراحت شدى و به غضب آمدى از

ص:15

جاى برخيز و در حال غضب و خشم داورى مكن.

3240- محمّد بن مسلم از امام باقر عليه السّلام روايت كرده كه فرمود: رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله چنين دستور داد كه از دو تن متخاصم ابتدا آنكه در جانب راست مجلس قضا نشسته شروع به سخن كند و ادعاى خود را باز گويد.

3241- حسن بن محبوب از عبد اللَّه بن سنان از امام صادق عليه السّلام روايت كند كه فرمود: چون با طرف مرافعه خود بر حاكم يا قاضى وارد مى‏شدى تو در سمت راست خصمت قرار گيرد.

3242- رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمود: هر كس متصدى امر قضا و داورى ميان دو تن مى‏شود بايد در اشاره و نظر كردن به هر دو طرف متخاصم يكسان باشد يعنى براى هيچ يك خصوصيتى در نشست و برخاست و تعارفات، فوق ديگرى قائل نباشد.

3243- و امير المؤمنين عليه السّلام به شريح فرمود: اى شريح بنگر كسانى كه با داشتن تمكّن در پرداخت بدهى تعلّل مى‏ورزند و وقت‏گذرانى و مماطله مى‏نمايند و

ص:16

بزور متوسل شده و امروز و فردا كرده و بدهى خود را نمى‏پردازند بر ايشان سخت بگير و بر آنها كه تمكن دارند و نمى‏دهند يا كسانى كه به حكّام رشوه مى‏دهند تا از پرداخت بدهى سر باز زنند، دار و درخت و اراضى آنها را در معرض فروش قرار ده زيرا من از رسول خدا (ص) شنيدم كه مى‏فرمود: در صورتى كه مسلمانى پرداخت بدهى خود را بتعويق انداخت در صورتى كه آمادگى براى پرداخت داشته باشد اين ستم است در حق مسلمان طلبكار، و هر كس كه تهيدست بود و صاحب مال يا خانه يا اثاثيه‏اى هم نبود، راهى بر او نيست و بايد طلبكار، وى را مهلت دهد تا متمكّن گردد. و فرمود: بدان كه مردم را بر حقّ وادار نمى‏كند مگر آنكه از باطل بازشان دارد. سپس فرمود ميان مسلمانان بمساوات عمل كن از جهت خوشروئى و خوشگوئى و همصحبتى تا نزديكان اميد بيجا در تجاوزكارى تو نبندند، و بيگانگان و دشمنان هم از عدل تو مأيوس نشوند، [

«و ردّ اليمين على المدّعي مع بيّنة»

ردّ قسم بر مدعى صاحب بيّنه كن اين بر خلاف مذهب شيعه است و اصل در مذهب ما آنست كه مدّعى پس از اقامه بينه مجبور به قسم نيست و شايد اين حكم در صورتى باشد كه صحّت دليل مورد ترديد باشد، چنان كه جمله بعد كه مى‏فرمايد:

«فإنّ ذلك أجلى للعمى و أثبت في القضاء»

اين براى روشن شدن مورد تاريك حكم بهتر و براى اثبات حكم قوى‏تر است، مؤيّد آنست يا اينكه در جمله سقطى واقع شده مثلا

«و ردّ اليمين على المدعى مع عدم البينه»

بوده يعنى با نبودن شاهد.] و بدان كه مسلمانان هر كدام نسبت به ديگرى عادلند مگر آنكه در مورد حدّى تازيانه خورده و توبه هم ننموده باشد يا آن كس كه به شهادت دادن دروغ معروف شده‏

ص:17

يا مورد گمان بد است و در موردش سوء ظنّ دارند يا متّهم است، و زنهار كه از مجلس قضا خستگى نشان دهى و خود را ناراحت يابى، همان مجلسى كه خداوند متعال براى آن پاداش قرار داده و بهترين ذخيره آخرت را براى كسى كه بحق حكم راند مهيّا ساخته است، و نيز دستور فرمود: براى كسى كه شاهدانش غايبند مدّتى معيّن كن تا حاضرشان كند و وقتى حاضر شدند تو خود حقّ را معيّن كرده و بستان و بصاحبش باز گردان و اگر حاضرشان نساخت پس بناچار حكم را بر ايشان مطابق موازين صادر نماى، بعد امام عليه السّلام به شريح تذكر داد كه مبادا حكمى در قصاص يا حدّى از حدود مردم و يا حقّى از حقوق الهى به اجرا گذارى جز اينكه قبلا با من در ميان گذارى، و نيز زنهار كه با شكم گرسنه در مجلس قضا بنشينى، مگر چيزى بخورى، بيارى خداى متعال.

\* (در موردى كه بايد بظاهر حكم كرد)\*

3244- يونس بن عبد الرحمن از پاره‏اى از اساتيدش بازگو كرده كه از امام صادق عليه السّلام سؤال كردم اگر حقّانيت مطلبى با بيّنه و شهود ثابت شد، آيا قاضى‏

ص:18

حقّ دارد كه بقول شهود ترتيب اثر دهد و حكم را صادر نمايد؟ فرمود: پنج چيز است كه بايد بظاهر آن عمل كنند. 1- الولايات (يعنى حق ولايت كه خدايا امام براى هر كس و يا ولىّ طفل قرار داده). 2- و المناكح (يعنى مسأله زناشويى كه بين مسلمانان مشهور است). 3- ذبايح (يعنى حلال بودن كشتار مسلمان) 4- شهادات (شهادت دادن بعضى از مسلمانان بر بعض ديگر). 5- أنساب (يعنى نسبت فرزند به پدر و صاحب فراش مثلا در ارث)، پس هر گاه ظاهر كسى پاك و مورد اطمينان بود شهادتش در حق ديگرى جايز است و لازم نيست از ضمير و باطنش جستجو نمائيد.

\* (چاره‏جوئى در فهم حكم)\*

3245- در روايت نضر بن سويد است كه روايت را به معصوم مى‏رساند كه فرمود: مردى سوگند ياد كرده بود كه فيلى را وزن كند يعنى وزن آن را معين سازد و نمى‏دانست چه كند، رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله باو فرمود: فيل را به كشتى ببر و بنگر تا چه مقدار كشتى در آب فرو مى‏رود و محلش را علامت بگذار، بعد فيل را از كشتى بيرون آور و آنقدر آهن يا فلزات ديگر مانند روى در آن بريز تا كشتى به همان اندازه در آب فرو رود آنگاه آن فلزات را بيرون آور و آن را وزن كن (وزن فيل معلوم خواهد شد).

ص:19

3246- در روايت عمرو بن شمر از جعفر بن غالب اسدى كه بيكى از روات مى‏رساند گويد: دو تن از مسلمانان در زمان عمر بن خطاب همين طور كه در كنار يك ديگر نشسته بودند مردى از جلويشان ردّ شد كه پاى در بند زنجير داشت. يكى از آن دو گفت: اگر وزن اين زنجير فلان مقدار نبود زوجه‏ام سه طلاقه باشد و ديگرى نيز گفت: اگر آن مقدار كه تو گفتى بود همسر من سه طلاقه باشد، پس هر دو نزد صاحب آن غلام فرارى كه در زنجير بود رفتند و قصّه خود را باز گفتند و گفتند: كه ما هر دو چنين قسم خورديم، اين زنجير را از پاى غلام باز كن تا آن را وزن كرده تكليفمان روشن شود، مولاى غلام نيز گفت: زوجه‏ام مطلّقه باشد اگر اين بند از غلام برگيرم، كار دشوار شد و حكايت را نزد خليفه عمر بردند و چاره خواستند، عمر گفت: اختيار غلام با مولايش باشد حكم را نزد علىّ بن ابى طالب ببريد تا او چه دستور دهد شايد راهى را او در اين مسأله بداند، پس نزد على عليه السّلام آمدند و قضيه را بازگفتند، حضرت فرمود: اينكه بسيار آسانست لاوك (طشت) و ريسمانى بياوريد، چون آوردند، فرمود:

ريسمان را در يكى از حلقه‏هاى زنجير كرده، ببنديد بعد پاى اين مرد را با همان زنجير در لاوك نهاده آب بر آن بريخت تا پر كرد بعد ريسمان را گرفته آهسته با زنجير از آب‏

ص:20

بيرون كشيد و بنگريست آب تا چه حدّ در ظرف پائين آمده است آن وقت وزنه آهنى خواست و در آب لاوك نهاد تا آب به جاى اول خود بازگشت (زمانى كه قيد و زنجير در آب بود) بعد فرمود وزنه‏هايى كه در آب نهاده‏ايد معيّن كنيد كه آن مقدار وزن زنجير خواهد بود.

شيخ صدوق- ره- مؤلف اين كتاب پس از نقل از اين قضيه گويد: مراد آن حضرت آن بود كه راه رهائى از حكم كسانى كه طلاق را به چنين سوگندها جايز مى‏دانند بمردم بياموزد و الّا طلاق به قسم اصلا باطل بوده است.

شرح: «در مذهب ما طلاق به قسم باطل است و همچنين سه طلاق در يك مجلس و منظور تعيين وزن زنجير در چنين شرائطى است نه مسأله صحّت طلاق و عدم آن.»

3247- احمد بن عائذ از ابو سلمه روايت كند: از امام صادق عليه السّلام سؤال شد كه دو مرد مملوك يعنى غلام زر خريد كه هر يك از جانب ارباب خود در خريد و فروش اختيار تام داشتند و با مال اربابشان داد و ستد مى‏كردند ميانشان نزاعى رخ داد و كار به زد و خورد كشيد پس هر يك بسوى ارباب آن ديگرى شتافت و غلامش را خريدارى كرد يعنى اين، غلام آن يك را و آن، غلام اين يك را از صاحبانشان خريدند، و بعد هر يك گريبان ديگرى را گرفت و گفت تو غلام منى،

ص:21

من تو را از صاحبت خريده‏ام و ديگرى نيز همين را گفت و او را زر خريد صاحب خويش دانست، اكنون تكليف چيست؟ امام عليه السّلام فرمود: از آنجائى كه حركت كرده و بسوى ارباب يك ديگر رفته‏اند اندازه‏گيرى كنند هر كدام نزديكتر بود معلوم است كه معامله او زودتر انجام شده و حكم عليه ديگريست، و چنانچه راه ميان هر دو يك اندازه بود هر دو معامله باطل است و هر يك بنده ارباب اوّل خويش خواهد بود.

3248- در روايت ابراهيم بن محمّد ثقفى است كه گويد: دو مرد نزد بانوئى وديعه‏اى نهادند و گفتند به هيچ يك از ما تنها مده مگر آنكه هر دو با هم باشيم، پس رفتند و غايب شدند و پس از چندى يكى از آن دو آمد و گفت رفيقم از دنيا رفت خواهش مى‏كنم وديعه ما را بر گردان، زن نپذيرفت و رفت و آمد مرد نزد وى زياد شد زن ناچار براى دفع شرّ وديعه را باو داد. پس از آن ديگرى پيدا شد و تقاضاى ردّ وديعه كرد، زن گفت: رفيقت آمد و اظهار كرد كه تو از دنيا رفته‏اى و آن را گرفت، دادخواهى را نزد عمر بردند. عمر بزن گفت: من نظرى جز اينكه تو ضامنى نمى‏دهم.

زن گفت: على را بين ما حاكم قرار ده، عمر رو به على عليه السّلام كرده و گفت: تو

ص:22

ميان اين دو حكم كن. على عليه السّلام فرمود: امانت اكنون نزد او موجود است (و بنا بر روايت كافى «امانت اكنون نزد من است» يعنى بفرض) ولى شرط شما اين بوده كه هر دو با هم مراجعه كنيد و وديعه را بستانيد اكنون تو تنها هستى برو همراه دوستت بازگرد تا امانت را پس بگيرى و الآن او به تو تنها بدهى ندارد و ضامن چيزى نيست.

چون مرد مأيوس شد، بيرون رفت. امام عليه السّلام فرمود: در نظر داشتند كه مالى از اين زن به يغما برند.

3249- عاصم بن حميد از محمّد بن قيس از امام باقر عليه السّلام روايت كرده كه فرمود: در زمان امير مؤمنان مردى دو كنيز داشت كه هر دو حامله بودند و در يك شب زائيدند يكى پسر آورد و ديگرى دختر، صاحب دختر، كودك خويش را با پسر آن ديگر عوض كرد و در گهواره او خوابانيد و پسر را بجاى دختر خود ببرد. سپس آنكه دختر زائيده بود ادعا كرد كه فرزند من پسر بوده و كودك از آن من است و مادر پسر هم ادعا مى‏كرد پسر مال من است و قضاوت را نزد على عليه السّلام بردند، حضرت فرمود: مقدار شير هر بار هر كدام را وزن كنند، هر كدام از حيث وزن سنگينتر بود پسر از آن اوست.

ص:23

3250- از امام باقر عليه السّلام روايت شده كه فرمود: مردى در زمان امير المؤمنين بر سر شخصى كوبيد و مرد مزبور ادّعا كرد كه بينائى‏اش را از دست داده است و بوئى را نيز نمى‏شنود و زبانش هم از كار افتاده است و قدرت سخن گفتن نيز ندارد، امير المؤمنين فرمود: اگر راست بگويد بايد سه بار ديه تمام بدو داده شود.

پرسيدند از كجا روشن كنيم كه او راستگو است يا خلاف مى‏گويد؟ حضرت فرمود:

اما اينكه ادعا مى‏كند نمى‏بيند باين صورت مشخص مى‏شود كه باو بگوئيد بخورشيد بنگرد، اگر چشمانش سالم باشد نخواهد توانست به چشمه خورشيد بنگرد مگر اينكه مرتّب چشمانش بر هم مى‏خورد و چنانچه راست بگويد چشمانش بدون هيچ گونه بر هم خوردن به چشمه خورشيد باز خواهد ماند، و اما اينكه ادعا كرده كه بوئى نمى‏شنود سوخته چخماق به بينى او نزديك سازند چنانچه سالم باشد بوى سوختگى بدماغ او خواهد رسيد و چشمانش اشك آلود خواهد گشت و سر خود را بناچار بسوئى خواهد كشيد، و اينكه گويد زبانش بند آمده و نمى‏تواند سخن بگويد، سوزنى بر زبان او بزنيد اگر خون سرخ بيرون جست زبانش سالم است و اگر خون سياه بيرون آمد

ص:24

راست مى‏گويد.

3251- سعد بن طريف از قول اصبغ بن نباته روايت مى‏كند كه: دختركى را به نزد عمر آوردند و شاهدان شهادت دادند كه وى زنا داده است، و قصّه از اين قرار بود كه اين دخترك يتيم در خانه مردى كه سرپرستى او را پذيرفته بود زندگى مى‏كرد كه زياد به مسافرت مى‏رفت، دختر يتيم بزرگ شد و چون زيباروى بود همسر مرد ترسيد كه چون شوهرش از سفر بازگردد او را بزنى بگيرد لذا تدبيرى انديشيد و زنانى را از همسايگان بمنزل خويش دعوت كرد و دخترك را نگاه داشتند تا آن زن با انگشت خويش بكارت دخترك را برداشت، پس هنگامى كه شوهرش از سفر بازگشت از حال دختر پرسيد، زن گفت: قصه‏اش اينست كه زنا كرده است و همسايگان را شاهد آورد، و اين قضيه را به نزد عمر بن الخطاب بردند، حكم مسأله برايش روشن نشد لذا به علىّ بن أبى طالب ارجاع نمود، او را نزد على عليه السّلام بردند و قصه را بازگفتند، حضرت از همسر آن مرد پرسيد: آيا دليلى بر اين مدعا دارى؟ زن گفت: آرى، همسايگان همه شاهدند، حضرت شمشير از غلاف بيرون كشيد و در مقابل نهاد، آنگاه امر كرد

ص:25

كه هر يك از شاهدان را به اطاقى جداگانه ببرند، آن وقت عيال مرد را طلبيد و از هر درى با وى سخن گفت و زن جز همان حرف اوّل را باز نگفت و هر چه غير آن را ردّ كرد، پس حضرت فرمان داد او را به اطاق اوّلش بازگرداندند. بعد يكتن ديگر از شاهدان را طلبيد و خود به زانو نشست و رو به شاهد نموده فرمود: آيا مرا مى‏شناسى من علىّ بن أبى طالبم و اين شمشير من است؟ همسر آن مرد هر چه بود گفت، و به حقّ بازگشت و من او را امان دادم پس تو هم راست بگوى و إلّا شمشيرم را از خونت رنگين مى‏سازم، زن رو به على عليه السّلام (يا به عمر) كرده گفت: يا امير المؤمنين راست را مى‏گويم و امان مى‏طلبم. امير المؤمنين عليه السّلام فرمود: راست بگوى، زن گفت: نه بخدا سوگند اين دخترك يتيم كار زشت نكرده است اما زن آن مرد چون جمال و قامت اين دختر را ديد بر شوهر خود ترسيد مبادا به فساد افتد پس دختر را شراب نوشانيد و وى را مست ساخت و ما را صدا زد تا او را نگاه داريم و خود با انگشت بكارت او را برداشت. سخن كه به اينجا رسيد على عليه السّلام صدا به تكبير بلند كرد و دو بار اللَّه اكبر گفت و فرمود: من اوّلين كسى هستم كه پس از دانيال ميان شاهدان جدائى افكندم، سپس زن را حدّ قذف (نسبت نارواى ناموسى به كسى دادن) زد و او و ديگر زنان را كه در اين عمل زشت و جنايت شركت كرده بودند به دادن چهار صد

ص:26

درهم مهر محكوم و ملزم ساخت، و زن و مرد را از هم جدا كرد، و دخترك را به همسرى آن مرد درآورده و از مال مرد براى او مهر قرار داد.

پس عمر بن الخطّاب توضيح حديث دانيال پيغمبر را از حضرتش تقاضا نمود و حضرت فرمود: آرى، دانيال كودك يتيمى بود كه پدر و مادر نداشت و پيرزنى عجوز كفالت و سرپرستى وى را بعهده گرفت و او را پرورش داد، و از سوى ديگر پادشاهى از پادشاهان بنى اسرائيل دو قاضى داشت، و نيز دوستى بسيار صالح و نيكو روش داشت كه داراى زوجه‏اى بسيار زيبا بود و گاهگاه نزد پادشاه مى‏آمد و با او صحبت مى‏داشت، تا اينكه پادشاه نيازمند به مردى شد كه بتواند در بعضى از جاها امور را به او بسپارد، از اين رو با آن دو تن قاضى اين موضوع را در ميان گذاشت و از آنها چنين كسى را خواست. آنها هر دو يك زبان همان مرد صالح را معرّفى كردند، پادشاه پذيرفت و مرد صالح را بدان سوى فرستاد مرد در هنگام رفتن هر دو قاضى را بر مواظبت از همسرش سفارش كرد، هر دو پذيرفتند و چون مرد رهسپار مقصد شد هر روز بمنزل آن مرد گذر كرده احوال عيال وى را مى‏پرسيدند و كم‏كم عشق آن زن در دل آن دو افتاد و با وى در ميان نهادند زن ابا كرد و تندى نشان داد، بدو گفتند: اگر امتناع‏ورزى ما

ص:27

عليه تو شهادت بعمل منافى عفّت نزد سلطان خواهيم داد تا حكم رجم و سنگسار تو را صادر نمايد، زن گفت: هر چه مى‏خواهيد انجام دهيد، قاضيان نزد پادشاه رفته شهادت به زناكارى آن زن دادند و او نيز نزد شاه داراى آبرو و حسن سيرت و رفتار پاك بود، شاه بسيار در فكر فرو رفت و اندوهش افزون شد چون بپاكى زن بسيار ايمان داشت بناچار به دو قاضى گفت: كلام شما مورد قبول است لكن سه روز مهلت دهيد تا ترتيب رجم و سنگسار او را بدهم، و در شهرش جارچى ندا كرد كه مردم براى رجم فلان زن پارسا در فلان روز گرد آئيد كه قاضيان عليه او شهادت بزناى محصنه داده‏اند و حرف در بين مردم منتشر شد و هر كس چيزى مى‏گفت، پادشاه با وزيرش در مورد پيدا كردن چاره‏اى براى روشن شدن درستى و نادرستى اين موضوع مشورت كرد، وزير گفت: نه، بخدا سوگند كه چاره و حيله‏اى سراغ ندارم. اين گذشت تا روز سوم شد و اين آخرين روز مهلت بود كه وزير سوار شد و از كوچه‏ها مى‏گذشت ناگهان چشمش بكودكانى افتاد كه پابرهنه مشغول بازى بودند و دانيال در ميان آنها بود و با صداى بلند كودكان را خواند و گفت: بيائيد تا من پادشاه شوم و به يكى ديگر گفت: تو آن زن پارسا باش و فلانى و فلانى آن دو قاضى شاهد، آنگاه خاكها را جمع كرد و بلنديى‏

ص:28

بساخت و از چوب نى شمشيرى در دست گرفت و بكودكان گفت: دست اين (آنكه قاضى شده) را بگيريد و در گوشه‏اى پنهانش سازيد- و شخص وزير اكنون ناظر قضيّه است- و باز دستور داد آن قاضى ديگر را هم در جاى ديگرى پنهان نمودند.

آنگاه يكى از آن دو را خواست و گفت: تو بايد راست بگوئى و إلّا گردنت را با اين شمشير خواهم زد، گفت: راست خواهم گفت- وزير اكنون مشغول شنيدن است- دانيال گفت: به چه شهادت مى‏دهى بر اين زن؟ گفت: شهادت مى‏دهم كه زنا داده است. گفت: در چه روز؟ جواب داد: در فلان روز و فلان ساعت، پرسيد: در كجا؟ گفت: در فلانجا و فلان محلّ، پرسيد: با چه كسى؟ گفت: با فلانى پسر فلانى، دستور داد او را به جاى خويش بازگردانيد و ديگرى را حاضر كنيد او را به مكان اوّل برده و ديگرى را آوردند پس سؤالات را يكى پس از ديگرى از اين دومى نمود و جوابها مخالف هم بود و همه شنيدند و دانيال فرياد زد «اللَّه أكبر، اللَّه اكبر» اينان شهادت بدروغ دادند، سپس دانيال در ميان كودكان فرياد زد كه: «قاضيان شهادت دروغ در باره آن زن داده‏اند فردا همه براى سياست قاضيان دروغگو حاضر شويد»، وزير كه اين ماجرا را ديد خود را به سلطان رسانيد و قصّه را از ابتدا تا انتها براى سلطان بازگو

ص:29

كرد، پادشاه نيز قاضيان را حاضر ساخت و همان طور آنها را از هم جدا كرد و تك تك بازپرسى نمود و كذب آنها ظاهر شد و امر كرد تا هر دو را بكشتند.

3252- امام باقر عليه السّلام فرمود: در زمان حكومت امير مؤمنان عليه السّلام جسد كشته‏اى را در خرابه‏اى يافتند در جايى كه مردى با كارد خونين بر بالين او بود وى را دستگير كردند تا نزد على عليه السّلام بياورند و مرد هم گفت: من كشته‏ام در اين هنگام شخص ديگرى از راه رسيد و گفت: اين مرد را رها كنيد، قاتل اين كشته منم، او را هم دستگير كردند و هر دو را نزد امير المؤمنين عليه السّلام آوردند، و تمام قصّه را بازگفتند، حضرت بمرد اوّلى گفت: چه چيز سبب شد كه تو اقرار بكشتن او كردى؟

گفت: يا على من مردى قصّابم، در كنار خرابه گوسفندى ذبح كردم و به خرابه رفتم تا براى قضاى حاجت بول كنم كه مصادف با اين قضيّه شدم و با در دست داشتن كارد خونين و وضع ظاهرم هيچ چاره‏اى نداشتم و فايده‏اى در انكار نمى‏ديدم. ناچار شدم بگويم كار من است (تا از آزار قبل از اثبات جنايت در امان باشم). حضرت رو به ديگرى كرده گفت: تو چه مى‏گوئى؟ جواب داد: من او را كشته‏ام، حضرت فرمود:

داورى را نزد پسرم حسن ببريد تا او چه حكم كند، نزد حضرت مجتبى عليه السّلام‏

ص:30

رفته، واقعه را بازگفتند. فرمود: مرد اوّل كه گناهى ندارد، امّا قاتل، چون همان طور كه يكى را كشته است ديگرى را هم از مرگ نجات داده و خداوند هم مى‏فرمايد: مَنْ أَحْياها فَكَأَنَّما أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعاً هر كس كسى را از مرگ نجات دهد مانند آنست كه همه مردم را نجات داده است، پس بر هيچ يك از اين دو چيزى نيست و از بيت المال ديه مقتول به أولياء وى پرداخت شود.

شرح: «البته چون طبق قواعد، حقّ قصاص براى ولىّ دم باقى است بايد روايت را حمل بر اين كرد كه ولى دم راضى به ديه شده باشد».

3253- و امام باقر عليه السّلام فرمود: «در زمان على عليه السّلام مردى از دنيا رفت و يك پسر و يك غلام زرخريد از خود باقى گذاشت. پس از مرگ وى هر يك ادّعا كردند كه او فرزند و ديگرى غلام او مى‏باشد، پس به دادخواهى به نزد على عليه السّلام شدند، حضرت فرمود: در ديوار مسجد دو سوراخ به اندازه بيرون كردن سر هر يك باز كنند، بعد دستور فرمود هر يك سر خود را از سوراخى بيرون كند، آنگاه به قنبر غلام خود فرمود: شمشير خود را از غلاف بيرون كش (و آهسته و پنهانى به او گفت: امرى كه مى‏كنم انجام مده) آنگاه فرمان داد: بزن گردن غلام را، غلام پس از

ص:31

شنيدن اين كلام فورى سر خود را كشيد و بدرون برد و غلام بودنش ثابت گشت، پس حضرت امير عليه السّلام به پسر فرمود من از ريختن خون اين مرد گذشتم و اين غلام را بتو بخشيدم.

3254- سعد بن طريف (كه عامّى مى‏باشد) از اصبغ بن نباته نقل كرده كه زنى را نزد عمر آوردند كه با پيرمردى ازدواج كرده بود و پيرمرد هنگام همبسترى، روى سينه زن جان سپرده، و آن زن پس از حمل پسرى آورده بود و اولاد مرد متوفّى مدّعى بودند كه اين پسر اولاد پدر آنها نيست و شاهدانى بر اين جريان معرّفى كردند. عمر امر كرد كه زن را سنگسار كنند، در راه به امير المؤمنين عليه السّلام برخوردند زن به على عليه السّلام رو كرده گفت: يا على بمن ظلم شده و اين دليل منست، حضرت فرمود: آن چيست؟ زن نامه‏اى به حضرت داده آن را بخواند و فرمود: اين زن شما را از روز تزويج و وقت مواقعه و چگونگى همبسترى زوجش و همه قضيه آگاه مى‏كند، اكنون او را بازگردانيد، چون فرداى آن روز شد حضرت آن كودك و ساير همسالانش را گرد آورد و دستور داد نشسته بازى كنند و چون گرم بازى شدند صدا زد برخيزيد و بايستيد همگى برخاسته، ايستادند جز آن كودك كه دستهاى خود را بر زمين نهاد و بكمك دستها

ص:32

برخاست. پس حضرت اقوامش را خواست و او را جزء وارثان نمود و برادران او را كه افترا به آن زن زده بودن حدّ مفترى زد، پس عمر پرسيد: شما از كجا اين مطلب را دانستيد و اين كار را كرديد؟ فرمود: ضعف پدر را در برخاستن كودكش از زمين بكمك دستهايش، ديدم و شناختم.

شرح: «البتّه عمل امير المؤمنين عليه السّلام براى آن بود كه راهى براى سقوط حكم پيدا كند و آن شبهه‏اى بود كه از جهت ضعف آن فرزند بدست آورد تا قول او را با اعتبار خارجى تقويت كند و ايجاد شبهه نمايد».

3255- و از امام باقر عليه السّلام روايت شده كه فرمود: على عليه السّلام وارد مسجد شد، با جوانى روبرو شد كه در حال گريستن بود و عدّه‏اى او را ساكت مى‏كردند، حضرت پرسيد: چرا گريه مى‏كنى؟ گفت: يا على، شريح قاضى حكمى كرده كه من نمى‏دانم با آن چه كنم؟ پدر من با جماعتى به سفر رفت و همگى آنها سالم از سفر بازگشتند و پدرم بازنگشت، من سراغ پدرم را از آنها گرفتم گفتند: در راه فوت كرد، از اموالش پرسيدم گفتند: چيزى باقى نگذاشت، من آنها را نزد شريح بردم شريح‏

ص:33

هم ايشان را قسم داد، همگى قسم ياد كردند و من مى‏دانم كه پدرم هنگام رفتن مال بسيارى بهمراه داشت. حضرت فرمود: همه را بازگردانيد نزد شريح، در حالى كه جوان هم با آنها بود، حضرت پرسيد چگونه ميان اينها حكم نمودى؟ جواب داد: يا على، اين جوان ادّعا كرد كه اين جماعت با پدرش بسفر رفته و همه بازگشته‏اند جز پدر او، از آنها سؤال كردم گفتند: از دنيا رفت، از اموالش پرسيدم، گفتند: چيزى باقى نگذاشت، به جوان گفتم تو شاهدى دارى يا دليلى با تو هست كه پدرت مالى داشته است؟ گفت:

نه، من آنها را قسم دادم همگى قسم خوردند كه مالى نداشته است، حضرت (ع) فرمود:

هيهات!! در چنين قضيّه‏اى اين طور حكم مى‏كنند؟ شريح پرسيد: پس چگونه بايد حكم كرد؟ حضرت فرمود: من به زودى حكمى مى‏كنم ميان آنان كه تاكنون جز داود پيغمبر (ع) چنان حكمى نكرده باشد، بعد فرمود: اى قنبر مأمورين مخصوص را خبر كن و هر يك از اين افراد را به يكى از آنها بسپار. قنبر فرمان را اجرا و بر هر يكتن از آنان يك مأمور مسلّح گماشت. سپس حضرت رو به آنان كرده فرمود: چه مى‏گوئيد؟ آيا فكر مى‏كنيد من نمى‏دانم با پدر اين جوان چه كرده‏ايد؟ اگر چنين باشد كه من سخت كوتاه فكر خواهم بود، آنگاه فرمود: آنها را از يك ديگر جدا كنيد و چشمانشان را ببنديد همين كار را كردند و هر يك را در پشت و يا كنار يكى از ستونهاى مسجد نگه داشتند

ص:34

و سر و صورتشان را با لباسهايشان پوشاندند. آنگاه كاتب خويش عبيد اللَّه بن ابي رافع را طلبيد و فرمود: دوات و كاغذى حاضر ساز، و خود در محلّ قضا و كرسى داورى قرار گرفت. مردم در اطرافش گرد آمده بودند. حضرت فرمود: هر گاه من تكبير گفتم شما هم بگوئيد، سپس بمردم فرمود: راه را باز كنيد، و بعد يكتن از آنان را صدا زد و در مقابل خود نشاند رويش را باز نمود و به عبيد اللَّه بن أبي رافع گفت: آنچه او اقرار مى‏كند بنويس. بعد سؤالات را شروع كرده پرسيد: هنگامى كه با پدر اين جوان از منزل خارج شديد چه روزى بود؟ مرد گفت: در فلان روز و فلان ساعت، فرمود در چه ماهى بود؟، گفت: در فلان ماه، فرمود: تا كجا رسيده بوديد كه مرگ او فرا رسيد؟

گفت: در فلان مكان، فرمود: در كدامين منزل؟ گفت: در خانه فلان بن فلان، فرمود: مرضش چه بود؟ جواب داد: فلان بيمارى يا درد. فرمود: چند روز مرضش طول كشيد؟ گفت: اين مدّت. چه كسى پرستارى او را ميكرد و در چه روزى مرد؟

چه كسى او را غسل داد؟ چه كسى او را كفن كرد؟ چه كفنى بر او پوشاندند؟ چه كسى بر او نماز خواند؟ و چه كسى او را در قبر نهاد؟ بعد از شنيدن جواب اين سؤالها

ص:35

حضرت على عليه السّلام تكبير گفت و همه حاضران تكبير گفتند. از اين ماجرا همسفران ديگر همه بشكّ افتادند و فكر كردند كه آنچه اتّفاق افتاده، رفيقشان همه را گفته و راز آشكار شده است و عليه خود و ايشان اقرار كرده پس حضرت فرمود: سر و روى او را بپوشانيد و به بازداشتگاه اوّلش ببريد؛ آنگاه يكى ديگر از آنها را طلبيد و در مقابل خود نشانيد و روى او را باز كرد، و فرمود: تو فكر مى‏كنى كه من از ماجرا آگاه نيستم، گفت: يا امير المؤمنين من يكى از اين جماعت بودم و كشتنش را هم خوش نداشتم، و بدين كلام اقرار كرد. بعد حضرت يكى يكى را خواست و همه اقرار كردند كه او را كشته‏اند، سپس حضرت همه مال را گرفت و اوّلين كسى كه بازداشت شده بود و اقرار نكرده بود نيز اقرار كرد. خونبهاى مقتول و اموالش را از ايشان بستد و بصاحبانش داد.

شريح توضيح قضيّه داود عليه السّلام را از حضرت خواست و حضرت (ع) فرمود: داود پيغمبر بكودكانى در راه گذر كرد كه به بازى مشغول بودند و بعضى اسم ديگرى را «مات الدّين» صدا مى‏زد، حضرت داود (ع) آن طفل را كه بدين نام خوانده مى‏شد صدا زد و گفت: نام تو چيست؟ گفت: مات الدّين. داود پرسيد چه كسى بر

ص:36

تو اين نام را نهاده است؟ گفت: مادرم، داود به مادرش مراجعه كرده گفت: اسم فرزندت چيست؟ جواب داد: مات الدّين، فرمود: چه كسى اين اسم را براى او انتخاب كرده گفت: پدرش، پرسيد چرا؟ زن گفت: پدر اين كودك در حالى كه من او را حامله بودم با رفقايش بسفر رفت، جماعت برگشتند و پدر اين كودك نيامد، و چون جوياى حال او شدم گفتند: از دنيا رفت، گفتم: اموالش چه شد؟ گفتند: مالى باقى نگذاشت، پرسيدم آيا وصيّتى كرد؟ گفتند: آرى، گمان داشت كه آبستن هستى، وصيت كرد چنانچه خدا فرزندى از عيالم بمن داد، به او بگوئيد نامش را چه دختر باشد چه پسر «مات الدّين» بگذارد و من نام اين فرزند را بنا به وصيّت پدرش مات الدّين نهادم، داود عليه السّلام از زن سؤال كرد: آيا رفقايش را كه با او همسفر بودند مى‏شناسى؟ زن گفت: آرى، فرمود: مرده‏اند يا زنده گفت: همه زنده هستند، گفت:

مرا نزد آنها ببر، با يك ديگر به پيش آنها رفتند و داود (ع) همه آنها را از خانه‏هايشان بيرون كشيد و چنين حكمى بين آنها جارى نمود، سپس مال و خونبها را گرفته به همسر و فرزند مقتول داد، آنگاه داود عليه السّلام به آن زن فرمود: از اين پس فرزندت را عاش الدّين بنام،

ص:37

ولى آن افراد كه در زمان امير المؤمنين عليه السّلام بودند در تعيين مقدار مال پدر آن جوان با جوان اختلاف كردند، و گويند: امير المؤمنين عليه السّلام با قرعه بطرز مخصوصى بمسأله پايان داد.

3256- حضرت امير عليه السّلام در باره زنى كه ادّعا مى‏كرد شوهرش با كنيز وى بدون اجازه او همبسترى كرده است، از مرد پرسيد: چه مى‏گوئى؟ مرد گفت: من بدون اذن خود همسرم يعنى صاحب كنيز با او همخوابه نشدم، حضرت بزن گفت: اگر تو راستگو درآمدى شوهرت را رجم و سنگسار خواهيم كرد و اگر دروغگو بودى بتو حدّ مفترى خواهيم زد، در اين هنگام اقامه نماز گفته شد و حضرت به نماز ايستاد، زن در نماز فكر كرد كه اگر ثابت شود بدون اذن او شوهرش با كنيز همبستر شده، رجم خواهد شد و چاره‏اى جز رجم نيست و اگر دروغش ثابت شود حدّ تازيانه‏اش حتمى است، لذا پس از نماز از مسجد خارج شد و ديگر به امير المؤمنين عليه السّلام مراجعه ننمود و حضرت هم از وى نپرسيد.

3257- دو مرد نزد على عليه السّلام آمده و شهادت دادند كه اين مرد زره‏اى‏

ص:38

دزديده است، مرد لابه كنان قسم ياد مى‏كرد كه اينان دروغ مى‏گويند و شهادتشان درست نيست و پيوسته مى‏گفت: اگر رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله بود من حدّ نمى‏خوردم، و دستم قطع نمى‏شد. حضرت فرمود: چرا؟ مرد گفت: براى اينكه به او وحى مى‏رسيد كه من بى‏تقصير و از اين تهمت مبرّا هستم و مرا كارى نمى‏كرد، حضرت چون قسم او را ديد دو مرد شاهد را طلبيد و گفت: از خدا بترسيد و دست اين مرد را بناروا قطع نكنيد و آنها را نيز قسم داد، پس فرمود: اكنون يكى از شما دست او را نگهدارد و آن ديگرى دست او را قطع كند. چون آنها در محلّ اجراى حكم بردند مردم ازدحام كردند و درهم ريختند و آن دو شاهد در ميان مردم پنهان شده، فرار كردند.

آنگاه مردى كه مورد اتّهام بود بنزد امير المؤمنين آمده عرض كرد: اگر اينان راست مى‏گفتند معنى نداشت كه در ميان مردم و ازدحام مرا رها كرده و فرار كنند، حضرت فرمود: هر كس آن دو را بيابد و حاضر كند كارى با آنها بكنم كه موجب عبرت ديگران شود.

\* (ممنوع شدن از مال و ورشكستگى)\*

3258- أصبغ بن نباته گويد: امير المؤمنين عليه السّلام فرمان داد تا جوان‏

ص:39

مفسد و غير درست كارى را از تصرّف در مالش ممنوع كنند تا بعقل آيد، و نيز حكم فرمود كه در مورد دين بدهكارى كه در دادن بدهى خود تعلّل مى‏كند او را زندان كنند تا نداشتن و افلاس يا احتياجش روشن شود بعد رهايش كنند تا مالى بدست آورد، و نيز دستور فرمود مديونى را كه با طلبكارانش امروز و فردا مى‏كند بازداشت نمايند و آنگاه اموالش را بين طلبكارانش تقسيم كنند و اگر راضى نشد بفروشند و طلب دائنين را بپردازند.

3259- ابو ايّوب گويد: از امام صادق عليه السّلام سؤال كردم: مردى كه دين (بدهى) خود را به عهده ديگرى حواله كرده و او پذيرفته است آيا حق دارد پس از قبول محال عليه و محتال (طلبكار) حواله را بازگرداند، فرمود: حق برگشت حواله را ندارد مگر در صورتى كه محال عليه قبل از حواله تنگدست و ورشكسته بوده و دائن نمى‏دانسته است.

\* (باب شفاعت در احكام)\*

3260- سكونى باسناد خود روايت كند كه امير المؤمنين عليه السّلام فرمود:

كسى از شما نمى‏تواند بعد از ثبوت جرمى كه موجب حدّ است نزد امام از مجرم شفاعت‏

ص:40

كند زيرا در صورت ثبوت جرم امام نمى‏تواند شفاعت را بپذيرد، اما آنچه هنوز نزد شهود (واسطه‏ها) است و براى امام ثابت نشده اشكال ندارد كه شفاعت مجرم بنمائى البتّه در صورتى كه او را پشيمان ديدى و امّا آنچه حدّ شرعى معيّن ندارد مانعى ندارد تا به امام نرسيده شفاعت كنى در حالى كه مجرم خود رجوع از جرم كرده باشد و نيز شفاعت در باره حقّ مسلمان يا غير مسلمانى مكن مگر با اجازه صاحب حقّ.

\* (مواردى كه حكم مجرم زندان مى‏شود)\*

3261- صفوان بن مهران از عامر بن سمط از علي بن الحسين عليهما السّلام روايت كند در باره مردى كه با خواهر خود زنا كرده بود فرمود: حكم آنست كه يك ضربت با شمشير آخته بدو زنند تا هر كجا رسيد، رسيد، اگر احيانا زنده ماند زندانش اندازند تا مرگش فرا رسد.

3262- سكونى مسندا نقل كرده است كه امير مؤمنان على عليه السّلام در باره حكم اربابى كه بنده خود را بكشتن مردى فرمان داده و غلام اجرا كرده بود فرمود: مگر جز اينست كه بنده در دست مولاى خود چون افزار (شمشير- شلاق) است يعنى اختيارى ندارد؟ و لذا بايد مولى را كه فرمان داده كشت و مباشر قتل كه غلام‏

ص:41

بوده زندان ابد كرد.

شرح: «ظاهر اين روايت با خبرى كه از زرارة بن اعين از امام باقر عليه السّلام در تهذيب و كافى نقل شده معارض است زيرا در آن خبر چنين آمده: مردى كه ديگرى را امر به كشتن شخصى كرده بود، مباشرش را مى‏كشند و آمر را بزندان مى‏افكنند تا بميرد. و براى توجيه خبر سكونى مطالبى گفته‏اند كه در نظر حقير هيچ كدام مبتنى بر اصل صحيحى نيست، و آنچه بنظر مى‏رسد سقطى است كه در خبر زرارة واقع شده هم در كتاب كافى و هم در كتاب تهذيب و آن لفظ «حرّا» بعد از «رجلا» است و اصل در خبر زرارة اين بود كه‏

«في رجل أمر رجلا حرّا بقتل رجل فقتله»

و در اين صورت ميان اين دو خبر تعارضى ديده نمى‏شود زيرا در خبر سكونى‏

«أمر عبده أن يقتل رجلا فقتله»

بوده است و در اين خبر

«أمر رجلا حرّا بقتل رجل»

فرق عبد و آزاد واضح است، و دليل بر آنچه گفتيم روايت صدوق عليه الرحمه است از زرارة (در باب القود و مبلغ الدية) كه اين طور روايت كرده‏

«في رجل أمر رجلا حرّا أن يقتل رجلا فقتله».

3263- سكونى گويد: سه تن را نزد امير المؤمنين عليه السّلام آوردند كه يكى از آنها مردى را نگهداشته بود تا ديگرى آن را بقتل رساند، و سومى نيز نظاره مى‏كرده يا مواظب اطراف بوده (ديده‏بانى نموده) است، امير المؤمنين عليه السّلام دستور داد:

چشمان شخص ديده‏بان را درآورند، و كسى كه شخص را براى كشتن نگه داشته، تا روز مرگش در زندان افكنند (همچنان كه او مقتول را تا دم مرگ نگهداشته بود) و آن را كه مباشر قتل بوده بكشند.

3264- در روايت حمّاد بن عيسى از حريز است كه امام صادق عليه السّلام‏

ص:42

فرمود: جز سه كس را در زندان ابد نگه ندارند اوّل آنكه مردى را مأمور كرده تا ديگرى را بكشد، دوم زنى كه مرتدّ شده يعنى از اسلام برگشته است، و سوّم دزدى كه بعد از بريدن دست و پا در نوبت اوّل و دوّم، براى بار سوّم نيز دزدى كند اين هر سه حكمشان حبس أبد است.

3265- عبد اللَّه بن سنان از امام صادق عليه السّلام روايت كرده كه فرمود:

امام مسلمين بايد در روز جمعه و روزهاى عيد فطر و عيد قربان زندانيانى را كه براى بدهى بزندان افتاده‏اند با مأمورينى براى شركت در نماز جمعه و عيدين بمصلّا فرستد و پس از انجام فريضه بزندان باز گرداند.

3266- و در روايت احمد بن محمّد بن خالد برقى است كه امير المؤمنين عليه السّلام فرمود: بر امام واجب است كه علماى زشتكار و فاسق و طبيبان بى‏اطّلاع از طبّ و كسانى كه مفلس شده‏اند امّا هنوز از اين و آن اخّاذى مى‏كنند و بر بدهى خود مى‏افزايند (كه كارشان نوعى كلاهبرداريست) حبس نمايد.

و نيز فرمود: ظلم است اگر امام كسى را كه حدّ شرعى زده است بزندان افكند.

ص:43

\* (باب صلح)\*

3267- رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمود: در مرافعات مدّعى بايد دليل داشته باشد و كسى كه بر عليه او ادّعا شده قسم بخورد، و هر گونه صلحى ميان مسلمانان جايز است جز صلحى كه حرامى را حلال، و حلالى را حرام گرداند.

شرح: «مقصود اين است كه آن صلح حرام مطلق را حلال ننمايد و حلال مطلق را نيز حرام نگرداند، و گر نه چنانچه عقدى سبب حلال شدن پسر و دخترى كه قبلا نامحرم بوده‏اند شود صحيح است ولى شراب كه مطلقا حرام است اگر چه نام ديگرى رويش بگذارند حلال نخواهد شد يعنى: شرابى را بعنوان سر كه با ديگرى صلح كنند جايز نيست».

3268- علاء از محمّد بن مسلم از امام باقر عليه السّلام روايت كرده در مورد دو شخصى كه هر يك نزد ديگرى گندم داشتند و هيچ كدام مبلغ آن را نمى‏دانستند، بعد هر يك حقّ خود را بمبلغى كه نزد رفيقش داشت با او صلح كرد و يك ديگر را ابراء كردند. حضرت فرمود: اگر هر دو واقعا راضى باشند و از طيب نفس صلح كنند اشكالى ندارد.

3269- على بن حمزه گويد: به امام هفتم عليه السّلام عرض كردم: مردى‏

ص:44

يهودى يا مسيحى چهار هزار درهم نزد من داشت و مرد، آيا من مى‏توانم بدون اينكه از اصل مبلغ به ورثه‏اش اطّلاع بدهم طلب مرد يهودى را با مقدارى مال با آنها صلح كنم؟ امام عليه السّلام فرمود: جايز نيست مگر اينكه تمام مبلغ بدهيت را به ايشان بگوئى و اگر بكمتر راضى شدند اشكالى ندارد.

3270- أبان بن عثمان از محمّد بن مسلم از امام باقر عليه السّلام روايت كند: مردى بدهى مدّت دارى به ديگرى دارد، طلبكار مراجعه كرده گويد فلان مقدار از طلب مرا نقدا بپرداز و بقيّه را بتو مى‏بخشم، يا اينكه مقدارى از طلب مرا نقدا و بقيّه را مدّت طولانى‏تر بپردازد، آيا در اين دو صورت اشكالى هست؟ حضرت فرمود: من اشكالى نمى‏بينم بشرط آنكه به رأس المال (سرمايه) چيزى اضافه نكند زيرا خداوند مى‏فرمايد: فَلَكُمْ رُؤُسُ أَمْوالِكُمْ لا تَظْلِمُونَ وَ لا تُظْلَمُونَ‏ (بقره- آيه 279). يعنى:

براى شما اصل سرمايه اوّليه شماست نه شما به كسى ظلم مى‏كنيد و نه ظلم خواهيد شد.

3271- حلبى گويد: امام صادق عليه السّلام در باره مردى كه پيمانه‏اى چند از گندمى براى آسيا كردن بمبلغ معيّنى با آسيابان قرار كرده است و پس از آرد

ص:45

كردن گندمها، وجه را با پيمانه‏اى گندم به همان قيمتى كه با هم توافق كرده بودند به آسيابان داده است. فرمود: عيبى ندارد اگر چه آرد را هم قيمت‏گذارى نكرده باشند.

3272- حسن بن محبوب از علاء از محمّد بن مسلم روايت كرده كه گفت:

شنيدم امام باقر عليه السّلام فرمود: من روزى نزد يكى از قاضيان مدينه بودم دو مرد به او مراجعه كردند، يكى گفت: من از اين شخص چهارپائى براى رفتن بفلان محلّ كرايه كرده بودم و چهارپايش نتوانست مرا بدان جا برساند و واماند، قاضى از صاحب چهار پا سؤال كرد: آيا او را به آنجا كه مى‏خواسته نرسانده‏اى؟ گفت: نه، ميان راه مركوب وامانده شد و نتوانست بمقصد برسد، قاضى گفت: حق گرفتن كرايه ندارى چون آنجا كه قرار گذاشتى او را نرسانده‏اى، حضرت مى‏فرمايد: من آنكه مال را كرايه كرده بودم طلبيدم و گفتم بر تو جايز نيست حقّ آن مقدار از راه را كه تو را برده است بدو ندهى و به ديگرى نيز گفتم تو هم حقّ ندارى براى آن مقدارى كه نبرده‏اى طلب اجر كنى و هر دو با هم صلح كردند.

3273- محمّد بن على الحلبى گويد: من نزد قاضى بودم امام باقر عليه السّلام‏

ص:46

هم آنجا بود، دو مرد آمدند و يكى از ايشان اظهار كرد من از اين مرد شتر اجاره كرده‏ام تا متاع مرا به يكى از معادن برساند و شرط كرده‏ام كه در روز معيّن مرا وارد معدن كند زيرا در آنجا در آن روز بازارى است كه مى‏توانم متاعم را بفروشم، و چون مى‏ترسم در روز معيّن نرسم و بازار از دست برود و زيان ببينم لذا شرط كرده‏ام كه اگر تا روز معيّن مرا نرساند براى هر روزى كه عقب افتد مقدارى از اجرت را كم كنم، و اين مرد چندين روز مرا دير رسانيده است. قاضى گفت: اين شرط باطل است و تمام اجرت را بايد بپردازى، چون مرد برخاست امام باقر عليه السّلام رو بمن كرده و گفت:

شرطش باطل نيست و جايز است مادامى كه همه كرايه را از بين نبرد.

3274- عبد اللَّه بن مغيره از چند تن از اصحاب ما از حضرت صادق عليه السّلام نقل كرده است كه: دو مرد دو درهم داشتند يكى مى‏گفت هر دو از آن منست و ديگرى مى‏گفت از آن هر دوى ماست، حضرت فرمود: امّا آنكه مى‏گويد از آن هر دوى ما است خود اقرار كرده كه يك درهم از آن او نيست پس درهم ديگر را بين خود تقسيم كنند.

ص:47

3275- عبد اللَّه بن مسكان از سليمان بن خالد روايت كرده كه گفت: از امام صادق عليه السّلام سؤال كردم از دو مرد كه هر دو با هم در مالى شريك بودند مقدارى از مال موجود بود و مقدارى در دست اين و آن، اين دو شخص هر دو قسمت را (موجود و غايب) را به تساوى ميان خود تقسيم كردند، و سهم غايب يكى از اين شركاء (آنچه در دست ديگران بود) ضايع شد و از بين رفت، امّا ديگرى همه را وصول كرد، آيا بايد اين شريك ضرر ديگرى را از وصولى خود جبران كند و مال از بين رفته نصيب او هم هست؟ فرمود: آرى، نبايد مال يك نفر از شركاء فقط از بين برود، آنچه از بين رفته مال او هم بوده است.

3276- ابو جميله از سماك بن حرب از ابن طرفه روايت كرده كه دو مرد بر يك شتر ادّعا مى‏كردند و هر دو بيّنه و شاهد داشتند امير المؤمنين عليه السّلام (چون صاحب يد مشخّص نبود) بين هر دو صلح داد كه هر كدام مالك نصف آن باشد.

(مراد از صاحب يد آن كس است كه ما در تصرّف اوست).

3277- حسين بن أبي العلاء از اسحاق بن عمّار از حضرت صادق عليه السّلام روايت كرده كه دو نفر مرد يكى سى درهم و ديگرى بيست درهم نزد

ص:48

شخصى فرستادند كه براى هر يك لباسى بخرد، آن مرد دو دست لباس خريدارى كرد و فرستاد، آن دو تن نشناختند كه كداميك از لباسها از آن سى درهمى و كدام از آن بيست درهمى است، حضرت فرمود: هر دو لباس را بفروشند و سه پنجم مبلغ را به سى درهمى و دو پنجم را به بيست درهمى دهند، اسحاق بن عمّار گويد: اگر آنكه بيست درهم فرستاده به صاحب سى درهم بگويد: هر كدام لباسها را كه تو مى‏خواهى اختيار كن و آن ديگر براى من بماند چطور است؟ فرمود: در اين صورت انصاف داده است.

3278- سكونى از امام صادق از پدرش عليهما السّلام نقل كرده كه شخصى دو دينار نزد كسى وديعه نهاد و شخصى ديگرى يك دينار نزد همان كس به امانت گذاشت و از اين دينارها يكى تلف شد. حضرت فرمود: يك دينار به شخص اوّل دهند و از دينار ديگر نيز با او به نصف شريك است.

3279- صباح مزنى بسند مرفوع نقل كرده كه دو تن نزد امير المؤمنين عليه السّلام آمده يكى از ايشان گفت: يا امير المؤمنين، با اين مرد در صبحانه هم غذا شدم من سه گرده نان آوردم و او پنج گرده و با هم مشغول خوردن بوديم كه مردى بر ما

ص:49

گذشت، او را به صحابه دعوت كرديم اجابت نموده با ما مشغول خوردن شد چون فارغ شديم وى هشت درهم در سفره نهاد و رفت. من برفيقم گفتم با هم نصف مى‏كنيم او نپذيرفت و گفت: مطابق سهميه نانها كه داشتيم تقسيم مى‏كنيم، حضرت فرمود: برويد و با يك ديگر صلح كنيد (يعنى مسأله قابلى نيست). مرد گفت: اين مرد حاضر نيست بيش از سه درهم بمن بدهد و مى‏خواهد پنج درهم از آن را براى خود بردارد، شما ميان ما حكم بفرمائيد. حضرت فرمود: اى بنده خدا آيا مى‏دانى سه گرده نان اگر هر يك سه قسمت شود نه قسمت خواهد شد؟ گفت: آرى، حضرت فرمود: مى‏دانى پنج گرده نان را هر يك سه قسمت كنيم پانزده قسمت مى‏شود گفت: آرى، فرمود پس (رويهم 24 سهم مى‏شود كه هر يك هشت سهم خورده‏ايد) و تو از نه قسمت خود هشت سهم خورده‏اى و يك سهم بميهمان داده‏اى و رفيقت از پانزده سهمش هشت سهم را خود خورده و هفت سهم به ميهمان داده است، پس يك درهم سهم توست و هفت درهم سهم رفيقت. يكدرهم تو برادر و هفت درهم به رفيقت ده.

ص:50

\* (باب عدالت)\*

3280- عبد اللَّه بن أبى يعفور گويد: به امام صادق عليه السّلام عرض كردم عدالت شخص، ميان مسلمانان با چه ميزان شناخته مى‏شود تا قبول شهادتش بر له و يا عليه آنها جايز باشد؟ فرمود: ظاهر نبودن عيبى كه منافى عدالت باشد، و پاكدامنى و خوددارى در مقام خوردن و شهوت و دست نيازيدن به مال غير و نگهدارى زبان از ناشايست و نابايست، و اينها همه شناخته مى‏شود بترك كبائرى كه خداوند وعده آتش بدان داده است، مثل شرابخوارى و عمل منافى عفّت و رباخوارى، و آزار پدر و مادر، و فرار از جبهه جنگ بدون اذن امام، و ساير كارهاى مانند اينها، و آنچه بر همه اينها دليل است آنست كه از زشتى‏ها چنان خود را محفوظ نگهدارد كه بر مسلمانان حرام باشد پاره‏اى از لغزشها و اشتباهات را در غيبتش بازگويند و يا از باطنش تفتيش كنند و بر آنها واجب باشد كه در همه جا از او دفاع كنند يعنى اگر كسى نسبت ناروائى به او داد از حقّش دفاع كنند و عدالتش را بر ديگران گوشزد نمايند، و او را متعهّد به حضور

ص:51

اوّل وقت در جماعت نمازهاى پنجگانه ببينند و جز در مواقع عذر، او را از نماز غايب نبينند، و چون مداومت و حضور وى به نمازهاى پنجگانه در جماعت ديده شد، وقتى از حال او از همگنان و هم محلّى‏هايش پرسيده شود خواهند گفت: ما جز خير و خوبى و صلاح از وى سراغ نداريم، همه وقت مواظب نماز و مراقب اوقات آن است و در مسجد حضور دارد، اين چيزها موجب مى‏شود كه شهادت و عدالتش ميان مسلمانان جايز و ثابت باشد، و اين براى آنست كه نماز خود ساترى است از زشتكاريها و عيبها و كفّاره گناهان و بزهكاريهاست، آخر چگونه كسى مى‏تواند شهادت دهد به نماز خواندن كسى كه بمسجد و جماعت حاضر نمى‏شود و حضور و شركت در جماعت مسلمانان را متعهّد نيست، و اساسا نماز جماعت براى اين آمده تا نماز خوان از تارك الصّلاة معلوم باشد و آنكه مراقب اوقات نمازش هست از آنكه نمازش را ضايع و در غير وقت مى‏خواند معلوم و جدا بشود و چنانچه اين نبود از كجا مى‏شد كسى بصلاح و خوبى ديگرى شهادت دهد زيرا آنكه نماز با مسلمانان نمى‏خواند چه خير و خوبى در اوست، آرى رسول خدا وقتى تصميم گرفت كه بر سر كسانى كه به نماز جماعت حاضر نمى‏شدند خانه‏شان را آتش زند، با اينكه در ميان آنها كسانى بودند كه نماز مى‏خواندند امّا فرادى و در خانه خود، از آنها قبول نمى‏كرد، چگونه پذيرفته شود عدالت يا شهادت‏

ص:52

كسى كه خداوند و پيامبرش حكم بسوزانيدن خانه او بر سرش كرده‏اند، براستى كه رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله مى‏فرمود: پذيرفته نيست نماز كسى كه در مسجد مسلمين بنماز حاضر نشود مگر از جهت مرض يا علّتى ديگر.

\* (باب آنكه شهادتش ردّ و آنكه شهادتش پذيرفته شود)\*

3281- عبيد اللَّه حلبى گويد: از امام صادق عليه السّلام سؤال كردم چه كسانى شهادتشان پذيرفته نيست؟ فرمود: آنكه گمان بد در باره او برده شود، و آنكه در دينش متّهم باشد، ديگر آنكه در قبول شهادتش نفعى عائدش بشود، و شهادت آنكه ميان او و مدّعى عليه يعنى متّهم دشمنى باشد، راوى گويد: سؤال كردم پس فاسق و خائن چه؟ حضرت فرمود: اين دو همان كسانى هستند كه گمان بد در باره‏شان برده مى‏شود، و در دينشان متّهمند.

3282- در حديث ديگرى (ظاهرا از سماعه است) امام صادق عليه السّلام فرمود: شهادت و گواهى «مريب» آنكه مورد شكّ باشد مثل: غلام نسبت به اربابش، و نيز سائل بكف نسبت به بذل‏كننده‏اش يا دشمن نسبت به دشمنش يا دافع مغرم مانند شهادت كسى كه اگر جرم ثابت شود او هم بايد غرامت بدهد مثلا شهود بگويند كه جنايت روز پنج شنبه اتفاق افتاده است و عاقله (كسانى كه بايد خونبهاى قتل خطا را بپردازند) شهادت دهند كه در روز جمعه بوده است كه اين موجب شود دفع غرامت از عاقله بنمايد و نيز شهادت اجيران و خدمتكاران و بندگان نسبت به‏

ص:53

صاحبانشان.

(اينها در موارديست كه جاى سوء ظن باشد و إلّا در عدم سوء ظن و بودن يقين براستى آنها مى‏توان ترتيب اثر داد) و شهادت شريك بر له شريكش، و شخص متهم و شاگرد يا نوكر نسبت به استاد يا اربابش، و شهادت ميگسار و شطرنج باز و نرد باز و شهادت هر كس كه با نوعى قمار سر و كار دارد. پس هيچ يك از اينها شهادتشان مورد قبول نيست چون مورد ترديد هستند.

3283- على بن اسباط از محمّد بن الصلت روايت كرده است كه گفت: از حضرت رضا عليه السلام سؤال كردم: چند تن رفيق و همراه بودند كه دزد قافله آنها را زد، و دزدان دستگير شدند، پس پاره‏اى از آنها بر له پاره‏اى ديگر، شهادت داد (يعنى اهل قافله)، امام عليه السّلام فرمود: اين شهادت پذيرفته نخواهد بود مگر اينكه از خود دزدها نيز اقرار گيرند، يا اينكه غير اهل قافله شهادت بر مال يكى از اهل قافله دهد يعنى بگويد فلان مال از آن فلان كس است كه مورد سرقت واقع شده است.

3284- حسن بن محبوب از علاء، از محمد بن مسلم از امام باقر عليه السّلام روايت كرد كه فرمود: شهادت بنده مسلمان در مورد شخص آزاد مسلمان پذيرفته است. مؤلّف كتاب گويد: مراد از خبر آنست كه بنده مسلمان شهادتش در باره‏

ص:54

غير صاحبش نافذ است.

شرح: «در پاره‏اى از نسخه‏هاى كتاب لفظ «لا» اضافه است، يعنى شهادت بنده مسلمان زرخريد در باره شخصى آزاد مسلمان نافذ نيست ولى توضيح مؤلف رحمه اللَّه دليل است كه لفظ «لا» اضافه شده و در اصل نبوده است».

3285- حسن بن محبوب از هشام بن سالم از عمّار بن مروان روايت كرده كه گفت: به امام صادق عليه السّلام عرض كردم- يا ديگرى عرض كرد- در مورد شهادت پسرى نسبت به پدرش يا برادرى بنفع برادرش يا مردى نسبت به همسرش؟

فرمود: اشكال ندارد در صورتى كه واقعا عادل باشند، البتّه شهادت پسر براى پدرش و پدر براى پسرش و برادر براى برادرش پذيرفته خواهد بود.

3286- در خبرى ديگر آمده كه شهادت پسر و فرزندش عليه پدر پذيرفته نيست.

شرح: «پاره‏اى در خبر اشكال كرده‏اند كه ظاهرش منافات با آيه كريمه‏ كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَداءَ لِلَّهِ وَ لَوْ عَلى‏ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوالِدَيْنِ وَ الْأَقْرَبِينَ‏ دارد.

ولى مى‏توان گفت: «در آيه شريفه تنها شهادت دادن فرزند و لو بر زيان پدر واجب شده است و اين مستلزم وجوب قبول اين شهادت نمى‏باشد». خبر هم قبولش را واجب نمى‏داند.»

3287- حسن بن زيد مانند اين خبر را از امام صادق از پدرش حضرت باقر

ص:55

عليهما السّلام روايت كرده كه فرمود: قدامة بن مظعون را كه شراب خورده بود نزد عمر آوردند و دو تن شهادت دادند كه وى شراب نوشيده است، يكى از شهادت دهندگان عمرو تميمى بود كه خود اخته بود و ديگرى معلّى بن جارود. يكى شهادت داد كه ديده است او شراب مى‏خورد و ديگرى شهادت داد كه ديده است شراب را استفراغ كرده است، عمر نزد جماعتى از اصحاب رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرستاد كه در ميانشان على عليه السّلام حضور داشت، و از حضرت پرسيد نظر شما چيست؟ زيرا شما را رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله أعلم اين امّت معرّفى كرده و در داورى به حقّ استادتر از همه خوانده است، اين دو تن شهادتشان مانند هم نيست بايد چه كرد؟ حضرت فرمود: شهادتها مانند هم است و چيزى كه نخورده چگونه قي‏ء كرده است؟ بعد عمر پرسيد: آدم اخته شده (كسى كه بيضه‏هايش را كشيده‏اند و ناقص شده است) شهادتش پذيرفته است؟ فرمود: از بين رفتن بيضه‏هايش مانند از بين رفتن اعضاى ديگر خواهد بود. (يعنى اگر مثلا دست نداشت آيا شهادتش مقبول نبود؟).

3288- اسماعيل بن مسلم از امام صادق عليه السّلام از پدرش از اجدادش عليهم السّلام روايت كرده كه شهادت دشمن در حقّ دشمن و شهادت كسى كه‏

ص:56

داراى صفتى خواركننده است پذيرفته نيست (مثل ولد الزّنا بودن يا مانند كسى كه حدّى بر او واجب شده ولى توبه نكرده است يا فسقى كه مورد ملامت همگان است مرتكب شده است مثل اعتياد به موادّ مخدر و امثال اينها يا گدائى كردن و از راه سؤال گذران عمر نمودن).

3289- و نيز از رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله روايت كرده كه فرمود: هر كس نزد ما شهادتى دهد سپس از شهادتش بازگردد ما شهادت اوّل را پذيرفته دوّمى را نخواهيم پذيرفت.

3290- محمد بن مسلم از امام باقر عليه السّلام روايت كرده كه فرمود: به كسى كه براى اذان و نماز، از مردم اجرت مى‏طلبد اقتدا مكن و شهادتش را مپذير.

3291- علاء بن سيابة از امام صادق عليه السّلام روايت كرده كه فرمود:

شهادت قمار باز چه نرد باشد چه شطرنج، چه شبيه شطرنج كه قماريست بنام اربعه عشر، و امثال اينها كه اصطلاحاتى خاصّ دارد، پذيرفته نيست (صاحب شاهين) بصيغه تثنيه يعنى دو شاه گويد شاهش مرد نه بخدا نمرد و بخدا شاهش كشته شد، و حال آنكه شاه فقط خداست و بس و هيچ گاه نميرد و كشته هم نشود.

3292- سماعة بن مهران، از ابو بصير از حضرت صادق روايت كرده است‏

ص:57

كه شهادت ميهمان در باره ميزبانش پذيرفته شود در صورتى كه داراى عفت و صيانت نفس و آبرو باشد و مراد از صيانت خوددارى از ناشايسته‏هاست، و امّا شهادت كارگر براى صاحب كارش كراهت دارد ولى براى غير صاحب كارش اشكالى ندارد، و نيز پس از انجام كارش با صاحب كار اگر وقتى به نفع او شهادت دهد پذيرفته است.

3293- فضاله بن ايّوب از ابان نقل كرده كه از امام صادق عليه السّلام سؤال شد آيا اگر از دو تن شريك يكى به نفع ديگرى شهادت دهد پذيرفته است؟

فرمود: در موردى كه خود نصيبى از نفع شهادت نبرد اشكال ندارد (يعنى در چيزى كه اگر شهادتش پذيرفته شد او هم نصيبى مى‏برد شهادتش نافذ نيست).

3294- طلحة بن زيد از امام صادق از پدرانش عليهم السّلام از امير المؤمنين عليه السّلام روايت كرده كه فرمود: شهادت كودكان مادامى كه مشغول بازى هستند و متفرّق نشده‏اند و بسوى خانواده خود نرفته‏اند پذيرفته است. (و پذيرش قبل از تفرّق از باب اعتماد بقرينه است).

3295- اسماعيل بن مسلم از امام صادق عليه السّلام از پدرانش عليهم السّلام از امير مؤمنان عليه السّلام روايت كرده كه فرمود: شاهد گرفتن كودكان در وقتى كه هنوز صغيرند و بسن بلوغ نرسيده‏اند هنگامى پذيرفته است كه چون بسن‏

ص:58

رشد رسيدند آن را فراموش نكرده باشند. (غرض اين كه اعتبار بوقت اداء شهادت است نه وقت تحمل آن).

و همچنين يهود و نصارى اگر متحمّل شهاداتى شوند پس از آن كه اسلام آوردند، اداء شهادتشان جائز خواهد بود.

و اگر بنده اداء شهادت كند، و پس از آن آزاد شود، شهادتش جائز است به شرط آن كه حاكم قبل از آزاد شدن بنده، آن شهادت را ردّ نكرده باشد.

و امير المؤمنين فرمود: اگر بنده بخاطر شهادت، آزاد شود، شهادتش جائز نخواهد بود.

مؤلّف كتاب- رحمه اللَّه- گويد: آنجا كه فرمود: در صورتى كه حاكم قبل از آزادى عبد، رد نكرده باشد شهادت عبد را- معنايش اينست كه حاكم براى فاسق بودن عبد يا عملى كه موجب عدم قبول شهادت شخص است او را ردّ كند، نه اينكه چون عبد و بنده ديگرى بوده، زيرا شهادت عبد در مذهب ما پذيرفته است و اوّل كسى كه شهادت عبد را رد كرد خليفه ثانى بود، و آنجا كه فرمود: «اگر عبد براى شهادت آزاد شود شهادتش جائز نخواهد بود». موردى است كه بنفع مولايش شهادت دهد،

ص:59

و إلّا در جايى كه بنفع غير مولايش شهادت دهد گواهيش پذيرفته است خواه عبد باشد خواه آزاد شده باشد هر گاه عادل بود.

3296- حسن بن محبوب از علاء از محمّد بن مسلم از امام باقر عليه السّلام روايت كرده كه فرمود: شهادت مملوك كه از اهل قبله باشد يعنى عبد مسلمان بر عليه أهل كتاب نافذ است.

3297- محمد بن أبى عمير از علاء بن سيابه از امام صادق عليه السّلام روايت كرده كه فرمود: پدرم امام باقر عليه السّلام فرمود: شهادت سائق الحاج (يعنى كسى كه حجّاج عقب افتاده را با كمال تعجيل از راه و بيراهه به حج مى‏رساند) پذيرفته نيست چون هم راحله و شتران را كوفته و هم غذاها را ضايع نموده و هم خود را به تعب انداخته و هم به نماز استخفاف نموده است، سؤال شد مكارى و جمّال و ملّاح و بقول امروز حمله دارها چطور؟ فرمود: نه، در اينها اشكالى نيست اگر صالح باشند.

3298- عبد اللَّه بن المغيره گويد: به امام هشتم عليه السّلام عرض كردم:

مردى همسرش را طلاق داده و دو شاهد هم گرفته است، ولى هر دو از دشمنان امير المؤمنين هستند، فرمود: هر كس بر فطرت خدائى متولّد شده يعنى از پدر و مادر مسلمان و بصلاح در جامعه معروف است شهادتش پذيرفته است.

ص:60

شرح: «چون بر حسب پاره‏اى اخبار فقهاى اماميّه شهادت غير شيعه امامى را نمى‏پذيرند در اين روايت ناچار بتوجيه شده‏اند ولى توجيهاتشان چندان موجب اطمينان نيست، و بنظر حقير بهترين توجيه آنست كه روايت را منحصر به مورد خودش بدانيم و شهادت غير امامى را در طلاق فقط بپذيريم، چون در مسأله طلاق، شهود براى جلوگيرى از ادّعا شوهر اوّل است كه بگويد من زنم را طلاق نداده‏ام، و در صورتى كه ثابت شود طلاق داده مرافعه خودبخود از بين مى‏رود و آن ناصبى كه از شدت حماقت، على عليه السّلام را مسلمان نمى‏داند، و حماقت خويش را تقوى و قدس و تقرّب بخدا و رسول مى‏داند، و چون عمل امير المؤمنين عليه السّلام در ذهن او بخلاف دين است او را دشمن مى‏دارد، و در دشمنى على عليه السّلام و يارانش هميشه قصد قربت مى‏كند بلكه بهترين عمل خود را همين مخالف شدن با مانند على عليه السّلام مى‏داند و از حمق و تعصّب بيجا به اين روز افتاده است، اين چنين شخص در مورد طلاق غالبا دروغ نمى‏گويد و مى‏ترسد، چنانچه اگر زنى پس از مدّتى كه با شوهر اوّل متاركه كرده، شوهر جديدى اختيار كند و مرد اوّل انكار طلاق نمايد او فورا بدون احتياط، شهادت بطلاق نخواهد داد و در اينجا كمال تقدّس خود را به خرج خواهد داد لذا مى‏توان بشهادتش اعتماد كرد. و چنانچه اين توجيه مفيد نباشد بايد خبر را طرح نمود و يا حمل بر تقيّه كرد كه اين حمل هم بسيار بى‏جا و بيمعنى است. سلطان العلماء گفته است: مراد از خبر،

«شهادة من ولد على الفطرة»

و معروفيّت بصلاح است، و ناصبى هيچ كدام را ندارد».

3299- عبيد اللَّه حلبى گويد: از امام صادق عليه السّلام سؤال كردم آيا شهادت اهل ذمّه (اهل كتاب كه در پناه اسلام باشند) بر غير اهل ملّتشان نافذ است؟

فرمود: آرى، هر گاه از اهل ملّت خودشان كسى نباشد كه شهادت دهد (نصرانى در باره يهودى يا مجوسى و ... و يهودى در باره نصرانى يا مجوسى و ... مى‏تواند شهادت‏

ص:61

دهد) زيرا درست نيست و يا جايز نيست حقّ احدى ضايع گردد.

3300- حسن بن على و شاء گويد: احمد بن عمر گفت: از امام (نامش را نبرده است) در باره كلام خداوند در سوره مائده- آيه 105 كه فرموده: ذَوا عَدْلٍ مِنْكُمْ أَوْ آخَرانِ مِنْ غَيْرِكُمْ‏ پرسيدم، فرمود:

«اللّذان منكم»

يعنى مسلمان باشند، و

و اللّذات من غيركم‏

يعنى از اهل كتاب باشند، و اگر از اهل كتاب يافت نشد از مجوس باشد زيرا رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله با آنها معامله‏اى كه با اهل كتاب مى‏كرد انجام مى‏داد، و اين در وقتى بود كه يكى از مسلمانان در سرزمين غربت از دنيا مى‏رفت و از مسلمين كسى نبود كه شهادت دهد بوصيّت يا مقدار مال او، لذا دو تن از اهل كتاب را شاهد مى‏گرفتند.

3301- حماد از حلبى روايت كند كه از امام صادق عليه السّلام شنيدم كه در باره عبد مكاتب مى‏فرمود: مردم تا مدّتى شرط نمى‏كردند كه اگر نتوانست وجه مكاتبه را بدهد بازگشت برقيّت كند، ولى امروزه شرط مى‏كنند و اين شرط لازم الوفا است زيرا مسلمانان متعهّد به شروطى كه كرده‏اند هستند، و عبد مكاتب (يعنى عبدى كه خود را بمقدارى مال كه كم‏كم بپردازد از ارباب خود خريده است) به اندازه‏اى‏

ص:62

كه وجه خود را پرداخت كرده حرّ و آزاد شده است و در مورد حدّى كه به او تعلّق گيرد بايد بمقدار آزادشده‏اش حدّ آزاد اجرا شود و به مقدار رق و بنده بودنش حدّ بندگى، راوى گويد: پرسيدم اگر نيمى از او آزاد شده باشد شهادتش در طلاق نافذ است؟ فرمود: اگر با او يك مرد و يك زن همراه باشند جايز است.

مصنّف كتاب گويد: اين قسمت خبر از روى تقيّه صادر شده است و در واقع شهادت مكاتب با يك مرد ديگر اگر توأم شود نافذ است و اين كه زنى را داخل كرده براى اينست كه مخالفين نگويند او شهادتى را پذيرفته كه امامشان عمر منكر آن است، و امّا شهادت زنان در طلاق بنا بر اصل ما جايز نيست.

3302- عبد اللَّه بن مغيره از امام هشتم عليه السّلام روايت كند كه فرمود: هر كس مسلمان زائيده شده و معروف به خير و خوبى است، شهادتش جايز است.

(اين روايت قبلا با مختصر تفاوتى گذشت).

3303- علاء بن سيابه گويد: از امام صادق عليه السّلام پرسيدم: كسى كه كبوتر باز است شهادتش را بپذيريم؟ فرمود: اشكالى ندارد بشرط آنكه معروف به فسق نباشد. عرض كردم: اشخاصى كه در ناحيه ما زندگى مى‏كنند مى‏گويند عمر گفته‏

ص:63

است: كبوتر و كبوتر باز هر دو شيطانند. فرمود: سبحان اللَّه، آيا نمى‏دانى كه رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمود: فرشتگان در هنگام شرطبندى فرار مى‏كنند و صاحبان شرط را لعن مى‏نمايند. منظور اينست كه در صورتى كه مسابقه بصورت برد و باخت و شبيه قمار باشد جايز نيست همچنان كه شخص پيغمبر خود با اسامة بن زيد در اسب دوانى مسابقه داد. در مواقع مسابقات مانند: رمايه (تيراندازى) و پر دادن پرندگان و اسب دوانى و دو ميدانى فرشتگان حضور دارند.

3304- داود بن حصين گويد: از امام صادق عليه السّلام شنيدم كه فرمود:

شهادت دهيد در مورد پدر و مادر و فرزند، ولى در باره برادر عليله برادر هنگامى كه يكى از آن دو در بدهى ضيّر است، شهادت ندهيد. پرسيدم: «ضيّر» چيست؟ فرمود:

هر گاه شخصى از ديگرى طلبكار باشد امّا بدهكار، معسر (ندار) باشد، در اين صورت خداوند فرموده بايد طلبكار صبر كند تا بدهكار توانائى پرداخت مال را پيدا كند و فرمود: وَ إِنْ كانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلى‏ مَيْسَرَةٍ (بقره- آيه 280) و طلبكار از تو مى‏خواهد كه براى شهادت طلبش نزد قاضى روى و تو مى‏دانى كه مرد بدهكار بينوا و دست خالى است، پس بر تو جايز نيست كه در چنين حالى عليه بدهكار بشهادت‏

ص:64

حاضر شوى.

3305- مسمع بن عبد الملك كردين از حضرت صادق عليه السّلام نقل كرده كه پرسيدم در باره چهار تن كه شهادت داده‏اند مردى زنا كرده است و آن مرد را رجم كردند، سپس يكى از شاهدها از شهادتش برگشت و گفت: من يقين نداشتم بلكه بگمانم چنين بود، فرمود: بر آن شاهد كه برگشته ديه مقتول واجب شده است و اگر گفت: عمدا بدروغ شهادت داده‏ام، بايد قصاص شود.

شرح: «اين خبر سندش چندان اعتبار ندارد زيرا در طريق روايت به مسمع، قاسم بن محمد جوهرى وجود دارد كه واقفى و ضعيف است و بايد احتياط كرد».

3306- محمد بن قيس از امام باقر عليه السّلام روايت كرده كه امير مؤمنان عليه السّلام فرمود: من هرگز بقول كاهن و منجّم و قيافه‏شناس و دزد اعتنا نمى‏كنم و شهادت فاسق را هم جز در مورد عليه خودش يعنى: جايى كه به ضررش باشد نمى‏پذيرم.

شرح: «شهادت فاسق در اين روايت بمعنى اقرار اوست يعنى اگر فاسق به بدهى و يا گناهى اقرار كرد او را بدان مأخوذ مى‏دارم».

3307- سليمان منقرى از حفص بن غياث قاضى سنّى از حضرت صادق‏

ص:65

عليه السّلام روايت كرد كه مردى به آن حضرت عرض كرد: اگر متاعى در دست كسى ديدم مى‏توانم شهادت دهم از آن اوست؟ نظرتان در اين مورد چيست؟ حضرت فرمود: آرى، حفص گويد: من عرض كردم: شايد مال ديگرى باشد و اكنون بدست اوست؟ حضرت فرمود: آيا مى‏توانى آن را بخرى و مال تو شود (يعنى اگر تو شكّ دارى كه متعلّق به خود اوست يا نه چطور مى‏توانى آن را بخرى) و بعد هم بگوئى كه اين مال منست و قسم هم ياد كنى و جايز هم نباشد كه نسبتش را به كسى كه قبلا مال او بوده بدهى؟! آنگاه فرمود: اگر چنين نبود كه براى مسلمانان چيزى باقى نمى‏ماند و بازارى ديگر در كار نبود (اين خبر دليل قاعده يد است، يعنى: هر كه هر چه در تصرّف اوست اصل آنست كه مالك آنست مگر خود بگويد يا به بيّنه ثابت شود كه مال ديگرى است و در تصرّف اوست).

3308- اسماعيل بن مسلم سكونى از امام صادق از پدرش عليهما السّلام نقل كرده كه فرمود: مردى كه قبلا در جرمى دست و پاى او را قطع كرده بودند، در حضور امير المؤمنين شهادت داد، و حضرت شهادت او را پذيرفت چون قبلا توبه كرده و توبه‏اش هم مشهور شده بود.

3309- صفوان بن يحيى از محمد بن فضيل از امام هفتم عليه السّلام نقل كرده‏

ص:66

كه گويد: پرسيدم آيا شهادت زنها در مورد نكاح يا طلاق يا رجم نافذ است و مى‏توان بشهادتشان در اين امور ترتيب اثر داد، فرمود: شهادت زنها تنها در موردى است كه مردها نتوانند دخالت داشته باشند و ببينند (مثلا دخترى باكره است يا نه) و اما در نكاح اگر مردى با آنها شهادت دهد اشكال ندارد و جايز است، امّا در طلاق و خونريزى (يعنى قتل) شهادتشان بيفايده است، ولى در مورد زنا اگر سه مرد و دو زن باشند به شهادتشان مى‏توان حكم كرد، لكن شهادت دو مرد و چهار زن در خصوص رجم نافذ نيست.

شرح: «بعضى گفته‏اند در خصوص رجم لازم نيست ولى در حدّ مى‏توان بشهادتشان (يعنى دو مرد و چهار زن) حكم نمود».

3310- عبيد اللَّه بن على حلبى از امام صادق عليه السّلام در مورد شهادت قابله نسبت بكودك كه زنده بدنيا آمده است يا مرده، سؤال كرد. حضرت فرمود:

شهادتش نافذ است، و كليّه شهادت زنان در مورد زنده يا مرده بدنيا آمدن طفل و يا بكارت زنان نافذ است.

3311- و امير المؤمنين عليه السّلام در باره كودكى كه كودكى ديگر را به چاه انداخته و او را كشته بود و زنى شهادت داد شهادتش را پذيرفت.

ص:67

شرح: «گويند: در اين قضيّه شايد قرائنى در كار بوده كه حكم ثابت شده يا اينكه خبر فقط در مورد اثبات ديه است نه قصاص، پس در اين صورت منافاتى با خبرى كه از محمد بن فضيل گذشت ندارد.»

3312- و زراره از يكى از صادقين عليهما السّلام روايت كرده كه فرمود:

چهار تن شهادت دادند كه زنى زنا داده است و زن اظهار نمود من بكر هستم، زنان وى را بازديد كردند و بكرش يافتند، فرمود: شهادت زنان مورد قبول است (يعنى در بكارت).

3313- عبد اللَّه بن حكم از امام صادق عليه السّلام سؤال كرد: زنى شهادت داد كه مردى پسر بچه‏اى را به چاه انداخته و طفل جان سپرده است، حكم چيست؟

فرمود: بر آن مرد ربع يعنى 4/ 1 ديه طفل به شهادت آن زن ثابت مى‏شود.

3314- محمد بن أبى عمير از حسين بن خالد از امام هفتم عليه السّلام نقل كرده گويد: بحضرت نوشتم مردى از دنيا رفته است و كنيزى دارد كه از او داراى فرزند شده و مولايش در زمان حيات خود براى او مالى قرار داده بوده است، اكنون كه مولى درگذشته، آيا باز كنيز نسبت به آن مال حقّى دارد؟ حضرت جواب داد: آنچه‏

ص:68

مولايش براى او قرار داده معروف و احسان است و همه از آن اوست يا اينكه اين عمل متعارفست و اين به شهادت مرد و زن و خادمها در صورتى كه متّهم نباشند پذيرفته است.

3315- حمّاد از حلبى از حضرت صادق عليه السّلام روايت كرده كه فرمود: رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله شهادت زنان را در دين بدون اينكه مردى با آنها باشد مى‏پذيرفت.

شرح: «اين روايت را اختصاص بمورد وصيّت به دين و بدهى داده‏اند مثلا اگر مردى در مرض موت اقرار كند كه فلان مقدار بفلانى بدهيد يا فلان كس مقدارى از من طلبكار است در اين مورد اگر يك زن تنها شهادت بوصيّت داد يك چهارم مال را به طرف مى‏دهند و سه چهارم آن از راه ديگر بايد ثابت شود».

3316- حسن بن محبوب از عمر بن يزيد روايت كرده گويد: از امام صادق عليه السّلام پرسيدم مردى از دنيا رفته و زنى حامله داشته است كه پس از مرگ شوهر پسرى بدنيا آورده كه پس از بدنيا آمدن، مرده است، ولى زنى كه قابله او بوده شهادت داده است كه طفل زنده بدنيا آمد و جيغى كشيد و بعد مرد، فرمود: بر امام است كه 4/ 1 ميراث غلام يعنى طفل مرده را به آن زن يعنى مادر بدهد.

3317- در روايت ديگر گويد: اگر دو زن شهادت دهند نصف مى‏برد و

ص:69

اگر سه زن 4/ 3 و اگر چهار تن بودند همه ميراث مادر را مى‏برد.

\* (جايى كه حكم به شهادت يك شاهد)\* و سوگند مدّعى ثابت مى‏شود

3318- رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله: حكم كرد به شهادت يك شاهد و سوگند صاحب حقّ و مدّعى، و فرمود: جبرئيل بر من نازل شد به اين دستور كه حكم كنم به شهادت يك شاهد و سوگند ياد كردن صاحب حقّ و مدّعى، و امير المؤمنين هم در عراق همين طور حكم مى‏فرمود.

3319- حسن بن محبوب از علاء از محمد بن مسلم از امام باقر عليه السّلام روايت كرده كه فرمود: اگر امر قضا و حكومت در دست ما مى‏بود ما شهادت يك مرد را در صورتى كه بخوبى شناخته شده بود با قسم طرف مقابل در حقوق مردم تنفيذ مى‏كرديم، امّا آنچه كه مربوط به حقوق خدا است مانند رؤيت هلال، نه.

ص:70

\* (جايى كه به شهادت دو زن و قسم مدّعى مى‏توان حكم كرد)\*

3320- منصور بن حازم گويد: امام هفتم عليه السّلام فرمود: هر گاه دو زن براى صاحب حقّى شهادت دادند و خود صاحب حقّ هم سوگند ياد كرد مى‏توان حكم كرد.

3321- حمّاد از حلبى از امام صادق عليه السّلام روايت كرده كه فرمود:

رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله شهادت زنان را با سوگند طالب دين كه به خدا سوگند ياد كند كه حقّ از آن منست واقعا، مى‏پذيرفت.

\* (حكم شهادت دادن كسى كه آگاهى به موضوع دارد)\*\* (ولى شاهد گرفته نشده است)\*

3322- علاء از محمد بن مسلم از امام باقر عليه السّلام روايت كرده است كه پرسيدم مردى در هنگام محاسبه دو نفر حاضر بوده است آنگاه او را به شهادت خوانده‏اند چه كند؟ حضرت فرمود: اگر خواست شهادت دهد و اگر نخواست ندهد (چون او را شاهد نگرفته بودند و البتّه در صورت اداء شهادت بايد كه به حقّ شهادت‏

ص:71

دهد و آنچه را كه شنيده باز گويد و چيزى را كتمان نكند).

3323- ابن فضال از احمد بن يزيد، از محمد بن مسلم از امام باقر عليه السّلام روايت كرده است كه مردى شاهد حساب دو نفر بوده اكنون او را براى شهادت خوانده‏اند فرمود: مى‏تواند شهادت بدهد.

3324- على بن احمد اشيم گويد از امام هفتم يا هشتم عليهما السّلام سؤال كردم مردى زنش از حيض پاك شد در حضور جماعتى گفت: فلانه (زنش) طالق، و مردم هم كلامش را شنيدند، امّا او نگفته بود شاهد باشيد آيا طلاق واقع شده است يا خير؟ فرمود: آرى، اين خود شهادت است آيا زن را بدون خرجى و نفقه رها كند و زن هم نتواند پس از عدّه شوهر ديگر اختيار كند و معلّق بماند. مؤلف گويد: معنى آن خبر كه فرمود شاهدان در صورت عدم إشهاد اختيار دارند شهادت بدهند يا ندهند اينست كه گاهى شاهد ديگرى براى اثبات حقّ مظلوم وجود دارد به نحوى كه براى اثبات حق نيازى به شهادت آنها نيست در اين صورت مى‏توانند در مجلس قاضى حاضر نشوند امّا زمانى كه حقّ مظلومى به سبب شهادت ندادن آنها از بين برود حقّ كتمان شهادت را نخواهند داشت.

ص:72

3325- امام صادق عليه السّلام فرموده: خود علم، شهادت است در جايى كه صاحب حقّ مظلوم واقع مى‏شود.

(معنيش اينست كه اگر شخصى ناظر باشد كه فلانى متاعى به شخصى داد و يا پولى در اختيار او گذاشت يا چيزى به او فروخت امّا آنها او را شاهد نگرفتند و حالا به شهادت او نياز پيدا شده باشد اين شخص در صورتى كه بداند اگر شهادت ندهد حقّ طرف ضايع مى‏شود واجب است شهادت دهد و اگر كتمان كند حرام است).

\* (خوددارى از دادن شهادت و آنچه)\*\* (راجع به اقامه و كتمان آن آمده است)\*

3326- محمد بن فضيل از امام هفتم عليه السّلام روايت كرده كه فرمود:

سزاوار نيست كسى را كه براى شهادت مى‏طلبند كوتاهى كند و حاضر نشود و آن را به تعويق اندازد.

3327- هشام بن سالم از امام صادق عليه السّلام روايت كرده كه در اين آيه شريفه: وَ لا يَأْبَ الشُّهَداءُ إِذا ما دُعُوا (بقره: 282) مراد قبل از شهادت است يعنى اگر كسى را دعوت كنند كه بيا شاهد باش ما مى‏خواهيم فلان معامله را انجام دهيم آن شخص نبايد خوددارى كند و از آن سر باز زند. و در آيه‏ وَ مَنْ يَكْتُمْها فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ‏ (بقره: 283) فرمود: مراد بعد از شهادت است (يعنى پس از آنكه شاهد آن بود

ص:73

در موقع شهادت دادن نزد حاكم، حقّ ندارد نيّت كتمان كند كه در اين صورت دل او گناهكار خواهد بود تا چه رسد به كتمان در عمل).

3328- عثمان بن عيسى از پاره‏اى اصحاب يعنى شيعيان از امام صادق عليه السّلام روايت كرده كه از حضرت پرسيدم پيش من از يكى از برادرانم شهادتى است و آن نوعى است كه اگر نزد قاضى اينها شهادت دهم نپذيرد، چه كنم؟ حضرت فرمود: اگر حقّ است به هر وجهى كه قاضى مى‏پذيرد مى‏توانى شهادت دهى.

شرح: «مراد اينست كه مثلا مردى وجهى به زنى داده و آن را عقد انقطاعى نموده و مدّت هم معيّن است، اين مرد نيز شاهد قضيّه بوده، بعد زن نكول كرده ادّعا وجه مزبور را مى‏كند و قضات عامّه عقد انقطاعى را باطل مى‏دانند و حرام، لذا اگر اظهار كند من شاهد متعه بودم پذيرفته نيست بلكه مضرّ هم هست لذا مى‏تواند به عنوان نكاح شهادت دهد».

3329- جابر جعفى از امام باقر عليه السّلام روايت كرده كه فرمود: رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله چنين فرمود: «هر كس شهادت را كتمان كند يا به دروغ شهادت دهد تا خون شخص مسلمانى را پايمال كند يا مال مسلمانى را تلف نمايد روز رستاخيز به محشر آيد با رويى سياه كه ظلمت سياهى آن تا چشم كار مى‏كند كشيده شده است. و در رويش خراش و زخمى باشد و همه مردم صحراى محشر او را به اسم و

ص:74

رسم بشناسند، و هر كس شهادت حقّى دهد تا مال مسلمانى احيا شود و از نابودى برهد روز قيامت وارد شود در حالى كه نورى از رويش تا جايى كه چشم مى‏بيند پرتو افكنده است و مردم محشر او را بنام و نسب بشناسند.» آنگاه امام باقر عليه السّلام فرمود: آيا نمى‏بينى كه خداوند عزّ و جلّ مى‏فرمايد: وَ أَقِيمُوا الشَّهادَةَ لِلَّهِ‏ براى خدا اقامه شهادت كنيد. (طلاق: 2).

3330- و نيز فرمود كه‏ وَ مَنْ يَكْتُمْها فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ‏ (بقره: 283) معنايش اينست كه هر كس كتمان شهادت كند قلبا كافر است.

\* (باب شهادت دادن به دروغ و آنچه در اين باره آمده است)\*

3331- محمد بن ابى عمير از جميل بن درّاج، از امام صادق عليه السّلام در مورد شهادت دروغ پرسيد كه اگر كسى بدروغ شهادتى دهد كه مال يا حق كسى ضايع شود چه كند؟ حضرت فرمود: اگر مال به عينه موجود است بايد بصاحبش بازگرداند و اگر مقدارى از آن تلف شده آنچه را كه از ميان رفته است بايد از عهده ضمانش برآيد يعنى هر چه موجود است پس دهد و هر چه مفقود گشته، تاوان دهد.

3332- سماعة از امام صادق عليه السّلام روايت كرده كه فرمود: شاهدان‏

ص:75

به دروغ بايد تازيانه خورند امّا تعداد و مقدار آن معيّن نيست و اختيارش با حاكم شرع و امام است، و نيز بايد آنها را در مجامع عمومى بگردانند كه مردم ايشان را به اين عمل زشت بشناسند تا موجب شود ديگر شهادت بدروغ ندهند، گويد: پرسيدم اگر توبه كردند و خود را اصلاح نمودند آيا شهادتشان در موارد بعد از توبه و اصلاح مقبول است؟ فرمود: اگر توبه كردند خداوند هم بر ايشان ببخشايد، و شهادتشان پس از آن پذيرفته است.

3333- و امير المؤمنين عليه السّلام هر گاه شاهد دروغگويى را دستگير مى‏كرد اگر غريب بود او را به محلّش مى‏فرستاد و اگر بازارى بود به بازار، آن وقت دستور مى‏فرمود كه او را بگردانند و معرّفى كنند به عملش، سپس چند روز بزندان مى‏افكند و بعد رهايش مى‏كرد.

3334- ابراهيم بن عبد الحميد از ابو بصير از امام صادق عليه السّلام روايت كرده كه در باره زن شوهردارى كه دو تن نزد او شهادت دادند كه شوهرش از دنيا رفته است و او نيز بنا بر شهادت آنها (پس از عدّه وفات) شوهر كرد و بعد از مدّتى شوهر اوّل پيدا شد، فرمود: مهرش را از شوهر دوم به سبب استفاده‏اى كه از تمتّع وى برده طلبكار است، دو تن شاهد نيز بايد حدّ بخورند و مقدار مهر را به شوهر دوم مديونند كه‏

ص:76

بايد بپردازند و زن هم عدّه (طلاق) نگه دارد و (بدون هيچ شرط) به شوهر اوّل بازگردد.

3335- حسن بن محبوب از علاء و ابى ايّوب از محمد بن مسلم روايت كرده‏اند كه حضرت باقر عليه السّلام در باره زنى كه شوهرش به سفر رفته بود و دو مرد نزد او شهادت داده بودند كه همسرش او را طلاق غيابى داده است و زن نيز بر اين تصوّر عدّه نگهداشته بعد شوهرى اختيار كرد، پس از چندى شوهر غايب آمد و فكر مى‏كرد كه زن خويش را طلاق نگفته است، و يكى از دو شاهد هم خود را تكذيب مى‏كرد و مى‏گفت: من به دروغ شهادت داده‏ام، فرمود: شوهر دوم راهى بر او ندارد، و مهريّه را بايد آن كه گفته است به دروغ شهادت دادم بپردازد و به شوهر دوم بدهد (در صورتى كه پرداخته باشد و إلّا بايد به زن داد) و ميان او و شوهر ثانى جدائى انداخته شود (و زن عدّه نگهدارد) و مرد با او نزديكى نكند تا عدّه‏اش منقضى شود.

3336- علىّ بن مطر از عبد اللَّه بن سنان از امام صادق عليه السّلام روايت كرده كه فرمود: گواهى دهندگان بدروغ بايد تازيانه خورند ولى حدّ معينى ندارد و بستگى به اختيار امام و حاكم شرع دارد هر قدر صلاح بداند، و بايد آنها را گرد شهر طواف داد و بمردم معرّفى كرد كه آنان را بشناسند و شهادتشان را ديگران نپذيرند. و در

ص:77

مورد توبه، حكم خداوند را كه فرموده است: لا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهادَةً أَبَداً وَ أُولئِكَ هُمُ الْفاسِقُونَ إِلَّا الَّذِينَ تابُوا (نور: 4) پرسيدم فرمود: توبه‏اش به اين ظاهر مى‏شود كه خود را در حضور مردم همان جا كه تازيانه مى‏خورد تكذيب كند، و از كرده خود از خداوند طلب آمرزش نمايد و استغفار كند، اگر چنين كارى را كرد در اين وقت، توبه‏اش پذيرفته است.

3337- و رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمود: كلام آنكه در حضور حاكم بدروغ شهادت مى‏دهد تمام نشده كه جايگاهش در دوزخ معيّن مى‏گردد، و همچنين است وضع آنكه كتمان شهادت مى‏كند.

3338- صالح بن ميثم از امام باقر عليه السّلام روايت كرده كه فرمود: هيچ شخصى نيست كه عليه مسلمانى براى بردن مال و ثروتش شهادت بدروغ بدهد جز آنكه خداوند گذرنامه دوزخ او را صادر كرده، خروجى مى‏زند.

3339- جميل بن درّاج از يكى از اصحابش از امام باقر يا امام صادق عليهما السّلام روايت كرده در مورد گواهانى كه بر عليه شخصى شهادت دهند و سپس‏

ص:78

از شهادتشان برگردند. اگر امام حكم را بر ضرر آن مرد صادر كرده باشد شاهدان ضامن آنچه شهادت داده‏اند مى‏باشند و بايد غرامت دهند، و اگر امام حكم صادر نكرده باشد شهادتشان خودبخود باطل و غرامتى نمى‏پردازند.

\* (باطل شدن حقّ مدّعى اگر)\*\* (تقاضاى قسم كند از مدّعى عليه)\*

3340- عبد اللَّه بن أبى يعفور از امام صادق عليه السّلام روايت كرده كه اگر صاحب حقّ به سوگند منكر راضى گشت و منكر قسم ياد كرد كه وى بر او حقّى ندارد، اين سوگند حقّ مدعى را باطل مى‏كند و ديگر نمى‏تواند مطالبه حقّ نمايد. گويد:

پرسيدم اگر داراى بيّنه عادله (شاهد عادل) بود چطور؟ فرمود: آرى، اگر چه پس از آنكه او را قسم داد و مدّعى عليه قسم ياد كرد كه فلانى حقّى بر من ندارد، جماعت بسيارى قسم خورند و يا شهادت دهند كه وى حقّ دارد، ديگر حقّ مطالبه ساقط شده و همان قسم دادن اوّل، حقّ ادّعايش را باطل ساخته است.

شرح: «در صورتى كه مدّعى حاضر شود كه مدّعى عليه سوگند به براءت ذمّه خود ياد كند و سوگند بخورد چند فايده بر اين قسم مترتّب مى‏شود: 1- خصومت و دعواى ديگر محلّ ندارد امّا ذمّه طرف اگر واقعا بدهكار باشد برى نخواهد شد بلكه واجب است فيما بينه و بين اللَّه خود را بهر صورت از بدهى خلاص نمايد. 2- أمّا مدّعى اگر بيّنه ندارد حقّش بگردن مدّعى عليه تا قيامت باقى است أمّا نمى‏تواند مطالبه نمايد و يا از اموالش تقاص كند و يا محاكمه را در جاى ديگر از سر گيرد و اگر چنين‏

ص:79

كند ادّعايش قابل رسيدگى در محاكم نيست، أمّا اگر پس از تحليف و سوگند دادن طرف مقابل، اقامه بيّنه در مورد دعوايش كند، مسأله اختلافى است مشهور گويند در اين صورت هم دعوايش قابل رسيدگى نيست چون يا بايد از ابتدا به قسم دادن طرف حاضر نمى‏شد و اگر شد بدست خود حقّ خويش را ضايع كرده است چنان كه از پاره‏اى روايات استفاده مى‏شود، و البتّه بعضى از فقهاء هم مانند شيخ مفيد گفته‏اند در صورت پيدا كردن بيّنه مى‏تواند دعواى را از سر گيرد و حقّ او باقى است».

3341- رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمود: هر كس براى شما به لفظ جلاله قسم ياد كرد بر حقّى، تصديقش كنيد، و هر كس از شما چيزى طلبيد با سوگند بخدا، به او بخشش كنيد، قسم دادن، دعوى مدّعى را زائل مى‏كند و دعوائى باقى نمى‏گذارد.

مؤلف كتاب- رحمه اللَّه- گويد: هر گاه كسى حق كسى را به قسم دروغ ضايع كرده باشد بعد توبه كرده و مال را با منافعى كه داشته است بازگرداند بر صاحب حقّ است كه رأس المال را يعنى اصل مال را با نيمى از منافعش از وى بستاند و بقيّه را به او ببخشد زيرا كه اين مرد توبه كرده است و اين خبر را مسمع بن عبد الملك ابو سيّار از امام صادق عليه السّلام روايت كرده است كه ما در باب وديعه آن خبر را به تمام لفظ خواهيم آورد- إن شاء اللَّه.

ص:80

\* (حكم ردّ قسم و بطلان حقّ با نكول آن)\*

3342- ابان، از جميل از امام صادق عليه السّلام روايت كرده كه فرمود:

هر گاه مدّعى اقامه بيّنه كند ديگر بر او واجب نيست كه قسم بخورد و أمّا اگر اقامه بيّنه نكند، و مدّعى عليه بگويد: قسم بخور كه من بر تو فلان حقّ را دارم و مدّعى نكول كند و حاضر به قسم نشود ديگر حقّ مطالبه ندارد.

شرح: «جميل» در سند حديث على الظاهر تصحيف «رجل» است.

\* (جايى كه بايد بعد از اقامه بيّنه مدّعى را قسم هم داد)\*

3343- ياسين ضرير از عبد الرّحمن بن أبى عبد اللَّه روايت كرده گويد: به امام موسى بن جعفر عليه السّلام گفتم: براى من توضيح دهيد كه اگر مردى ادّعاى مالى عليه ديگرى داشت ولى دليل و شاهد نداشت چه كند؟ فرمود: يمين مدّعى بر مدّعى عليه لازم و ثابت است و بايد قسم دهد، پس اگر مدّعى عليه حاضر شد و قسم ياد كرد هيچ حقّى آن شخص (مدّعى) بر او ندارد و ديگر مدّعى حقّ مطالبه‏اش ساقط مى‏شود، و اگر قسم را ردّ كرد و گفت: خود مدّعى قسم ياد كند و مدّعى حاضر به قسم نشد باز حقّى بر مدّعى عليه ندارد، و اگر مدّعى عليه از دنيا رفته باشد و اقامه بيّنه‏

ص:81

عليه او شده باشد پس بر مدّعى است كه قسم ياد كند «باللَّه الّذي لا إله إلا هو» فلان كس از دنيا رفت و فلان مقدار به من بدهكار بود، اگر حاضر شد به چنين قسمى، حقّ او ثابت شده است و إلّا حقّى بر ميّت نخواهد داشت، زيرا امكان دارد بر ما معلوم نشده باشد و متوفّى بر عليه مدّعى بيّنه‏اى داشته و ايفا كرده و سپس از دنيا رفته است و يا بدون بيّنه بوده و از دنيا رفته است، و از اين جهت گوئيم كه مدّعى بايد قسم ياد كند كه حقّش بر عهده او باقى است، و اگر مدّعى حاضر به سوگند عليه ميّت نشد پس ادّعايش فايده‏اى ندارد و حقّى بر او ندارد، زيرا مدّعى عليه زنده نيست و اگر زنده مى‏بود يا وادار به سوگند مى‏شد يا حقّ را مى‏پذيرفت يا يمين را ردّ مى‏كرد به مدّعى، و او را قسم مى‏داد و چون امكان هيچ يك از اين سه نيست، از اين رو حقّ مدّعى ثابت نمى‏شود.

\* (حكم دو مخاصم كه هر دو اقامه بيّنه عليه ديگرى مى‏كنند)\*

3344- ابو بصير از امام صادق عليه السّلام روايت كرده كه فرمود: جماعتى نزد امير مؤمنان عليه السّلام آمدند و اقامه دعوى كردند بر چهار پائى و گفتند: كه اين در طويله ما كرّه‏كشى شده است و نه فروخته‏ايم و نه بخشيده‏ايم، و جمع ديگر گفتند در

ص:82

طويله ما حامله شده است و نه آن را فروخته‏ايم و نه بخشيده‏ايم و هر دو اثبات بيّنه كردند و امام عليه السّلام آنان كه شاهدشان بيشتر بود قسم داد و حكم را بر له آنان صادر فرمود.

3345- ابو بصير گويد: از امام صادق عليه السّلام پرسيدم: مردى بر قومى وارد مى‏شود و ادّعا مى‏كند كه اين خانه معيّن از آن منست و اقامه بيّنه نيز مى‏نمايد و متصرّف هم شاهد مى‏آورد كه اين خانه متعلّق به پدر من بوده و بمن ارث رسيده است و نمى‏دانم كه در اصل حقيقت امر چه بوده است؟ حضرت فرمود: آن كس را كه شاهدش بيشتر است قسم دهند و چنانچه حاضر شد قسم دهد، خانه از آن اوست.

مؤلف اين كتاب- خداوند او را رحمت كناد- گويد: اگر متصرّف گويد خانه از آن منست و من مالك آنم و اقامه بيّنه نيز بكند و مدّعى هم اقامه بيّنه نمايد حكم آنست كه حقّ از آن مدّعى است، زيرا خداوند اقامه بيّنه را بر مدّعى واجب كرده است نه بر مدّعى عليه، ليكن مدّعى عليه اقامه بيّنه كرده كه از پدرش به ارث برده است و حقيقت امر را نمى‏داند، از اين جهت حكم شده آنكه شاهدانش بيشترند قسم دهند، اگر حاضر به قسم شد و سوگند ياد كرد خانه را به او مى‏دهند.

ص:83

و چنانچه مردى عليه ديگرى ملكى يا حيوانى يا چيز ديگرى را ادّعا كند و دو شاهد آورد، و شخص متصرّف نيز دو شاهد آورد كه از آن خودش است و شهود هر دو طرف در عدالت يكسان باشند حكم آنست كه مال را از متصرّف بگيرند و به مدّعى بدهند زيرا بيّنه بر عهده او بوده و او آورده است، و چنانچه در يد هيچ يك نبود و دو تن مدّعى آن شدند پس هر كدام اقامه بيّنه كرد مال از آن اوست و او أحقّ است و اگر هر دو اقامه بيّنه كردند پس آنكه شاهدانش عادلترند حكم بنفع او بايد كرد، و چنانچه شهود در عدالت مساوى بودند آنكه شاهدش بيشتر است و به خدا سوگند خورد كه ما متعلّق به اوست به او داده شود. پدرم- رضى اللَّه عنه- در رساله‏اش اين طور بمن نوشته است.

شرح: «بنظر مى‏رسد حاصل گفتار صدوق كه از پدرش بازگو كرده اين باشد كه چون‏

«البيّنة على المدّعى و اليمين على من أنكر»

قاعده مسلّمه است پس بايد اگر كسى عليه ديگرى مالى را كه وى متصرّف است ادّعا كند و بيّنه آورد حق را به او بدهند مگر اينكه ذى اليد اقامه بيّنه كند با ذكر سبب، و بدون ذكر سبب از او پذيرفته نيست».

\* (حكم مشترك در همه دعاوى)\*

مؤلّف گويد: پدرم- رضى اللَّه عنه- در نامه‏اش به من نوشت: فرزند عزيزم‏

ص:84

بدان كه حكم اساسى در همه دعواها آنست كه بيّنه و شاهد و دليل بايد با مدّعى باشد و قسم و سوگند با مدّعى عليه، و اگر از سوگند خوددارى كرد بايد بحكمى كه بنفع مدّعى است تن دهد و آن را بپذيرد، و چنانچه مدّعى عليه سوگند ياد كردن را به مدّعى حواله كند و او هم دو شاهد (عادل) نداشته باشد و سوگند ياد نكند او نيز حقّ خود را از بين برده است، و اين در همه دعاوى صادق است مگر در حدود، كه سوگند نيست، و نيز در خون و قصاص كه به عكس مدّعى بايد سوگند ياد كند و مدّعى عليه بايد اقامه بيّنه و شاهد نمايد، و اين براى آنست كه خون مسلمانى هدر نرود.

شرح: «اين كلام كه مؤلّف از پدرش نقل كرده درست مضمون يا مدلول خبريست كه كلينى- رحمه اللَّه- در كافى در حديث موثّق آورده كه‏

«إنّ اللَّه حكم في دمائكم بغير ما حكم به في اموالكم، حكم في اموالكم أنّ البيّنة على المدّعى و اليمين على المدّعى عليه، و حكم في دمائكم أنّ البيّنة على من ادّعي عليه، و اليمين على من ادّعى، لكيلا يبطل دم امرئ مسلم»

يعنى: خداوند شما را در قصاص امر كرده به غير آنچه كه در اموال امر كرده است، در اموال دليل با مدّعى است و سوگند با منكر و در خون قصاص قسم با مدّعى است و دليل با مدّعى عليه تا اينكه خونى از مسلمانى هدر نرود».

\* (شهادت له و عليه زن)\*

3346- على بن يقطين از امام هفتم عليه السّلام روايت كرده كه فرمود:

ص:85

باكى نيست به شهادت دادن بر اقرار زن در حالى كه روى پوشيده ولى شناخته شده است، يا مردى كه با او محرم است و او را مى‏شناسد حضور داشته باشد و بداند كه اين همان زنى است كه در باره‏اش شهادت داده مى‏شود، ولى فقهاء عامّه قبول ندارند زنى كه روى پوشيده است در باره اقرارش شهادت دهند جز اينكه روى بگشايد و او را ببينند.

3347- محمّد بن حسن صفّار- رضى اللَّه عنه- به امام عسكرى عليه السّلام نوشت كه: مردى مى‏خواهد در باره زنى كه به او محرم نيست شهادت دهد در حالى كه زن پوشيده و در پرده است، ولى كلامش را مى‏شنود و دو تن شاهد عادل هم شهادت مى‏دهند كه او دختر فلان كس است كه اقرار مى‏كند و اين كلام خود اوست آيا شهادت بر اقرارش جايز است يا نه و بايد روى خود را بگشايد تا با چشم او را شناسائى كند؟ امام عليه السّلام در جواب نوشت «نقابى افكند و با نقاب نزد شهود حاضر شود بيارى خداوند» و اين توقيع «دستخط» كه به خطّ مبارك امام مى‏باشد اكنون نزد من موجود است.

شرح: «در صورتى كه تنها نقاب همراه با معرّف باشد كمتر مى‏توان تقلّب كرد و كسى را به جاى كسى ديگر معرّفى نمود ولى در صورت ستر و چادر و عبايه با عدم حضور معرّف تقلّب زيادتر است».

ص:86

\* (بطلان شهادت در مورد جور و ربا و خلاف شرع)\*

3348- اسماعيل بن مسلم، از حضرت صادق از پدرش عليهما السّلام روايت كرده كه فرمود: براستى كه شهادت در مورد ربا و وصيّت به جور باطل است (مثلا كسى وصيّت كند فلان مقدار از ارث به فلان وارث كمتر بدهيد، يا كسى شهادت دهد فلان مبلغ بابت فرع پول، فلانى به ديگرى بدهكار است) و اگر شاهدان گفتند ما نمى‏دانيم كه ربا است يا ستم در ارث يا وصيّت است رهايشان كنيد و اگر مى‏دانستند كه آن ربا و حرام و يا ستم به وارث است بايد تعزير هم بشوند يعنى تازيانه بخورند.

3349- و در روايت عبد اللَّه بن ميمون قدّاح از امام صادق از پدرش عليهما السّلام است كه مى‏فرمايد: مردى از انصار نزد رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله آمد و عرض كرد مى‏خواهم شاهد باشى كه نخلستانم را به فلان فرزندم بخشيدم، حضرت فرمود: آيا فرزندى غير از او ندارى؟ گفت: آرى، حضرت فرمود: بهمه آنها همين طور نخلستانى بخشيدى؟ گفت: نه، فرمود: ما سلسله پيغمبران به چنين ظلمى شاهد نمى‏شويم.

شرح: «از ظاهر روايت چنين برمى‏آيد كه شخص سائل در مقام تقسيم اموال‏

ص:87

خود در ميان ورثه‏اش بوده است و لذا مقصود از كلام رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله اينست كه چنين تقسيم كردن اموالى كه موجب تبعيض ميان فرزندان و ترجيح بى‏سبب برخى بر برخى ديگر مى‏شود نارواست و ما طائفه پيامبران بر چنين ظلمى شاهد نمى‏شويم».

3350- و در روايت محمّد بن جعفر اسدى است كه حضرت امام صادق عليه السّلام فرمود: شاهد طلاقى كه بر غير وجه سنّت است نباش. (مثلا طلاقى كه در حال ناپاكى زن است يا بصورتى مخالف موازين شرع مقدّس است).

\* (شهادت بر شهادت)\*

3351- امام صادق عليه السّلام فرمود: هر گاه مردى بر شهادت مردى گواهى داد، گواهى او مورد قبول است و آن نصف شهادت خواهد بود و نياز به گواه ديگرى دارد تا يك شهادت محسوب شود، و اگر دو مرد عادل گواهى دادند كه اين مرد شهادت داد شهادت يك شاهد محسوب مى‏شود و نياز بشاهدى ديگر مى‏باشد.

3352- غياث بن ابراهيم از جعفر بن محمّد از پدرش امام باقر عليهما السّلام روايت كرده كه فرمود: امير المؤمنين عليه السّلام گواهى يك تن را بر شهادت دادن كسى نمى‏پذيرفت مگر اينكه دو تن گواهى مى‏دادند كه اين مرد شهادت داده است.

ص:88

3353- عبد اللَّه بن سنان از عبد الرّحمن بن أبى عبد اللَّه روايت كند كه امام صادق عليه السّلام در باره مردى كه شاهد بر شهادت مردى بوده و بدان شهادت داده است ولى آن مرد (كسى كه بر شهادت او شهادت داده شده بود) آمده و گفته است:

من او را شاهد نگرفته‏ام. فرمود: شهادت آن كس كه عادلتر است قبول مى‏شود و اگر هر دو در عدالت يكسان بودند گواهيش (گواهى فرع) كه شاهد بر شهادت است نافذ نيست.

مترجم گويد: مؤلّف در اين خبر بين دو روايت جمع كرده خبر عبد الرّحمن و خبر ابن سنان و ظاهرا «عبد اللَّه بن سنان، عن عبد الرّحمن» غلط است و صحيح آن «عبد اللَّه بن سنان و عبد الرّحمن» است.

3354- صفوان بن يحيى از امام هفتم عليه السّلام سؤال كرد در باره مردى كه اجير خود را بر شهادت ديگرى شاهد گرفت و سپس از او جدا شد و ديگر اجير او نبود كه آيا اكنون مى‏تواند بر آن شهادت، گواهى دهد؟ فرمود: آرى، گويد: عرض كردم مردى يهودى بر شهادتى گواه گرفته شد و بعد مسلمان شد آيا مى‏تواند بر آن شهادت گواهى دهد؟ فرمود: آرى.

شرح: «ظاهرا خبر را مؤلف چنين كه ما معنى كرديم دانسته است كه در اين‏

ص:89

باب آورده است، ولى بنظر مى‏رسد كه معنى صحيح خبر آن باشد كه مردى اجير خود را در امرى و واقعه‏اى شاهد گرفت پس از گذشتن مدّت اجاره كه شخص، ديگر اجير وى نمى‏باشد آيا مى‏تواند آن واقعه را شهادت دهد، حضرت فرمود: آرى».

3355- علاء از محمد بن مسلم روايت كرده كه از امام باقر عليه السّلام پرسيدم: در مورد شخصى ذمّى (يعنى اهل كتاب كه در پناه اسلام است) و بنده زرخريد كه در باره شهادتى گواه گرفته مى‏شوند سپس آن ذمّى، مسلمان مى‏شود و آن بنده آزاد مى‏گردد، آيا اكنون شهادتشان همان طور كه بود پابرجاست؟ فرمود: آرى، مادامى كه از اين دو، نيكى و خير ديده شود شهادتشان پذيرفته خواهد بود.

3356- غياث بن ابراهيم از امام صادق از پدرش عليهما السّلام روايت كرده كه امير مؤمنان عليه السّلام فرمود: گواهى بر شهادت در مورد حدّ شرعى و همچنين كفالت در مورد حدّ نافذ نيست.

3357- محمد بن مسلم از امام باقر عليه السّلام سؤال كرد كه آيا مى‏شود كسى بر شهادت كسى گواهى دهد در حالى كه شهادت دهنده خود در شهر حاضر است و مى‏تواند در محكمه حضور پيدا كند؟ فرمود: جايز است اگر چه در پشت ستونى باشد و اين در صورتيست كه شاهد اصلى امكان حضور در مجلس را به سبب علّتى و يا مانعى نداشته باشد، در اين صورت گواهى بر شهادت اشكالى ندارد.

ص:90

3358- عمرو بن جميع از امام صادق از پدرش عليهما السّلام روايت كرده كه فرمود: كسى را كه درست بتواند شهادت دهد گواه گير، كسانى كه در مجلس حاضر بودند پرسيدند چگونه گواه مى‏تواند در شهادت تصرّف كند و كم و زياد نمايد (جز اينكه بگويد من شهادت فلانى را گواهى مى‏دهم كارى نمى‏تواند بكند) حضرت فرمود: مرادم اينست كه كسى را انتخاب كنى كه فراموشكار نباشد و درست بذهن خود شهادت را بسپارد. و جايز نيست گواهى بر شهادت به شهادت ديگرى.

\* (احتياط در اقامه شهادت)\*

3359- على بن غراب از امام صادق عليه السّلام روايت كرده كه فرمود:

شهادت بر شهادتى مده مگر آنكه مانند كف دست خود بوضوح آن را بشناسى. و تا درست از همه جهت اطّلاع كافى در موضوعى ندارى و مانند كف دست خود آشنا نيستى شهادت مده.

3360- علىّ بن سويد گويد: به امام هفتم عليه السّلام عرض كردم پاره‏اى از اين قوم (مخالفين ما در مذهب) عليه يكى از برادران امامى من مرا به شهادت مى‏طلبند آيا شهادت را ادا كنم؟ فرمود: آرى، شهادت را اقامه نما حتى اگر مى‏ترسى‏

ص:91

كه به ضرر برادر دينيت باشد.

مؤلّف كتاب گويد: من اين خبر را همين طور در نسخه خود ديدم امّا در نسخه ديگر اين طور بود كه: «اگر ترسيدى كه به برادرت ضررى رسد پس شهادت مده. بعد گويد: معناى اين دو لفظ نزديك است، و آن اينست كه هر گاه كافرى بر مؤمنى حقّى داشت و آن مؤمن مالدار و ثروتمند بود واجب است بدان شهادت دهى عليه او، حتى اگر به سبب نقصان مالش به او ضرر رسد، امّا هر گاه مؤمن بدهكار، نادار و بى‏چيز بود و شاهد، فقر و ندارى او را مى‏دانست در اين صورت جايز نيست عليه او اقامه شهادت كند و ضررى به او رساند تا زندانى شود يا از خانه و كاشانه‏اش بيرونش كنند و يا خادمش را كه غلام زر خريد اوست از وى بستانند و همين طور جايز نيست بر مرد مسلمان كه شهادت دهد بشهادتى كه مؤمنى بخاطر كافرى كشته شود، و هر كجا غير از اين موارد شد واجب است عليه مؤمن شهادت دهد، زيرا در صفات مؤمن ذكر شده است كه سرّ كسى را نزد دوستان فاش نسازد و حتّى به نفع دشمنان اگر باشد كتمان شهادت نكند.

3361- عمر بن يزيد گويد: به امام صادق عليه السّلام عرض كردم: مردى‏

ص:92

از من اداء شهادت طلبيد و من خطّ و مهر و امضاء خود را ديدم و ليكن چيزى به خاطرم نيامد نه كم و نه زياد، فرمود: اگر آنكه ترا به شهادت خوانده مورد وثوق و اطمينان است و با تو كسى ديگر كه او هم ثقه باشد همراه است، اشكال ندارد، شهادت بده.

و روايت شده است كه شهادت نمى‏توان داد مگر با علم و آگاهى، لذا هر كس بخواهد مى‏تواند يادداشت كند و يا مهر نمايد (يعنى صورت مجلس را براى روز شهادت امضاء كند).

\* (شهادت وصى به نفع وصيّت‏كننده يا عليه او به دين)\*

3362- محمد بن حسن صفّار به امام عسكرى عليه السّلام نامه‏اى بدين مضمون نوشت و سؤال كرد كه آيا شهادت وصى در باره موصى خود بابت طلبى كه از شخصى دارد در صورتى كه با او شاهد عادل ديگرى هم باشد نافذ است؟ امام عليه السّلام در جواب نوشت: اگر شاهد عادل ديگرى موجود است مدّعى بايد قسم هم ياد كند، (ظاهرا خبر بر عدم تأثير شهادت وصى با وجود شاهد و يمين وارث دلالت‏

ص:93

دارد، و اثبات حقّ به شهادت شاهد غير وصى و سوگند وارث است). و نيز به آن حضرت نوشت: آيا بر وصى جايز است كه عليه ميّت به نفع وارث صغير يا كبير يا به حقّى شهادت دهد يا بر زنده‏اى به نفع وارثش، در حالى كه خود سهم وارث صغير را تصرّف مى‏كند و سهم كبير را خود وارث؟ جواب دادند: آرى و سزاوار است كه وصى به حقّ شهادت داده و شهادتش را كتمان نكند. و نيز نوشت: كه آيا شهادت وصى عليه ميّت با معيّت شاهد عادل ديگرى مقبول است يا نه؟ فرمود: آرى، پس از سوگند. (و اين به جهت آنست كه دعوى عليه ميّت است و إلّا شهادت وصى عليه ميّت مانعى ندارد و فقط زمانى مورد اشكال است كه شهادت بنفع ميّت باشد.

\* (نهى از طلب حقّ از راه شهادت دروغ)\*

3363- از حضرت امام صادق عليه السّلام سؤال شد در مورد مردى كه بر عهده ديگرى حقّى دارد و آن شخص منكر حقّش مى‏باشد و قسم مى‏خورد كه وى از او چيزى طلبكار نيست، و صاحب حقّ هم دليلى در دست ندارد آيا مى‏تواند بخاطر اينكه مى‏ترسد حقّش ضايع شود براى احياء حقّش بشهادت دروغ متوسّل شود؟ امام عليه السّلام فرمود: نمى‏تواند چنين كارى را بكند زيرا اين تدليس (نيرنگ و فريب) است. و اين خبر روايت از يونس بن عبد الرحمن از بعض مشايخش از امام صادق عليه السّلام است.

ص:94

\* (روايات طرفه و غريب در باب شهادت)\*

3364- امام صادق عليه السّلام فرمود: اگر چيزى يا مالى زير خاك پنهان كردى حتما شاهدى براى آن بگير كه اين زمين چيزى به تو از امانتت پس نخواهد داد.

(كنايه از اينست كه چه بسا محلّ آن را فراموش كنى و مال از بين برود).

3365- و امام صادق عليه السّلام فرمود: اوّل شهادت دروغى كه در اسلام داده شد گواهى هفتاد تن بود كه چون به چاه سرزمين حوأب رسيدند (جايى است نزديك بصره) و سگان شروع به پارس كردند و آن زن همراهشان تصميم گرفت بازگردد و گفت: از رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله شنيدم به همسرانش مى‏فرمود: كه يكى از شما مورد پارس سگهاى حوأب واقع خواهيد شد و اين هنگاميست كه رهسپار نبرد با على بن أبى طالب وصىّ من خواهيد بود. در اين هنگام هفتاد مرد از همراهان او شهادت دادند كه اينجا ماء حوأب نيست و اين اوّلين شهادت زورى بود كه در اسلام داده شد. (زور در اينجا بمعنى تزوير، و مراد از آن زن امّ المؤمنين عايشه است).

3366- به حضرت صادق عليه السّلام عرض شد: شريك (بن عبد اللَّه نخعى قاضى سنّى) شهادت ما را نمى‏پذيرد، حضرت فرمود: خود را به شهادت دادن نزد او

ص:95

(و امثال او) خوار و ذليل نسازيد.

مؤلف اين كتاب- رحمه اللَّه- گويد: حضرت مرادش اين نيست كه اقامه شهادت نكنيد چون اقامه شهادت واجبست، بلكه منظور اين است كه تحمّل شهادت نكنيد. يعنى اگر كسى از شما خواست كه شاهد باشيد نپذيريد زيرا در وقت اداء شهادت نزد آن كس كه از شما نمى‏پذيرد دچار سرشكستگى و ذلّت خواهيد شد، و از ابو كهمس نقل شده كه گفت: نزد شريك قاضى رفتم براى شهادتى كه گردنگيرم شده بود، بمن گفت: چگونه شهادت تو را بپذيرم با آن نسبتى كه تو به آن منسوبى؟

ابو كهمس گويد: پرسيدم آن نسبت چيست؟ گفت: رافضى بودن تو، گويد گريستم و گفتم مرا به كسانى نسبت مى‏دهى كه مى‏ترسم از آنها نباشم (و بدروغ منسوب به آنها باشم) ناچار شهادتم را پذيرفت، و همانند اين قصّه براى عبد اللَّه بن ابى يعفور و فضيل سكرة نيز اتّفاق افتاده است.

\* (باب شفعه)\* (يعنى اولويت حقّ خريد شريك، سهم شريك ديگر را)

3367- طلحة بن زيد از امام صادق از پدرش عليهما السّلام نقل فرمود كه‏

ص:96

رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله قبل از افراز ملك حكم به شفعه كرده است (يعنى پس از تفكيك حقّ شفعه ساقط مى‏شود و اين در صورتيست كه ملك قابل انقسام و افراز باشد).

3368- عقبة بن خالد از امام صادق عليه السّلام نقل كرد كه فرمود: رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله در مورد اراضى و ساختمانها ميان شركاء حكم به شفعه كرد، و فرمود: نه زيان ديدن و نه زيان رسانيدن.

شرح: «فرق ضرر و ضرار آنست كه ضرر فعل واحد است و ضرار ما بين دو نفر، يعنى يكى به ديگرى به عنوان مجازات ضررى كه زده، ضرر رساند حتّى اگر نفعى هم از آن ضرر نبيند، و اضرار فعل متعدّى است يعنى به ديگرى ضرر رساندن».

3369- و نيز امام صادق عليه السّلام فرمود: وقتى كه ملك افراز شد و حدودش به تفكيك معيّن گرديد ديگر حقّ شفعه معنى ندارد [و حقّ شفعه براى آن دو شريك ثابت است كه هنوز ملكشان قسمت نشده باشد.]

3370- سكونى از امام صادق از پدرش عليهما السّلام نقل كرده كه فرمود:

على عليه السّلام فرموده است كه شفعه به عدد شركاء است.

مترجم گويد: «مراد امام عليه السّلام آنست كه هر يك از شركاء استحقاق اين حقّ را جداگانه دارد، و ظاهر اين خبر و خبر عقبة بن خالد اين است كه شفعه‏

ص:97

به عدد شركاء است نه قدر سهام و نيز حقّ شفعه با تعدّد شركاء نيز باقى است. لكن ميان فقهاء ما به جهت اختلاف اخبار در ثبوت حكم شفعه با تعدد شركاء اختلاف است پاره‏اى به ظاهر همين نصوص ذكر شده با تعدد شركاء حقّ شفعه را ثابت مى‏دانند و پاره‏اى فقط بين دو شريك مادامى كه ملك را تفكيك نكرده‏اند قائلند و گويند اگر شركاء سه تن شدند حقّ شفعه ساقط مى‏شود).

3371- طلحة بن زيد از امام صادق از پدرش عليهما السّلام نقل كرده كه على عليه السّلام فرمود: شفعه به اندازه عدد شركاء است (يعنى هر يك از شركاء مى‏تواند اخذ به شفعه نمايد).

3372- و نيز امير المؤمنين عليه السّلام فرمود: براى يهودى و نصرانى كه با مسلمانى در ملكى شريكند ابدا حقّ شفعه نخواهد بود و نيز براى مسلمان حقّ شفعه نيست مگر اينكه ملك افراز نگشته باشد.

3373- و در روايت طلحه از امام صادق از پدرش عليهما السّلام است كه امير المؤمنين عليه السّلام فرمود: حقّ شفعه به كسى به ارث نمى‏رسد. (فقهاء عظام اين روايت را ضعيف دانند و گويند مطابق اصل و قاعده و عموميّت ادلّه ارث، حقّ شفعه هم به ميراث مى‏رسد).

3374- و در روايت سكونى از حضرت صادق از پدرانش از امير المؤمنين‏

ص:98

عليه السّلام آمده كه رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمود: شفعه در كشتى مشترك و همچنين نهر (قنات) و جادّه و آسيا و حمّام نيست (چون اينها قابل تفكيك و افراز نيستند، حمّام يا كشتى يا قنات و راه يا جاده و آسيا و كارخانه را چگونه مى‏توان افراز نمود و شفعه در مورديست كه قابل افراز باشد ولى هنوز قسمت نشده باشد).

3375- در حديث سكونى على عليه السّلام فرمود: وصىّ يتيم (قيم صغير) به منزله پدرش مى‏باشد و مى‏تواند از حقّ شفعه براى او استفاده كند در صورتى كه شادمانى و رفاه حال صغير را بخواهد و يا او رغبتى نشان دهد، و نيز فرمود: شريك غائب هم حقّ شفعه دارد (يعنى شخص غايب كه شريكش سهم خود را بهنگام غيبت و عدم حضور او بديگرى فروخته است حقّ شفعه دارد و مى‏تواند پس از حضور هر مقدار كه طول كشيده باشد وجه را به شريك جديد داده ملك را تصرّف كند).

3376- امام باقر عليه السّلام فرمود: وقتى سهام تعيين شد و ملك افراز گشت حقّ شفعه ديگر ساقط است.

3377- از امام صادق عليه السّلام سؤال شد كه شفعه براى كيست؟ و در چه چيزى است و آيا در حيوان هم شفعه هست و چگونه است؟ حضرت فرمود: شفعه مسلّم است در هر چيزى يا زمين و يا متاع مادامى كه ميان دو شريك واقع شود نه بيشتر، و اگر يكى سهم خود را به شريكش بفروشد شريك ديگر حقّ شفعه دارد و او به خريد اولويّت دارد تا ديگرى، امّا اگر از دو تن بيشتر شدند ديگر براى هيچ يك حقّ‏

ص:99

شفعه نيست. (اين خبر از جهت تعارضش با اخبار قبل مورد اختلاف است عمده در قسمت دوم است كه مى‏فرمايد براى بيشتر از دو شريك شفعه نيست. و أمّا قسمت اوّل را مى‏توان به اين ترتيب توجيه كرد: كه مراد از حيوان جنس است يعنى مثلا چندين رأس گوسفند يا گاو يا چند رأس شتر كه قابل قسمت هستند نه يك گوسفند يا يك گاو و يا يك شتر و يك اسب و أمثالها). و مؤلف- رحمة اللَّه- گويد: شفعه در حيوان براى بيش از دو شريك نيست أما در موارد ديگر اگر زيادتر از دو نفر هم باشند شفعه باز وجود دارد و دليل بر اين، خبر زير است كه:

3378- احمد بن محمد أبى نصر از عبد اللَّه بن سنان از معصوم عليه السّلام نقل كرده كه: سؤال كردم از مملوك يعنى بنده‏اى كه چند صاحب دارد و يكى از آنها تصميم گرفته است سهم خود را بفروشد، فرمود: بفروشد اشكالى نيست، گويد: عرض كردم چنانچه دو تن صاحب آن مملوكند و يكى از آن دو تصميم بگيرد كه سهم خود را بفروشد و ديگرى جلو آيد و گويد: بايد به من بفروشى، چطور؟ حضرت فرمود: او سزاوارتر است به خريد از ديگرى، سپس فرمود: شفعه در حيوان نيست مگر اينكه شريك يك تن باشد نه بيشتر.

ص:100

3370- حسن بن محبوب از على بن رئاب از امام صادق عليه السّلام روايت كرده كه پرسيدم: مردى خانه‏اى را معامله كرده با يك بنده و مقدارى متاع و پارچه و لباس و گوهر، فرمود: كسى را حقّ شفعه در اينها نيست. (زيرا ثمن و قيمت در اينجا مثلى نيست تا شريك صاحب خانه، متمكّن از دادن اينها به خريدار باشد تا بتواند از حقّ شفعه استفاده نمايد.

مؤلف گويد: هر گاه ساختمانى داراى چند حجره (اطاق) باشد و يك راهرو و هر حجره صاحبى دارد، و يكى از آنها كه با ديگران در راهرو و سالن شريك است خواست حجره خود را به غير بفروشد صاحب حجره ديگر مى‏تواند طلب شفعه كند در صورتى كه آن فروشنده يا خريدار نخواهد راهرو حجره خود را از موضعى ديگر، غير محلّ مشترك قرار دهد. ولى اگر از جاى ديگر براى خود راهرو گرفت براى هيچ يك از شركاء حقّ شفعه نيست. (اين فتوى مضمون روايت منصور بن حازم است كه از امام صادق عليه السّلام نقل مى‏كند و در كافى بسند معتبر آمده است).

و هر كس طلب شفعه كند و اظهار دارد كه مال حاضر نيست و در شهر ديگر است بايد به او مهلت رفتن و برگشتن و سه روز اضافه داد تا مال را حاضر كند، پس اگر حاضر ساخت كه از حقّ خود استفاده كرده است و مال را به خريدار داده ملك‏

ص:101

را تصرّف مى‏كند، و إلّا حقّ او ساقط مى‏شود.

و هر گاه شريك به مشترى گفت: «بارك اللَّه لك فيما اشتريت» (يعنى در آنچه خريدارى كردى خدا بتو بركت دهاد) و از او خواست كه ملك را تفكيك كند حقّ شفعه او ساقط مى‏شود. (زيرا اين كلمات دلالت دارد بر رضاى او به معامله و پس از رضايت او به فروش شريكش به ديگرى، حقّ شفعه ساقط است).

و نيز مؤلّف گويد: استاد ما محمّد بن حسن بن وليد- رضى اللَّه عنه- مى‏گفت: در صورت معاوضه ملك با هر چيز كه شفعه در آن جارى است يا بخشيدن سهم به ديگرى شفعه نيست (يعنى اگر شريكى سهم خود را به غير ببخشد يا با مالى تاخت زند و داد و ستد كند) در اين موارد، براى شريك ديگر حقّ شفعه نيست، تنها حقّ شفعه در موردى است كه شريكى سهم خود را به غيرى به قيمت معيّنى طلا يا نقره [دينار يا درهم‏] بفروشد و افراز هم نشده باشد و حديث على بن رئاب اين مطلب را تاييد مى‏كند (حديث على بن رئاب شفعه را در صورتى كه ثمن مال باشد نه قيمت، نفى مى‏كند).

و هر گاه شخصى سهمى در خانه‏اى يا زمينى داشته باشد و به يكى سهم خود را ببخشد و او را ابراء كند در اين صورت هم براى كسى حقّ شفعه نيست و لا حول و لا قوّة إلّا باللَّه العلىّ العظيم.

ص:102

3380- و حسن بن محبوب از مالك بن عطيّه از أبى بصير از امام باقر عليه السّلام نقل كرده گويد: سؤال كردم كه مردى همسرى گرفته و مهريّه او را اطاقى از خانه‏اى كه شريك هم دارد قرار داده است، فرمود: جايز است هم براى زوج و هم براى زوجه، و هيچ يك از شركاء را حقّ شفعه نيست. (اين خبر از اخبارى است كه حقّ شفعه را منحصر به بيع مى‏كند).

\* (باب وكالت)\*

3381- جابر بن يزيد و معاوية بن وهب هر دو از امام صادق عليه السّلام روايت كرده‏اند كه فرمود: هر كس كارى را به ديگرى واگذار كند تا او انجام دهد اين وكالت از جانب وى مادامى كه خلع و عزل او را به او اعلام نكرده بر قوّت خود باقى است، همچنان كه در أوّل، اصل وكالت را به او اعلام كرده بود. (شايد مراد تشبيه اعلام عزل و خلع به اعلام وكالت باشد، يعنى همان طور كه در اوّل به او اعلام وكالت كرده چه به واسطه مردى مطمئن يا خود بدون واسطه به او وكالت داده است بهمان طريق بايد خلع وكالت را به او اعلام كند).

3382- عبد اللَّه بن مسكان از أبى هلال رازى روايت كرده گويد: به امام‏

ص:103

صادق عليه السّلام عرض كردم: شخصى به مردى وكالت داد كه همسرش را پس از اينكه خون ديد و پاك شد طلاق دهد و آن وكيل رفت، بعد موكل پشيمان شد و شاهد گرفت كه وكيل را از وكالت عزل كرده و در مورد وكالت او پشيمان شده است چه كند؟ فرمود: بايد هم به همسرش خبر دهد و هم به وكيل اطّلاع عزل بدهد. (ظاهر روايت دلالت دارد كه بدون اعلام به وكيل او منعزل نخواهد بود).

3383- علاء بن سيابه گويد: از امام صادق عليه السّلام سؤال كردم: زنى مردى را وكيل كرده كه او را به زوجيّت فلان مرد درآورد وكيل هم پذيرفت و زن بر اين مطلب شاهد هم گرفت. آنگاه وكيل رفت و او را به زوجيّت آن شخص درآورد، سپس زن، وكيل بودن او را انكار كرد و گفت من تو را عزل كردم و دو تن شاهد هم آورد كه شهادت دادند او وكيل را عزل كرده است، حضرت فرمود: فقهاى اطراف شما در اين مورد چه مى‏گويند؟ گفتم: مى‏گويند بايد ديد كه اين زن قبل از تزويج او را عزل كرده يا بعد از تزويج؟ اگر قبل بوده وكالت باطل شده و لذا تزويج هم باطل است و اگر بعد بوده وكالت صحيح و تزويج ثابت است بر همان قرار كه وكيل انجام داده و مورد وكالتش بوده و اين در صورتى است كه از مورد و شرط تجاوز نكرده باشد (كه نياز به امضاء موكّل در جزئى از آن باقى باشد)، راوى گويد: سپس امام پرسيد: وكيل را

ص:104

عزل مى‏كنند و به او اطّلاع نمى‏دهند كه معزولى؟ من گفتم: آرى اين طور فكر مى‏كنند كه هر گاه زن، مردى را در حضور جماعت وكيل خود ساخت و شاهد گرفت و سپس گفت: «شاهدم باشيد كه او را عزل كرده، وكالتش را باطل نمودم»، بدون اينكه وكيل از عزل خود خبر داشته باشد، و هر چه را كه وكيل در مورد نكاح تنها انجام داده، باطل مى‏دانند و در غير نكاح وكالت را باطل ندانند و گويند وكيل بدون اطّلاع معزول نخواهد بود، زيرا مال عوض دارد (يعنى حتّى اگر وكالت باطل باشد جبرانش ممكن است) ولى تملّك بضع و زناشوئى مانند معاملات ديگر نيست زيرا (اگر عقد باطل باشد) كودكى كه از آن دو توليد مى‏شود ولد حرام خواهد بود، حضرت فرمود:

سبحان اللَّه، چقدر اين حكم از حقّ دور و به ستم نزديك و تا چه حدّ فاسد است، زيرا مورد نكاح سزاوارتر و اولى است كه در آن بيشتر دقّت و احتياط شود و اين اختيار همبسترى به كسى دادن است و از اين راه است كه فرزند پيدا مى‏شود، زنى نزد على عليه السّلام آمد و از برادرش شكايت كرد و گفت: يا امير المؤمنين من برادر خويش را وكالت داده‏ام كه مرا به تزويج مردى درآورد و در توكيل شاهد هم گرفتم، سپس او را در همان ساعت عزل كردم امّا او رفته و مرا به عقد نكاح آن مرد درآورده است و من شاهد دارم كه او را قبل از اينكه مورد وكالت را انجام دهد عزل نموده‏ام و اقامه بيّنه كرد

ص:105

و شاهد آورد، برادرش گفت: اى امير مؤمنان اين زن به من وكالت داد ولى پس از عزل به من خبر نداد كه تو را عزل كرده‏ام تا اينكه من او را تزويج آن مرد كه او وكالت داده بود كردم، حضرت از زن پرسيد: تو چه مى‏گوئى؟ زن گفت: من به او اعلام كردم. حضرت فرمود: شاهد دارى؟ گفت: اينها شاهد منند، حضرت از آنها پرسيد:

شما چه مى‏گوئيد گفتند: ما شهادت مى‏دهيم كه اين زن گفت: شاهد باشيد كه من برادرم را از وكالتى كه به او داده بودم كه مرا به فلانى تزويج كند عزل كردم، و من اكنون خود اختياردار خود هستم پيش از آنكه او مرا به عقد فلانى درآورد، حضرت فرمود: شما را در حضور برادرش شاهد گرفت به آنچه گفت؟ گفتند: نه، در حضور وكيل نبود، حضرت فرمود: آيا شما شاهديد كه او همان طور كه اعلام وكالت كرده بود به برادرش اعلام عزل كرده است؟ گفتند: نه، فرمود: من وكالت را پا برجا و نكاح را صحيح مى‏دانم و اكنون شوهر كجاست؟ شوى آمد، و حضرت فرمود: دست همسر خويش را بگير و برو خدا به همراهتان، زن گفت: يا امير المؤمنين برادرم را سوگند ده كه اقرار كند من او را اعلام به عزل نكرده‏ام و او از عزل قبل از عقد خبر نداشته است، حضرت به وكيل فرمود: حاضرى كه سوگند ياد كنى؟ عرض كرد آرى و سوگند ياد

ص:106

كرد، و حضرت وكالت را درست و صحّت نكاح را امضاء فرمود.

3384- داود بن حصين از عمر بن حنظله از امام صادق عليه السّلام روايت كرده گويد: از حضرت پرسيدم: مردى به ديگرى گفته فلان زن را براى من عقد كن و هر چه از مهريّه و شروطى كه در ضمن عقد مى‏كنند انجام ده كه به اختيار توست و مورد رضايت من است و همه بر عهده‏ام خواهد بود، و بر اين مطالب شاهد نگرفت، وكيل به كار خود رفت و زن را به عقد ازدواج موكل خود درآورد و مبلغ مهريّه و مخارج لازم را و آنچه از او خواستند و در ضمن عقد شرط نمودند پرداخت. وقتى بازگشت موكّل موضوع را به كلّى منكر شد (و گفت: من به كسى وكالت نداده‏ام) امام فرمود:

وكيل بايد نصف مال را غرامت دهد زيرا او حقّ آن زن را ضايع كرده است (چون بر وكالت خويش در ابتدا شاهد نگرفته و راه انكار را بر موكّل خود باز گذاشته است، و وقتى كه در مورد وكالت از موكّل شاهد و بيّنه و امضاء نگرفته بر زن جايز است كه شوهر ديگر كند، و بر مرد اوّل- ميان خود و خدا- رها كردن زن بدون زوج حلال نيست و بايد او را طلاق دهد كه آزاد باشد زيرا خداوند متعال مى‏فرمايد: فَإِمْساكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسانٍ‏ يعنى يا بايد قبول زوجيّت نمايد يا او را طلاق دهد. و اگر چنين نكرد نزد خود و خدا گناهكار خواهد بود و أمّا بحكم اسلام زن مى‏تواند شوهر

ص:107

اختيار كند و خداوند در اين صورت تزويج با ديگرى را بر او حلال كرده است.

3385- محمد بن أبى عمير از هشام بن سالم از امام صادق عليه السّلام نقل كرده كه: مردى شخصى را به كارى وكالت داد و دو تن شاهد گرفت و سپس وكيل برخاسته براى انجام آن كار خارج شد، پس از رفتن او موكّل در حضور همه گفت:

شاهد باشيد من او را از وكالت عزل كردم، امام عليه السّلام فرمود: چنانچه وكيل كارى را كه به انجام آن وكالت داشته است پيش از عزلش تمام كرده باشد بر حسب آنچه كرده امر گذشته و كار تمام است خواه موكّل راضى باشد خواه ناراضى. راوى گويد:

عرض كردم كه وكيل قبل از اينكه از عزلش آگاه باشد يا خبرش به او رسيده باشد كار را انجام داده است، آيا عملش آن طور كه انجام داده برقرار است؟ فرمود: آرى، گفتم: اگر قبل از انجام عمل به او خبر رسد كه معزول گشته ولى باز برود و كار را انجام دهد آيا هيچ اثرى ندارد؟ فرمود: بلى هيچ اثرى ندارد، زيرا وكيل اگر وكالت يافت و بعد برخاسته از مجلس بيرون رفت، وكالتش همچنان برجا و برقرار خواهد بود، و وكالت ثابت و پابرجاست تا اينكه فرد موثّق و مورد اعتمادى خبر عزلش را به او برساند يا خود

ص:108

از شخص موكّل عزل خويش را شفاها بشنود.

3386- حماد از حلبى از امام صادق عليه السّلام روايت كرده است كه:

مردى زنى از همسايگان و يا بستگانش را كه به او اختيار داده بود وى را به همسرى خود [يا هر كس ديگر] درآورد و مرد از سرّ كارش آگاه نبود به عقد خود درآورد و پس از تزويج و پرداخت مهريه زن (قبل از دخول) زن را معيوب يافت، آن حضرت فرمود:

تمام مبلغ مهريه را از او باز پس گيرند، و بر شوهر هيچ دينى نيست. و هم چنين در مورد زنى كه به مردى اختيار داده، گفت مرا به فلانى تزويج كن. مرد گفته بود اين كار را نمى‏كنم تا اينكه گواه گيرى كه أمرت در تزويج بطور كلّى بدست من است، زن پذيرفت و گواه گرفت، وكيل موقع اجراء صيغه به كسى كه خواستگارى كرده بود گفت: آيا بر عهده تو فلان مبلغ مهريه باشد؟ مرد گفت: آرى، وكيل رو به قوم كرده گفت: شاهد باشيد كه اين مبلغ نامبرده بر عهده منست و او را به زوجيّت خود درآوردم، زن گفت: من با تو ازدواج نكردم و اين شرف و مردى نيست، امر من بدست خود من است و تو را تنها از روى شرم داشتن از سخن گفتن در اين مقام، اختيار دادم. حضرت فرمود: آن زن را از او مى‏گيرند و با تازيانه هم به سر مرد مى‏زنند.

3387- ابن أبى عمير از بيش از يك تن از اصحاب از امام صادق‏

ص:109

عليه السّلام در مورد مردى كه مهريّه دختر خود را از شوهر وى گرفته و از دنيا رفته بود سؤال كرد آيا آن دختر مى‏تواند مطالبه مهريّه خود را از شوهر بنمايد يا گرفتن پدر مانند گرفتن خود اوست، آن حضرت فرمود: چنانچه در اخذ مهريّه به پدر وكالت داده است حقّ مطالبه ندارد و اگر وكالت نداده حقّ مطالبه دارد، و شوهر پس از دادن مهريّه در بار دوم مبلغى را كه به پدر دختر داده بود از ورثه ميّت مطالبه مى‏كند، مگر اينكه دختر نابالغ بوده و پدرش به ولايت او را به نكاح زوج درآورده است در اين صورت بر پدر جايز بوده كه مهريّه را از جانب دختر نابالغش از مرد بستاند، و هر گاه قبل از دخول، مرد طلاقش دهد پدر مى‏تواند مقدارى از مهر را ببخشد و مقدارى را هم بگيرد و حقّ ندارد تمام مهريّه را ببخشد و اين است كلام پروردگار عزّ و جلّ كه فرموده: إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوَا الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكاحِ‏ (بقره: 238) يعنى: جز آنكه آن زنان خود، يا آن كس كه امر نكاح بدست اوست از حقّ مهريّه صرف نظر كرده، درگذرند. يعنى پدر و يا ديگرى از برادران و خويشان كه زن به آنها وكالت داده باشد.

\* (باب تعيين حكم با قرعه)\*

3388- حماد بن عيسى بواسطه يك تن از حريز از امام باقر عليه السّلام‏

ص:110

روايت كرده كه فرمود: اوّلين كسى كه در باره او قرعه زدند مريم بنت عمران بود كه خدا مى‏فرمايد: وَ ما كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ‏ (آل عمران: 44) يعنى: «و تو اى رسول ما حاضر نبودى آن هنگام كه براى نگهبانى و كفالت مريم قرعه مى‏زدند». و سهام قرعه شش عدد بود، پس از آن براى يونس عليه السّلام قرعه كشيدند آن زمان كه با قوم خود به كشتى نشست و كشتى به گرداب افتاد و براى نجات لازم شد به دريا افكنند و آن حيوانى كه به كشتى حمله قربانى دهند و قرعه كشيدند تا چه كس را به دريا افكنند و تا سه بار قرعه به نام يونس بيرون آمد، فرمود: آنگاه يونس عليه السّلام به عرشه كشتى درآمد و ناگهان با نهنگى دهان گشوده روبرو گرديد پس خود را به دهان او افكند. سپس اين قرعه كشيدن براى عبد المطلب روى داد بدين نحو كه او نه پسر داشت و نذر كرد كه اگر خداوند پسر دهمى را به وى عنايت كند او را ذبح نمايد، پس هنگامى كه عبد اللَّه تولّد يافت امكان اين نداشت كه او را با اينكه رسول خدا در صلبش خواهد بود ذبح نمايد لذا عبد اللَّه را در برابر ده شتر بقرعه گذارد و قرعه بنام عبد اللَّه درآمد و ده ده بر شتران افزود و قرعه كشيد، پيوسته بنام عبد اللَّه بيرون مى‏شد تا عدد شتران به صد رسيد در اين هنگام قرعه بر شتران افتاد عبد المطّلب كه اين ديد گفت: با خدا انصاف نداده‏ام و قرعه را سه بار

ص:111

بنام عبد اللَّه و صد شتر زد و هر سه بار قرعه بشتران افتاد، عبد المطّلب گفت: اكنون دانستم كه خداى من راضى شده است پس شتران را قربانى كرد.

شرح: «اين خبر از نظر سند ضعيف است زيرا حمّاد بن عيسى در تمام كتب موجوده بلا واسطه از حريز نقل مى‏كند، و حريز خود شيخ اجازه اوست، و در اين حديث مع الواسطه از وى نقل كرده است، ديگر اينكه حريز از اصحاب امام صادق و موسى بن جعفر عليهما السّلام است و گويند از امام صادق بيش از دو حديث نقل نكرده و امام باقر عليه السّلام را درك نكرده است و در اين حديث بلا واسطه از امام باقر عليه السّلام روايت كرده لذا سند عيب دارد و باصطلاح مضطرب است و ظاهرا بايد حماد بن عيسى از حريز از شخصى كه از امام نقل كرده باشد و تحريف شده و بنا بر اين حديث مرسل است، اين از نظر سند.

و امّا از نظر متن عبد اللَّه را پسر آخر شمرده و حال آنكه حمزة بن عبد المطلب با رسول خدا هم سنّ است و او يا عباس بن عبد المطلب كوچكترين فرزند عبد المطلب است چنان كه كتب انساب عرب ذكر كرده‏اند و البتّه پاره‏اى بيش از ده پسر گفته‏اند و تا سيزده تن نام برده‏اند. ولى اين قول مورّخين قرون بعد است نه از علماى انساب عرب. و از گفته‏هاشان پيداست كه رجما بالغيب و پريشان سخن گفته‏اند نه از روى اطّلاع زيرا غالبا نوشته‏اند كه عبد اللَّه كوچكترين فرزند بود با اينكه قائلند كه نذر اين بود كه چون خداوند به عبد المطّلب ده پسر دهد يكى يا آخرين را قربانى كند و آخرين بهر صورت يا حمزه و يا عبّاس است، و اين قبيل سخنها افسانه است نه مطلب قابل اعتماد.

بارى آنچه در اين باره يعنى در باره ذبح عبد اللَّه و داستان او گفته شده اگر دقيق بررسى شود مشخص مى‏شود كه از قصّه‏هائى است كه داستان‏سرايان سنّى منش پرداخته‏اند و جملگى از كسانى هستند كه عبد المطلب را مشرك مى‏دانند چون اين كار

ص:112

يعنى نذر نمودن به قربان كردن فرزند بنا به صريح آيات قرآنى منحصر به مشركين بوده است و از موّحدين كسى را اين چنين نذرى نيست. و حضرت ابراهيم عليه السّلام نيز نذر نكرد بلكه چنان كه صريح آيات است از طرف خداوند به انجام اين كار مأمور گشت و قرآن خود در مقام تشنيع و توبيخ مشركين مى‏فرمايد: كَذلِكَ زَيَّنَ لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَتْلَ أَوْلادِهِمْ شُرَكاؤُهُمْ لِيُرْدُوهُمْ وَ لِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ‏- الى قوله- فَذَرْهُمْ وَ ما يَفْتَرُونَ‏ و اين چنين در نظر بسيارى از مشركان عمل قربانى فرزند را رؤساى بتكده‏ها نيكو نشان دادند تا آنان را از دينشان به راه غلط ببرند- تا آنكه فرمود: آنها را در همان ضلالتشان واگذار و با آنچه از اين خرافات مى‏بافند رها كن.

جالب اينكه در ذيل اين آيه مفسّران غير شيعه جملگى گفته‏اند كه آيه در شأن عبد المطّلب است و تنها او را مصداق واقعى و اوّليّه آيه دانسته‏اند، و ساده لوحان نيز بدون تأمّل پذيرفته‏اند در حالى كه عبد المطّلب از حنفا است يعنى از كسانى است كه در زمان خود تنها موحّد بوده، چنان كه در حديث صحيح كافى از زرارة بن اعين از امام صادق عليه السّلام است كه فرمود:

«يحشر عبد المطّلب يوم القيامة امّة وحده، عليه سيماء الأنبياء و هيبة الملوك»

عبد المطلب در روز قيامت خود تنها وارد محشر خواهد شد در حالى كه داراى قيافه انبياء و هيبت پادشاهان است. يعنى هنگامى كه مردم فوج فوج و صف بندى شده به محشر احضار مى‏شوند او خود به تنهائى با آن متانت و بزرگوارى و هيبت وارد مى‏شود چرا كه در زمان خود به توحيد و دين حقّ در ميان قريش و طايفه و اهل ديار خويش منفرد بود و همكيش نداشت. يا احاديث ديگرى در اين باره كه در باب تاريخ مولد النّبى كتاب كافى ذكر شده است، و نيز عبد المطلب داراى سنّت‏هاى بسيارى است كه همه را اسلام امضاء كرده و مورّخين ذكر كرده‏اند از قبيل تحريم شرب خمر و حرمت زنا و معيّن كردن صد تازيانه حدّ براى آن، و بريدن دست سارق، و تبعيد زنان عشرتكده‏دار، و نهى و جلوگيرى از زنده بگور كردن دختران، و حرمت نكاح زنانى كه با انسان محرمند، و نهى از بام خانه وارد شدن، و جلوگيرى از عريان طواف كردن كعبه، و لزوم وفاء به نذر، و حرمت ماههاى چهارگانه داشتن، و

ص:113

خصم را در صورت سر باز زدن از حقّ به مباهله خواندن، و تعيين ديه كامل به يك صد شتر و و و ... كه اينها دلالت بر فكر روشن و عظمت روح و بزرگى و كرامت نفس و انديشمندى او مى‏كند، و از اين رو رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله بدو مباهات مى‏كرد و با كمال سر بلندى در مقابل دشمن مى‏فرمود:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| أنا النّبى لا كذب‏ |  | أنا ابن عبد المطّلب‏ |

و مردى با اين شخصيت ممتاز و عقل سرشار كه با ابرهه چنان رفتارى كرد كه او را به حيرت انداخت و جان خود و همه مردم شهر را از آسيب در امان داشت و در آن موقعيّت حسّاس كه دل همه سياستمداران را به وحشت مى‏انداخت با كمال قدرت نفس از كنار آن گذشت و تا نابودى دشمن چيزى از دست نداد! چگونه چنين نذرى مى‏كند و قتل كودك معصومى را موجب تقرّب به خدا مى‏داند و بسيار كودكانه است كه فكر كنيم كار نادرست و مخالف فطرتى اگر براى رضاى خدا انجام شود درست است و صواب، و امّا اگر براى بت‏ها باشد آن وقت شرّ و فساد است، قرآن اين عمل را از سنّت‏هاى مشركان مى‏شمرد و عبد المطّلب نه مشرك بود و نه تابع مشركين، و نذر كشتن فرزند و قطع رحم كاملا احمقانه است چه براى خدا و چه براى بت و او به حقيقت از امثال اين گونه تهمت‏ها مبرّا است.

و بنظر مى‏رسد كه وى نذر كرده بود كه چنانچه خداوند به او ده فرزند نرينه عنايت فرمايد براى هر كدام بمرور زمان ده شتر عقيقه و قربانى كند و اين عمل را پس از فرزند آخرى يا قبل از او انجام داد، و افرادى با غرض‏ورزى آن را داستانى بدين صورت درآورده، ترويج كردند و ساده لوحان بدون تأمّل پذيرفتند و نقل كردند و رفته رفته در كتب حديث داخل شد و مورد استفاده مفسّرين اهل سنّت كه آباء پيغمبر را مشرك مى‏دانند قرار گرفت چنانچه از زمخشرى تا سيّد قطب همه در ذيل آيه شريفه:

وَ كَذلِكَ زَيَّنَ لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ‏- تا آخر مصداق حقيقى و اوّليه آن را عبد المطّلب مى‏شمرند.

و در يكى دو روايت كه صدوق در خصال نقل كرده آمده است كه رسول‏

ص:114

خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمود:

«أنا ابن الذّبيحين»

يعنى من فرزند دو ذبيح هستم، اين روايات را كه در ضمن سند آن عبد اللَّه بن داهر احمرى است و وى را ضعيف گفته‏اند و ديگر ابن بطّه است كه استاد صدوق- عليه الرّحمه- احاديثش را ردّ كرده و گفته است وى در نقل مسانيد مخلّط است، و أبو قتاده و وكيع جرّاح كه هر دو سنّى مشربند و توثيق هم نشده‏اند- نمى‏توان پذيرفت خصوصا اگر بر خلاف اصول مذهب باشد، و در يك حديث در همان كتاب آمده كه مراد از ذبيحين اسماعيل و اسحاق است چه اسحاق پس از قضيّه اسماعيل تمنّا مى‏كرد و غبطه مى‏خورد و مى‏گفت: كاش اين امتحان براى من هم پيش مى‏آمد تا من نيز مانند برادرم درجاتى نزد خداوند كسب مى‏كردم، خداوند به همين تمنّاى وى ارج نهاد و به فرشتگان فرمان داد او را در آسمان ذبيح بخوانيد، و رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله به اعتبار اينكه عمّ را «أب» خوانند فرمود: من فرزند دو ذبيح هستم، ذبيح آسمان و ذبيح زمين هر چند كه هيچ كدام در واقع ذبح نشده‏اند. و البتّه قصّه ذبح عبد اللَّه را بزرگان شيعه هم مانند ابن شهر آشوب نقل كرده‏اند ولى بايد دانست كه ابن شهر آشوب تضمين صحّت اخبار آن كتاب را نكرده جز اينكه در مقدّمه فرموده است من در اين كتاب اخبارى را نقل مى‏كنم كه در كتب هر دو فرقه سنّى و شيعه موجود است، و اين بدان معنى نيست كه آنچه در آن ذكر شده صحيح باشد، و با مراجعه مختصرى به آن كتاب مطلب روشن مى‏شود چون در آغاز گويد: عبد المطّلب مى‏پنداشت كه قربانى كردن فرزند بهترين راه تقرّب بخداوند است. و نحن نجلّ ساحة عبد المطّلب عن ذلك، بالجملة اگر ما فرض كنيم هنگام قرعه‏كشى و قربانى حمزه يا عبّاس سه ساله بوده‏اند بايد عبد اللَّه را داراى زن و فرزند بدانيم چون نوشته‏اند عبّاس دو سال قبل از ميلاد رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله به دنيا آمد و حمزه برادر رضاعى آن حضرت بود، و بسيار از حق دور رفته‏ايم اگر بپنداريم عبد المطّلب پسر همسر و فرزنددار خود را بتصوّرى واهى بقربانگاه كشيده باشد».

3389- محمد بن حكيم گويد: از موسى بن جعفر عليهما السّلام از امرى سؤال‏

ص:115

كردم فرمود: در هر امر و موضوع نامعلومى حكم قرعه جارى است، گويد: گفتم: قرعه ممكن است خطا كند و ممكن است صواب، فرمود: آنچه را كه خداوند خود دستور آن را داده خطا نخواهد كرد.

3390- امام صادق عليه السّلام فرمود: هيچ قومى يافتن مجهول خود را با عمل به قرعه بخدا وانگذارند جز آنكه حقّ بصاحب واقعى آن برسد.

3391- و نيز فرمود: كدام حكمى عادلانه‏تر از قرعه است در صورتى كه واقعا امر بخدا واگذار شود، آيا خداوند خود نفرمود فَساهَمَ فَكانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ‏ پس يونس با آنها قرعه زد و بنام او بيرون آمد (صافات: 141) يعنى قرعه بنام يونس آمد كه واقعا او خود بنده فرارى بود، نه ديگران و قرعه راست گفت.

3392- و حكم بن مسكين از معاوية بن عمّار از امام باقر عليه السّلام روايت كرده كه آن حضرت فرمود: اگر دو يا سه تن با كنيزى در طهر واحد (يك پاكى) همبستر شوند و آن كنيز فرزندى آورد و هر يك ادّعا كند كه فرزند متعلّق بمن است حاكم بايد با قرعه تعيين صاحب نطفه را بنمايد و بنام هر كه قرعه درآمد فرزند از آن اوست و قيمت آن را بايد به صاحب كنيز بپردازد (ظاهرا اين همبسترى بايد از راه زنا نبوده باشد و إلّا در زنا نسب ملحق نمى‏شود و ممكن است صاحب كنيز او را بر هر سه نوبت حلال كرده بوده يعنى در پاكيهاى متعدد و اشتباها عمل در يك طهر صورت‏

ص:116

گرفته است).

و نيز فرمود: اگر مردى كنيزى خريد و از آن داراى فرزند شد و شخصى ثابت كرد كه اين كنيز از آن من بوده است و فروشنده حقّ فروش نداشته، بايد كنيز را به صاحبش بازگرداند و قيمت فرزند را به حساب روز ولادت به او بدهد و فرزند را براى خود نگهدارد.

3393- و زرعه از سماعه از امام صادق عليه السّلام روايت كرده كه فرمود:

دو تن بدعوا بر سر چهار پائى نزد امير المؤمنين آمده بودند و هر يك ادّعا مى‏كردند كه اين حيوان در آخور من بدنيا آمده است، و هر كدام اقامه بيّنه كردند و بيّنه‏ها مساوى بود يعنى تعداد شاهدهاى هر يك مطابق ديگرى بود، و آن حضرت ميان آنها قرعه زد و دو عدد تير را گرفته و بر هر يك علامتى نهاد و صاحب علامت را مشخّص كرد و سپس اين دعا را بخواند:

«اللّهمّ ربّ السّماوات السّبع و ربّ الأرضين السّبع و ربّ العرش العظيم، عالم الغيب و الشّهاده الرّحمان الرّحيم، ايّهما صاحب الدّابّة و هو أولى بها فأسألك أن تخرج سهمه»

يعنى: بار الها، اى آنكه پروردگار هفت آسمان و هفت طبقه زمين و عرش عظيمى و داناى نهان و آشكار و رحمان و رحيمى هر كدام كه براستى صاحب اين حيوانست قرعه را بنام او خارج كن و قرعه به نشان يكى از آن دو

ص:117

نفر بيرون آمد و آن حضرت بنفع او حكم را صادر كرد.

3394- احمد بن محمد بن أبى نصر بزنطى از داود بن سرحان روايت كرده كه امام صادق عليه السّلام در اين باره كه دو مرد گواهى دهند بر شخصى در امرى، و دو مرد ديگر آمده و شهادت دهند در همان امر بر كس ديگرى غير از آنكه شاهدان اوّل گواهى داده‏اند، فرمود: ميان ايشان قرعه كشند بنام هر كه درآمد سوگند ياد كند و حكم را بنفع او دادن سزاوارتر است.

مترجم گويد: «لفظ اين خبر خالى از ابهام نيست و در كافى و تهذيب بجاى‏

«شهدا على رجل في أمر»

«شهدا على أمر واحد»

ضبط شده و در تهذيب بجاى‏

«و هو أولى بالقضاء»

«و هو أولى بالحق»

ذكر شده و ترجمه با رعايت لفظ تهذيب و كافى است با توجّه بفتاوى قدما كه مضمون حديث است.

3395- حماد بن عثمان از عبيد اللَّه بن على حلبى از امام صادق عليه السّلام روايت كرده در باره مردى كه نذر كند كه اوّلين بنده‏اى كه مالك شوم آزاد است بعد هفت بنده يك جا به ميراث باو رسد (كدامشان آزادند) فرمود: ميان ايشان قرعه زنند بنام هر كه درآمد او آزاد است.

3396- حريز از محمّد بن مسلم روايت كرده كه گفت: از امام باقر عليه السّلام پرسيدم كه مردى داراى چندين بنده است و وصيّت مى‏كند كه ثلث از آنها بايد آزاد

ص:118

شوند، چگونه اين كار بايد انجام شود؟ فرمود: امير المؤمنين عليه السّلام با قرعه ثلث آنها را تعيين مى‏فرمود.

3397- موسى بن قاسم بجلى، و علىّ بن الحكم از عبد الرّحمن بن أبى عبد اللَّه از امام صادق عليه السّلام روايت كرده كه فرمود: امير المؤمنين عليه السّلام هر گاه دو طرف دعوى به او مراجعه مى‏كردند و تعداد گواهان و عدالتشان مساوى بود يعنى هر دو طرف دعوا برابر بودند قرعه مى‏زد كه قسم به سوى كداميك از طرفين متوجّه است و مى‏گفت:

«اللّهمّ ربّ السّماوات السّبع و ربّ الأرضين السّبع من كان الحقّ له فأدّه إليه»

بار الها، پروردگار هفت آسمان و هفت طبقه زمين هر كس ذى حقّ است حقّ را به او برسان. آنگاه حقّ را به آن كس مى‏داد كه قسم متوجّه او گشته و قرعه بنام او درآمده است، البتّه پس از آن كه وى را قسم ميداد. (يعنى بعد از آنكه قرعه بنام او درآمد و سوگند ياد مى‏كرد كه حقّ از آن منست، حضرت حقّ را به او مى‏داد).

3398- حسن بن محبوب از جميل، از فضيل بن يسار از امام صادق عليه السّلام روايت كرده گويد: از آن حضرت پرسيدم كودكى بدنيا آمده كه نه آلت مردان را دارد و نه آلت زنان (در مسأله ارث چه بايد كرد سهم پسر مى‏برد يا سهم دختر) فرمود:

ص:119

امام قرعه مى‏كشد و بر يك تير

«عبد اللَّه»

مى‏نويسد و بر تير ديگر

«امة اللَّه»

(عبد يعنى غلام، امه يعنى كنيز) آنگاه حاكم يا هر كس كه مسئول كشيدن قرعه است مى‏گويد:

«اللّهم أنت اللَّه لا إله إلّا أنت عالم الغيب و الشّهادة أنت تحكم بين عبادك فيما كانوا فيه يختلفون، بيّن لنا أمر هذا المولود حتّى يورث ما فرضت له في كتابك»

يعنى: «خداوندا، تو معبودى و معبودى جز تو نيست، آگاه از نهان و پيدا توئى، ميان بندگانت در آنچه اختلاف دارند تو خود حكم كن و براى ما امر اين نوزاد را روشن ساز تا آنچه از ارث در كتابت براى او معيّن كرده‏اى ببرد». سپس آن دو تير را با تيرهاى ديگر درهم كنند (براى اينكه شناخته نشود) و بگردانند پس هر كدام كه خارج شد بر اساس آن، نوزاد ارث مى‏برد.

3399- عاصم بن حميد از ابى بصير از امام باقر عليه السّلام روايت كرده كه فرمود: رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله على عليه السّلام را به سوى يمن فرستاد و چون بازگشت رسول خدا (ص) از او پرسيد شگفت‏ترين چيزى كه در اين سفر ديدى چه بود؟ عرض كرد: يا رسول اللَّه جمعى بر من درآمدند كه كنيزى به شركت خريده بودند و همه با او در يك طهر (يعنى زمان پاكى) همبستر شده بودند و آن كنيز پسرى زائيده بود و اينان با يك ديگر بر سر آن فرزند اختلاف داشتند و همه مدّعى پدرى او بودند، و من ميان ايشان سه قرعه زدم و فرزند را نصيب كسى قرار دادم كه قرعه بنام او بيرون آمد،

ص:120

و او را ضامن قيمت نصيب ديگران ساختم، پس رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمود:

مردمى نبوده‏اند كه در اين گونه موارد امر خود را با كشيدن قرعه بخدا سپرده باشند جز اينكه حقّ براى صاحب حقّ خارج شده باشد.

\* (باب كفالت «ضمانت تن»)\*

3400- سعد بن طريف (قاضى) از اصبغ بن نباته روايت كرده كه گفت:

امير المؤمنين عليه السّلام به كسى كه كفيل مجرم محكوم به زندان شده بود فرمود: رفيقت را حاضر ساز. (و در باره كسى كه جرمش حدّ شرعى داشت) فرمود: در حدود كفالت نيست.

شرح: «روايت دلالت مى‏كند بر اينكه مى‏توان براى محكوم به زندان كفيل گرفت و زندان را به تأخير انداخت ولى در مورد حدود شرعى كفالت پذيرفته نيست زيرا تعطيل در حدّ لازم مى‏آيد و آن جايز نيست».

3401- و امام صادق عليه السّلام به فضل بن عبد الملك فرمود: چه چيز تو را از حجّ خانه خدا بازداشت؟ گفت: كفالت شخصى را كرده‏ام و از اين جهت ممنوع الخروجم، آن حضرت فرمود: تو را چه كار با كفالت اين و آن كردن، آيا نمى‏دانى‏

ص:121

اين كار (چه بلائى به سر پيشينيان آورد) بسيارى از گذشتگان را به نابودى كشانيده است.

شرح: «در كافى ج 5 صفحه 103 به سند صحيح از حفص بن البخترى نقل شده كه گفت: از كاروان حج عقب افتادم و نتوانستم با آنها حركت كنم امام صادق عليه السّلام پرسيد: چرا به حج نرفتى؟ عرض كردم كفيل مردى شده‏ام و او نقض پيمان كرد و در وقت حاضر نشد و من ناچار عقب افتادم. آن حضرت فرمود: تو را با كفالت كردن اين و آن چه كار؟ آيا نمى‏دانى اين كار چه مقدار مردم پيش از ما را تباه كرده است. از اين خبر و خبر اوّل باب معلوم مى‏شود كفالت كسى كه انسان را به درد سر اندازد و گرفتار كند چندان ممدوح نيست بلكه مذموم نيز هست، ولى كفالت بدهكارى كه بدقول نيست لكن تهى دست است به عكس چندان مذموم نيست بلكه ممدوح نيز هست».

3402- و حسين بن خالد گويد: به أبى الحسن موسى بن جعفر عليهما السّلام عرض كردم: فدايت شوم اينكه مى‏گويند: ضامن بايد غرامت بدهد چيست؟ آن حضرت فرمود: غرامت بر ضامن نيست بر آن كسى است كه مال را خورده است.

شرح: «يعنى كفيل كه ضامن تن شده نبايد غرامتى بدهد بلكه آنكه ضامن به مال شده بايد خسارت و غرامت بدهد، مثلا گفته است مبلغ بدهى را مى‏دهم، اگر تا سه ماه يا كمتر يا بيشتر او را حاضر نكردم در اين صورت است كه اگر طرف را تا رأس مدّت حاضر نكرد غرامت را بايد بدهد».

3403- داود بن حصين از فضل بن عبد الملك روايت كرده كه گفت: از امام صادق عليه السّلام پرسيدم مردى ضامن تن شخصى شده كه تا مدّت معيّنى او را

ص:122

تحويل دهد و اگر نداد فلان مبلغ درهم بر عهده او باشد، فرمود: اگر تا رأس مدّت او را آورد مبلغى از آنچه قرار داد كرده بر او نيست، (و چنانچه نياورد او كفيل تن خواهد بود) و پيوسته ضامن تن مى‏باشد و ضامن مال نيست مگر اينكه اوّل خود بمبلغى شروع كند (مثلا بگويد اين قدر مى‏دهم اگر تا فلان روز او را نياورم) پس اگر ابتدا به مبلغ كرد آنگاه وى را نياورد و در مدّت معيّنى تحويل طلبكار نداد ضامن مال است.

شرح: «لفظ خبر احتمالا افتاده دارد زيرا در كافى و تهذيب چنين است‏

«رجل كفّل لرجل بنفس رجل فقال إن جئت به و الّا عليك خمسمائة درهم، فقال عليه السّلام: عليه نفسه و لا شي‏ء عليه من الدّراهم، فان قال: عليّ خمسمائة درهم ان لم أدفعه اليك، قال تلزمه الدّراهم ان لم يدفعه اليه»

يعنى: مردى كسى را ضامن تن ديگرى گرفت و گفت: اگر او را آوردى كه هيچ ولى اگر نياوردى بايد پانصد درهم بپردازى، امام فرمود: فقط بر عهده كفيل ضمانت تن است و شخص را بايد بياورد و مالى بر عهده او نيست، پس اگر خود او ابتداء گفت: كه اين مبلغ بر عهده من باشد در صورتى كه او را تحويل ندهم، آنگاه است كه بايد در صورت نياوردن به شخص مبلغ را بپردازد و به همين مضمون علّامه رضوان اللَّه تعالى عليه در قواعد فتوى داده است، و بنظر مى‏رسد تقدّم و تأخّر لفظ مؤثر نباشد بلكه فرق در اينجاست كه به روايت كافى و تهذيب كفيل اظهارى نكرده بلكه طلبكار مى‏گويد: اگر او را نياوردى فلان مبلغ بايد بدهى و كفيل هم ساكت بوده است، بخلاف اينكه خود كفيل ضامن شخص بشود و بگويد اگر حاضرش نساختم فلان مبلغ بر عهده من كه در اين صورت ضامن مال نيز شده است. و بايد لفظ خبر اوّل را با اين معنى توجيه كرد.»

3404- و داود بن سرحان از امام صادق عليه السّلام در مورد كفيل گرفتن يا

ص:123

گرو گرفتن در فروش نسيه، پرسيد، آن حضرت فرمود: اشكالى ندارد.

3405- و امام صادق عليه السّلام فرمود: كفالت موجب زيان ديدن، و جريمه دادن، و پشيمانى كشيدن است.

\* (باب حواله)\*

3406- غياث بن ابراهيم از امام صادق از پدرانش عليهم السّلام از امير المؤمنين عليه السّلام نقل كرده در مورد دو نفر كه مالى بطور مشترك داشتند و از آن مقدارى نزد خودشان بود و مقدارى در دست ديگران، و اين دو همه مال موجود را تقسيم و هر يك مقدارى كه از نصيب او نزد مردم بود به آن ديگرى حواله داد، و يكى از آنها حواله خود را وصول كرد، و ديگرى حواله‏اش پرداخت نشد، آن حضرت فرمود:

آنچه يكى از آنها وصول كرده ميان هر دو تقسيم مى‏شود و آنچه از بين رفته از هر دو تلف شده است.

3407- روايت است كه چون عبد اللَّه بن الحسن (عبد اللَّه محض) عمرش به سرآمد در حال احتضار و جان دادن، طلبكارانش گرد او را گرفته مطالبه طلب خود را مى‏كردند، عبد اللَّه گفت چيزى ندارم كه به شما بدهم و لكن يكى از اين دو را به عنوان‏

ص:124

ضامن بپذيريد، برادرم يا پسران عمويم على بن الحسين يا عبد اللَّه بن جعفر، طلبكاران گفتند: عبد اللَّه بن جعفر مردى است ثروتمند امّا سهل انگار و بى‏توجّه و امروز را به فردا مى‏افكند، ولى علىّ بن الحسين مرديست تهيدست لكن صحيح القول و او براى ما بهتر است، پس فرستاد و آن حضرت عليه السّلام را خبر دادند، و امام فرمود: تا برداشت غلّه مهلت دهيد مى‏پردازم، در حالى كه غلّه‏اى نداشت، طلبكاران گفتند: راضى هستيم، پس زمانى كه غلّه رسيد خداوند مالى براى آن حضرت رسانيد و آن حضرت ديون عبد اللَّه را پرداخت. (اين نوعى ضمانت است).

3408- أبو ايّوب از امام صادق عليه السّلام پرسيد كسى كه بدهكارش او را به شخص ديگرى حواله كرده و وى پذيرفته و شخص هم قبول كرده است، اگر نپرداخت طلبكار مى‏تواند دوباره به حواله دهنده رجوع كند، امام فرمود: ديگر نمى‏تواند مگر اينكه هنگام قبول حواله مفلس بوده و طلبكار نمى‏دانسته است.

شرح: «حواله ميان سه نفر است طلبكار، بدهكار، و شخص سومى كه حواله بر سر اوست و بايد هر سه تن به آن رضايت دهند و وقتى حواله صحيح واقع شد ذمّه حواله دهنده از دين برى مى‏شود و دين بر ذمّه قبول‏كننده مستقرّ و ثابت مى‏گردد و اگر مالدار باشد حواله لازم مى‏شود، و اگر تهيدست بود و طلبكار مى‏دانست باز لازم است امّا اگر فقير بود و طلبكار نمى‏دانست، حقّ فسخ و بازگشت به حواله دهنده براى او هست».

3409- بزنطى از داود بن سرحان نقل كرده گويد: از امام صادق‏

ص:125

عليه السّلام پرسيدم مردى مبلغى دينار (پول طلاى مسكوك) نزد ديگرى دارد و آن شخص حواله بر عهده ديگرى دارد كه دينارهايش را از او وصول كند. اگر از وى بجاى دينار، درهم (پول نقره مسكوك) معادل آن را بستاند آيا جايز است: امام عليه السّلام فرمود: آرى.

\* (حكم سيل وادى مهزور)\*

(وادى مهزور در جنوب مدينه طيّبه بوده است كه آب بارانها از سوى مغرب بطرف شرق و سنگلاخ شرقى آن مى‏رفته و همان جائيست كه بنو قريظه مسكن داشتند).

3410- غياث بن ابراهيم از امام صادق از پدرانش از امير المؤمنين عليهم السّلام روايت كرده كه رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله در موضوع آب بارانها كه از درّه مهزور سرازير مى‏شد دستور داد ابتدا كسانى كه بالاترند آب را براى كشاورزى و زرع خود تا بند كفش و براى نخلستان تا مچ پا نگهدارند، سپس آب را رها كنند براى كسانى كه در سمت پائين قرار گرفته‏اند.

3411- و در خبر ديگرى آمده كه فرمود: «براى زراعت تا بند كفش و براى نخلستان ساق پا» و اين بر حسب استعداد وادى است از نظر شدّت و ضعف و زيادى و كمى آب.

ص:126

مؤلف گويد: از كسى كه مورد اعتمادم بود از اهل مدينه شنيدم كه مى‏گفت اين وادى بنام مهزور (به زاء اوّل و راء آخر) است ولى از استادم محمّد بن حسن- رضى اللَّه عنه- شنيدم كه فرمود: وادى مهروز است به راء اولى و زاى آخر، و مى‏گفت كه اين كلمه فارسى است و از آب هرز گرفته شده و آب هرز آبى زايد است كه از مقدار احتياج بيشتر بوده هدر مى‏رود.

\* (آغل و سايبان حشم كه ميان دو خانه است از آن كيست)\*

3412- منصور بن حازم گويد: از امام صادق عليه السّلام سؤال كردم:

آغل، سايبان يا حصارى كه براى استراحت گوسفند و گاو يا كوپال علف ميان دو خانه مسكونى است از آن كيست؟ فرمود: امير المؤمنين عليه السّلام حكم كرده كه چنين آغل، يا سايبان و يا حصار از آن آن كس است كه راه و اختيار و بند و بست آن بسوى اوست.

3413- جابر جعفى از امام باقر از پدرانش از جدّش امير مؤمنان عليه السّلام روايت كرده كه آن حضرت در مورد مالكيّت سايبان و حصارى كه با ني و حصير ميان دو خانه براى خوابگاه گوسفندان در شب و يا دسته كردن علوفه مى‏سازند،

ص:127

فرمود: از آن كسى مى‏باشد كه بند و بست علفها و نى‏ها به سوى خانه اوست.

مؤلّف اين كتاب- رحمه اللَّه- گويد: خصّ، بند نى باشد كه در سرزمينهاى سبز و علفزارها ميان دو خانه ساخته مى‏شود، و «قمط» بسته‏بندى و دسته كردن نى را گويند و معنى آن اينست كه آن محلّ از آن كسى است كه گره طناب و بند نى‏ها بسوى خانه او محكم شده است، و گاهى گفته مى‏شود كه قماط آن سنگى است كه يكسر طناب و بند به آن بسته شده است و سر ديگرش به كلاف سايه‏بان.

\* (حكم رها كردن گوسفند در مزرعه براى چرا در شب)\*

3414- زراره گويد: امام باقر عليه السّلام در باره فرمايش خداوند متعال كه فرموده: وَ داوُدَ وَ سُلَيْمانَ إِذْ يَحْكُمانِ فِي الْحَرْثِ‏- الآية (انبياء: 78) (و ياد آور داود و پسرش سليمان را كه در مورد مزرعه‏اى كه به شب گوسفندان در آن چريده بودند حكم كردند و بسليمان حكم را آموختيم.) فرمود: هنوز حكمى نكرده بودند بلكه با هم مشورت و گفتگو مى‏كردند كه خداوند مى‏فرمايد ما به سليمان حكم را آموختيم.

يا مطابق پاره‏اى از نسخ: سليمان خود حكم و راه چاره را دريافت.

3415- احمد بن عمر حلبى گويد: از موسى بن جعفر عليهما السّلام پرسيدم در مورد اين آيه‏ وَ داوُدَ وَ سُلَيْمانَ إِذْ يَحْكُمانِ‏ ... تا آخر آيه» فرمود: نظر داود اين بود

ص:128

كه گوسفندان را به صاحب مزرعه دهند در مقابل زراعتش كه تباه شده است، و آنچه را كه خدا مى‏فرمايد ما بسليمان آموختيم اين بود كه گوسفندان از آن صاحبش باشد لكن منفعت آن از شير و پشم به صاحب مزرعه داده شود تا زمانى كه زمين از نو برويد و مزرعه بحال أوّل باز گردد.

\* (حكم حريم‏ها)\*

3416- سكونى از جعفر بن محمّد از پدرش از پدرانش عليهم السّلام روايت كرده كه فرمود: رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله در مورد مردى كه نخلستان خود را بمبلغى فروخت و لكن يك درخت از آن را استثناء كرد و براى خود باقى گذارد و نفروخت، چنين حكم كرد: كه حقّ آمد و شد به نزد درخت خويش را دارد و نيز حريم آن كه تا حدّ كشيدگى شاخه‏هاى آنست براى او باقى است.

3417- وهب ابو البخترى از امام صادق از پدرش عليهما السّلام نقل كرده كه آن حضرت فرمود: علىّ بن أبى طالب عليه السّلام مى‏فرمود: حريم چاه كهنه پنجاه ذراع است مگر آنكه منتهى به خوابگاه شتران يا راه عبور مردم شود كه در آن صورت كمتر خواهد بود تا بيست و پنج ذراع.

ص:129

3418- و رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمود: حريم درخت خرما به اندازه‏اى است كه شاخه‏هاى آن از فضا اشغال كرده است.

3419- و روايت شده كه حريم مسجد از هر سو چهل ذراع خواهد بود و حريم مؤمن در تابستان به اندازه باز بودن دو دست اوست، روايتى هم هست كه به اندازه يك ذراع است. (يعنى نشستن مؤمن در مكانى در تابستان بايد باندازه فاصله دو دست باز او از همديگر و در زمستان از هر طرف به اندازه يك ذراع باشد).

3420- عقبة بن خالد از امام صادق عليه السلام روايت كند در باره مردى كه از كوه قناتى كشيده و يك سال آب جارى بوده است و سپس مردى ديگر از همان كوه قناتى حفر كرده و آب قنات اوّل كم شده است حكمش چيست؟ آن حضرت فرمودند كه يك شب آب يك قنات را قطع كنند و شب ديگر آب قنات ديگر را تا معلوم شود زيان از ناحيه كداميك از دو قنات است و اگر ديدند دومى به اوّلى زيان رسانده آن را پر كنند يا سر آن را بپوشانند كه رسول خدا (ص) چنين دستور فرموده است و چنانچه اوّلى به دومى زيان مى‏رساند صاحب قنات دوم را بر اوّلى حقّى نخواهد بود.

3421- و از حضرت صادق عليه السّلام سؤال كردند كه مردمى داراى چند

ص:130

قنات يا چاه آب در يك سرزمين نزديك هم هستند و صاحب يك قنات مى‏خواهد محلّ برداشت آب خود را عوض كرده عمق آن را پائين‏تر ببرد و اگر با پاره‏اى از قناتها اين كار صورت گيرد بعض ديگر زيان مى‏بينند و بعضى‏ها چون زمين سخت است زيان نمى‏بيند، آن حضرت فرمود: آنچه در زمين سخت باشد اشكال ندارد، و هر كدام كه در زمين نرم و جلگه باشد كه اين موجب ضرر به ديگران باشد اشكال دارد.

3422- و نيز فرمود: اگر زمين سخت باشد ميان دو چاه آب بايد پانصد ذراع فاصله باشد و اگر زمين سست است هزار ذراع.

3423- و حسن صيقل از ابو عبيده حذّاء روايت كرده كه گفت: امام باقر عليه السّلام فرمود: سمرة بن جندب درخت خرمائى در خانه بنى فلان داشت، و هر وقت به سراغ نخله خود مى‏رفت سر زده داخل مى‏شد و نظرش به شى‏ء و چيزى از همسر صاحب خانه مى‏افتاد و مرد سخت از اين موضوع ناراحت بود، حضرت فرمود: مرد صاحب خانه به رسول خدا شكايت برد و عرض كرد يا رسول اللَّه سمرة براى سر زدن به درخت خرمايش بدون إذن و اطّلاع وارد خانه من مى‏شود مقتضى است او را بخواهيد و أمر فرمائيد كه اجازه بگيرد تا همسر من خود را بپوشاند بعد وارد شود، حضرت‏

ص:131

صلّى اللَّه عليه و آله او را طلبيد، حاضر شد و حضرت به او فرمود: اى سمرة چيست كه فلانى از تو شكايت دارد و مى‏گويد بدون اذن و اطّلاع سر زده داخل مى‏شود و نظرش به بدن همسر من مى‏افتد؟ اى سمرة هر گاه خواستى داخل خانه او شوى اجازه بخواه (سمرة حاضر نشد) سپس به او فرمود: دوست دارى به جاى اين درخت خرما نهالى در بهشت بتو دهند؟ گفت: نه، فرمود: سه نهال؟ گفت: نه، حضرت فرمود: تو را نمى‏بينم مگر موجب زيان، بعد رو به آن مرد كرده فرمود: برو و درخت او را بكن و بر رويش بزن (درختش را ببر و شرّش را كم كن).

مصنّف اين كتاب- رحمه اللَّه- گويد: اين حديث با حديث قبل كه در اوّل باب ذكر كرديم و در مورد حكم رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله راجع به مردى كه نخلستانى فروخته و يك درخت را براى خود باقى گذارده بود و حضرت حكم فرمود:

كه مى‏تواند و حق دارد كه آمد و شد كند و به درخت خود رسيدگى كند، منافات ندارد، زيرا حكم در باره آن كس است كه نخله را با راه بسوى آن براى خود باقى گذارده است، و سمرة تنها صاحب نخله بود نه داراى حقّ آمد و شد.

ص:132

(بنظر مى‏رسد كه حضرت صلّى اللَّه عليه و آله يقين پيدا كرد به اينكه سمرة قصد نظر انداختن به عيال آن مرد را دارد و مى‏خواهد آزار برساند از اين جهت بود كه امر به قطع نخله فرمود، و البتّه اين فرمان را زمانى صادر كرد كه چند پيشنهاد به او داد و سمرة زير بار نرفت).

\* (ناگزير بودن مرد به نفقه و مخارج خويشانش)\*

3424- محمّد بن على حلبى از امام صادق عليه السّلام روايت كرده گويد: به آن حضرت عرض كردم چه كسانى‏اند كه انسان را از دادن نفقه و مخارجشان گزيرى نيست؟ فرمود: پدر و مادر و فرزند و همسر، و وارث صغير مانند برادر و پسر برادر و مانند اينها.

\* (دعاوى كه بدون بيّنه پذيرفته مى‏شود)\*

3425- مردى اعرابى (بيابانى) نزد رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله آمد و ادّعا كرد كه هفتاد درهم قيمت ناقه‏اى (ماده شتر) كه به ايشان فروخته طلبكار است.

رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمود: من همه قيمت را بتو پرداختم، مرد گفت: ميان من و خود كسى را داور قرار ده تا حكم كند، مردى از قريش مى‏گذشت پس رسول خدا (ص) او را گفت: تو ميان ما حكم كن، آن مرد رو به اعرابى كرده گفت: بر

ص:133

رسول خدا چه ادّعا مى‏كنى؟ مرد گفت: هفتاد درهم قيمت ناقه‏اى كه به او فروخته‏ام، مرد رو به رسول خدا (ص) كرده گفت: يا رسول اللَّه شما چه مى‏گوئيد؟

حضرت فرمود: من تمام مبلغ را به وى پرداخته‏ام، از اعرابى پرسيد، گفت: نپرداخته است، مرد به رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله گفت: آيا شما شاهدى داريد كه قيمت را پرداخته‏ايد؟ فرمود: نه، آن مرد به اعرابى گفت: آيا حاضرى قسم ياد كنى كه حقّ خود را نستانده‏اى؟ گفت: آرى، در اينجا رسول خدا (ص) فرمود: سوگند كه با اين مرد، داورى به نزد ديگرى برم تا به حكم خداوند عزّ و جلّ ميان ما داورى نمايد، پس بنزد علىّ بن ابى طالب آمد در حالى كه اعرابى همراه وى بود، على عليه السّلام پرسيد: اى فرستاده خدا شما را چه شده كه به اينجا آمده‏ايد؟ فرمود: اى ابا الحسن ميان من و اين اعرابى داور شو، على عليه السّلام از آن مرد پرسيد: ادّعاى تو چيست؟ مرد گفت:

هفتاد درهم قيمت ماده شترى كه باو فروخته‏ام، على از رسول خدا (ص) سؤال كرد چه مى‏فرمائيد؟ آن حضرت پاسخ داد من تمام قيمت ناقه را به او يك جا پرداخته‏ام، على عليه السّلام گفت: اى مرد رسول خدا راست مى‏گويد؟ گفت: نه، چيزى از قيمت بمن نپرداخته است، در اين هنگام على عليه السّلام دست برد و شمشير خود را بيرون كشيد

ص:134

و گردن آن مرد را بيافكند، رسول خدا (ص) پرسيد: يا على چرا چنين كردى؟ عرض كرد يا رسول اللَّه ما تو را به امر و نهى و بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب و وحى خداوند تصديق كرده‏ايم چگونه در پرداخت هفتاد درهم قيمت شتر اين مرد بيابانى تصديق نكنيم، و من از اين جهت او را كشتم كه پرسيدم آيا رسول خدا آنچه گفت راست مى‏گويد؟ او پاسخ داد نه، چيزى بمن نداده است، پس رسول خدا (ص) فرمود: حكم بدرستى كردى اى على امّا ديگر در اين موارد تكرارش منما، سپس رو بمرد قرشى كرده كه بهمراه ايشان بود و فرمود: اين حكم خداوند بود نه آنكه تو كردى.

شرح: «اين خبر بدون سند ذكر شده و از معصوم روايت نشده است و خود نيز داراى مطالبى است كه از روش و سيره معصومين دور مى‏نمايد، و انسان نمى‏تواند باور كند كه رسول كريم و رحمة للعالمين براى هفتاد درهم كار را بدينجا كشيده باشد و نيز نمى‏توان باور كرد كه على عليه السّلام با حضور پيغمبر صلّى اللَّه عليه و آله كه ولى امر است دست به اجراى حكمى بزند بدون اينكه از جانب ولى امر مأمور باشد، و چون خبر از معصومين نقل نشده لذا اشكالى ندارد چون در هر حال حجيّت ندارد و صرفا در حدّ يك قصّه و حكايت است».

3426- و در روايت محمّد بن بحر شيبانى از أحمد بن حارث از ابى أيّوب كوفى‏

ص:135

از اسحاق بن وهب علّاف از ابى عاصم نبّال از عبد الملك بن جريح از ضحّاك از ابن عبّاس آمده كه رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله از منزل عائشه بيرون شد و با مردى اعرابى روبرو گشت كه با او ماده شترى بود و گفت: اى محمّد اين ناقه را از من مى‏خرى؟ حضرت فرمود: آرى، به چند مى‏فروشى؟ گفت: به دويست درهم، حضرت فرمود: ارزش آن زيادتر است، همچنان مى‏گفتند تا حضرت آن را به چهار صد درهم خريدارى كرد، و چون رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله تمام مبلغ را يك جا پرداخت اعرابى وجه را دريافت كرده مهار ناقه را كشيد و گفت: ناقه و قيمت هر دو از منست و اگر محمّد ادّعايى دارد اقامه بيّنه كند و شاهد بياورد، راوى گويد: مردى از آنجا مى‏گذشت رسول خدا به اعرابى گفت: آيا به داورى اين پير مرد راضى هستى؟ گفت:

آرى، رسول خدا از پير مرد پرسيد: ميان من و اين اعرابى حكم مى‏كنى؟ پير مرد گفت:

يا رسول اللَّه سخنت را بگو، حضرت فرمود: اين ناقه از آن منست و پولها از آن أعرابى، أعرابى گفت: ناقه و پول هر دو از منست، اگر محمّد ادّعائى دارد بيّنه بياورد و ثابت‏

ص:136

كند، پير مرد گفت، يا رسول اللَّه حكم در اين قضيّه بسيار روشن است چون متصرّف كه اعرابى است از مدّعى كه شما باشيد دليل مى‏خواهد، پيغمبر به پيرمرد گفت:

بنشين، مرد نشست. آنگاه مرد ديگرى از دور نمايان شد و رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله به اعرابى گفت: آيا تو به اين شخص كه از دور مى‏آيد راضى هستى كه داور باشد؟ اعرابى گفت: آرى، چون آن مرد نزديك شد رسول خدا (ص) او را گفت: ميان من و اين مرد عرب حكم كن، مرد گفت: شما سخن خود را بگوئيد، رسول خدا (ص) فرمود: اين ناقه از آن منست و پولها از أعرابى، أعرابى گفت: هرگز، ناقه و درهمها همه از آن منست و اگر محمّد ادّعايى دارد شاهد بياورد، آن مرد نيز گفت: داورى در اين قضيّه آسان است و حكم واضح، چون متصرّف از مدّعى طلب بيّنه مى‏كند بر اوست كه اقامه حجّت كند، حضرت او را نيز فرمود بنشين تا كسى پيدا شود و حكم خدا را ميان من و اعرابى بگويد، آن مرد نيز بنشست و على عليه السّلام در اين هنگام رو به رسول خدا (ص) مى‏آمد، رسول خدا (ص) از اعرابى پرسيد به داورى اين جوان راضى هستى؟ گفت: آرى، چون على (ع) رسيد رسول خدا (ص) فرمود: يا ابا الحسن ميان من و اين مرد داورى بنما، گفت: شما بگوئيد مطلب چيست؟ رسول خدا (ص) فرمود: اين‏

ص:137

ناقه از من شده است و درهم‏ها از اين مرد، اعرابى گفت: نه، بلكه هر دو از آن منست و اگر محمّد ادّعايى دارد بيّنه و شاهد بياورد، على عليه السّلام رو به اعرابى كرده و گفتا: اى مرد مهار ناقه را رها كن و برسولش بسپار، اعرابى گفت: چنين كارى نخواهم كرد تا زمانى كه دليل بياورد و اقامه بيّنه كند، ابن عبّاس گفت: در اين هنگام على بخانه رفت و شمشير بدست بيرون شد و به اعرابى گفت: ناقه را رها كن و به پيغمبر بسپار، اعرابى امتناع كرد و گفت: بايد اقامه شهادت و بيّنه كند، پس على ضربتى بر او كوفت كه حجازيان گفتند: سرش پريد و كوفيان گفتند: عضوى از اعضايش بريد، رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله از على پرسيد چه تو را بر آن داشت كه با او چنين كردى؟ گفت: اى رسول خدا ما تو را در وحى الهى تصديق كرده‏ايم چگونه در چهار صد درهم تصديق ننمائيم.

مصنّف كتاب- رحمه اللَّه- گويد: ميان اين دو طريق منافات نيست و اختلاف از جهت آنست كه دو بار واقع شده است و قضيّه دوّم قبل از اوّل بوده است.

ص:138

شرح: «اين قصّه نيز سند قابل قبولى ندارد و همه افراد سند كه ذكر شده‏اند يا عامّى المذهب هستند و يا غالى و يا مجهول الهويّه يا مجهول الحال يا از مشركين در نام هستند كه هيچ كدام از آن اشخاص به اين نام توثيق نشده‏اند، و بالاتر از همه از معصومى نقل نشده است تا پس از شناختن رجال اعتبار داشته باشد، لذا از حدّ يك حكايت اعتبارش تجاوز نمى‏كند و مؤلّف چون قرارش اينست كه اخبار اين كتاب از آن اخبار باشد كه به آن فتوى مى‏دهد لذا براى دفع و يا رفع احتمال قوّه اعتبار اين خبر تمامى سند را ذكر كرده تا ناظر در كتاب مدرك و سند را خود ببيند و چنانچه بى‏اعتبار بود به مدلولش اعتنا نكند، و بنظر مى‏رسد اين گونه حكايات از ساخته‏هاى قصّه‏سازان دوران بنى اميّه بوده است، و نظر سازندگان اين بوده كه علىّ بن ابى طالب را مردى ماجراجو و خونريز و مرد قرشى قبل را (يا اين دو را) افرادى منطقى و اهل علم و قانون جلوه دهند و كسانى كه با خاندان عصمت و طهارت آشنا هستند و بمقام والاى آنها و انسانيّت و ربّانيّت آنان بخصوص امير المؤمنين عليهم السّلام يقين دارند، مى‏دانند كه اين گونه اعمال با كردار آنان مغايرت دارد و معصوم هيچ گاه براى چهار صد درهم يا هفتاد درهم كار را بكشتن عرب بيابانى نمى‏رساند. و از اخلاق كريمه رسول خدا (ص) بسيار دور است كه حكمى كه خود به او رأى داده است چون بر وفق مرادش حكم ندهد باز گردد و ديگرى را تعيين كند و باز از او هم رو گرداند و ديگرى را تعيين نمايد و كسانى كه با ساده انديشى اين گونه اخبار را مى‏پذيرند بايد فكر كنند و انصاف دهند كه اگر به عكس نقل مى‏شد و على عليه السّلام مانند آن دو قرشى (دو شيخ) حكم مى‏فرمود و آنان مانند على عليه السّلام حكم مى‏كردند، آيا به صحّت داورى آنها و عدم صحّت داوى على عليه السّلام حكم مى‏كردند يا فرياد طعن و شتمشان بلند مى‏شد و بر بى‏رحمى و بى‏عدالتيشان دليل روشن مى‏گرفتند. بهر حال از نظر ما خبر هم به روايت اوّل و هم به روايت دوم بدون شبهه و بى‏ترديد جعل است».

3427- باز محمّد بن بحر شيبانى از عبد الرّحمن بن أحمد ذهلى از محمّد بن يحيى‏

ص:139

نيشابورى از أبى اليمان حكم بن نافع حمصى از شعيب از زهرى از عبد اللَّه بن أحمد ذهلى از عمارة بن خزيمه بن ثابت نقل كرده كه وى از عمويش كه از اصحاب رسول خداست شنيده كه پيغمبر اكرم صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم اسبى از يك اعرابى خريدارى كرده بود و رفت تا زود وجه آن را آورده تسليم اعرابى كند، و مرد قدرى معطل شد و مردم ديگر اطراف وى را گرفته، در مورد خريد اسب با او به مذاكره پرداختند و قيمت آن را افزودند و نمى‏دانستند كه رسول خدا (ص) آن را خريده است و پاره‏اى به قيمت مى‏افزودند. پس مرد عرب فرياد كرد اگر اين اسب را خريده‏اى بيا و بستان و إلّا آن را خواهم فروخت رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله شنيد و فرمود: مگر تو آن را با من معامله نكرده‏اى و من آن را از تو نخريده‏ام مردم گرد آمدند و به رسول خدا (ص) و مرد عرب چسبيدند در حالى كه بين آن دو كشمكش بود و اعرابى مى‏گفت: شاهد بياور كه بتو فروخته‏ام، و هر كس از مسلمانان مى‏آمد و به اعرابى مى‏گفت: رسول خدا سخنى جز حق نمى‏گويد و شهادت نمى‏دادند تا خزيمه آمد و ماجراى را شنيد و گفت: من شهادت‏

ص:140

مى‏دهم كه تو آن را به رسول خدا (ص) فروخته‏اى پس رسول خدا (ص) به خزيمه رو كرده گفت: از كجا شهادت دادى؟ گفت: از آن جهت كه تو را تصديق كرده‏ام.

پس پيامبر شهادت خزيمه را بمنزله دو شهادت قرار داد و او را ذو شهادتين ناميد.

شرح: «نظير اين خبر را كلينى در كافى كتاب شهادات آورده با سند موثّق و نيز عزّ الدّين بن الاثير الجزرى در اسد الغابه بدان اشاره كرده است و ديگران نيز در ترجمه خزيمة بن ثابت قضيّه را نقل كرده‏اند».

3428- و محمّد بن قيس از حضرت باقر عليه السّلام روايت كرده كه فرمود:

على عليه السّلام در مسجد كوفه بود و عبد اللَّه بن قفل تيمى گذشت و زره طلحه را به تن داشت امير المؤمنين عليه السّلام فرمودند اين زره طلحه است كه از بيت المال در غوغاى بصره ربوده شده، عبد اللَّه بن قفل گفت يا امير المؤمنين مسأله را به همان قاضى كه خود براى مسلمانان انتخاب كرده‏اى و راضى‏شده‏اى واگذار، حضرت با وى نزد شريح قاضى رفته، فرمود: اين زره طلحه است كه در جنگ بصره از بيت المال ربوده شده، شريح گفت: بر مدّعى شاهد بياور، آن حضرت حسن پسرش را شاهد آورد و وى گواهى داد كه اين زره طلحه است كه در روز جنگ بصره يعنى جمل ربوده شده‏

ص:141

است. شريح گفت: اين يك شاهد است و من به شهادت يك گواه حكم نمى‏كنم، امام قنبر غلام خود را آورد او نيز شهادت داد كه اين زره از آن طلحه است كه جزء بيت المال شده، و آن را ربوده‏اند، شريح گفت: اين بنده است و من به شهادت بنده حكم نمى‏كنم، پس على عليه السّلام فرمود: زره را بازستانيد اين مرد در قضاوت سه بار از طريق منحرف شد، شريح فورى برخاست و گفت: هرگز به داورى ننشينم تا مرا خبر دهى كه كجا به ظلم و خلاف حقّ سه بار حكم كردم، پس على عليه السّلام فرمود:

آنجا كه من گفتم اين زره طلحه است و در روز جمل از بيت المال دزديده شده، و تو گفتى يا على شاهد بياور، در صورتى كه رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمودند در هر جا كه مال ربوده شده از بيت المال يافت شد بدون بيّنه توقيف مى‏شود و به بيت المال برمى‏گردد. دوم آنكه: من فرزندم حسن را شاهد آوردم و شهادت داد و تو گفتى اين يك گواه است و من به شهادت يك تن حكم نمى‏كنم، و رسول خدا (ص) بيك شاهد و قسم حكم مى‏داد و سوم آنكه من قنبر را آوردم و شهادت داد امّا تو گفتى اين بنده است و حال آنكه شهادت بنده اگر عادل باشد اشكال ندارد، اينست آن سه موردى‏

ص:142

كه اشاره كردم، سپس فرمود: اى شريح به راستى كه امام مسلمين مورد اعتماد است در امور مسلمين، و آن بسيار پر اهميّت‏تر از اين است، آنگاه امام باقر (ع) فرمود: اوّل كسى كه شهادت بنده را ردّ كرد عمر بود.

3429- محمّد بن عيسى بن عبيد از برادرش جعفر بن عيسى روايت كرده كه گفت: به امام هادى عليه السّلام نوشتم فدايت شوم زنى فوت كرده و پدرش مدّعى است كه پاره‏اى از اجناس كه جزء ميراث اوست از آن وى مى‏باشد و بطور عاريه نزد دخترش بوده است، آيا دعوايش بدون بيّنه پذيرفته مى‏شود يا نه؟ آن حضرت در پاسخ مرقوم فرمود: كه آرى بلا بيّنة پذيرفته است، و نيز گويد: به امام دهم عليه السّلام نوشتم فدايت شوم اگر شوهر متوفّى يا پدر شوهرش و يا مادر شوهرش ادّعايى مانند ادّعاى پدرش كنند كه متاعى يا خادمى نزد او به عاريت دارند، آيا اينان نيز بمنزله پدرش هستند؟ آن حضرت در پاسخ نوشتند: نه.

3430- محمّد بن ابى عمير از رفاعة بن موسى از امام صادق عليه السّلام‏

ص:143

روايت كرده كه اگر مردى زن خويش را طلاق داد و زن ادّعا كرد كه اثاث و متاع خانه از آن منست و مرد ادّعا كرد كه از آن من مى‏باشد، مى‏بايست آنچه مربوط به مردان است مال مرد باشد و آنچه مربوط به زنان است مال زن. (البتّه اين حكم در جاييست كه از راه ديگر نتوان معيّن كرد كه كدام متاع متعلّق به كيست؟).

و نيز روايت شده است كه زن به متاع خانه سزاوارتر است از مرد، زير هر كس كه ما بين مغرب و مشرق زندگى كند (از اين كران تا آن كران) مى‏داند كه زن از خانه پدر خود متاع زندگى بهمراه خويش به خانه شوهر مى‏آورد.

نويسنده اين كتاب- رحمه اللَّه- گويد: مراد آنست كه زن متاعى كه مربوط به زنها است و آن اثاث كه مردان مانند زنان بدان محتاجند هر دو را به خانه شوهر مى‏آورد، أمّا آن كالا و متاعى كه مختصّ به مردان است، آن متعلّق به مرد است، و اين حديث با حديث سابق- كه فرمود آنچه مربوط به هر كدام است از آن اوست- اختلاف ندارد و توفيق از خداوند است.

\* (باب نادر)\*

3431- سكونى از امام صادق عليه السّلام از پدرش از پدرانش عليهم السّلام‏

ص:144

نقل كرده كه فرمود: از امير المؤمنين عليه السّلام پرسيدند كه مردى پرنده‏اى را با چشم دنبال كرد تا اينكه پرنده بر شاخ درختى نشست و ديگرى آمد و آن را صيد كرد. فرمود:

براى چشم همانست كه ديده و براى دست همان راست كه گرفته.

3432- علىّ بن عبد اللَّه ورّاق- رحمه اللَّه- از سعد بن عبد اللَّه از أحمد بن محمّد ابن عيسى از محمّد بن أبى عمير از حمّاد از محمّد بن مسلم روايت كرده كه گفت: از امام صادق عليه السّلام سؤال كردم كه شخص لال و بى‏زبان در محاكم چگونه سوگند ياد كند اگر كسى بر او ادّعاء طلبى نمايد در حالى كه بيّنه و شاهدى هم نداشته باشد؟

فرمود: چنين كسى را نزد امير المؤمنين آوردند آن حضرت فرمود: خدا را شكر كه مرا از دنيا نبرد تا اينكه آنچه را كه اين امّت بدان محتاج است برايش روشن ساختم، آنگاه فرمود: قرآنى بياوريد، مصحف حاضر نمودند، پس به شخص لال فرمود: اين چيست؟

لال سر به آسمان كرده و به اشاره فهماند كه كتاب خدا است، سپس فرمود:

سرپرست اين شخص را بياوريد، برادرش را حاضر كردند، حضرت او را در كنار برادر نشانيد و از قنبر دوات و ظرفى مثل سينى يا بشقاب يا كاسه‏اى چينى مانند خواست و برادر شخص لال را گفت: ميان خود و او به وى بفهمان كه اين علىّ است، مرد

ص:145

اين عمل را انجام داد آنگاه امير مؤمنان عليه السّلام در آن ظرف نوشت كه: «به خداوندى كه جز او معبودى نيست و داناى پنهان و آشكار و بخشنده و مهربان است هم طالب است و هم غالب و هم ضارّ است و هم نافع، و هم هلاك‏كننده است و هم چيره، آنكه داناى نهان و پيداست، فلان كس پسر فلانى كه مدّعى طلب است، هيچ گونه حقّى و طلبى به هيچ وجه و سبب از من ندارد و دينى بر عهده من ندارد» سپس آن را شست و شخص لال را فرمان داد تا بياشامد، لال سر باز زد و امتناع كرد، پس حضرت او را به أداء دين ملزم ساخت و بنفع مدّعى حكم فرمود.

\* (باب آزاد كردن بنده و احكام آن)\*

3433- رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمود: هر كس بنده مؤمنى را از قيد بندگى آزاد سازد بهر عضوى از اعضاى آن بنده كه آزاد شده خداوند عضوى از اعضاى آزادكننده را از آتش دوزخ آزاد سازد، و چنانچه آن بنده زن بود بهر دو عضوى يك عضو آزادكننده را آزاد خواهد كرد زيرا زن نيم مرد محسوب مى‏شود.

توضيح لازم: بايد دانست كه سبب بردگى و رقّيّت در آئين مقدّس اسلام منحصر است به اين كه كفّار و مشركان براى نابودى و تضعيف مسلمانان اقداماتى‏

ص:146

انجام دهند و لشكرى تهيّه و آماده كنند و به نبرد با آنان برخيزند و به ايشان حمله كنند، و مسلمانان براى دفع يا رفع شرّ آنها از خود به دفاع پردازند و در اين كشاكش و خونريزى از كفّار اسير گيرند آنگاه امام مسلمين حقّ دارد اسيران را با گرفتن فديه يا بدون آن آزاد كند، و يا استرقاق كند (يعنى به بندگى گيرد) و راه را تنها همين مى‏داند، آرى در موردى كه يك فرد كافر ذمّى مسلمانى را عمدا بكشد او را نيز اولياء مقتول مى‏توانند به بردگى گيرند، و چون راه تنها و تنها منحصر به اين مورد جنگ و قتل عمدى است، و در مقابل از راههاى بسيارى آزاد نمودن بنده را چه به واجب و چه به مستحبّ دستور داده و كسى كه با احكام اسلام آشنائى داشته باشد بطور وضوح براى او روشن است كه اسلام براى آزاد سازى بردگان موجود زمان منتهى درجه كوشش خود را بكار گرفته، و درهاى رقّيّت و برده‏گيرى را از هر سو بسته است، و كسى را نمى‏رسد كه- العياذ باللَّه- بگويد: اسلام با برده كردن افراد موافق است، بلكه اسلام خود اساس برده‏گيرى را در جهان برانداخت و خلق خدا را از قيد رقّيّت به انواع چاره‏ها و دستورات آزاد فرمود».

3434- و حمّاد از حلبى از امام صادق عليه السّلام روايت كرده است كه فرمود: مستحبّ است براى شخص كه در شب عرفه با آزاد كردن بنده و دادن صدقه بپروردگار خود تقرّب جويد.

3435- از ابو بصير و ابو العبّاس و عبيد بن زراره از حضرت صادق عليه السّلام روايت شده كه فرمود: هر گاه شخص مالك پدر و مادر يا خواهر يا عمّه يا

ص:147

خاله و يا دختر برادر يا دختر خواهر و هر كه در اين آيه‏ حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهاتُكُمْ وَ بَناتُكُمْ‏- تا آخر آيه از زنها كه ذكر شده‏اند، گرديد فورا آزاد مى‏شوند، و شخص مالك عمو و پسر برادر و پسر خواهر و دائى خود مى‏شود و مالك مادر رضاعى (دايه‏اى كه به او شير داده است) و خواهر رضاعى و عمّه رضاعى و خاله رضاعى خويش نمى‏شود، و بمجرد مالك شدن او، آنها آزاد مى‏شوند، و فرمود: آنچه را كه به سبب نسب بر انسان حرام است، بسبب رضاع و شير نيز حرام است، و مالك مردها به غير از پدر و فرزندش نيز مى‏شود، و زنهاى محارمش يعنى آنها كه نكاحش با آنان جايز نيست مالك نخواهد شد، پرسيدم در محارم رضاعى هم نيز حكم چنين است؟ فرمود: آرى، اين حكم در مورد رضاع ايضا وارد است.

شرح: «ظاهر روايت آزاد شدن همه آنان كه در اين آيه مباركه ذكر شده‏اند مى‏باشند: حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهاتُكُمْ وَ بَناتُكُمْ وَ أَخَواتُكُمْ وَ عَمَّاتُكُمْ وَ خالاتُكُمْ وَ بَناتُ الْأَخِ وَ بَناتُ الْأُخْتِ وَ أُمَّهاتُكُمُ اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ وَ أَخَواتُكُمْ مِنَ الرَّضاعَةِ وَ أُمَّهاتُ نِسائِكُمْ وَ رَبائِبُكُمُ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ نِسائِكُمُ اللَّاتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَ‏- إلى- وَ حَلائِلُ أَبْنائِكُمُ‏- الآية يعنى: حرام است بر شما تزويج مادرهايتان و دخترهايتان و خواهرهايتان و عمّه‏هايتان و خاله‏هايتان و دختران برادرتان و دختران خواهرتان، و آن مادران كه شما را شير داده‏اند و خواهران رضاعيتان و مادر زنهايتان و دختران زنهايتان كه با آنها نزديكى كرده‏ايد و همسران پسرانتان كه از صلب شما هستند- تا آخر آيه-. و روايت همه اينها را اگر شخص مالك شد آزاد شده مى‏داند حتّى مادر زن و عروس (يعنى همسر فرزند) را و لكن فقهاء ظاهرا حكم را مخصوص بمحرمات نسبى و رضاعى مى‏دانند و سببى را مشمول انعتاق نمى‏دانند».

ص:148

3436- و حمّاد از حلبى از امام صادق عليه السّلام روايت كرده در مورد كنيزى كه دو صاحب داشت و يكى سهم خود را آزاد كرد امام فرمود: اگر آزادكننده قدرت مالى داشت بايد سهم ديگرى را بعهده بگيرد و تمام او را آزاد كند و اگر تهى‏دست بود كنيز بمقدار بقيّه رقيّتش خدمت كند و باقى مانده قيمت خود را بپردازد.

3437- و محمّد بن قيس از امام باقر عليه السّلام روايت كند كه امير مؤمنان عليه السّلام در مورد بنده‏اى كه دو صاحب داشت و يكى از آنها سهم خود را آزاد كرد، در حالى كه بنده هنوز صغير بود و ديگرى سهم خود را آزاد نكرد، فرمود: قيمت روزى كه نيمى از او آزاد شده معين شود و بنده كار كند و بقيه قيمت خود را بصاحبش بپردازد و آزاد است.

3438- محمّد بن فضيل از ابى الصباح كنانى روايت كرده كه گفت از امام صادق عليه السّلام پرسيدم دو نفر در كنيزى با هم شريكند يكى از آن دو نصيبش را آزاد كرد، كنيز به ديگرى مى‏گويد: نمى‏خواهم مرا به قيمت رسانى، رهايم كن من همچنان خدمت تو را خواهم كرد، صاحبش مى‏خواهد با او همبستر شود امام فرمود:

ص:149

نمى‏تواند چون زن داراى دو فرج نيست بايد او را آزاد كند و آن كنيز كم كم قيمت خود را به او بپردازد، و در روايت ابو بصير قيد شده كه اگر صاحب نيمه أوّل محتاج بود اين كار را بايد كرد و إلّا بايد او هم نيمه دوّم را بخرد و آزاد نمايد.

3439- و از حماد از حلبى از امام صادق عليه السّلام روايت شده كه از آن حضرت پرسيدند دو مرد در غلامى شريك بودند و يكى از آن دو نصيبش را آزاد كرد، فرمود: اگر به قصد ضرر رساندن به شريكش بوده بايد مجبورش كرد كه نيم ديگر را خريده آزاد كند و اگر قصدش زيان رساندن به شريك نبوده است بايد بنده را آزاد كنند تا وى كار كرده و نيم قيمتش را آرام آرام بپردازد.

3440- و حريز از محمّد بن مسلم روايت كرده كه گفت: به امام صادق عليه السّلام عرض كردم مردى غلامى به ارث برده كه ديگران از ورثه نيز با او شريكند و وى سهم خود را بخشيده و آزاد كرده است، امام فرمود: اگر نصيبش را بقصد ضرر به همگنانش بخشيده و خود ثروتمند است، ضامن سهم ديگران نيز شده، ولى اگر براى رضاى خدا بخشيده غلام همان مقدار كه بخشيده شده، آزاد است، و ديگران او را به قدر سهمشان به كار گيرند، اگر بخشنده مالك نيم آن بود غلام يك روز براى اينان‏

ص:150

كار كند و يك روز براى خود، و چنانچه به قصد ضرر به شركاء بوده حق آزاد كردن نداشته است و شركاء بر سهام خود باقى خواهند بود و عبد آزاد نيست.

3441- امام صادق عليه السّلام فرمود: آزاد كردن بنده جز به قصد قربت صورت نگيرد كه صحيح نيست.

3442- علاء از محمّد بن مسلم از يكى از صادقين، امام باقر يا امام صادق عليهما السّلام روايت كرده كه پرسيدم: شخصى كنيزى داشت و پيمان بست كه هر وقت نزد او برود و همبسترى كند او آزاد باشد، آنگاه اين كنيز را به ديگرى فروخت، سپس از او خريدارى كرد آيا اكنون هم بايد به عهد خود باقى باشد؟ فرمود:

نه، اشكال ندارد كه با او همبستر شود چون با فروشش در بار اوّل از ملكيّتش خارج شده بود.

3443- سماعة گويد: از امام عليه السّلام پرسيدم: مردى به سه تن از بندگان خود گفت شما آزاديد و چهار غلام داشت، و كسى از مردم به او گفت:

غلامانت را آزاد ساختى؟ پاسخ داد: آرى، آيا اين اجمال گويى موجب آزادى هر چهار

ص:151

غلام مى‏شود يا اينكه همان سه تن كه تصريح كرده است آزادند؟ امام فرمودند: تنها همانها كه صريحا آزاد ساخته است آزادند.

3444- حلبى از امام صادق عليه السّلام روايت كرده شخصى كنيز خود را به همسرى و كابين مردى آزاد درآورد و با او شرط كرد كه فرزندانى كه بهمرساند آزاد باشند، و آن مرد كنيز را طلاق داد يا از دنيا برفت و صاحب كنيز وى را به ديگرى شوهر داد، حكم فرزندان شوهر دوم چيست؟ امام عليه السّلام فرمود: فرزندان حكم خود كنيز را دارند (آزاد نيستند) و جز اين نيست كه شرط فقط با شوهر اوّل بوده، امّا نسبت به دومى صاحب كنيز مختار است چنانچه خواهد آزاد كند و اگر بخواهد به رقيّت و بندگى باقى گذارد.

شرح: «اين حكم را در صورتى كه شرط را مفيد بدانيم و نيز فرزند را تابع مادر، صحيح است ولى مشهور اولاد مرد آزاد را آزاد دانند مگر اينكه با كنيزى ازدواج كند كه صاحب كنيز شرط رقيّت أولاد نمايد».

3445- رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمود: طلاق قبل از نكاح موضوع ندارد همچنان كه آزاد كردن پيش از مالك بودن.

3446- عبد الرّحمن بن أبى عبد اللَّه از امام صادق عليه السّلام پرسيد: مردى به غلام خود گفت تو را آزاد كردم به شرط اينكه كنيزك خود را بزوجيّت تو درآورم و چنانچه با زنى ديگر ازدواج كنى يا كنيزى بگيرى و هوو بر سر او آورى يك صد دينار

ص:152

مديون من باشى، و آن مرد پذيرفت و با اين شرط مولا، وى را آزاد ساخت، و مرد زنى ديگر نيز گرفت يا كنيزى خريدارى كرد آيا مبلغ مذكور را بايد بپردازد؟ امام عليه السّلام فرمود: آرى، اين شرط معتبر است.

3447- و حضرت صادق عليه السّلام در باره شخصى كه مملوك خود را آزاد ساخت بشرطى كه دختر او را بزنى بگيرد و بر روى او همسرى اختيار نكند و نيز كنيزى خريدارى ننمايد و اگر چنين كارى كند فلان مبلغ مديون مولايش باشد، فرمود: اين كار جايز است.

3448- يعقوب بن شعيب از آن حضرت پرسيد مردى كنيزش را بشرط آنكه تا پنج سال خدمت او را بكند آزاد كرد، و آن كنيز عمل نكرده فرار كرد و مولاى او وفات يافت ورثه آن مرد او را يافتند آيا حقّ دارند او را به استخدام گيرند؟ فرمود: نه.

3449- جميل از زراره از يكى از دو امام صادق يا باقر عليهما السّلام روايت كرده در باره مردى كه بنده مالدار خود را آزاد كرده است، اكنون مال بنده از آن كيست؟ از عبد است يا از مولايش؟ امام عليه السّلام فرمود اگر با علم و يقين به اينكه‏

ص:153

بنده داراى مالى هست، او را آزاد كرده، مال تابع صاحبش مى‏باشد، و اگر علم به مال عبد نداشته پس مال متعلّق بصاحب عبد است و نيز در باره مردى كه برده مالدار خود را فروخت پرسيد امام عليه السّلام فرمود: اگر مالك مى‏دانسته كه بنده مالى را داراست پس مال متعلّق به مشترى است، و اگر نمى‏دانسته پس مال از آن فروشنده خواهد بود.

3450- زرارة از امام صادق عليه السّلام نقل كرده كه فرمود: اگر شخص بنده‏اى دارا باشد و او را آزاد سازد در حالى كه مى‏داند آن بنده داراى مالى است ولى در هنگام آزاد كردن بنده نامى از مال نبرد و آن را استثنا نكند، مال ناگزير از آن بنده آزاد شده خواهد بود.

3451- و عبد الرّحمن بن أبى عبد اللَّه از آن حضرت پرسيد: مالكى بنده خود را كه داراى مالى بود آزاد ساخت و از دنيا رفت، اكنون مال از آن كيست؟ آيا متعلّق بكسى است كه عبد را آزاد كرده يا متعلق است به خود بنده (عبد)؟ امام عليه السّلام فرمود: اگر مولى هنگام آزاد سازى بنده مى‏دانسته كه او داراى مال است مال متعلّق به بنده آزاد شده است و اگر نمى‏دانسته پس مال متعلق به ورثه صاحب بنده است.

3452- زراره از امام صادق عليه السّلام روايت كرده در مورد مردى كه‏

ص:154

هنگام مرگ، بنده خود را با اينكه مديون بود آزاد كرد. امام عليه السّلام فرمود: اگر ارزش بنده دو برابر و بنا بر بعض نسخ سه برابر بدهى آن مرد بود بنده آزاد است و إلّا آزاد نشده است.

3453- حلبى از امام صادق عليه السّلام روايت كرده در باره مردى كه بگويد: چون من از دنيا رفتم بنده‏ام آزاد است، و اين در حاليست كه به مردم بدهكار است. فرمود: چنانچه دينش مطابق تمام قيمت بنده است عبد را بفروشند و بدهى متوفّى را بپردازند و اگر دين كمتر بود آن مقدار كه زائد است بنده آزاد شده و خود كوشش كند و تتمّه بدهى مولاى خويش را بپردازد و خود را آزاد كند.

3454- محمّد بن مروان از آن حضرت عليه السّلام روايت كرده كه فرمود:

پدرم عليه السّلام شصت بنده داشت وصيّت كرد كه ثلث آن را آزاد كنم و من قرعه كشيده بيست تن از ايشان را آزاد كردم.

3455- محمّد بن مسلم گويد از يكى از دو امام صادق يا باقر عليهما السّلام سؤال كردم: در ميراث مردى يك بنده است و وارث او چند نفرند، يكى از ورّاث‏

ص:155

شهادت داده كه متوفّى بنده را آزاد كرده است حكم آن چيست؟ حضرت فرمود: اگر شاهد معتبر است ضمانى ندارد و شهادتش نسبت به نصيب خويش نافذ و بنده به آن مقدار آزاد است و در سهم ديگران اقدام كند و قيمت بقيه خود را با كار و كوشش بپردازد و آزاد شود.

\* (باب تدبير)\*

تدبير آنست كه مولا به غلام زرخريدش بگويد تا من زنده‏ام تو بنده منى و چون از دنيا رفتم آزادى.

3456- اسحق بن عمّار گفت: از امام هفتم عليه السّلام در مورد مردى پرسيدم كه بنده خود را آزاد مى‏سازد بشرط آنكه تا آخر عمر به او خدمت كند، سپس به قيمت او نياز پيدا كرد؟ امام عليه السّلام فرمود: او را بفروشد، اسحاق گويد: سؤال كردم چنانچه نيازى نداشت چه كند؟ فرمود: در صورتى كه بنده راضى باشد مانعى ندارد.

3457- جميل گويد: از امام صادق عليه السّلام سؤال كردم آيا عبد مدبّر را مى‏توان فروخت؟ فرمود: اگر به قيمت آن بنده نيازمند شود و بنده راضى شود باكى نيست.

3458- محمّد بن مسلم از امام پنجم يا امام ششم عليهما السّلام روايت كرده‏

ص:156

در باره شخصى كه غلام يا كنيز خود را تدبير كرده سپس به قيمت او نياز پيدا نموده است. مى‏تواند او را بفروشد؟ امام عليه السّلام فرمود: اين كار جايز نيست مگر آنكه با خريدار شرط كند كه هنگام مرگ او را آزاد سازد.

شرح: «مشهور اين گونه روايت را حمل بر استحباب كرده‏اند و فروش مدبّر را مطلقا جايز مى‏دانند».

3459- از امام هفتم عليه السّلام سؤال كردند: زنى كنيز خود را تدبير كرد و آن كنيزك از شوى خويش دخترى زيبا و سالم زائيد آن زن ندانست كه آيا دختر نيز مانند مادرش مدبّر است يا نه، امام عليه السّلام پرسيد: زن پس از تدبير حامله شده ياء هنگام تدبير داراى حمل بوده است، سائل گفت: فدايت شوم نمى‏دانم، جواب هر دو صورت را بفرمائيد، امام فرمود: اگر كنيز حامله بوده و هنگام تدبير راجع به فرزند سخنى نگفته است در اين صورت كنيز مدبّر و فرزندش بنده است و چنانچه بعد از تدبير حمل برداشته فرزند مانند مادر مدبّر خواهد بود. (سائل در اين خبر ظاهرا عثمان بن عيسى است).

3460- حسن بن على وشّاء از امام هفتم عليه السّلام سؤال كرد مردى كنيز

ص:157

حامله خود را تدبير كرده (حكم فرزند چيست)؟ امام عليه السّلام فرمود: اگر هنگام تدبير مى‏دانسته كه حامله است پس فرزند حكم مادر خود را خواهد داشت، و چنانچه نمى‏دانسته در اين صورت مادر مدبّر و فرزند برده است، و نيز گويد: سؤال كردم: مردى در حال فراخى معيشت، مملوك خويش را مدبّر ساخت سپس بقيمت آن نيازمند گشت آيا جايز است او را بفروشد و رفع نياز خود كند؟ امام فرمود: آرى هر گاه محتاج آن باشد.

3461- محمد بن مسلم از يكى از صادقين عليهما السّلام روايت كرده كه گويد: امام عليه السّلام فرمود: بنده مدبّر جزء ثلث محسوب مى‏شود، و شخص هر وقت كه باشد چه در حال صحّت و چه در حال مرض موت از وصيّت به ثلث مى‏تواند عدول كند و آن را باطل سازد.

3462- ابو مريم گويد: از امام صادق عليه السّلام سؤال كردند كه مردى كنيز خود را تدبير نمود آيا مى‏تواند هر گاه بخواهد با او همبستر شود و يا او را به نكاح غير خويش درآورد و يا خدمت او را بفروشد (مثلا او را براى خدمتكارى به ديگرى اجاره دهد)؟ امام عليه السّلام فرمود: آرى هر يك از اين امور را مى‏تواند انجام دهد.

3463- ابو بصير گويد: از آن حضرت پرسيدم آيا مولا بنده مدبّرش را (غلام‏

ص:158

يا كنيز) مى‏تواند براى تعجيل در آزادى، مكاتب سازد؟ امام عليه السّلام فرمود: براى مولا اين حقّ در صورتى كه بنده مايل باشد، وجود دارد، امّا نمى‏تواند او را بفروشد مگر اينكه بنده حاضر شود تا مالك حيات دارد او برده باشد و بعد از مرگ مولايش آزاد شود، و براى مولا جايز است كه در صورتى كه بنده مدبّر مالى داشته باشد آن را تصرّف كند.

3464- عبد اللَّه بن سنان از امام صادق عليه السّلام پرسيد: زنى كنيزى دارد و هنگام مرگ به وصيّت، ثلث او را مى‏بخشد، آيا بر ورثه لازم است كه با او قراردادى امضاء كنند كه قيمت دو ثلث باقيمانده را به اقساط به آنها بپردازد و خود را آزاد كند، چه راضى باشند و چه راضى نباشند؟ امام عليه السّلام فرمود: نه، امّا آن كنيز ثلثش آزاد است و مربوط به خودش مى‏باشد و 3/ 2 ديگر آزاد نيست و از آن ورثه است و وارث به اندازه سهمش وى را استخدام مى‏كند، و كنيز نيز به مقدار سهمش آزادى خواهد داشت.

3465- عبد الرّحمن بن أبى عبد اللَّه گويد: از آن حضرت پرسيدم مردى در باره بنده‏اش گفته است: چون مرگ من در رسيد او آزاد است و آن شخص كفّاره قسم يا ظهار به گردن دارد و بايد رقبه‏اى آزاد كند آيا مى‏تواند اين را به آن حساب گذاشته،

ص:159

كفّاره يمين قرار دهد؟ امام عليه السّلام فرمود: نه جايز نيست كه بنده‏اى را كه به او وصيّت كرده همو را كفّاره قرار دهد.

3466- و هيب بن حفص از ابو بصير نقل كرده كه گفت از امام صادق عليه السّلام پرسيدم شخص مديونى، غلام خود را تدبير كرد تا از پرداخت دين رها شود آيا اين تدبير صحيح است؟ امام عليه السّلام فرمود: (اگر در مرض موت است) اين تدبير نيست (زيرا تدبير مانند وصيّت است و نبايد از ثلث تجاوز كند و پس از پرداخت ديون نافذ است) و اگر در حال سلامت مزاج و صحّت اين كار را كرده تدبيرش نافذ است و طلبكاران را راهى بر او نيست (زيرا دين بر ذمّه اوست نه در مال او).

3467- بريد بن معاويه گويد: از امام باقر عليه السّلام سؤال كردم مردى بنده خود را كه داراى سرمايه و تجارت بود تدبير كرد و آن بنده با اجازه مولايش از مال شخصى خود كنيزى خريد و از آن داراى چند اولاد شد و پيش از مرگ مولاى- خويش از دنيا رفت تكليف اموال و اولاد وى چيست؟ امام عليه السّلام فرمود: همه ما ترك از متاع و زمين (منقول و غير منقول) از آن مولى و مالك است و امّ ولد هم متعلّق به مولاست و امّا اولاد همه مانند پدر خود مدبّرند و چون مالك از دنيا برفت‏

ص:160

همگى آزادند.

3468- و امير المؤمنين عليه السّلام فرموده بنده‏اى كه بتدبير آزاد گشته است از ثلث مال محسوب مى‏شود و ديه جنايات و خسارات او و بنده مكاتب و امّ ولد همه به عهده مالك و مولاى ايشان است. (ام ولد كنيزيست كه از مولايش داراى اولاد شده باشد).

\* (باب مكاتبه)\*

مكاتب- بصيغه اسم مفعول- آن برده‏ايست كه با مولاى خود قرار امضاء كرده كه بتدريج به اقساط ساليانه يا ماهيانه مبلغى معيّن بپردازد و رفته رفته آزاد گردد. و اين عمل را اصطلاحا مكاتبه گويند و آن بر دو قسم است: مطلق و مشروط.

و مشروط آنست كه مولا با بنده شرط كند كه اگر نتوانست اقساط را بپردازد همه آنچه پرداخته است از آن مولا باشد و بنده برقيّت باقى بماند.

3469- علاء بن الفضيل از امام صادق عليه السّلام روايت كرده در معنى آيه كريمه كه خدا فرمايد: فَكاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْراً فرمود: اگر در آنها مالى مى‏يابيد (اگر قدرت بدست آوردن مال در ايشان سراغ داريد)، پرسيدم معنى‏ وَ آتُوهُمْ مِنْ مالِ اللَّهِ الَّذِي آتاكُمْ‏ چيست؟ فرمود: يعنى از مبلغى كه با او قرارداد كرده‏اى كه در چند ماه يا چند سال بدهد و مايل هم نيستى كه كمتر دهد چند قسط باو ببخشى آن مقدار كه بيش از قدرت تو نباشد، پرسيدم: چه مقدار به او ببخشم؟

ص:161

فرمود: پدرم ابو جعفر عليه السّلام بنده‏اى را به شش هزار درم مكاتبه فرمود و يك هزار درمش را به او بخشيد و از وى نستاند.

3470- جابر بن يزيد گفت: از امام باقر عليه السّلام پرسيدم با برده مكاتبى شرط شده چنانچه از پرداخت اقساط عاجز ماند برقيّت بازگردد، و قبل از اينكه چيزى پرداخت نمايد عاجز گشت حكم چيست؟ امام عليه السّلام فرمود به مجرّد نپرداختن برقيّت بازنگردد تا سه قسط، و همين كه مقدارى پرداخت به همان مقدار آزاد گشته است، پس اگر او مقدارى از اقساط را بپردازد نمى‏توانند و حقّ ندارند او را برقيّت بازگردانند.

شرح: «ممكن است بگوئيم امام ابتدا حكم مكاتب مشروط را بيان كرده، بعد حكم مكاتب غير مشروط را».

3471- و از امام صادق عليه السّلام سؤال كردند كه اگر مكاتب از پرداخت وجه عاجز ماند در صورتى كه چند قسط پرداخته است حكم چيست؟ فرمود:

آنچه نتوانسته است بپردازد (بعد از اينكه مقدارى را پرداخته است) بايد از بيت المال داده شود، زيرا خداوند عزيز فرموده است‏ وَ فِي الرِّقابِ‏- (توبه: 60). «يكى از اصناف هشتگانه مستحقّين زكات اينها مى‏باشند».

3472- على بن جعفر از برادرش امام هفتم عليه السّلام پرسيد مردى كه‏

ص:162

بمبلغى با مملوك خويش عقد مكاتبه بسته آيا آن بنده حقّ دارد بمولا بگويد چيزى از مبلغ مذكور در عقد كم كن و همه را يك جا بستان، آيا اين جايز است؟ امام عليه السّلام فرمود: اگر بصورت هبه به او ببخشد مانعى ندارد، و چنانچه بابت تعجيل و زود وصول كردن مبلغ معلوم باشد، درست نيست.

شرح: «حكم اخير را مشهور حمل بر كراهت كرده‏اند».

3473- عمار بن موسى گويد: امام صادق عليه السّلام در باره مكاتبى كه دو مالك داشته و يكى از آنها نصيب خويش را بخشيده است، فرمود: يك روز خدمت آنكه سهمش را نبخشوده انجام دهد و روز ديگر بخود بپردازد، گويد: پرسيدم اگر مكاتب وفات كرد و اندوخته‏اى داشت از آن كيست؟ فرمود: ميان هر دو تن شريك نصف به نصف تقسيم مى‏شود.

3474- عمر بن يزيد گويد: از امام صادق عليه السّلام پرسيدم مردى غلامى داشت و در نظر گرفت وى را به نحوى آزاد نمايد، و او با مولايش قرارى امضاء نمود كه آزادانه بكارى مشغول شود و سالى فلان مبلغ به مولايش بپردازد، مولايش هم پذيرفته بود، بنده بكار پرداخت و سودى بيشتر از آنچه بايد بپردازد بدست آورد. امام‏

ص:163

فرمود: هر گاه مبلغى را كه بايد بمولاى خويش بدهد ادا كرد پس هر مقدار بدست آورده از آن خود اوست و مالك مى‏شود، آنگاه فرمود مگر نه اينست كه خداوند فرائضى بر بندگان خويش واجب فرموده كه چون انجام دهند مسئوليّت را از آنان برمى‏دارد، عمر بن يزيد گويد: سؤال كردم آيا بنده مى‏تواند از ما زاد درآمد تصدّقى دهد يا برده‏اى خريده آزاد نمايد؟ فرمود: آرى و ثوابش براى خود اوست، پرسيدم اگر از اضافه درآمد بنده‏اى خريد و آزاد ساخت ولاء آن برده با كيست؟ امام فرمود: خود برود و مولائى براى خويش برگزيند و چنانچه كسى ولاء او را پذيرفت ضامن جنايت و بدهى او خواهد بود و نيز وارث او مى‏باشد، گفتم مگر رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله نفرموده:

«الولاء لمن أعتق»

ولايت (بنده) با آن كس است كه او را آزاد ساخته، يا مولاى عبد همو است كه او را آزاد كرده است؟ امام فرمود: نمى‏شود كه ولايش با بنده‏اى مثل خودش باشد، عرض كردم: اگر آن بنده آزادكننده‏اش ولايش را پذيرفت آيا مولا و وارث او خواهد شد؟ امام عليه السّلام فرمود: اين نيز نمى‏شود زيرا عبد از آزاد ارث نمى‏برد.

شرح: «ولاء به معنى پيوستگى و وابستگى و نزديكى است و به عبارت ديگر

ص:164

عهده‏دار زيان ديگرى و ميراث خوار او گشتن است».

3475- ابو العباس الفضل گويد: از امام صادق عليه السّلام سؤال كردم مردى غلامى دارد و زمانى معيّن كرده و گفته است: غلام من با اين شرط آزاد است كه در اين چند سال معيّن خدمت مرا انجام دهد، امام عليه السّلام فرمود: غلام آزاد شده و خدمت سالهاى معيّن بر عهده اوست كه بايد بشرط وفا نمايد، عرض كردم ابن أبى ليلى (يكتن از فقهاى معروف أهل سنّت) مى‏پندارد كه غلام آزاد شده و خدمتى بر عهده او نيست، امام فرمود: ناصواب گفته زيرا امير مؤمنان عليه السّلام غلامان خويش ابو نيزر، و عياض، و رياح را آزاد كرد بشرط اينكه چند سال معلوم خدمت كنند و مخارج خوراك و پوشاكشان بطور متوسط بعهده آن حضرت باشد.

3476- محمّد بن مسلم از امام باقر عليه السّلام روايت كرده كه آن حضرت در مورد مكاتبى كه با او شرط شده اگر از أداى مبلغ مكاتبه عاجز ماند به رقيّت بازگردد، فرمود: مسلمانان متعهّد قراردادى كه بسته‏اند مى‏باشند.

3477- از حضرت صادق عليه السّلام راجع به مكاتب پرسيدند فرمود:

شروطى كه با او بسته‏ايد لازم الوفا است.

ص:165

3478- امير المؤمنين عليه السّلام در باره فرزند كنيز مكاتبى كه در ايّام مكاتبه مادرش بدنيا آمده و مادر بيشتر وجه المكاتبه را پرداخته و از دنيا رفته بود حكم فرمود كه فرزند نيز مانند مادر است هر مقدار كه مادر آزاد شده او نيز آزاد و هر مقدار كه مادر به رقيّت مانده فرزند نيز باقى است.

3479- حلبى گويد امام صادق عليه السّلام در باره غلامى مكاتب كه مولايش با او شرط كرده بود تا زمانى كه تمام اقساط را نپرداخته حقّ ندارد همسر اختيار كند فرمود: درست نيست ازدواج كند مگر با اجازه مولايش، زيرا شرطشان لازم الوفا است.

3480- جميل بن درّاج گويد: امام صادق عليه السّلام در باره بنده مكاتبى كه چند قسط پرداخت كرده و در حالى كه پسرى را از كنيزش با مقدارى مال بجاى گذاشت از دنيا رفت، فرمود: پسر كار مى‏كند و بقيّه اقساط را مى‏پردازد و آزاد مى‏شود و مال را به ارث مى‏برد.

شرح: «اين حكم مكاتب مطلق است زيرا مشروط، بموت كتابتش باطل گردد».

3481- سماعة از آن حضرت عليه السّلام پرسيد بنده‏اى را كه مولايش‏

ص:166

مى‏داند نه كم و نه بيش، مالى ندارد مى‏تواند او را مكاتب نمايد؟ فرمود: آرى، هر چند به گدائى اقساط را بپردازد، و نبايد ندارى بنده مولا را از مكاتب ساختن وى بازدارد زيرا خداوند عزيز روزى پاره‏اى از بندگان خويش را به واسطه بندگان ديگرش مى‏رساند و نيز شخص خيّر و نيكوكار، كمك خواهد شد.

3482- و امام صادق عليه السّلام در باره مردى كه بنده‏اى دارد و از او تقاضاى مكاتبه كرده آيا مولا مى‏تواند نپذيرد مگر با بهائى سنگين؟ فرمود: آرى مى‏تواند.

شرح: «اين خبر دليل است كه وجه المكاتبه ممكن است از ارزش بنده بيشتر باشد».

3483- حلبى گويد: امام صادق عليه السّلام در باره مكاتبى كه با او شرط كرده‏اند اگر از پرداخت اقساط عاجز شد برقيّت بازگردد و آنچه پرداخته از آن صاحبانش باشد، فرمود: اربابانش هر چه با او شرط كرده‏اند مى‏توانند عمل كنند.

3484- معاوية بن وهب گويد امام صادق عليه السّلام در باره مملوك مالدارى كه خود و مالش را با مولايش قرار مكاتبه بسته بود و كنيزى داشت كه شرط

ص:167

كرده بودند ازدواج ننمايد تا مدّت تمام شود، و وى كنيزش را آزاد كرده و بدون اجازه مولايش با او ازدواج كرد، فرمود: درست نبوده و حقّ نداشته در مالش تصرّف كند جز به اندازه خوراكش و اين نكاح فاسد است پرسيدند اگر مولايش از نكاح خبر داشته ولى ساكت مانده و چيزى نگفته باشد چه؟ فرمود: اگر هنگامى كه فهميده، اعتراض نكرده پس لا بد امضاء نموده است، پرسيدند اگر مكاتب آزاد شد آيا صيغه نكاح را لازم است تجديد كنند يا بر همان قرار سابق بماند. فرمود: بر همان نكاح اوّل باقى باشد.

شرح: «جز ابن جنيد بقيّه فقهاى اماميّه گويند اين نكاح فضولى است و نياز به امضاء مولا دارد و ابن جنيد سكوت را امضاء داند».

3485- ابو الصباح گويد: امام صادق عليه السّلام در باره مكاتبى كه نيمى از اقساط را پرداخته است و نيم ديگر بر عهده او مى‏باشد و به اربابش پيشنهاد مى‏كند كه نيم باقى مانده را يك جا مى‏پردازم، فرمود: نيم ديگر را مى‏ستانند و او آزاد مى‏شود، و در باره ديگرى كه پس از پرداخت نيم اقساط از دنيا رفته و فرزند پسر و مالى بيش از آن مقدار كه بر عهده داشت بجاى گذاشته است، فرمود: اربابش از مال موجود بقيّه را بردارد و آنچه باقى ماند به ميراث به فرزندش مى‏رسد.

شرح: «مضمون اين خبر موافق خبر شماره 3480 مروى از جميل است و در

ص:168

آنجا توضيح مختصرى داده شد».

3486- عبد اللَّه بن سنان گويد: امام صادق عليه السّلام در باره بنده مكاتبى كه مقدارى از اقساط را پرداخته و وفات يافته در حالى كه فرزند پسرى از كنيز خود داشت فرمود: چنانچه با وى شرط شده باشد كه اگر از پرداخت عاجز شود به حال بردگى باقى بماند پسر و كنيز هر دو به رقّيّت بازگردند، و چنانچه شرطى چنين با او نشده باشد پسرش باقى اقساط را مى‏پردازد و بقيّه را ارث مى‏برد.

3487- مهزم اسدى گويد: از امام ششم عليه السّلام پرسيدم مكاتبى فوت كرده، فرزندانى دارد، فرمود: اگر مكاتب مشروط بوده فرزندانش همه مملوك و برده‏اند و اگر مشروط نبوده فرزندانش كار كنند و بقيّه اقساط را بپردازند و همگى آزاد شوند، (البتّه پس از پرداخت كليّه اقساط).

3488- محمّد بن قيس از امام باقر عليه السّلام نقل كرده كه فرمود: چنانچه بنده مكاتب با مولايش شرط كند كه پس از پرداخت، ولايش با كسى نباشد يا مولايش شرط كند كه ولايش با او باشد (با مولا)، و مكاتب هم بدان اقرار كرد پس‏

ص:169

بناچار ولايش با او خواهد بود، و نيز آن حضرت فرمود: امير المؤمنين عليه السّلام در مورد بنده مكاتبى كه با او شرط شده اگر آزاد شود ولايش با مولايش باشد، و پس از آن، اين عبد مكاتب كنيز شخص ديگرى را به همسرى خويش درآورد و از آن دو فرزندى بوجود آمد و آن فرزند (به سببى) آزاد شد، سپس مكاتب از دنيا رفت و ميراث وى را فرزند آزاد شده تصرّف كرد و اختلاف شد كه اين فرزند، ميراث خوارش كيست؟

حكم فرمود بالحاق فرزند به ارباب پدرش. (يعنى ولاى فرزند آزاد شده را با صاحبان پدرش دانست).

3489- و نيز امير المؤمنين عليه السّلام در باره بنده مكاتبى كه فوت كرده و بيشتر اقساط را پرداخته و داراى فرزند شده است حكم فرمود كه همان مقدار كه از پدر آزاد گشته از فرزند نيز آزاد گشته است، و بهر مقدار كه از پدر به رقيّت باقى مانده بهمان اندازه از پسر باقى است.

3490- عمرو كرابيسى گويد: امام صادق عليه السّلام در باره بنده مكاتبى كه مولايش با او شرط كرده بود در صورتى كه فوت كند مالش از آن مولايش باشد فرمود: اين قضيّه را به داورى نزد امير المؤمنين عليه السّلام بردند حضرت شرط را باطل دانست و فرمود: شرط خداوند پيش از شرط تو بوده است.

شرح: «ميراث شخص از آن وارث نزديكتر است و يا از آن ضامن جريره، يا

ص:170

از آن امام عصر، و ممكن است حكم در باره كسى بوده كه ميراث‏خوار نسبى يا سببى داشته است».

3491- محمّد بن مسلم گويد: امام ششم عليه السّلام در معناى آيه شريفه‏ فَكاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْراً فرمود: اينكه فرموده بردگان خويش را اگر خيرى در آنها سراغ داريد مكاتب كنيد، مراد از خير ايمان به يكتائى خداوند متعال و رسالت پيامبر عزيز است و ديگر اينكه قدرت بر كارى داشته باشند كه چيزى كسب كنند يا صنعتى آموخته باشند.

3492- قاسم بن سليمان از امام صادق عليه السّلام روايت كرده كه فرمود:

امير مؤمنان عليه السّلام غلام مكاتبى را كه از اداء اقساط عاجز مى‏ماند به كار و كوشش وادار مى‏كرد تا هر طور كه ميسور است وجه را بپردازد زيرا در زمان رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله و آن حضرت با مكاتب شرط نمى‏كردند كه اگر عاجز از پرداخت شد به رقيّت بازگردد، و امام صادق عليه السّلام فرمود: هر شرطى كه كرده‏اند بايد بدان پاى‏بند باشند، و نيز فرمود: تا سه قسط به مكاتب عاجز مهلت دهند و بار چهارم اگر نتوانست بپردازد آن وقت است كه برقّيّت و بندگى باز خواهد گشت.

3493- قاسم بن سليمان گويد: از آن حضرت (امام صادق) عليه السّلام از

ص:171

كلام خداوند كه فرموده: وَ آتُوهُمْ مِنْ مالِ اللَّهِ الَّذِي آتاكُمْ‏ سؤال كردم، فرمود: از پدرم شنيدم مى‏فرمود: مراد آنست كه مبلغ را بيش از آنچه در نظر گرفته نگويد و سپس از آن بكاهد، بلكه از همان مبلغ هم كه در نظر گرفته چيزى بكاهد.

\* (ولاء آزاد شده)\* (ولاء بمعنى پيوستگى و نزديكى است و به عبارت ديگر عهده‏دار زيان ديگرى شدن و ميراث خوار گشتن).

3494- سكونى گويد: حضرت صادق از پدرش عليهما السّلام از رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله روايت كرد كه آن حضرت فرمود: ولاء: خويشى است مانند خويشى نسبى كه قابل خريد و فروش و بخشيدن نيست.

شرح: «از لحن عبارت خبر بنظر مى‏رسد كه در زمان جاهليّت ولاء خريد و فروش مى‏شده و رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله آن را نهى فرموده است».

3495- به امام صادق عليه السّلام عرض كردند: به چه دليل شما فرموده‏ايد:

«غلام هر كس از خود اوست؟» فرمود: زيرا از گل او آفريده شده است و ميانشان جدائى افتاده و بعدها به بردگى بدو بازگشته، پس با او مهر مى‏ورزد و آزادش مى‏نمايد از اين جهت وى از اوست.

ص:172

3496- ابو بصير گويد: از امام صادق عليه السّلام پرسيدم مردى بنده‏اى را در كفّاره قسم يا كفّاره ظهار آزاد كرده است، ولاء آن آزاد شده با چه كسى است؟

فرمود: با آزادكننده.

شرح: «مشهور ولاء آزاد شده را مادامى با آزادكننده مى‏دانند كه تبرّعا آزاد كرده باشد نه در كفّارات، لذا اين خبر را حمل بر آن مى‏كنند كه آزاد شده با اختيار خويش، را ضامن جريره و ميراث خوار قرار داده باشد، و گويند در صورت كفّاره سائبه باشد».

3497- عبيد اللَّه حلبى از امام صادق عليه السّلام نقل كرده كه فرمود: بريره كنيز عائشه قبلا نزد شوهر خود بود و كنيز بود عائشه او را خريد و آزاد ساخت، رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله او را مخيّر ساخت كه اگر بخواهد نزد شويش بماند و اگر نخواست جدا شود، و صاحبانى كه او را فروخته بودند شرط كرده بودند كه اگر آزاد شود ولايش با ايشان باشد، رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله نپذيرفت و فرمود ولاء آزاد شده با آزادكننده است.

و براى بريره گوشتى به صدقه آوردند و او آن را به عنوان هديّه براى رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرستاد، عائشه آن را بسقف آويخت و گفت: رسول خدا صلّى اللَّه‏

ص:173

عليه و آله صدقه نمى‏خورد، پس رسول خدا (ص) وارد شد و گوشت را آويخته ديد پرسيد:

قصّه اين گوشت چيست و چرا آن را نپخته‏ايد، عايشه گفت: اين صدقه است و براى بريره آورده‏اند، شما كه صدقه نمى‏خوريد، حضرت فرمود: اين براى بريره صدقه است امّا براى ما هديّه، سپس فرمود آن را پختند، و امام عليه السّلام فرمود: سه دستور در آن جارى گشت. (1- اختيار زن شوهردار آزاد شده به فسخ نكاح. 2- ولاء با كسى است كه آزاد كرده. 3- حلال بودن صدقه‏اى كه صدقه‏گيرنده تصرّف كرده بعد بر بنى هاشم اهدا نموده است.)

3498- عيص بن القاسم از حضرت صادق عليه السّلام سؤال كرد كه مردى برده‏اى خريده و اين بنده از زوجه‏اى آزاد داراى چند فرزند است و او را مالكش آزاد ساخت (ولاء فرزندان با كيست؟) امام عليه السّلام فرمود: ولاء فرزندان با آن كس است كه آن مرد را آزاد كرده است.

شرح: «ظاهرا در اين خبر مادر فرزندان نيز كنيزى آزاد شده بود، لذا پس از آزادى مرد ولاء موالى مادر به موالى پدر پيوسته است».

3499- از بكر بن محمد روايت كرده‏اند كه گفت: بر امام صادق عليه السّلام وارد شدم و على بن عبد العزيز به همراه من بود، امام عليه السّلام پرسيد اين‏

ص:174

شخص كيست؟ عرض كردم: مولاى ماست، يعنى بنده آزاد كرده ماست، حضرت فرمود: آيا او را آزاد كرده‏ايد يا پدرش را؟ گفتم: پدرش را، فرمود: اين غلام، آزاد كرده تو نيست، بلكه او برادر و پسر عموى تو محسوب مى‏شود زيرا مولاى تو كسى است كه نعمت آزاد كردنت بر او جارى شده باشد اكنون كه پدر وى را آزاد كرده‏اى او به منزله برادر و پسر عموى تو خواهد بود.

شرح: «در اين خبر نفى مولى بودن شده نه نفى ولاء لذا منافاتى با روايتهائى كه مى‏گويد ولاء ولد با كسى است كه پدر را آزاد كرده ندارد.» بكر گويد: مردى از آن حضرت پرسيد- و من حضور داشتم- گفت:

غلامى دارم ميگسار كه در كارهاى ناشايسته وارد مى‏شود، مى‏خواهم او را رها و آزاد كنم آيا آزاد شدن نزد شما محبوبتر است يا فروختن او و قيمتش را به صدقه دادن؟ امام عليه السّلام فرمود: گاهى آزاد كردن بهتر است و گاهى صدقه دادن، آن زمان كه مردم معيشتشان بفراخى است عتق بهتر است، و آن زمان كه مردم تنگدستند صدقه افضل است، لكن وقتى چنين وضعى دارد به نظر من فروختن او بهتر است.

3500- سماعة از امام صادق عليه السّلام سؤال كرد مردى يكى از خويشان‏

ص:175

نسبى خود را مالك شده آيا صلاح است او را بفروشد يا اينكه به حال رقّيّت باقى گذارد؟ فرمود: نه، درست نيست او را بفروشد يا به بندگى بگيرد، بلكه وى را آزاد كند و برادر دينى وى باشد و هر كدام از دنيا رفتند ديگرى ميراث او را مى‏برد مگر آنكه براى او وارثى نزديكتر از وى باشد.

شرح: « (لا يصلح) را در اين خبر حمل بر كراهت كرده‏اند و توارث را بر استحباب اعتاق براى امكان امر توارث زيرا عبد از آزاد ارث نمى‏برد».

3501- حذيفة بن منصور گويد: امام صادق عليه السّلام فرمود: آزادكننده داراى ولاء است و فرزند وابسته هر كه خواهد بشود.

3502- ابو الرّبيع گويد: از امام صادق عليه السّلام پرسيدند سائبه يعنى چه؟

فرمود: آنست كه شخص غلام خود را آزاد كند و سپس بگويد هر كجا كه خواهى برو نه ميراث تو براى من باشد و نه من ضامن خسارات تو خواهم بود، و بر اين گفتار خود دو تن شاهد نيز بگيرد.

3503- ابو بصير از امام صادق عليه السّلام روايت كرده كه از آن حضرت پرسيدند برده‏اى كه بدون ولاء آزاد شده ضامن جريره و وارث او چه كسى خواهد

ص:176

بود؟ فرمود: هر كس را كه خود اختيار كند، و هر كس ولاء او را پذيرفت همو وارثش خواهد بود، گويد: پرسيدم اگر كسى را به ولاء تعيين ننمود و ساكت گذاشت تا مرد؟ فرمود: اموال وى را جزء بيت المال مسلمين قرار مى‏دهند.

3504- عمّار بن أبى الأحوص عقرقوفى گويد: از امام ششم عليه السّلام پرسيدم «سائبه» كيست؟ فرمود: به قرآن بنگر هر كجا كه كفّاره، تحرير رقبه بود آن رقبه سائبه است (يعنى بندگانى كه بعنوان كفّاره تعيين شده‏اند همه آنها ولاء ندارند جز آن كس را كه خود معيّن كنند) و جز خداوند كسى ولاء او را ندارد و هر چه ولايش با خداست ولايش با رسول اوست و هر چه ولايش با رسول خدا است ناچار ولايش با امام مسلمين خواهد بود و امام ضامن جنايات و خسارات او مى‏باشد و ميراثش نيز از آن امام مسلمين خواهد بود. (اين خبر با خبر اسبق كه مى‏فرمود اموالش جزء بيت المال است تفاوتى ندارد زيرا در اين خبر مراد از امام مسلمين مقام امامت است نه شخص امام و مقام امامت بهره‏اش از آن همه مسلمين است مانند بيت المال).

3505- سليمان بن خالد گويد: از امام صادق عليه السّلام پرسيدم: برده‏اى مى‏خواست خود را آزاد نمايد حيله كرد و مبلغى به شخصى داد و گفت: تو بعنوان‏

ص:177

مشترى مرا از مولايم خريدارى و آزادم كن، آيا اين واسطه مى‏تواند از مال برده او را بخرد و به مولايش نگويد كه اين مبلغ را از مال خود بنده است مى‏دهم؟ امام عليه السّلام فرمود: اين صحيح نيست، و اگر بخواهد اين معامله ميان خود و خدايش حلال باشد بايد مبلغى (هر چه بخواهد) بر وجهى كه از بنده گرفته اضافه نمايد بعد بنده را خريدارى كرده، آن زيادى را ثمن برده قرار دهد و در اين صورت ولاء عبد با او خواهد بود.

3506- بريد عجلى گويد: از امام باقر عليه السّلام پرسيدم: مردى عتق رقبه بر گردن داشت و از دنيا رفت در حالى كه هنوز رقبه‏اى آزاد نكرده بود، فرزندش از درآمد خويش برده‏اى خريد و براى پدر آزاد كرد، و آن بنده آزاد شده پس از چندى صاحب مالى گشت و درگذشت ميراث او از آن كيست؟ امام عليه السّلام فرمود: اگر تحرير رقبه كه بر عهده پدر بوده كفّاره يا نذر و واجب بوده است پس آزاد شده سائبه است و كسى ولاء او را ندارد، و فرمود: اگر آزاد شده قبلا كسى را به ولاء تعيين كرده است و او ضامن جريره بودن وى را پذيرفته است ولايش با همان شخص و ميراثش از آن وى مى‏شود در صورتى كه از مسلمانان كسى را نزديكتر از او نداشته باشد، و چنانچه‏

ص:178

كسى را معيّن نكرده وفات يافت ميراثش از آن امام مسلمين خواهد بود، اين نيز در صورتى است كه از مسلمانان كسى را نزديكتر از او نداشته باشد، و چنانچه كسى را معيّن نكرده وفات يافت ميراثش از آن امام مسلمين خواهد بود، اين نيز در صورتى است كه خويشى نزديك نداشته باشد، و فرمود اگر رقبه‏اى كه بر عهده پدرش بود مستحبّى باشد و پدرش وصيّت كرده بود كه بنده بخرد و آزاد كند در اين صورت ولاء متعلّق بهمه فرزندان متوفّى است و آن كس كه او را خريده و آزاد ساخته مانند يكتن از ورثه است، اين نيز در صورتيست كه خويشى نزديكتر از مواليش نداشته باشد، و اگر پسر بدون وصيّت پدر از مال خويش بنده را خريده و از جانب پدر آزاد كرده و براى تقرّب به پروردگار اين عمل را بعد از فوت پدر خويش انجام داده است در صورتى كه پدرش او را امر نكرده بوده در اين صورت ولاء او با وى است و همه اموال آزاد شده متعلّق به اوست در صورتى كه خويش نسبى نزديكترى از مسلمانان نداشته باشد.

\* (كنيزان مادر فرزند)\*

(امّ ولد كنيزى را گويند كه از مولايش صاحب فرزند گشته باشد و حكم وى پس از فوت مولى با كنيز بى‏اولاد فرق دارد).

3507- زراره گويد از امام صادق عليه السّلام پرسيدم حكم كنيزانى كه از

ص:179

صاحبانشان داراى فرزند شده‏اند چيست؟ فرمود: كنيز است هم مى‏توان او را فروخت و هم به ارث به ورثه منتقل نمود و هم مى‏توان بخشيد. و حكمش در حدّ مانند كنيز است (صرف داراى فرزند شدن تأثيرى ندارد).

3508- وهب بن عبد ربّه گويد: امام صادق عليه السّلام در باره مردى كه كنيز خود را كه قبلا از وى داراى فرزند بوده است به زوجيّت برده‏اش درآورده، و سپس از دنيا رفته است، فرمود: آن زن بر شوهر خويش حقّى و اختيارى ندارد، براى ورثه آن مرد همچنان در حالت كنيزى باقى است.

شرح: «ظاهرا مراد آنست كه در صورتى كه فرزند قبل از پدر از دنيا رفته باشد هر كجا كه چنين رخ داد، كنيز بحال كنيزى باقى خواهد بود».

3509- و در روايت عبد اللَّه بن سنان آمده كه گفت: از امام ششم عليه السّلام پرسيدم مردى وفات يافت و كنيزى كه از او داراى فرزند بود به جاى گذاشت آيا مردى مى‏تواند با آن كنيز ازدواج كند؟ امام عليه السّلام فرمود: شنيدم امير مؤمنان عليه السّلام وصيّت فرمود كه كنيزانى كه از او داراى فرزندند و با آنها همبستر بوده هر كدام فرزندشان باقيست جزء سهم الارث فرزند كنيز هستند، و هر كدام كه فرزندى ندارد آزاد است، بعد حضرت صادق عليه السّلام فرمود: براى اين منظور

ص:180

اولادداران را سهم الارث فرزندشان قرار داد تا بدون صلاحديد اهلش شوهرى اختيار نكنند.

شرح: «حاصل آنكه امير المؤمنين عليه السّلام همه كنيزان خود را به وصيّت آزاد كرد، اولاد داران كه نصيب فرزندشان مى‏شوند و قهرا منعتق خواهند بود، و بى‏فرزندان را وصيّت كرد كه پس از مرگش آزاد باشند، و جهت آنكه نفرموده است آنها كه داراى فرزندند آزاد هستند اين بود كه خود سرانه شوهرى اختيار نكنند».

3510- عبد العزيز بن محمّد گفت: از امام صادق عليه السّلام سؤال مى‏كردم- يا شنيدم- فرمود: زوجه آزاده را نمى‏توان به شير دادن فرزندش مجبور ساخت، ولى امّ ولد را مى‏توان مجبور كرد.

3511- سليمان بن خالد از يكى از امامان عليهم السّلام كه ظاهرا به قرينه روايت تهذيب، امام صادق عليه السّلام است نقل كرده كه فرمود: على عليه السّلام هر گاه مردى از دنيا مى‏رفت و تنها زنش كه كنيزش بود وارث باقى مى‏ماند آن كنيزك را از مال وى مى‏خريد و آزاد مى‏ساخت و بقيه ميراث مرد را بدو مى‏داد.

شرح: «شيخ طوسى- رحمه اللَّه- فرموده: اين عمل را امير المؤمنين عليه السّلام تطوّعى و تبرّعى انجام مى‏داد چون خود او عليه السّلام وارث آن مرد مى‏شد.

«الإمام وارث من لا وارث له»

زيرا اگر حرّه و آزاده هم بود يك چهارم مال مرد را بيش نمى‏برد و باقى متعلّق به امام بود، اكنون كه كنيز است و برده از حرّ و آزاد ارث نمى‏برد

ص:181

و امير المؤمنين عليه السّلام نيز كه چنين مى‏كرده معلوم مى‏شود كه از مال خويش بدو مى‏بخشيده و اين كار از روى تبرّع بوده نه آنكه بر او چنين كارى واجب بوده است.»

3512- عمر بن يزيد از امام هفتم عليه السّلام روايت كرده گويد: از امام اجازه خواستم كه از حضرتش سؤالى بكنم فرمود: بپرس، عرض كردم چرا امير مؤمنان عليه السّلام كنيزان صاحب فرزند را مى‏فروخت؟ فرمود: براى آزادى رقبه خودشان، من توضيح خواستم، فرمود: مردى كه كنيزى خريدارى كند و از او فرزندى دارا شود و قيمت كنيز را نپرداخته و بدهكار باشد در صورتى كه همه ميراث و دارائى او همان كنيز باشد و چيز ديگرى كه بتوان دين را با آن ادا كرد باقى نگذاشته باشد، فرزند را از او مى‏ستانند و او را مى‏فروشند و دين مولايش را مى‏پردازند، پرسيد در غير اين صورت (يعنى بدون دين رقبه‏اش) بفروش مى‏رسد؟ فرمود: نه.

3513- محمّد بن قيس از امام باقر عليه السّلام روايت كرده كه فرمود:

امير المؤمنين عليه السّلام فرمود هر كس كه پس از خود كنيزى باقى گذارد، چه داراى فرزند باشد چه بدون فرزند و چه حامله اگر مولايش او را به وصيّت آزاد كرده باشد كه خود آزاد است، و اگر آزادش نساخته است كتاب خدا (كه حكم به ميراث فرموده)

ص:182

حكم او را معلوم نموده است و كتاب خداوند عزيز به عمل اولى و احقّ است، و هر گاه متوفّى از آن كنيز داراى فرزند شده و آن فرزند را با مالى بجاى گذاشته است، آن كنيز پس از فوت مولا جزء سهم الارث فرزند صغير خواهد بود پس اولياء فرزند دست نگهدارند تا صغير، كبير شود و خود اختياردار كنيز گردد و آن اولياء همان كسانى هستند كه اگر فرزند از دنيا رفت از او ارث مى‏برند مادامى كه مادرش كنيز است، پس اگر متوفى قيمت كنيز را مديون بود و پسر خواست مادرش را از قيد بردگى آزاد سازد (و دين را از سهم الارث خود پرداخت كرد) كه آن كنيز قهرا آزاد شده ولى اگر پسر (قبل از پرداخت دين) از دنيا برود كنيز به حال خود باقى است و اولياء مختارند چنانچه بخواهند مى‏توانند او را برده باقى گذارند يا دين را بپردازد) و او را آزاد كنند.

و نيز امير مؤمنان عليه السّلام در باره مردى كه جاريه‏اى به ميراث گذارد و آن كنيز فرزندى صغير از مولايش داشت كه در سخن گفتن روان و بليغ بود و گفت:

مادرم را آزاد كردم، و خويشان پدرش بمنازعه و مخالفت پرداختند و نزد آن حضرت شكايت كردند، حكم به آزادى كنيز فرمود.

شرح: «ظاهرا امّ ولد جزء سهم الارث فرزند قرار مى‏گيرد و چون فرزند مالك والدين خود نمى‏شود آزاد مى‏گردد و اين براى مردم آن زمان به خوبى روشن نبود بنا بر اين در حقيقت امير المؤمنين عليه السّلام آزادى امّ ولد را امضاء كرد، نه آزاد كردن فرزند، مادرش را».

3514- وليد بن هشام كه از اصحاب امام كاظم عليه السّلام است گويد:

ص:183

از مصر بمدينه مى‏آمدم و كنيزى چند بهمراه داشتم گمركچى از من پرسيد حال بردگان چطور است؟ گفتم: همه آزادند. بمدينه كه رسيدم نزد آن حضرت رفته و قصّه خود را باز گفتم و پرسيدم آيا اينكه بگمركچى گفتم اينان همه آزادند گناهى ندارد و يا آنان آزاد نشدند؟ فرمود: باكى بر تو نيست، عرض كردم در ميان آنها كنيزى است كه من با او همبستر شدم و اكنون حامله است، فرمود: آيا نه اينست كه فرزندش موجب آزاديش خواهد شد؟ زيرا در صورتى كه مولايش پيش از آنها از دنيا برود، از سهم الارث نصيب فرزندش مى‏شود و قهرا آزاد خواهد گشت.

\* (باب آزاد بودن)\*

3515- عبد اللَّه بن سنان گويد: از امام صادق عليه السّلام شنيدم كه مى‏فرمود: امير المؤمنين عليه السّلام چنين فرمود: براستى كه مردمان همگى آزاد هستند جز آنكه خود به بندگى خويش اقرار نمايد در حالى كه بالغ و عاقل باشد چه غلام و چه كنيز، و يا آن كس كه دو شاهد بر بردگى و رقّيّتش شهادت دهند، چه كوچك باشد و چه بزرگ.

3516- محمّد بن فضل هاشمى گويد: به امام صادق عليه السّلام عرض‏

ص:184

كردم: مردى (كه در اختيار ديگرى است) اقرار مى‏كند كه من برده‏ام، آيا مى‏توان او را برده گرفت؟ فرمود: چنانچه به بندگى خود اقرار كرد و كسى او را خريد و بعد در يد خريدار انكار كرد، يا او را بسبب اقرارش ببردگى گيرند، يا بايد مبلغى را كه به فروشنده‏اش پرداخت شده بپردازد. (زيرا به اقرار به بردگى موجب زيان و خسارت او شده است).

3517- سكونى از امام صادق از پدرانش عليهم السّلام از رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله نقل كرده كه آن حضرت فرمود: اگر بنده‏اى كور شد يا مبتلا به جذام گشت آزاد مى‏شود.

3518- امام صادق عليه السّلام فرمود: هر گاه بنده‏اى بينائى خود را از دست داد آزاد مى‏شود.

شرح: «كلينى اين خبر را از ابن أبى عمير از حمّاد بن عثمان از آن حضرت عليه السّلام نقل كرده است».

3519- ابو بصير از امام باقر عليه السّلام روايت كرده كه آن حضرت فرمود:

امير مؤمنان عليه السّلام مردى را كه غلام خود را داغ كرده يا صدمه‏اى زده بود كه ديگران را متأثّر ساخته بود به آزادى آن غلام حكم داد و فرمود: هيچ گونه حقّى بر وى ندارى و او سائبه است يعنى ولاء او با تو نيست، خود برود و هر كس را كه خواهد

ص:185

بعنوان مولاى خويش اختيار كند و چنانچه آن كس ضامن جريره او شد همان كس از او ارث خواهد برد.

3520- امير المؤمنين عليه السّلام در باره زنى كه پستان كنيز خود را بريده بود حكم فرمود كه او آزاد است و صاحبه‏اش اختيارى بر او ندارد.

3521- طلحة بن زيد از امام صادق از پدرش عليهما السّلام در باره مردى كه نيمى از مملوك خود را آزاد كرده بود فرمود: همه آن بنده آزاد است و خداوند شريك ندارند (نمى‏توان با خدا شريك شد كه نيمى از بنده از آن خداوند و نيمى متعلّق به شخص باشد).

3522- سكونى از جعفر بن محمّد از پدرش عليهما السّلام در باره مردى كه كنيز حامله خود را آزاد ساخت و حمل را استثناء كرد فرمود: آن كنيز آزاد است و حمل نيز آزاد، زيرا آنچه در شكم دارد جزء اوست.

شرح: «جمله «فاستثنى» را يكى از محقّقين احتمال داده است مصحّف «فما استثنى» باشد».

3523- سيف بن عميره گويد: از امام صادق عليه السّلام سؤال كردم: آيا جايز است مسلمانى، مملوك مشركى را آزاد سازد؟ فرمود: نه.

ص:186

3524- ابو البخترى وهب بن وهب از امام صادق از پدرش عليهما السّلام نقل كرده كه فرمودند امير مؤمنان عليه السّلام فرمود: در كفّارات نمى‏توان بنده نابينا و يك چشم و زمينگير را آزاد ساخت، امّا بنده شل، چلاق و معلول را مى‏توان آزاد نمود.

3525- علىّ بن جعفر از برادرش موسى بن جعفر عليهما السّلام روايت كرده گويد: از ايشان پرسيدم مردى كه آزاد كردن بنده‏اى بر عهده‏اش مى‏باشد آيا اگر بخواهد بنده‏اى آزاد كند، پير سالخورده‏اى اختيار نمايد يا نوجوانى را؟ فرمود: آن را آزاد سازد كه دل خويش را در آزاديش مطمئن مى‏بيند، پير سالخورده از جوان نورس شايسته‏تر است.

3526- از احمد بن هلال روايت شده كه گفت: به امام هادى عليه السّلام نوشتم بر ذمّه من عتق رقبه است و غلامى داشتم كه فرار كرده و نمى‏دانم كه اكنون كجاست، آيا مى‏توانم او را آزاد سازم و ذمّه‏ام فارغ شود؟ فرمود: آرى.

3527- و از ابو هاشم جعفرى روايت شده كه گفت: از حضرت رضا

ص:187

عليه السّلام پرسيدم مردى غلامى داشت كه فرار كرده است آيا مى‏تواند آن را به عنوان كفّاره ظهار آزاد سازد؟ فرمود: باكى نيست در صورتى كه نداند مرده است و زنده بودن او براى وى مسلّم باشد.

\* (افراد بى‏پدر و ناپاك زاده و كودكان بى‏هويّت)\*

3528- سعيد بن يسار از امام ششم عليه السّلام نقل كرده كه فرمود:

ولد الزّنا را مى‏توان در كفّارات آزاد كرد.

3529- عنبسة بن مصعب گويد: به امام صادق عليه السّلام عرض كردم كنيزى داشتم كه زنا داد آيا فرزند آن را مى‏توانم بفروشم؟ فرمود: آرى، عرض كردم با قيمت آن حجّ مى‏توانم بروم؟ فرمود: آرى.

3530- حلبى گويد: از امام صادق عليه السّلام سؤال كردند بنده ولد الزّنا را مى‏توان خريد و فروش كرد يا به خدمتكارى گرفت؟ پاسخ داد: آرى، مگر دخترى باشد كه هويّتش معلوم نيست، كه در اين صورت نبايد او را فروخت.

3531- حريز از امام صادق عليه السّلام نقل كرده كه فرمود: كودك‏

ص:188

سر راهى آزاد است. و اختيار دارد كه ولاء خويش را به كسانى كه او را پرورانده‏اند دهد و مى‏تواند به غير ايشان دهد.

3532- مثنّى از امام صادق عليه السّلام نقل كرده كه فرمود: اگر كسى كه كودك سر راهى را بزرگ كرده، مخارجى را كه برايش كرده است مطالبه كند در صورتى كه وى مالدار شده باشد بايد به ولى نعمت خود بپردازد و اگر مالى نداشته باشد آنچه را كه او خرج كرده، صدقه است.

3533- زراره از يكى از دو امام صادقين عليهما السّلام نقل كرده كه:

كودك پيدا شده حرّ و آزاد است و خريد و فروش نمى‏شود، و اگر مملوكى داشتى كه فرزندى نامشروع داشت آن را نگهدار يا بفروش هر طور ميل توست، زيرا كه او برده توست.

\* (بنده فرارى)\*

3534- امام باقر عليه السّلام فرمود: بنده فرارى تا به نزد صاحبش باز نگردد نمازش به درگاه الهى پذيرفته نيست.

3535- امام صادق عليه السّلام فرمود: برده اگر فرار كند ولى از شهرش‏

ص:189

خارج نشود (در خانه يكى از بستگانش بسر برد و خود را مخفى كند) مشمول حكم بنده فرارى نيست.

3536- زيد بن شحّام از امام صادق عليه السّلام نقل كرده كه از آن حضرت پرسيدند مردى مى‏ترسد برده‏اش فرار كند يا اينكه، يك بار گريخته و او را يافته است مى‏تواند در بندش كند يا در گردنش بندى آويزد تا او را بشناسند و آزادش نينديشند؟ فرمود: او همانند شتر سركش و گريزپاست هر گاه از فرارش هراس يا ترس داشتى دست يا پايش را بزنجير كن و او را از غذاى سير و لباس دريغ مدار، عرض كردم: چه مقدار خوراك به او بدهم؟ فرمود: ما نان خورانمان را دو مدّ (يك كيلو و نيم) خرما مى‏دهيم.

3537- محمّد بن مسلم گويد: از امام باقر عليه السّلام پرسيدم كه كنيزى مدبّره (معنى مدبّر و تدبير گذشت) از مولايش چند سال گريخته و بعد از آنكه مولايش وفات كرده بازآمده و اولادى چند و مالى بسيار آورده است و دو تن شهادت داده‏اند كه او را مولايش در زمان حيات قبل از آنكه بگريزد، تدبير كرده بود، حكمش چيست؟ فرمود: او و هر چه با اوست از آن ورثه باشد، عرض كردم از ثلث صاحبش‏

ص:190

آزاد نمى‏شود؟ فرمود: نه، چه اين شخص نسبت به خدا و مولايش نافرمان مى‏باشد.

بنا بر اين گريختن، قرارداد تدبير را باطل ساخته است.

3538- سكونى از امام ششم از پدرش عليهما السّلام نقل كرده كه فرمود: نزد امير المؤمنين شكايت آوردند كه مردى بنده گريخته‏اى را كه متعلّق به ديگرى است گرفته و آن بنده با او بوده سپس فرار كرده است، آيا ضامن بنده هست يا نه؟ فرمود:

قسم به خداوند يكتا ياد كند كه او را برهنه نكرده و چيزى از آنچه همراه او بوده نستانده و او را نفروخته است، همچنين در نگهدارى‏اش كوتاهى و سستى نكرده است. چنانچه قسم خورد از ضمانش فارغ مى‏شود و ديگر ضامن او نيست.

شرح: «مراد آنست كه بنده و حيوان حكمش با ساير چيزهاى گم شده فرق دارد چيزهائى كه از ديگران گم شده و شخصى آن را مى‏يابد چنانچه تصرّفى در آن كند حتّى اگر برداشتن و دست زدن به آن باشد ضامنش مى‏شود، ولى برده فرارى اين طور نيست».

3539- غياث بن ابراهيم دارمى از امام صادق از پدرش عليهما السّلام نقل كرده كه فرمود: امير مؤمنان عليه السّلام در باره حقّى كه براى يافتن بنده فرارى است فرمود: اين حق مادامى كه بنده مسلمان را بصاحب مسلمانش بازگردانند صحيح است نه بغير مسلمان.

شرح: «منظور اينست كه بنده نيز مانند ساير چيزها مال است و بايد به‏

ص:191

صاحب مسلمانش بازگردد، و اگر خود صاحب برده مبلغى را براى شخص يابنده مژدگانى تعيين كرد، گرفتن آن مانعى ندارد، البتّه در صورتى كه صاحب بنده مسلمان باشد».

3540- و آن حضرت عليه السّلام در باره مردى كه غلام فرارى شخصى را دستگير كرده كه به صاحبش بازگرداند، و غلام دوباره در راه فرار كرده است فرمود:

بر عهده يابنده ضمانى نيست.

3541- حسن بن صالح گويد: از حضرت صادق عليه السّلام پرسيدم مردى حيوان سوارى را كه از همسايه‏اش بسرقت رفته بود بيافت، و هنگامى كه آن را براى صاحبش مى‏برد حيوان تلف شد، آيا ضامن است؟ فرمود: نه، ضمان ندارد.

شرح: «در خبرى كه تحت رقم 4060 خواهد آمد از امير مؤمنان عليه السّلام روايت شده كه فرمود: در صورتى كه نظر يابنده حيوان اين باشد كه براى اين كار از صاحب حيوان طلب اجرت كند ضامن خواهد بود».

3542- ابو عبيد از امام صادق عليه السّلام روايت كرده كه آن حضرت فرمود: اگر غلامى از مولاى خود فرار كند و سپس دزدى كند دست او قطع نمى‏شود زيرا او در حالى كه هنوز به صاحبش بازنگشته بمنزله مرتدّ از اسلام است، و لكن او را به‏

ص:192

بازگشت به صاحبش و نيز قبول اسلام مى‏خوانند، اگر نپذيرفت بمولايش بازگردد دست او را قطع مى‏كنند و بعد او را مى‏كشند، و همچنين است حكم مرتدّ اگر سرقت كند.

3543- محمّد بن مسلم گويد: از امام باقر عليه السّلام پرسيدم شخصى از مردى كه داراى دو بنده بود بنده‏اى خريدارى كرد و فروشنده گفت: هر دو را ببر و هر كدام را كه خواستى اختيار كن ولى قيمت هر دو را بتمامى گرفت مشترى با هر دو غلام براه افتاد و يكى از آن دو گريخت، حكم چيست؟ فرمود: غلامى را كه مانده است بفروشنده بازگرداند و نيم مال را باز پس گيرد و به طلب غلام فرارى باشد پس اگر آن را يافت هر كدام را كه خواست اختيار مى‏كند و آن ديگر را باز پس مى‏دهد و اگر نيافت در آن بنده كه فرار نكرده با فروشنده شريك خواهد بود و نيمى از آن فروشنده و نيمى از آن او.

3544- عبد اللَّه بن أبى يعفور گويد: امام صادق عليه السّلام فرمود: براى پيدا كردن و يا بازگشت بنده فرارى اين دستور را به كار بند: در ورقه‏اى بنويس:

«بسم اللَّه الرّحمن الرّحيم يد فلان مغلولة الى عنقه اذا أخرجها لم يكد يراها و من لم يجعل اللَّه له نورا فما له من نور»

يعنى: فلان كس دستش به گردنش زنجير باد، آنچنان كه اگر

ص:193

بيرون آورد نتواندش ديد و آن كس كه خداوند براى او روشنى قرار نداده روشنى نخواهد داشت. سپس آن را به دو شاخه بندد و از سوراخ سقف اطاق تاريكى بياويزد در آن خانه‏اى كه او زندگى مى‏كرده است.

3545- معاوية بن عمّار گويد: امام ششم عليه السّلام بمن فرمود: اين دعا را براى بنده فرارى بخوان و آن را در ورقه‏اى بنويس:

«اللّهمّ السّماء لك و الأرض و ما بينهما لك فاجعل ما بينهما أضيق على فلان من جلد جمل حتّى تردّه علىّ و تظفرنى به»

پروردگارا آسمان و زمين از آن توست و ميان آن دو نيز متعلّق به توست آن را (ميان زمين و آسمان را) بر او تنگتر از پوست شتر بگردان تا او را بمن بازگردانى و مرا بر وى پيروز گردان.

و در حواشى و اطراف آن ورقه آية الكرسى نوشته شده باشد مانند دايره‏اى و آن را در جايى كه وى شب خوابيده و زير خاك دفن مى‏كنى و بر روى آن چيزى سنگين مى‏نهى.

\* (باب ارتداد)\*

(ارتداد بمعنى خارج شدن از دين حقّ است چه به آئين و دين ديگرى رفتن و چه به دين و آئين ديگرى معتقد نبودن).

3546- عمّار ساباطى گويد: از امام صادق عليه السّلام چنين شنيدم: هر

ص:194

مسلمانى كه پدر و مادرش مسلمان باشند اگر از اسلام بيزارى جويد و انكار نبوّت محمّد بن عبد اللَّه صلّى اللَّه عليه و آله را بنمايد و او را تكذيب كند، براستى كه خونش بر هر كس كه اين كلام را از وى بشنود مباح است و زوجه‏اش بايد از او كناره گيرد و با او نزديكى نكند و اموالش به ارث ما بين ورثه‏اش تقسيم مى‏شود و عيالش عدّه وفات نگهداشته، بعد براى شوهر كردن آزاد مى‏شود، و بر امام وقت است كه او را به جرم ارتداد به قتل رساند و توبه‏اش ندهد.

3547- سكونى از جعفر بن محمّد از پدرانش عليهم السّلام روايت كرده كه مرتدّ از اسلام زوجه‏اش بايد از او كناره گزيند و ذبيحه‏اش را نخورند، و سه بار توبه‏اش دهند و تا سه روز مهلت دارد كه باز گردد، پس اگر نپذيرفت و توبه نكرد چنانچه عقلش پابرجاست و ناراحتى روانى ندارد روز چهارم او را مى‏كشند.

مصنّف كتاب گويد: اين حكم مرتدّ ملّى است يعنى آنكه پدر و مادرش مسلمان نبوده‏اند.

و مترجم گويد: «خبر اطلاق دارد و مقيّد به ملّى و فطرى نيست مگر آنكه به اخبار ديگر مقيّدش ساخت و در هر حال اين حكم مرد است نه حكم زن مرتدّ».

3548- حلبى در باره زنى كه از اسلام خارج شده و مرتد گشته است از امام‏

ص:195

صادق عليه السّلام روايت كرده كه فرمود: او را نمى‏كشند و بازداشت كرده، به كار سخت وامى‏دارند و به اندازه‏اى كه نميرد به او آب و غذا مى‏دهند، لباس خشن بر او پوشانده و هنگام نماز او را تازيانه مى‏زنند (و اين همه در صورتيست كه از قبول توبه سر باز زند و اظهار ندامت نكند و در وقت نماز او را تازيانه زنند شايد توبه كرده به نماز ايستد).

3549- و در روايت غياث بن ابراهيم از امام صادق از پدرش عليهما السّلام چنين آمده كه: امير مؤمنان عليه السّلام فرمود هر گاه زنى مرتدّ گشت او را نبايد كشت بلكه حكمش زندان ابد است.

3550- امام محمّد باقر عليه السّلام فرمود: هنگامى كه امير المؤمنين عليه السّلام از مبارزه اهل بصره (جمل) فارغ گشت هفتاد تن از زطّى‏ها (يعنى سودانى و يا هندى‏ها) نزد او آمده و سلام كردند و به زبان خود با او سخن گفتند تا اينكه آن حضرت فرمود: من آنچنان كه شما پنداشته‏ايد نيستم من بنده خدا و مخلوق او هستم، فرمود: آنها ابا كردند،- و خدا لعنتشان كند- گفتند: نه تو خودت او (يعنى خدا) هستى، آن حضرت فرمود: اگر از اين عقيده و گفتارتان دست برنداريد و توبه نكنيد و

ص:196

بسوى خدا باز نگرديد شما را خواهم كشت، فرمود: باز هم ابا كرده و نپذيرفتند كه توبه كنند و به توحيد بازگردند. پس امام عليه السّلام دستور فرمود كه چاههايى براى آنان حفر كنند و پاره‏اى را به پاره ديگر اتّصال دادند (نقب زدند) سپس آنها را در آن حفره‏ها ريختند و در حفره‏اى كه كسى نبود آتش افروختند و سر آن چاهها را پوشانيدند تا دود از آن نقبها عبور و همه را خفه كرد و بقتل رسانيد و هلاك گشتند.

نويسنده اين كتاب- رحمه اللَّه عليه- گويد: غلات- كه لعنت خدا بر آنها باد- مى‏گويند: اگر على پروردگار نبود پس با آتش آنها را عذاب نمى‏كرد، از اين رو پيداست كه او خود ربّ و پروردگار آنها بوده است. در جواب چنين گوئيم: اگر پروردگار آنها بود ديگر چه احتياج داشت به حفر چاه و به آن طريق مجازات كردن؟

خود آتشى در جان و پيكر آنها مى‏افروخت و همه را مى‏سوخت، امّا چون بنده بود و مخلوق ناگزير از حفر چاه و انجام آن كارها بود تا آنكه حكم خداى خود را در آنها جارى سازد و ايشان را به سزاى كفرشان هلاك سازد، و اگر بنا باشد كه هر كس با آتش مجرم را عذاب كند و حدّ را با آن جارى سازد خدا باشد، پس بايد هر كس هم كه به غير آتش عذاب كند پروردگار نباشد ولى مى‏بينيم كه خداوند جماعتى را به غرق‏

ص:197

كردن عذاب كرده است و جماعتى را با باد و عدّه‏اى را با طوفان و سيل و قومى را با ملخ و يا پشّه و كنه و قورباغه و خون و طايفه‏اى را با سنگ گلين. و جز اين نيست كه امير المؤمنين عليه السّلام آنان را براى اينكه او را به پروردگارى معرّفى كردند به آتش اين چنين عذاب فرمود نه براى غير آن و شايد در اين حكمتى بليغ باشد و آن اين باشد كه خداوند متعال آتش را بر اهل توحيد حرام ساخته، و امير المؤمنين عليه السّلام نظرش اين بوده كه اگر من پروردگار شما بودم شما را به آتش عذاب نمى‏كردم با اينكه شما به پروردگارى من إذعان مى‏نمائيد لكن از جانب من مستوجب اين عذاب گشتيد براى ستمى كه نموديد و ناروايى كه گفتيد بر خلاف آنچه را كه موحّدين و اهل توحيد مستوجب آن از خداوند خويشند امّا من به إذن او اختياردار دوزخ اويم و چنانچه بخواهم در آن شتاب مى‏كنم همچنان كه در باره شما كردم و اگر بخواهم تأخير مى‏كنم و جايگاه شما آتش است و مولاى شما آتش خواهد بود- يعنى آن به شما سزاوارتر است و بسيار بد سرانجامى خواهيد داشت و من مولاى شما نيستم و البتّه مطلب اين چنين بود كه امير المؤمنين عليه السّلام آنان را در اين گفتار كه او را ربّ دانستند مانند آن كس قرار داد كه خدا را رها كرده بتى را بپرستد و آن بدين صورت است كه:

3551- مردى نزد امير المؤمنين عليه السّلام آمده شهادت داد كه دو تن از مردمان مسلمان‏

ص:198

اهل كوفه را ديده كه در مقابل بتى عبادت مى‏كردند، امير مؤمنان عليه السّلام فرمود: اى واى نكند كار بر تو مشتبه شده باشد و كسى را فرستاد و آن شخص ديد كه آن دو بر بتى سجده مى‏كنند و آنها را نزد آن حضرت آوردند؛ امام دستور داد از عبادت بت برگردند امّا آنها انكار كردند لذا خندقهائى در زمين پرداختند و در آن آتش افروختند و آن دو را در آتش بسوختند، و اين خبر را موسى بن بكر از فضيل از امام صادق عليه السّلام روايت كرده است.

3552- يكى از گماشتگان امير المؤمنين عليه السّلام به آن حضرت نوشت:

من به جماعتى از مسلمين در اينجا برخورده‏ام كه زنديق هستند (و نيز قومى از ترسايان) حضرت فرمود هر كس از مسلمانان كه در خانواده مسلمانى بدنيا آمده و مرتدّ شده است گردن او را بزن و لازم نيست او را توبه دهى، و هر كس در خانواده مسلمان بدنيا نيامده و مرتد شده بود او را توبه ده و اگر توبه نكرد گردنش را بزن امّا ترسايان در آن عقيده باطلى كه هستند خود بمراتب سخت‏تر و نارواتر است از زندقه.

شرح: «زندقه كفر گفتن است و زنديق كسى است كه به ظاهر مدّعى اسلام است و در باطن منكر آن، و ممكن است مراد اعتقاد به ثنويّت و دو خدائى يعنى خداى‏

ص:199

نور و ظلمت باشد يا اعتقاد نداشتن به آخرت و حساب و كتاب و روز رستاخيز».

3553- و در روايت موسى بن بكر از فضيل از امام صادق عليه السّلام آمده كه مردى از مسلمانان نصرانى شد او را نزد على عليه السّلام آوردند وى را توبه داد و او نپذيرفت پس امام موى پيشانى او را گرفته، بزمين زد و فرمود او را زير پا گيريد و گرفتند و هلاك شد.

3554- أبان بن عثمان گويد: امام صادق عليه السّلام فرمود: كودكى كه يكى از والدينش مسلمان و يكى نصرانى يا هر دو مسلمان بودند و چون به سنّ شباب رسيد نصرانيّت اختيار كرد او را رها نكنيد و بحكم اسلام در جناياتش با او رفتار كنيد.

3555- أبان نيز گويد: امام صادق عليه السّلام فرمود: مردى كه از دنيا در حال ارتداد رفتن اموالش از آن ورثه مسلمانش مى‏باشد.

3556- امير المؤمنين عليه السّلام فرمود: هر گاه پدر اسلام آورد فرزند خويش را به اسلام كشيده است و او نيز مسلمان محسوب مى‏شود و هر كدام از اولاد او كه به حدّ بلوغ رسيدند به اسلام دعوت شود اگر نپذيرفت كشته خواهد شد ولى اگر پسر اسلام‏

ص:200

آورد پدر و مادر را به سوى اسلام نكشيده و ميان آن پسر و پدر و مادر توارث نيست يعنى كافر از مسلمان ارث نمى‏برد.

\* (نوادر عتق)\*

3557- سعد بن سعد بواسطه حريز يا أبى جرير روايت كرده كه گفت: از امام كاظم عليه السّلام پرسيدم، مردى به غلام خود گفت: تو آزادى و اموالت متعلق بمن، فرمود: ابتدا به مال كند بعد به عتق و اين طور بگويد: مالت از آن من و تو آزادى، البتّه با رضايت آن مملوك.

3558- و حسن صيقل از آن حضرت عليه السّلام در باره مردى كه گويد:

اوّلين برده‏اى را كه مالك شوم، آزاد است سپس در زمانى مالك شش برده گشت پرسيد، حضرت فرمود: نيّت اين مرد بر يكى از اينها بوده هر كدام را كه مى‏خواهد آزاد كند.

3559- على بن مهزيار گويد: به امام هادى عليه السّلام نامه‏اى نوشتم و سؤال كردم: مملوكى مرگش فرا رسيد و مولايش او را آزاد ساخت و او از دنيا رفت‏

ص:201

در حالى كه آزاد بود آيا مولايش أجرى در آزاد كردن او برده يا اينكه او را به مملوكى رها كند و اجر از دست دادن او را ببرد بهتر است؟ در پاسخ فرمود: عبد را در حال بردگى رها كند و مرگش اجرى برايش (براى مولايش) خواهد داشت و اين آزادى در چنين وقتى سودى براى او نخواهد داشت.

3560- فضل بن مبارك گويد: از امام هادى عليه السّلام با نامه‏اى سؤال كردم، مردى بنده‏اى داشت و او مريض شد آيا بحالت بيمارى او را آزاد سازد اجرش بيشتر است يا همان طورى به حال بردگيش باقى گذارد؟ در جواب فرمود: اگر در مرض آزادش سازد براى او بهتر است، زيرا به هر عضوى از وى خداوند عزيز عضوى از او را از آتش دوزخ آزاد سازد، و اگر در حال مرض موت باشد به حال بردگيش باقى گذارد بهتر است تا اينكه آزادش نمايد.

3561- مبارك بصرى از پدرش از امام صادق عليه السّلام پرسيد فدايت شوم بر عهده مردى عتق رقبه مؤمن است و او را نمى‏يابد چه كند؟ فرمود: بر شما باد به كودكان مملوك از آنها آزاد سازيد، اگر رقبه مؤمنه شد كه بسيار خوب و اگر غير مؤمنه‏

ص:202

شد بر شما تكليفى نخواهد بود.

3562- معاوية بن ميسره گويد: از امام صادق عليه السّلام پرسيدم، مردى به كمتر از قيمت، غلامش را مى‏فروشد كه خريدار وى را آزاد كند و غلام به او گفته است كه اگر چنين كنى من فلان مقدار بر ذمّه مى‏گيرم تا بتو بدهم آيا مى‏تواند از وى بستاند؟ فرمود: مى‏تواند در صورتى كه غلام راضى باشد و به او ببخشد و نيز او غلام را برى‏ء الذمه گرداند و اگر غلام نپرداخت مديونش نداند و او را رها كند.

3563- سكونى از امام ششم از پدرش عليهما السّلام روايت كرده كه علىّ ابن الحسين عليهما السّلام در مورد مكاتبه اين كه مولايش او را بعد از مكاتبه حامله كرده بود فرمود: بايد مهر المثل او را به او باز دهد و مكاتبه در پرداخت بقيه مبلغ اقدام نمايد، پس چنانچه عاجز ماند خود امّ ولد باشد و پس از موت مولى آزاد خواهد شد.

شرح: «حكم مكاتبه آنست كه مولايش نمى‏تواند با او نزديكى كند چون او كنيز اوست و نه آزاد است كه بتواند با او كابين بندد از اين رو اگر با اكراه با او همبستر شد و فرزندى آورد مهر المثل را مديون است و حدّ زانى را بايد بخورد و اگر بطوع و رغبت مكاتبه بود حقّ مهر ندارد و بر هر دو بايد حدّ جارى شود».

3564- حسين بن هاشم مكارى كه از فرقه واقفى مذهبان است بر امام هشتم‏

ص:203

عليه السّلام وارد شد و گفت: آيا خداوند ترا به آنجا رسانيده كه آنچه پدرت ادّعا مى‏كرد تو نيز بكنى، حضرت فرمود: ترا چه شده است! خداوند نورت را خاموش و فقر و تنگدستى را گريبانگيرت نمايد، آخر نمى‏دانى كه خداوند تبارك و تعالى به عمران وحى كرد كه من پسرى بتو عطا خواهم كرد و به او مريم را اعطا فرمود و از مريم عيسى را به او بخشيد، پس عيسى از مريم و مريم از عيسى است و عيسى و مريم يكى باشند و من از پدرم و پدرم از من است و من و پدرم يكى محسوب مى‏شويم، حسين بن هاشم گفت:

من از شما سؤالى مى‏كنم، حضرت فرمود: گمان ندارم جوابش را از من بپذيرى زيرا از طرفداران من نيستى با اين وصف بپرس، گفت: مردى هنگام مرگ گفت: همه بندگان قديمى من در راه خدا آزادند (كدامشان آزادند؟) حضرت فرمود: خداوند عزّ و جلّ مى‏فرمايد حَتَّى عادَ كَالْعُرْجُونِ‏- يس 39» تا باز گردد همانند شاخه خرما بصورت لاغرى و زردى پيشين، پس هر كدام از بندگانش كه شش ماه در بندگى او بوده آزاد است، آن مرد خارج شد، امّا بفقر و تنگدستى مبتلا شد چندان كه شام شب نداشت تا مرگش فرا رسيد خداوند او را از رحمتش دور دارد.

3565- ابو الورد گويد: از امام باقر عليه السّلام پرسيدم غلامى نصرانى از آن مرد مسلمان است آيا جزيه آن را بايد بدهد؟ فرمود: آرى زيرا وى مالك اوست و بايد

ص:204

فداى او را بدهد، و از بابت او بايد بدهيش را بپردازد.

شرح: «مشهور ميان فقهاى اماميّه آنست كه مملوك كتابى، جزيه ندارد و خبر را حمل بر تقيّه مى‏كنند».

\* (كتاب المعيشة)\*

(مراد از معيشت در اينجا كسب و كار است أعم از تجارت و حرفه و صنعت و غيره از هر چه كه انسان مالى بدست مى‏آورد و امور معيشت خود را با آن مى‏گذراند).

\* (باب شغلها، كسب‏ها، درآمدها و صنعتها)\*

3566- جميل بن صالح گويد: در مورد اين آيه شريفه: رَبَّنا آتِنا فِي الدُّنْيا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً بقره- 202» يعنى: پروردگارا ما را از نعمتهاى دنيا و آخرت (هر دو) بهره‏مند گردان. امام صادق عليه السّلام فرمودند: رضا و خشنودى خداوند در آخرت، و وسعت رزق و كسب و درآمد فراوان و نيك خلقى در دنياست.

3567- ذريح محاربى گويد: امام صادق عليه السّلام فرمود: دنيا براى تحصيل آخرت نيكو ياورى است.

3568- و نيز فرمود: كسى كه دنياى خويش را بكلّى براى آخرت ترك‏

ص:205

كند از ما نيست و همچنين كسى كه آخرت خود را براى دنيايش.

3569- از عالم عليه السّلام (مراد امام هفتم است و ظاهرا هنگامى كه امام عليه السّلام مغضوب دستگاه هارونى واقع شده بود و در زندان بسر مى‏برد، جرأت نداشتند نام آن حضرت را صريح ببرند زيرا مورد مؤاخذه واقع مى‏شدند لذا به تعبير «عالم» يا «عبد صالح» به آن حضرت اشاره مى‏كردند) روايت شده كه فرمود: چنان براى زندگى دنياى خويش تلاش كن كه گويا تا ابد زنده هستى، و براى آخرت خويش آنچنان كار كن كه گوئى فردا از دنيا خواهى رفت.

شرح: «پاره‏اى حديث را چنين معنى كرده‏اند: دنيا را چنان تحصيل كن كه پندارى هميشه زنده‏اى و بدان نيازمند، و پاره‏اى بعكس گفته‏اند و مى‏گويند: معنى حديث ترك دنياست يعنى در تحصيل دنيا وقت بسيار است هميشه تو در دنيا هستى و مى‏توانى آن را بيندوزى لكن در تحصيل آخرت وقت اندك است و بايد شبانه روز براى آن كوشش كنى. نتيجه آنكه كار دنيا را عقب انداز و كار آخرت را پيش، ولى معنى اوّل با قرآن بهتر مطابق است كه مى‏فرمايد: هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَ اسْتَعْمَرَكُمْ فِيها (يعنى: اوست كه شما را در زمين آفريد و شما را براى عمارت و آباد ساختن آن برگماشت- هود: 61) و اساسا فعّاليّت و كوشش در زندگى اگر فقط براى اندوختن مال باشد بدون شك خطاست، و اگر براى خدمت به خلق باشد بدون ترديد موجب رضاى حقّ و خود تحصيل آخرت مى‏باشد حتّى اگر از اين راه انسان سرمايه‏اى بدست آورد و دنيايش هم رفاه يابد و ثروتش زياد گردد، زيرا قصد و نيّت وى براى خدمت به جامعه و رشد و ترقّى جامعه اوست، اين چنين انسانى هر گاه بين مصلحت خود و جامعه‏اش تضادّى ببيند ترجيح خواهد داد كه نفع همگان را در نظر گرفته، از نفع خود چشم بپوشد و اين خود عين طلب آخرت است، بر خلاف آن كس كه حتّى اگر ثروتى نيندوزد در همه حال مصلحت خويش را در نظر دارد كه او نيز از رحمت خداوند يقينا دور است.

ص:206

3570- رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمود: بسيار خوب ياورى است بى‏نيازى براى تقوى.

3571- عمر بن اذينه گويد: امام صادق عليه السّلام فرمود: خداوند محنت غربت كشيدن را براى طلب روزى دوست مى‏دارد.

3572- و نيز فرمود: سفر كن تا روزى بسوى تو سفر كند

3573- على بن عبد العزيز گويد: امام صادق عليه السّلام فرمود: دوست دارم ببينم مردى را كه مايل است براى پيدا كردن روزيش يا داراى شغلى است و براى يافتن روزى سحرخيز است، چه رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله در حقّشان دعا كرده و از خداوند درخواست كرده است كه امّت او را كه صبح زود بدنبال كسب روزى برمى‏خيزند بركت دهد.

شرح: «نسخه‏ها در «متحرّفا» مختلف است، بعضى «محترف» و بعضى ديگر «متكبّر» و بعضى مانند متن «متحرّف است.».

3574- و نيز آن حضرت صلّى اللَّه عليه و آله فرمود: هر گاه يكى از شما حاجتى داشت صبح زود آن را دنبال كند زيرا من از خداى خويش خواسته‏ام كه به كسانى‏

ص:207

كه از امّت من اوّل وقت به سر كار خويش روند بركت دهد.

3575- و آن حضرت عليه السّلام فرمود: هر گاه يكى از شما به حاجتى اقدام كند بامدادان بسوى آن با شتاب رود.

3576- و حمّاد لحّام- از امام صادق عليه السّلام روايت كرده كه فرمود:

در طلب زندگى و معيشت سستى و كسالت بخرج ندهيد و براستى پدران ما با سرعت بسوى آن مى‏رفتند و آن را مى‏جستند.

3577- و رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله مردى را براى حاجتى روان ساخت و او در آفتاب مى‏رفت، حضرت فرمود: در سايه حركت كن، زيرا بركت در سايه است. شرح: «مراد از آفتاب، ظاهرا بالا آمدن روز است كه آفتاب همه جا را فرا گرفته و مراد از ظلّ صبح زود است كه سايه بسيار است و در اين صورت خبر مؤيّد اخبار سابق است».

3578- امام صادق عليه السّلام فرمود: هر كس براى حاجتى خارج شود و بدون وضو باشد اگر حاجتش روا نشد كسى را جز خود ملامت نكند.

شرح: «اين خبر دلالت بر كراهت بدون وضو بدنبال حاجت رفتن دارد».

3579- امام باقر عليه السّلام فرمود: من در باطن خود كينه‏اى احساس‏

ص:208

مى‏كنم با كسى كه كار و فعاليّت برايش دشوار مى‏نمايد، به پشت در خانه مى‏خوابد و مى‏گويد خدايا روزى مرا برسان و در طلب رزق نمى‏رود به طور كلّى كار را كنار گذاشته و از آنچه خداوند به بشر ارزانى داشته است بهره نمى‏گيرد در حالى كه مورچگان از لانه خويش براى طلب روزى بيرون مى‏آيند.

3580- امير المؤمنين عليه السّلام فرمود: خداوند متعال هر صاحب حرفه داراى امانت را دوست مى‏دارد.

3581- محمّد بن عذافر از پدرش بازگو كرده كه گفت: امام صادق عليه السّلام هفتصد دينار بمن سپرد و فرمود: اين را بكار بند و بدان كه من از روى حرص به مال اين كار را نكردم بلكه دوست دارم كه خداوند متعال مرا ببيند كه مى‏خواهم از فضل او بهره‏مند گردم، عذافر گويد: آن مال صد دينار سود كرد در هنگام طواف به آن حضرت عرض كردم كه مال را صد دينار خداوند بهره داد، فرمود:

جزء سرمايه‏ام قرار ده.

3582- ابراهيم بن عبد الحميد از موسى بن جعفر عليهما السّلام روايت كرد

ص:209

كه فرمود: مردى نزد رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله آمده عرض كرد: يا رسول اللَّه من فرزندم را خواندن و نوشتن و يا قرآن آموختم اكنون به كدام شغلش بگمارم. فرمود:

رحمت خدا بر پدرت، او را به كار بگمار امّا مواظب باش كه همكار اين پنج كس نشود: سيّاء، صائغ، قصّاب، حنّاط، نحّاس. پرسيدم: سياء كيست؟ فرمود: آنكه كار او كفن فروشى است، چون همواره انتظار مردن امّت مرا دارد، و من يك طفل نوزاد امّتم را از آنچه آفتاب بر آن مى‏تابد بيشتر دوست دارم. و امّا صائغ (يعنى زرگر)، كه كارش مغبون كردن امّت من است، (زيرا هنگام خريد، مزد ساخت كم مى‏كند و هنگام فروش مى‏افزايد)، و امّا قصّاب، آنقدر حيوان مى‏كشد كه بكلّى رحمت از دلش بيرون مى‏رود، و امّا حنّاط (يعنى گندم فروش)، ارزاق مردم را احتكار مى‏كند و نزد من اگر بنده‏اى خداوند را ملاقات كند (مرگش فرا رسد) در حالى كه دزد باشد بهتر است از اينكه بميرد و چهل روز ارزاق عمومى را احتكار كرده باشد. و امّا نخّاس (يعنى برده فروش)، از اين جهت است كه جبرئيل عليه السّلام نزد من آمد و گفت: اى محمّد براستى كه شريرترين و فسادكننده‏ترين مردم از امّت تو، كسانى هستند كه انسان خريد و فروش مى‏كنند.

شرح: «مشهور ميان فقهاى اماميّه- رحمهم الله- در كتب، آنست كه اين حرفه‏ها مكروهند».

ص:210

3583- سدير صيرفى گويد: به امام صادق عليه السّلام عرض كردم كه از حسن بصرى خبرى بگوش من رسيده كه اگر راست باشد فإنّا للَّه و إنّا إليه راجعون.

يعنى كار ما تمام است، حضرت پرسيد آن چيست؟ عرض كردم: بمن گفته‏اند كه وى گفته است: «اگر مغزم از حرارت خورشيد بجوش آيد به سايه ديوار صرّاف پناه نبرد، و اگر كبدش از تشنگى قطعه قطعه شود از خانه صرّاف آب نطلبد.» و اين در حالى است كه صرّافى، كار و شغل من است و بر اساس اين كار و درآمد حاصل از آن گوشت و خون من روئيده و با همين درآمد به حجّ و عمره رفته‏ام، سدير گويد: آن حضرت نشست، سپس فرمود: حسن بصرى باطل گفته و ياوه سروده است، از روى حساب دقيق تحويل بگير و از روى حساب دقيق تحويل بده، و چون هنگام نماز شد هر چه در دست دارى به جاى گذار و براى نماز برخيز، آيا ندانستى اصحاب كهف همه صرّاف بودند. مؤلّف كتاب- شيخ صدوق رحمه اللَّه- گويد: مراد، صرّاف كلام است نه صرّاف دينار و درهم.

شرح: «صرّافى شغلى بوده كه در آن با نقدين يعنى دينار و درهم مسكوك سر و كار داشته‏اند و شخص صرّاف پولهاى مختلف را مى‏شناخته و مقدار ارزش هر كدام را مى‏دانسته و عيار آن را تميز مى‏داده است و تعويض آن را با پول هر محلّ براى مسافران يا تجّار انجام مى‏داده و حقّ الصّرف مى‏گرفته است، و مقدّسين از اين شغل ابا

ص:211

داشتند زيرا دقّت كافى در وزن و شناخت عيار بخرج داده نمى‏شده است و توجيه يا بيان مؤلّف اينست كه: سدير تو خود عقلت را بكار بند و ببين كلام حسن بصرى تا چه حدّ درست و تا چه حدّ نادرست است مانند اصحاب كهف كه صرّاف كلام بودند و حقّ و باطل را تمييز مى‏دادند».

3584- رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمود: واى بر تجّار امّت من از قسمهاى ناروائى كه مى‏خورند، و واى بر صنعتكاران امّت من كه امروز و فردا مى‏كنند و مردم را سر مى‏دوانند.

3585- جابر جعفى از امام باقر عليه السّلام روايت كرده كه فرمود: رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله حجامت كرد و حجّام يكى از وابستگان بنو بياضه بود و رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله به وى اجرت داد، اگر اجرت گرفتن براى حجامت حرام بود رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله به او نمى‏داد، و هنگامى كه از عمل فارغ گشت، حضرت پرسيد: خون چه شد؟ گفت: آشاميدم، فرمود: اين كار كه تو انجام دادى صحيح نبوده است، امّا خداوند ترا بخشيد و آن را حجاب آتش از تو قرار داد.

شرح: «چون حجّام از حرمت خون خوردن ناآگاه بوده، و شايد حرمت استعمال خون كه آيه شريفه‏ حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَ الدَّمُ‏ است نازل نشده بوده است لذا رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمود: حجاب از آتش شود، و پاره‏اى «من» را بيانيّه گرفته‏اند و اين ناصواب است و معنى آن اين مى‏شود كه خداوند حجاب تو را از

ص:212

آتش قرار دهد».

3586- علىّ بن جعفر از برادرش موسى بن جعفر عليهما السّلام پرسيد:

استفاده از پولى كه در عروسيها و جشنها نثار مى‏كنند و نقل و نبات و بادام و امثال اينها كه بسر عروس و داماد يا ميهمانها مى‏پاشند چگونه است؟ آيا حلال است؟ امام عليه السّلام فرمود: هر مالى كه بطور چپاول بدست آيد مكروه است.

«در تهذيب و كافى چنين آمده است: خوردن آن مال كه به چپاول بدست آيد مكروه است. البته واضح و روشن است كه چپاول اموالى كه صاحبش بجهت نذر يا شادى خود اباحه كرده مكروه شمرده شده نه اموالى كه صاحبش راضى نيست.»

3587- جابر جعفى گويد: امام باقر عليه السّلام فرمود: هنگامى كه خداوند اين آيه را فرستاد إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصابُ وَ الْأَزْلامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطانِ فَاجْتَنِبُوهُ‏ مائده- 190» (بدون شكّ شراب و قمار و بت‏پرستى و گرو و شرط بندى همه پليد و از اعمال شيطان است، از آن دورى كنيد)، از رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله پرسيدند «ميسر» چيست؟ فرمود: هر چيز كه با آن قمار كنند حتّى استخوان كعب (قاپ) و گردوبازى، پرسيدند: «انصاب» يعنى چه؟ فرمود: براى بت قربانى كردن، سؤال كردند: «ازلام» چيست؟ فرمود: تيرهايى كه با آن قمار مى‏كنند.

شرح: «با تيرها اين نوع بازى مى‏كردند كه هر گاه امر مبهمى داشتند سه عدد

ص:213

تير را اختيار كرده بر يكى مى‏نوشتند «أمرنى ربّى» و بر ديگرى مى‏نوشتند «نهانى ربّى» و بر سوّمى چيزى نمى‏نوشتند اگر امر خارج مى‏شد عمل مى‏كردند و هر گاه نهى بيرون مى‏آمد آن كار را انجام نمى‏دادند و اگر سومى بيرون مى‏آمد كار را از سر مى‏گرفتند و اين نوع قمار در زمان جاهليّت رايج بوده است».

3588- سكونى از حضرت صادق از پدرش عليهما السّلام نقل كرده كه فرمود: ايشان نهى مى‏فرمود در خوردن گردوئى كه از راه گردوبازى، اطفال به خانه مى‏آوردند و مى‏فرمود: اين حرام است.

3589- ابو بصير گويد: امام صادق عليه السّلام از پدرش (ع) روايت كرده كه فرمود: اجرت زن نوحه‏گر كه براى نوحه كردن بر مردگان اجير مى‏شود و همچنين اجرت زن آوازه‏خوانى كه در عروسيها مى‏خواند اشكالى ندارد البتّه در جايى كه مردان در آن شركت نداشته باشند.

3590- أبان بن عثمان گويد: امام صادق عليه السّلام فرمود: چهار چيز در چهار چيز جايز نيست: خيانت. و اختلاس (در بيت المال مسلمين). و دزدى. و ربا.

در حج، عمره، جهاد، و صدقه يعنى زكات واجب.

ص:214

3591- و نيز فرمود: اجرت گرفتن زن آرايشگر، در صورتى كه هر چه دادند بپذيرد و قرارى نگذارد و موى مصنوعى (از شخص ديگر) به سر زن ديگر نبندد اشكالى ندارد ولى وصل موى حيوان مانند موى بز و غيره اشكالى ندارد. و همچنين اجرت گرفتن زن نوحه‏گر در صورتى كه راست بگويد اشكال ندارد.

3592- و در روايتى وارد شده كه اگر نائحه دست بر دست ديگر زند اجرتش را حلال مى‏كند. (يعنى اظهار تأثّر و تأسّف با دست بر روى دست ديگر زدن بنمايد).

3593- علىّ بن ابى حمزه بطائنى گويد: موسى بن جعفر عليهما السّلام را ديدم در مزرعه كار مى‏كرد و از پاهايش عرق مى‏ريخت، عرض كردم: فدايت شوم پس كاركنان كجايند كه شما اين چنين زحمت مى‏كشيد؟ فرمود: اى على كسى كه از من و پدرم بالاتر بود در زمينش با دست خود كار مى‏كرد، پرسيدم او كيست؟ فرمود: رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله و امير المؤمنين عليه السّلام و پدرانم عليهم السّلام همگى با دست خويش كار مى‏كردند و اين كار همه انبياء و فرستادگان و بندگان صالح خداوند است.

3594- فضل بن ابى قرّه سمندى از امام صادق عليه السّلام سؤال كرده كه‏

ص:215

امير مؤمنان عليه السّلام فرمود: خداوند به داود پيغمبر عليه السّلام وحى كرد كه تو بنده خوبى هستى اگر از بيت المال مصرف خودت نكنى و كارى با دست خود انجام دهى، گويد: داود گريست، پس خداوند عزيز به آهن وحى كرد كه براى وى نرم گردد و آهن نرم گشت، پس خداوند تعالى بود كه آهن را براى او نرم ساخت و داود عليه السّلام با دست خويش هر روز زرهى مى‏ساخت و به هزار درهم مى‏فروخت پس سيصد و شصت زره بساخت و آن را به سيصد و شصت هزار درهم فروخت و از مصرف كردن بيت المال بى‏نياز گشت.

شرح: «گويند ذوب آهن هزار سال قبل از ميلاد مسيح كشف شد و آن همان زمان داود پيغمبر (ع) است. قرآن نيز مى‏فرمايد: وَ أَلَنَّا لَهُ الْحَدِيدَ سبأ: 10 و ما براى داود آهن را نرم ساختيم. و همچنين ذوب مس- و نيز گويند وَ أَسَلْنا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ سبأ: 12 مس است و آن آب شده و مانند چشمه روان گشت.»

3595- و باز فضيل بن ابى قرّه گويد: بر امام صادق عليه السّلام وارد شديم در حالى كه در باغچه خود مشغول فعّاليّت بود، عرض كرديم فدايت شويم بگذاريد ما براى شما انجام دهيم و يا غلامان انجام دهند، فرمود: نه، مرا به حال خود گذاريد، چون دوست دارم خداوند مرا اين چنين ببيند كه با دست خويش كار كنم و روزى حلال را

ص:216

با زحمت بدست مى‏آورم.

3596- و امير المؤمنين عليه السّلام در شدّت گرما بدنبال حاجتى بيرون مى‏شد كه ديگران مى‏توانستند انجام دهند، امّا مقصودش از اينكه خود اقدام كند و به ديگرى وانگذارد اين بود كه خداوند شاهدش باشد كه براى روزى حلال خود را بزحمت انداخته كار مى‏كند.

و معلّم اگر براى تعليم شعر، نوشتن، و ياد دادن احكام و حقوق و امثال اينها اجرت بگيرد حتّى اگر شرط هم بكند حلال است، امّا فقط در مورد تعليم قرآن چنين نيست.

3597- فضل بن أبى قرّه گويد: به امام صادق عليه السّلام عرض كردم: اين مخالفان مى‏گويند كه اجرت گرفتن آموزگار حرام است، فرمود: دشمنان خدا دروغ مى‏گويند آنها مى‏خواهند فرزندانشان قرآن ياد نگيرند، اگر مردى به معلّم فرزندش به اندازه ديه فرزندش هم حقوق بدهد براى او حلال است.

شرح: «در روايتى در كافى آمده كه حسّان معلم از امام صادق عليه السّلام پرسيد از اجرت تعليم، امام عليه السّلام فرمود:

لا تأخذ على التعليم أجرا

- الخبر» «براى تعليم اجرت نستان» اين خبر را فقهاء عظام حمل بر كراهت كرده‏اند تا تعارض را

ص:217

برطرف سازند، و منافاتى ندارد كه كارى با گرفتن اجرت بر انسان واجب شود».

3598- و امام سجاد عليه السّلام فرمود: از سعادت مرد است كه محلّ كسب و كارش در شهر خودش باشد و همكاران و كارگزارانش صالح باشند و داراى فرزندانى باشد تا از آنها كمك گيرد.

3599- از عبد الحميد بن عوّاض طائى روايت شده كه گفت: به امام صادق عليه السّلام عرض كردم: من يك آسيا (كارخانه آرد سازى) ترتيب داده‏ام كه در آنجا هستم و رفقايم همگى اطراف من مى‏باشند. فرمود: اين لطف خداست كه شامل حال تو شده است.

3600- امام صادق عليه السّلام به وليد بن صبيح فرمود: يا وليد، از كسانى كه كم‏روزى هستند براى من چيزى خريدارى مكن چه آمد و شد با آنان بركت ندارد.

شرح: «مراد از كم روزى مردمان نو كيسه و به اصطلاح كسى كه دست به دهان مى‏باشد».

3601- و نيز فرمود: آمد و شد و داد و ستد نكنيد مگر با كسانى كه اصيلند و تازه به دوران نرسيده‏اند.

ص:218

3602- و نيز فرمود: بپرهيزيد از داد و ستد با كسانى كه داراى امراض مسرى‏اند اينها از هر چيز ضررشان بيشتر است.

3603- و آن حضرت عليه السّلام به أبو ربيع شامى فرمود: با كردها آميزش نكنيد زيرا كردها طايفه‏اى از جنّ هستند كه خداوند پرده از رويشان برداشت.

شرح: «بنظر مى‏رسد جماعتى از ايشان براى فروش متاع و اجناسشان در آن زمان به شهرها مى‏رفتند كه اخلاق و رفتارشان نادرست بود و حيله مى‏كردند و جنس فاسد را به جاى جنس سالم و صحيح مى‏دادند، از اين رو معاشرت با آنان در خبر منع شده است، و در حقيقت، حكم به خاطر اخلاق زشتشان بوده نه از روى كرد بودن آنان، و اساسا كرد و ترك و فارس و عرب و عجم بودن در اختيار انسان نيست و كرامت انسان مربوط به نژاد و نسب و از اين قبيل امور نيست، چنان كه خداوند فرموده: إِنَّا خَلَقْناكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَ أُنْثى‏ وَ جَعَلْناكُمْ شُعُوباً وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاكُمْ‏ (حجرات- 13) يعنى: «ما شما را از يك مرد و زن آفريديم و آنگاه نژادهاى مختلفتان نموديم تا يك ديگر را بشناسيد ولى بدانيد كه افتخار و كرامت، تنها به تقوى است.» و در آيه ديگر فرمود: فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها لا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ‏ (روم- 30) يعنى: «همه مردم بر يك فطرت آفريده شده‏اند. ما تَرى‏ فِي خَلْقِ الرَّحْمنِ مِنْ تَفاوُتٍ‏ (ملك- 3) اين آيات مانع است از اينكه ما به اطلاق خبر تمسّك كنيم. و با هر كس از نژاد كرد باشد معاشرت را ترك كنيم و آنها را جدا از خود بدانيم و به اسلام و شريعت و جمعه و جماعات دعوت نكنيم و اگر در عقايد و عمل صحيح بودند به نمازشان حاضر نشويم آيا در اين صورت بسوى نژادپرستى كه اسلام آن را برانداخته نرفته‏ايم؟ پس مسلّما «اكراد» در لفظ حديث جماعت مخصوص شناخته‏شده‏اى بوده‏اند كه امام عليه السّلام به آنها اشاره داشته است نه نژاد كرد، و

ص:219

اگر ما اين خبر واحد را توجيه كنيم به مراتب به حقّ نزديكتريم تا اينكه آيات شريفه قرآن را با اين گونه اخبار آحاد و مرسل تخصيص دهيم، مرحوم علّامه مجلسى در بيان خبر در مرآة العقول فرموده است: اين خبر دلالت مى‏كند بر مكروه بودن معامله با كردها، و مى‏توان گفت اين را كه فرموده از جنّ هستند يعنى اينكه از جهت سوء اخلاق و رفتار و حيله‏گرى مانند جنّ هستند يا گوئى از جنّ هستند كه پرده از ايشان برداشته شده.

است ولى به نظر حقير اين توجيهات از آن روست كه به اطلاق خبر تمسّك شده و دقّت كافى بعمل نيامده است آنچنان كه در اخبار ممدوح و مذموم بلاد، دقّت شده، آنها را مقيّد به قيودى كرده‏اند مثلا در خبرى آمده كه امام فرمود شانزده طايفه از امّت جدّم ما را دوست ندارند سپس آنها را شمرد و از جمله آنها اهل سيستان و اهل رى را نام برد و گويند مراد اهل رى در آن زمان بوده كه غالبا از مخالفين اهل بيت بوده‏اند و بنا بر اين به جمعيّت شناخته شده و معينى تخصيص داده شده‏اند. در اين خبر مورد بحث هم، حكم همان است».

3604- و امام صادق عليه السّلام فرمود: از مجوسى يارى مخواه هر چند براى گرفتن دست و پاى گوسفندت هنگامى كه او را براى ذبح آماده مى‏كنى، باشد.

3605- و نيز فرمود: بپرهيزيد از آميزش با سفلگان و مردمان پست كه عاقبتش بخير نخواهد بود.

مصنّف اين كتاب- كه رحمت خدا بر او باد- گويد: در معنى سفله اخبار

ص:220

مختلف است پاره‏اى گويد: سفله آن كس است كه مواظب حرفهاى خود نيست هر چه بخواهد مى‏گويد و هر چه در باره او بگويند از آن باك ندارد، پاره‏اى گويند سفله آن كس است كه طنبور مى‏نوازد، بعضى از اخبار گويد: سفله آن كس باشد كه نيكى و احسان او را مسرور نكرده، بدى و شرّ نيز او را ناراحت نمى‏كند.

بعضى اخبار هم گفته سفله شخصى است كه ادّعاى امامت يا امانت دارى مى‏كند در حالى كه اهلش نيست و اينها همه اوصاف سفله است بعض از آنها يا همه اگر در كسى باشد اجتناب از معاشرت با وى لازم است.

3606- فضيل بن يسار گويد: به امام صادق عليه السّلام عرض كردم: من كسب و تجارت را ترك كردم، فرمود: اين كار را نكن، حجره خود را بگشا و بساط خود را در معرض فروش گذار و از خداوندت طلب روزى نما.

3607- سدير صيرفى گويد: به امام صادق عليه السّلام عرض كردم: در جستجوى روزى چه كارى بر بنده لازم است؟ فرمود: اى سدير هر گاه مغازه خود را گشودى و متاع خود را در معرض فروش نهادى، آنچه را كه بر تو واجب بوده انجام داده‏اى.

3608- و نيز فرمود: خداوند متعال روزى مؤمنان را در جانبى كه گمان آن‏

ص:221

را ندارند قرار داده، و اين از جهت آنست كه چون بنده نمى‏داند از كجا روزى و خرجى او تأمين مى‏شود دعا و نيايشش به درگاه خدا زياد مى‏گردد.

3609- امير المؤمنين عليه السّلام فرمود: به آنچه اميد ندارى اميدوارتر باش از آنچه اميدش را دارى، براستى كه موسى بن عمران رفت تا براى گرم شدن خانواده‏اش آتش بدست آورد خداوند با وى سخن گفت و پيامبر بازگشت، و يا ملكه سبا براى ستيز با سليمان بيرون شد و مسلمان گشت، و سحره فرعون براى فرعون عزّت مى‏طلبيدند همه مسلمان شدند و ذلّت او را طلبيدند.

3610- شخصى به امام هفتم موسى بن جعفر عليهما السّلام گفت: بمن وعده بده. (يعنى موقعى معيّن كن كه عطايى به من بفرمايى) امام عليه السّلام فرمود: چگونه مدّت معيّن كنم در حالى كه اميدوارم قبل از موعد براى من گشايشى شود و بتوانم خواسته تو را انجام دهم.

3611- جميل بن درّاج گويد: امام صادق عليه السّلام فرمود: خداوند درى را از روزى به روى مؤمن نمى‏بندد مگر اينكه درى بهتر از آن مى‏گشايد.

3612- سكونى از امام ششم از پدرش، از پدرانش عليهم السّلام نقل كرده‏

ص:222

كه امير المؤمنين عليه السّلام فرمود: هر كس را كه خداوند نصيبى به او رسانيد كه او با پاى خود قدم به سوى آن بر نداشته و دستى به جانب آن دراز ننموده، و سخنى راجع به آن بر زبان نياورده و مكرى براى آن نبسته و به هيچ گونه متعرّض آن نشده باشد، اين از آن مواردى است كه خداوند در كتاب خود چنين ياد كرده است كه: وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لا يَحْتَسِبُ‏ طلاق: 2 هر كس رعايت حقّ خداوند و دستوراتش را نمايد خداوند براى او گشايشى قرار مى‏دهد و او را از جايى كه گمان ندارد روزى مى‏رساند.

3613- امام باقر عليه السّلام فرمود: كمك و يارى از آسمان به اندازه نياز به قوت و روزى، مى‏رسد.

3614- و امام صادق عليه السّلام فرمود: بى‏نيازى كه تو را از ستم به ديگران بازدارد بهتر از فقر و تنگدستى است كه تو را به گناه وادارد.

3615- خيرى نيست در آن كس كه مايل نباشد تا از راه حلال مالى بدست آورد تا آبروى خويش را حفظ كند و دين خود را ادا نمايد و صله رحم كند.

3616- و رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمود: از نشانه‏هاى انسانيّت حفظ

ص:223

مال از تلف شدن و صرف آن در راه صحيح است.

3617- و امام صادق عليه السّلام فرمود: اصلاح مال از علائم ايمان است يا بخشى از ايمان مى‏باشد.

3618- و امام صادق عليه السّلام فرمود: انسان مسلمان، صالح نشود مگر به سه چيز: دانايى به احكام و دستورات دين و حدّ نگهدارى در امر معيشت، و پايدارى در مصيبت‏ها.

3619- و نيز فرمود كه رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله مى‏فرمود: راستى كه اگر انسان نياز غذائى ساليانه خويش را تهيه و ذخيره كند روح و دلش آرامش يابد.

3620- معمر بن خلّاد از حضرت رضا عليه السّلام پرسيد: اندوختن گندم ساليانه چطور است؟ فرمود: من خود اين كار را مى‏كنم. يعنى قوت ساليانه مورد نيازم را يك جا تهيّه مى‏كنم.

3621- عبد اللَّه بن أبى يعفور از امام صادق عليه السّلام روايت كرده كه رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمود: هيچ هزينه‏اى در نزد خداوند عزّ و جلّ بهتر از هزينه به اندازه نياز نيست و خداوند اسراف و زياده‏روى را دوست ندارد، جز در مخارج حجّ‏

ص:224

و عمره، پس خدا رحمت كند مؤمنى را كه از راه صحيح و پاك مخارج خويش را درآورد و به اندازه كفاف و بدون زياده‏روى خرج كند يا زيادى آن را، در راه خداوند براى توشه آخرت خويش از پيش فرستد.

3622- و موسى بن جعفر عليهما السّلام فرمود: من ضامنم كه هر كس ميانه‏روى در معيشت خود به خرج دهد تهيدست و نيازمند نگردد.

3623- امام سجّاد عليه السّلام فرمود: گاهى شخصى با اينكه مالش را در راه حقّ انفاق مى‏كند اسراف كار محسوب مى‏شود. (چون از اندازه گذشته و رعايت حدّ را نكرده است).

3624- اصبغ بن نباته از امير مؤمنان عليه السّلام نقل كرده كه فرمود:

شخص اسراف كار سه نشانه دارد: آنچه در خور او نيست مى‏خورد، و آنچه در خور او نيست يا بكارش نمى‏آيد مى‏خرد، و آنچه در شأن او نيست مى‏پوشد.

3625- ابو هشام بصرى گويد: امام رضا عليه السّلام فرمود: از موارد فساد و اسراف مال شكستن پول مسكوك سالم است براى مصرف ديگر و دور انداختن هسته خرما مى‏باشد.

ص:225

3626- اسحاق بن عمّار گويد: از امام صادق عليه السّلام پرسيدم كمترين حدّ اسراف چيست؟ فرمود: لباس بهتر خود را هنگام كار بپوشى (يعنى لباسى كه با آن آبروى خود را برگزار مى‏كنى هنگام فعّاليّت‏هاى روزانه بتن نمائى) و آب باقى مانده در ظرف را بيهوده بريزى، و هسته خرما را به اين طرف و آن طرف پرتاب نمائى.

3627- وليد بن صبيح گويد: امام صادق عليه السّلام فرمود: سه طايفه دعا مى‏كنند و دعايشان مستجاب نمى‏شود يا دعايشان بخودشان باز مى‏گردد. اوّل مردى كه داراى ثروتى فراوان مثلا تا سى- چهل هزار درهم باشد و همه را در راه حق انفاق كند و براى درماندگى خود چيزى ننهد و تهى دست گشته، گويد: پروردگارا روزيم ده، خداوند متعال مى‏فرمايد: مگر روزيت نداده بودم؟ دوم آنكه، تن بكار ندهد و در خانه‏اش بنشيند و از خدا روزى طلب كرده، بگويد: خداوندا روزيم ده، خداوند متعال مى‏فرمايد: مگر راه روزى طلب كردن را بتو نياموختم؟ و سوم مردى كه زنى (نامناسب) دارد و دعا مى‏كند كه خدا اين را از من دور كن و ميان ما جدائى انداز كه خداوند مى‏فرمايد: مگر اختيار طلاق را بتو نداده‏ام؟

3628- و نيز فرمود: از سعادت انسان است كه خود متصدّى امور عيال خود

ص:226

و سرپرست آنها باشد.

3629- و همچنين فرمود: براى شخص همين گناه براى دوزخى شدن بس كه عيالات خود را ضايع نگهدارد و با وجود توانائى، مخارج آنها را نرساند و آنان را مانند بى‏كسان رها كند.

3630- و رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمود: از رحمت خدا بدور است، از رحمت خدا بدور است آنكه نفقه‏خوران خويش را ضايع گذارد و به آنها و نيازشان نرسد.

3631- و نيز ايشان عليه السّلام فرمود: كسى كه براى اهل خانواده خويش كوشش مى‏كند و از راه حلال معيشت آنان را ترتيب مى‏دهد اجرش مطابق مجاهد في سبيل اللَّه است.

3632- اسماعيل بن جابر گويد: امام صادق عليه السّلام فرمود: خود را زير بار حقوق نبريد (يعنى كارها و امورى كه تكليف شما را زياد مى‏كند و بر عهده شما آنچه نبوده مى‏اندازد مانند ضمانت و كفالت و امانت‏دارى و امثال اينها) و چنانچه گريبانگيرتان شد در آن پايدارى كنيد و از عهده آن نيكو برآئيد.

3633- و حضرت رضا عليه السّلام فرمود: چيزى كه براى زندگيت لازم‏

ص:227

است و ضرر نداشتنش براى تو بيش از نفع ديگران است و غير آن را ندارى، آن را به رفقايت بذل مكن.

3634- عمر بن يزيد گويد: امام صادق عليه السّلام فرمود: زنهار، زنهار از تنبلى و كم حوصلگى چون اين دو كليد همه بدبختيهاست زيرا شخص تنبل هيچ حقّى را ادا نمى‏كند، آن كس كه كم حوصلگى به خرج مى‏دهد در اخذ يا اداى هيچ حقّى پايدار نيست.

3635- و حضرت كاظم عليه السّلام فرمود: براستى كه خداوند عزيز بدون شكّ بنده پرخواب و بيكاره را دشمن دارد.

3636- امام صادق عليه السّلام به بشير نبّال فرمود: اگر از كارى منفعت بردى آن را رها مكن.

3637- اسحاق بن عمّار گويد: امام صادق عليه السّلام فرمود: مردى نزد رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله آمد و از كار شكايت كرد آن حضرت فرمود نظر كن (دقّت كن) و براى خريد و فروش چيزهائى بخر و بفروش و هر كدام كه براى تو نفعى‏

ص:228

داشت ادامه ده.

3638- و امام صادق عليه السّلام فرمود: كارهاى بزرگ و اساسى را خود بشخصه انجام ده و كارهاى كوچك و بى‏اهميّت را به ديگرى وكالت ده، پرسيدند (كارهاى بزرگ) مانند چه چيز؟ فرمود: مانند خريد خانه و ملك و مانند اين كارها.

3639- و از ارقط (شوهر خواهر امام صادق عليه السّلام) روايت شده كه گفت: آن حضرت بمن فرمود: خود را براى تهيه هر چيز ناقابل به دور كوچه و بازار نينداز و چيزهاى بى‏اهميّت را خود مباشر خريدش مباش زيرا شايسته نيست مرد مسلمان با شخصيّت و خانواده، بكارهاى پست و خريد اشياء كم ارزش خود اقدام كند، مگر سه چيز كه آنها سزاوار است شخص متديّن و اصيل خود اقدام نمايد و آن عبارت است از خريد خانه، خريد شتر و خريد برده و غلام.

شرح: «بايد دانست كه شتر در آن روزگار، حكم ماشين سوارى و كاميون را در زمان ما داشته است».

3640- هشام بن سالم گويد: امام صادق عليه السّلام فرمود: امير مؤمنان عليه السّلام خود هيزم تهيّه مى‏كرد و آب از چاه مى‏كشيد و جاروب مى‏كرد و حضرت‏

ص:229

فاطمه عليها السّلام آسيا مى‏كرد و خمير مى‏نمود و نان مى‏پخت.

3641- امام صادق عليه السّلام فرمود: هر كه خانه مى‏خرد خوشبخت و كامياب است و آنكه خانه‏اش را مى‏فروشد تلف و نابود.

3642- زرارة گويد: امام صادق عليه السّلام فرمود: هيچ چيز بر انسان سختتر از پول نقدى كه پس از خود باقى گذارد نيست، گويد: پرسيدم: پس چه كند؟

فرمود: باغ يا بوستان يا خانه بخرد.

3643- معاوية بن عمّار گويد: امام صادق عليه السّلام فرمود: هنگامى كه رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله به مدينه وارد شد، به اشاره با پاى خود خطّى كشيد و حدود مدينه را تعيين فرمود، بعد دعا كرد:

«اللّهمّ من باع رقعة من أرض فلا تبارك فيه»

پروردگارا هر كس قطعه‏اى از زمين بفروشد مباركش مباد.

3644- امام باقر عليه السّلام فرمود: در تورات آمده است كه هر كس آب و زمين خويش را بفروشد و به جاى آن زمين و آبى نخرد همه قيمت آن نابود خواهد شد.

3645- معاوية بن عمّار گويد: از امام ششم عليه السّلام در مورد كسب‏

ص:230

حجّام (حجامت‏كننده) پرسيدم، فرمود: اشكالى ندارد.

شرح: «مراد از كسب اجرت مى‏باشد يعنى حجّام اگر اجرت بگيرد حلال است يا حرام؟ فرمود: حلال است».

3646- و رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله نهى فرمود از اجرت گرفتن براى نركشى حيوانات.

شرح: «اجاره دادن حيوان نر براى كرّه كشى در آن زمان رسم بوده و رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله آن را ممنوع اعلام فرموده است».

3647- ابو بصير از امام صادق عليه السّلام از قيمت سگ شكارى پرسيد كه آيا حلال است يا نه، فرمود: «اشكالى ندارد، امّا سگ ولگرد را نمى‏توان فروخت و در مقابل واگذارى آن پول گرفت.

3648- و نيز فرمود: اجرت زن بدكاره، و قيمت سگ غير شكارى، و قيمت مشروبات الكلى و قيمت مردار، همه نامشروع و حرام است، و امّا رشوه دادن و گرفتن در حكم همان كفر به خداى بزرگ است.

شرح: «رشوه آنست كه يكى از متخاصمين وجهى به قاضى يا شهودش بدهد كه حكم يا شهادت را به نفع او انجام دهند».

3649- و در روايتى چنين آمده است كه: «مزد مرد و زن آوازه خوان حرام و

ص:231

نامشروع مى‏باشد.»

3650- و رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله از اجرت قارى قرآنى كه براى قراءتش مبلغ (اجرت) تعيين كند، نهى فرموده است.

3651- و حسين بن مختار قلانسى گويد: به امام صادق عليه السّلام عرض كردم: ما كلاههائى را مى‏سازيم كه در شب از آن استفاده مى‏كنند (شب كلاه) و در آن پنبه كهنه مصرف مى‏كنيم، امّا براى مشترى آشكار نمى‏كنيم كه در آن چيست، فرمود: من براى تو بخصوص دوست دارم كه براى مشتريان روشن كنى كه در آن چه چيز به كار رفته است.

3652- و امام صادق عليه السّلام فرمود: براستى كه خورنده مال يتيم بزودى وبال آن را خواهد ديد هم در دنيا و هم در آخرت، امّا وبال دنيائى، خداوند عزيز مى‏فرمايد: وَ لْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعافاً خافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ‏ نساء: 100 (بايد بترسند از اينكه پس از خود فرزندانى ناتوان و صغير باقى گذارند و بر حال آنها فكر كنند و بهراسند و از خدا پروا داشته باشند). و امّا وبال اخروى پس خداوند عزيز مى‏فرمايد: إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوالَ الْيَتامى‏ ظُلْماً إِنَّما يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ ناراً وَ سَيَصْلَوْنَ سَعِيراً نساء: 11 (كسانى كه اموال يتيمان را مى‏بلعند به ستم، جز

ص:232

اين نيست كه در شكم خود آتش پر مى‏كنند و بزودى به همان آتش مى‏سوزند).

3653- و محمّد بن حسن صفّار قمّى- رضى اللَّه عنه- به حضرت عسكرى عليه السّلام طىّ نامه‏اى نوشت: «مردى قافله‏ها را بدرقه مى‏كند براى حفظ و حراست آنها در جاهاى هولناك، امّا از طرف دولت نيست بلكه خود مردم با او شرط كرده‏اند كه مبلغ معيّنى بدو بدهند، آيا اين مبلغ را مى‏تواند از آنها بستاند يا نه؟» اما در پاسخ مرقوم فرمودند: «اگر خود را به كار مخصوصى اجير داده باشد اشكالى ندارد».

3654- و محمّد بن عيسى بن عبيد بن يقطين به امام هادى عليه السّلام نامه‏اى نوشت كه مردى فرزند خود را به خيّاطى سپرده و شرط كرده است تا يك سال فرزندش نزد وى كار كند و فلان مبلغ اجرت بگيرد، سپس شخص ديگرى پيدا شده، مى‏گويد فرزند خود را به من بسپار به مقدارى بيشتر از آنكه با خيّاط قرار كرده‏اى. آيا اختيار دارد و مى‏تواند اجاره اوّلى را بهم بزند يا نه؟ امام عليه السّلام در پاسخ نامه به خطّ خويش مرقوم داشتند: بر او واجب است كه شرط و قرارى را كه با اوّلى داشته تا هنگامى كه فرزندش مريض يا ناتوان از كار نگشته است اجرا كند.

ص:233

3655- محمّد بن سنان گويد: از حضرت أبى الحسن عليه السّلام (ظاهرا حضرت كاظم عليه السّلام) پرسيدم: شخص مى‏تواند اجير شود، فرمود: اشكالى نيست اگر تا حدّ توانايى خود انجام وظيفه كند، موسى بن عمران خود اجير گشته و شرط كرد هشت سال و اگر خواستم ده سال، پس خداوند متعال قضيّه را اين طور براى ما فرموده:

عَلى‏ أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمانِيَ حِجَجٍ فَإِنْ أَتْمَمْتَ عَشْراً فَمِنْ عِنْدِكَ‏ قصص: 26 (اجيرم مى‏شوى كه در مقابل صداق عيالت هشت سال كار كنى و اگر خواستى ده سال).

3656- عمّار ساباطى گويد: به امام صادق عليه السّلام عرض كردم:

انسان خود كسب و تجارت مى‏كند و درآمدش اندك است، در حالى كه كسانى هستند كه اگر وى اجير آنها شود و براى آنها فعاليت كند بيشتر از درآمد او در كسبش به وى مى‏دهند، فرمود: خود را اجير ديگرى نسازد، و مستقلا از خداوند متعال طلب روزى نمايد و به كسب بپردازد، زيرا وقتى خود را اجاره داد روزى را بر خويشتن محدود ساخته، به همان مقدار كه با مستأجر قرار بسته است.

3657- عبد اللَّه بن محمّد جعفى گويد: امام محمّد باقر عليه السّلام فرمود: هر

ص:234

كس خود را اجير سازد روزى را بر خود تنگ كرده است، چگونه بر خود تنگ نكرده باشد در حالى كه آنچه به چنگ مى‏آورد از آن ديگرى است همان كه او را اجاره كرده است.

شرح: «بايد دانست كه اين منع در مورد كسانى است كه خود را به مبلغ معيّنى اجاره مى‏دهند و براى ديگران كار و فعاليّت مى‏كنند و عامل و نماينده ديگران هستند در حالى كه مى‏توانند همان كار را مستقلا براى خويش انجام دهند، نه كارگران كارخانجات و شركتهاى صنعتى كه تأسيس آن براى هر كس ميسور نيست و شخص نمى‏تواند خود مستقلا بدان بپردازد، و اينان نيز اجرت و ارزش كار فردى‏شان هر چه باشد مى‏ستانند، پس منع شامل اينها نيست بلكه شامل كسانى است كه مى‏توانند كارى را كه براى ديگران انجام مى‏دهند براى خود انجام دهند و هر مقدار كه بهره‏آور است از آن خود آنها باشد، با اين حال اجير مى‏شوند».

3658- هارون بن حمزه غنوى گويد: از امام ششم عليه السّلام پرسيدم:

مردى كسى را اجير كرده است و چون اجير و مستأجر به يك ديگر اطمينان نداشتند وجه الاجاره را نزد شخص سومى نهاده و آن شخص پس از انجام كار وفات يافت و مالى كه به مبلغ اجاره نزد او امانت مانده بود تا بدان وفا كند تلف شده و چيزى باقى نگذاشته است، امام عليه السّلام فرمود: «اجيركننده ضامن اجرت است مگر اينكه اجير شده خود، آن شخص را معرّفى كرده و به آن راضى شده باشد».

3659- عبيد بن زرارة گويد: امام صادق عليه السّلام بمن فرمود: اى عبيد

ص:235

براستى كه اسراف كارى، سرانجام فقر و تهيدستى به بار مى‏آورد، و ميانه‏روى در امر زندگى و معيشت توانگرى و بى‏نيازى را موجب مى‏شود.

3660- محمّد بن مسلم از امام محمّد باقر عليه السّلام سؤال كرد: شخصى براى مردمان دارو مى‏سازد و اجرت مى‏گيرد، فرمود: اشكالى ندارد.

3661- هند سرّاج گويد: من به امام محمّد باقر عليه السّلام عرض كردم- خداوند به شما خير دهد- من مردى هستم كه كارم فروش اسلحه است، كه با خود به شام مى‏برم و به اهل آن ديار مى‏فروشم، و از آن وقت كه خداوند مرا به حقّ آگاه ساخت (شيعه شدم) از اين كار ناراحت و دل نگرانم، گفتم: ديگر براى دشمنان خدا اسلحه نبرم. امام عليه السّلام فرمود: نه، ببر و به آنها بفروش، زيرا خداوند به وجود آنان دشمنان ما و آنها را دفع مى‏كند (مراد از دشمنان ما و آنها، روميان مى‏باشند) فرمود:

آرى، اگر ميان ما و آنها درگيرى پديد آيد آن وقت هر كس به هر طريق به آنها اسلحه برساند كه عليه ما به كار برند جزء مشركان خواهد بود.

3662- ابو ولّاد گويد: به امام صادق عليه السّلام عرض كردم در باره‏

ص:236

شخصى كه متصدّى كارهاى دولت شده و راه درآمدى جز آن ندارد (مراد، دولت جائر است) و من بر او وارد مى‏شوم، وى از من پذيرائى كرده، به من احسان مى‏نمايد و چه بسا اتّفاق مى‏افتد كه پول يا لباسى بمن مى‏بخشد و من از اين امر دلم گرفته و ناراحتم، چه حكمى مى‏فرمائيد؟ حضرت فرمود: آنچه به تو مى‏دهد از او بستان و بخور بر تو گواراست و براى او وزر و وبال.

3663- داود بن مثنّى (ابو المغرا) گويد: مردى از امام صادق عليه السّلام در حضور من سؤال كرد و گفت:- خداوند به شما خير دهد- من گاهى بر يكى از كارمندان دولت مى‏گذرم و بر او وارد مى‏شوم يا به حاكمى مى‏رسم و او هديه يا جايزه‏اى به من مى‏دهد آيا جايز است از وى بستانم؟ فرمود: آرى، پرسيدم: با آن مى‏توانم حجّ خانه خدا را بجاى آورم؟ فرمود: آرى، با آن مال حجّ بجاى آر.

3664- على بن يقطين گويد: موسى بن جعفر عليهما السّلام به من فرمود:

خداوند متعال را در دستگاه سلطان دوستانى است كه به سبب آنها، از حقّ مؤمنان و دوستداران خود دفاع مى‏نمايد.

3665- و در خبر ديگر آمده: كه آنان آزادشدگان خداوند از آتش دوزخ مى‏باشند.

ص:237

3666- و امام صادق عليه السّلام فرمود: كفّاره كار دولتى برآوردن حاجات برادران ايمانى است.

3667- و از عبيد بن زراره روايت شده است كه گفت: امام صادق عليه السّلام مردى را نزد حاكم مدينه زياد بن عبيد اللَّه بن عبد اللَّه بن عبد المدان فرستاد و فرمود: اين مرد را به كارى بگمار.

\* (پدر مى‏تواند از مال فرزندش برگيرد)\*

«اين عنوان در پاره‏اى از نسخه‏ها هست ولى بنظر مى‏رسد از ديگران باشد نه از مؤلف».

3668- محمّد بن مسلم گويد: از آن حضرت پرسيدم مردى كه فرزندش داراى ثروتى است، نيازمند به مال پسر شده است، چه كند؟ فرمود: پدر مى‏تواند از مال فرزند به اندازه خوراك خويش استفاده كند و امّا مادر از مال او برنگيرد مگر به طريق قرض، كه أداء آن را بر عهده گيرد.

3669- حسين بن أبى العلا گويد: به امام صادق عليه السّلام عرض كردم:

آيا از مال فرزند بر پدر چيزى حلال است؟ فرمود: در صورتى كه چاره‏اى نداشته باشد به‏

ص:238

اندازه خوراكش بدون زياده‏روى اشكالى ندارد، گويد: از او پرسيدم پس اينكه رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرموده:

«أنت و مالك لابيك»

(تو و هر چه دارى از آن پدرت مى‏باشد) چه مى‏شود؟ فرمود: موضوع اين بود كه فرزندى پدرش را به شكايت نزد رسول صلّى اللَّه عليه و آله آورد و گفت: يا رسول اللَّه، اين پدر من است و در ميراث مادرم به من ستم كرده، پدر گفت: من آن را هزينه زندگى خود و او كردم، اينجا بود كه رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمود: تو و اموالت از آن پدرت مى‏باشد و پدر مالى نداشت تا رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله بستاند و به فرزند دهد، آيا مى‏گوئى آن حضرت پدر را براى پسر به زندان افكند؟

3670- عبد اللَّه بن سنان گويد: امام صادق عليه السّلام فرمود: زن حقّ ندارد بدون اجازه همسرش بنده آزاد كند، يا برده‏اش را تدبير كند، يا چيزى به كسى ببخشد و يا نذر كند در مال مخصوص خودش، مگر زكات واجب يا نيكى به پدر و مادرش يا بخششى به خويشانش.

شرح: «جز نذر در بقيّه امور مذكوره اذن شوهر مستحبّ است».

3671- به امام صادق عليه السّلام گفتند: مردم مى‏گويند رسول خدا

ص:239

صلّى اللَّه عليه و آله فرمود: «گرفتن صدقه براى كسى كه چهار ستون بدنش سالم است و بى‏نياز حلال نيست»، حضرت فرمود: «پيامبر غنى و بى‏نياز را فرموده است، امّا براى آنكه بدنش سالم است نفرموده».

3672- ابو البخترى وهب بن وهب گويد: جعفر بن محمّد (عليهما السّلام) فرمود: شنواندن و فهماندن به شخصى كه شنوا نيست، بدون اينكه او را ناراحت كند، صدقه گوارائى است (زيرا نه مالى از دست رفته و نه بدنى رنج ديده است).

3673- رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله به مردى فرمود: آيا امروز روزه‏اى؟

گفت: نه، فرمود: مريضى را عيادت كرده‏اى؟ گفت: نه، فرمود: جنازه مؤمنى را تشييع كرده‏اى؟ گفت: نه، فرمود: بينوائى را سير كرده‏اى؟ گفت: نه، فرمود: پس به خانه بازگرد و نزد عيال و فرزندان خود برو و آنها را ببوس و اين كار را از سوى تو نسبت به آنها در حكم صدقه است.

شرح: «غرض آنست كه نبايد روز انسان خالى از يكى از اين اعمال نيك باشد حتّى اگر خوشحال كردن خانواده بقصد رضاى خدا باشد».

3674- مردى نزد امير مؤمنان عليه السّلام آمد و اظهار داشت: يا امير المؤمنين بخدا سوگند من شما را دوست مى‏دارم، حضرت فرمود: لكن من تو را دشمن مى‏دارم، مرد پرسيد: براى چه؟ فرمود: براى اينكه تو بابت اذان طلب اجرت مى‏كنى و براى‏

ص:240

آموختن قرآن مزد مى‏ستانى.

3675- و على عليه السّلام فرمود: هر كس بابت آموزش قرآن اجرت بخواهد نصيبش در روز رستاخيز همان مبلغى است كه دريافت كرده است.

شرح: «بيشتر فقهاى اماميّه اخذ اجرت را براى آموختن احكام دين و آنچه بر مكلّفين واجب است مثل أذكار نماز يا صيغه نكاح جايز نمى‏دانند».

3676- قتيبه أعشى (كه يكى از قراء قرآن اهل كوفه و از شيعه مذهبان است) گويد: به امام صادق عليه السّلام عرض كردم من قرآن تلاوت مى‏كنم و به من هديّه مى‏دهند آيا بپذيرم؟ فرمود: نه، عرض كردم: شرط نمى‏كنم. فرمود: آيا قرآن هم نخوانى به تو هديّه مى‏دهند؟ گفتم: نه، فرمود: پس قبول نكن (هديه را نپذير).

شرح: «شيخ طوسى عليه الرّحمه اين خبر را حمل بر كراهت كرده، گويد: معلّم اين امور نبايد اجرت بگيرد لكن اگر به او بخششى كردند و هديّه‏اى فرستادند قبول كند».

3677- يكى از شيعيان كوفه گفت: عيسى شقفى كه مردى ساحر بود و مردم به او مراجعه مى‏كردند و او براى كارش از آنها اجرت مى‏گرفت، گويد: به حجّ‏

ص:241

خانه خدا رفتم و در منى حضرت صادق عليه السّلام را ملاقات كرده به او عرض كردم: فدايت شوم من مردى هستم كه كارم سحر است و براى اين عمل اجرت مى‏گيرم، و حجّ بجاى آورده‏ام و خداوند بر من ديدار شما را روزى فرمود و اكنون توبه كرده، به خدا بازمى‏گردم آيا فكر مى‏كنيد راه چاره‏اى براى من باشد؟ فرمود: به كارت ادامه بده امّا سحر را بگشا و مبند. «يعنى در باطل كردن سحر ديگران كار كن نه در سحر نمودن ديگران.» شرح: «اين خبر را حمل بر آن كرده‏اند كه باطل كردن سحر به سحر نباشد بلكه به آيات قرآن و ذكر و دعا باشد».

3678- امام صادق عليه السّلام فرمود: هر كس گذرش بر باغستانها بيفتد مانعى ندارد كه هنگام عبور از ميوه درختها استفاده كند ولى حقّ ندارد بهمراه خود چيزى از آن ببرد.

شرح: «در اصطلاح فقها اين را حقّ المارّه گويند و چون اصل آنست كه بدون اذن مالك هيچ كس حقّ ندارد در مال ديگران تصرّف كند و اين خبر خلاف اصل است كسانى كه به اين خبر عمل كرده‏اند آن را منحصر مى‏كنند به مورد نصّ و چنين گويند كه نبايد به قصد چيدن ميوه برود و نبايد از آنچه بر زمين ريخته بردارد و نبايد چيزى همراه خود ببرد و حقّ فاسد ساختن ميوه‏ها را هم ندارد.

\* (باب احكام دين و قرض)\*

3679- عبد الرّحمن بن حجّاج گويد: امام صادق عليه السّلام فرمود: از فشار

ص:242

طلبكاران و بدهى و فشار شهوت جنسى و بى‏رغبتى مردان بگرفتن زنان بى‏شوهر، و بى‏اعتنائى زنان بدون مانع به مردان بى‏همسر، و بالاخره كساد بازار اين دو گروه به خداوند پناه بريد.

3680- سكونى از جعفر بن محمّد و او از پدرانش عليهم السّلام روايت كرده كه فرمود: رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرموده است: زنهار و بر حذر باشيد از زير بار وام رفتن كه باعث سرشكستگى مديون است. (و مطابق بعضى از نسخ براى شخص دين‏دار عيب است).

3681- امير مؤمنان عليه السّلام فرمود: حذر كنيد از دين، زيرا آن موجب اندوه شب و خوارى روز، براى مديون است.

3682- و نيز آن حضرت فرمود: بپرهيزيد و دورى گزينيد از زير بار قرض رفتن كه خواركننده انسان در روز است، و موجب اندوه و رنج بردن او در شب، و يك بار گرفتارى پرداختش در اين دنيا، و يك بار گرفتارى دير پرداختن، و يا نپرداختن آن، در آخرت را باعث مى‏شود.

3683- معاوية بن وهب گويد: به امام صادق عليه السّلام عرض كردم: به ما گفته‏اند كه در زمان رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله يكى از ياران وى كه اهل مدينه بود از دنيا رفت در حالى كه دو دينار بدهكار بود، رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله حاضر

ص:243

نشد تا بر جنازه وى نماز بخواند و به اصحابش فرمود: بر برادرتان نماز كنيد تا اينكه يكى از خويشانش آن دين را به عهده گرفت. آيا اين صحّت دارد؟ امام صادق عليه السّلام فرمود: آرى صحيح است، و البتّه اين كار را رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله بدان جهت كرد كه مردم متوجّه شوند كه هر كس دينى بگردن دارد ادا نمايد و ديگر اينكه قرضى را بى‏اهميّت تلقّى نكنند. و إلّا بدون شكّ رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله خود از دنيا رفت و مديون بود، امير المؤمنين عليه السّلام شهيد شد در حالى كه بدهى داشت، و حضرت مجتبى عليه السّلام فوت نمود و وام بر عهده‏اش بود، و حضرت سيّد الشّهداء عليه السّلام قرض بگردن داشت و شهيد شد.

شرح: «روشن است كه آن شخص مديون، قدرت اداء دين را داشته ولى اهميّت لازم را نداده تا فوت كرده است، به اين جهت رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله حاضر نشد تا بر جنازه‏اش نماز بخواند نه اينكه هر كس از دنيا رفت و وامى بر عهده داشت مشمول اين حكم مى‏شود».

3684- موسى بن بكر از حضرت كاظم عليه السّلام نقل كرده كه فرمود:

هر كس از راه حلال روزى طلب كرد و تهيدست گشت، به ضمانت و عهده خداوند عزيز و پيامبرش صلّى اللَّه عليه و آله از ديگران وام بگيرد.

ص:244

3685- احمد بن حسن ميثمى از أبى موسى عمر بن يزيد صيقل نقل كرده كه: به امام صادق عليه السّلام عرض كردم: فدايت شوم شخص مى‏تواند قرض كند و به حجّ برود؟ فرمود: آرى، عرض كردم: مى‏تواند قرض كند و ازدواج نمايد؟ فرمود:

آرى، چه او هر روز و هر شب منتظر رسيدن روزيش از جانب خدا مى‏باشد.

3686- ابو ثمامه گويد: به امام جواد عليه السّلام عرض كردم: من در نظر دارم ملازم مكّه و مدينه باشم ولى دين و بدهى به گردن دارم، شما در اين باره نظرتان چيست؟ فرمود به آنجا كه بايد دينت را ادا كنى بازگرد، و بنگر كه خداوند عزيز را ملاقات كنى و دينى بر عهده تو نباشد (هنگام مرگ مديون نباشى) زيرا مؤمن خيانت نمى‏كند.

3687- و امام صادق عليه السّلام فرمود: هر كس دينى دارد و به فكر أداء آنست از جانب خداوند عزيز دو محافظ دارد كه او را در پرداخت دين و وامش يارى مى‏دهند، امّا اگر بفكر پرداخت آن نباشد و سستى نمايد، آن دو فرشته محافظ همان مقدار در يارى او سستى بخرج دهند (يعنى مطابق نيّتش با او رفتار و يارى مى‏شود).

3688- بشّار أسلمى گويد: امام باقر عليه السّلام فرمود: اوّلين قطره خون‏

ص:245

شهيد كه روى زمين مى‏چكد كفّاره گناهان اوست مگر بدهى كه به مردم دارد، و آن را جز أداء به صاحبش كفّاره‏اى نيست.

3689- ابو خديجه سالم بن مكرم گويد: امام صادق عليه السّلام فرمود: هر گاه شخصى نزد كسى رفته و از او تقاضاى وام كند و در فكرش اين باشد كه آن را نپردازد، او خود دزد حرفه‏اى است.

3690- سماعة بن مهران گويد: به امام صادق عليه السّلام عرض كردم:

مردى از ما، سرمايه‏اى دارد كه با آن معاش خود و عيالات خود را مى‏گذراند و بر عهده‏اش دينى است، آيا موجوديش را هزينه خوراك و مخارج خانواده‏اش كند و به انتظار گشايشى باشد تا دين خويش را أداء كند؟ يا دين را أداء نمايد و باز سرمايه‏اى براى مخارج عيالات خويش از اين و آن در اين روزگار سخت و كسادى بازار وام بگيرد، يا از صدقه و زكات امرار معاش كند؟ فرمود: از موجودى خويش دينش را أداء كند و با نداشتن سرمايه چيزى از كسى وام نستاند زيرا خداوند عزيز فرموده: لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْباطِلِ‏ مالهايتان را به باطل ميان خود مخوريد.

شرح: «علامه مجلسى- رحمه اللَّه- فرموده: امام از عدم پرداخت دين و استقراض بدون موجودى هر دو نهى فرمود و به استفاده از مورد زكوات امر فرمود».

ص:246

3691- أبو حمزه ثمالى گويد: امام باقر عليه السّلام فرمود: هر كس حقّ مسلمانى نزد اوست و مى‏تواند كه آن حقّ را به وى أداء كند (ردّ كند) و آن را نزد خود نگهدار از بيم آنكه اگر حقّ را به صاحبش برساند مبادا فقير و تنگدست شود خداوند عزيز از او كه مى‏خواهد با نپرداختن مال ديگران و نگه داشتن حقّ آنها، خود را بى‏نياز سازد تواناتر است كه او را با وجود اين تهى دست بگرداند.

3692- إسماعيل بن أبى فديك از امام صادق از پدرش عليهما السّلام نقل كرده كه فرمود: خداوند با مديون است تا دينش اداء شود مادامى كه قصد ندادن (كه بر او حرام است) نكرده باشد.

3693- و از بريد بن معاويه عجلى نقل كرده‏اند كه گفت: به امام صادق عليه السّلام عرض كردم: بر ذمّه من وامى متعلّق به چند يتيم است و من مى‏ترسم كه اگر مزرعه خود را بفروشم و آن را ادا كنم، دست خالى باقى بمانم، فرمود: مزرعه‏ات را مفروش مقدارى از آن را ادا كن و مقدارى را بگذار (يعنى لازم نيست كه يك جا ادا كنى مى‏توانى در چند قسط ادا كنى).

ص:247

3694- و رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمود: هيچ بدهكارى نيست كه طلبكار از نزدش راضى بازگردد مگر اينكه جنبنده‏هاى زمين و ماهيان دريا براى او دعا مى‏كنند و هيچ بدهكارى نيست كه طلبكار از نزد او ناراضى برگردد و توانائى پرداختن آن را داشته باشد مگر آنكه خداوند عزيز به عدد هر روز و شبى كه مال او را نگهداشته و نپرداخته است گناه و ستم براى او بنويسد.

3695- خضر بن عمرو نخعى گويد: امام صادق عليه السّلام در باره مردى كه از ديگرى طلبكار بود و بدهكار انكار مى‏كرد فرمود: اگر نزد قاضى او را قسم دهد و او قسم ياد كند كه بدهكار نيست، بعد از سوگند ديگر حقّ گرفتن چيزى را از او ندارد، و اگر او را به سوگند واداشت حقّش ساقط مى‏شود و نمى‏تواند چيزى از او بستاند و چنانچه او را بى‏قسم رها كند و سوگندش ندهد حقّ او برجايش باقى است.

شرح: «جمله وسط (و اگر او را به سوگند واداشت- الى- از او بستاند) تكرارى است و در تهذيب و كافى نيست و معنى محصّلى جز جمله سابق ندارد».

3696- سليمان بن خالد گويد: از امام صادق عليه السّلام پرسيدم: مردى مالى از من نزد اوست ولى انكار مى‏كند، سوگندش دادم، قسم ياد كرد، تا اينكه مالى‏

ص:248

از وى به دست من افتاده است، آيا مى‏توانم آن را به جاى مال خود تصرّف كنم و مانند او قسم ياد نمايم؟ فرمود: اگر او به تو خيانت كرده است تو به او خيانت مكن و در آنچه عيبش مى‏كردى خود نيز وارد مشو.

شرح: «اين خبر دلالت دارد كه پس از سوگند حقّ تقاص ساقط مى‏شود و مشهور ميان فقها هم همين است».

3697- معاوية بن عمّار گويد: به امام صادق عليه السّلام عرض كردم: من حقّ مالى بر عهده شخصى دارم و او حقّ مرا انكار مى‏كند، سپس مالى نزد من به وديعه مى‏نهد آيا من حقّ دارم از آن وديعه مال خود را تقاص كنم؟ فرمود: نه، اين خيانت است.

شرح: «شايد اين پس از قسم دادن باشد، يا اينكه مكروه؛ و مشهور بين علماء ما جواز است و اخبارى هم در كتاب تهذيب و استبصار راجع به جواز هست. و جمع ميان اخبار مختلف را چنين كرده‏اند كه در امانت شرعيّه حقّ تقاص هست و در امانت تمليكيّه نيست، و فرقش آنست كه امانت شرعيّه مالى است از ديگرى كه بدون اختيار و اجازه او در تصرّف انسان آمده باشد، و در امانت تمليكيّه صاحب مال به اختيار خود، انسان را بر مال خود مسلّط ساخته است مثلا به اختيار خودش مالش را نزد شخصى امانت نهاده است. و در قسم اوّل حقّ تقاص هست و در قسم دوم نيست و تنها يك مورد است كه شيخ طوسى- عليه الرّحمه- در تهذيب از شهاب بن عبد ربّه از امام عليه السّلام نقل مى‏كند كه تقاص را در امانت تمليكيّه نيز جائز مى‏داند. و بدين سبب اخبار مخالف را حمل بر كراهت كرده‏اند».

3698- زيد شحّام گويد: امام صادق عليه السّلام بمن فرمود: اگر كسى تو

ص:249

را امين دانست و امانتى به تو سپرد به وى باز ده، و اگر كسى با تو خيانت ورزيد، تو به او خيانت مكن.

3699- سيف بن عميره از ابو بكر حضرمى روايت كرده كه گفت: به امام صادق عليه السّلام عرض كردم: مردى مالى بر عهده ديگرى دارد و آن شخص دين را انكار كرده و مال را از او برده است، پس از چندى مالى از منكر نزد طلبكار آمده همانند آنچه از وى برده است، آيا مى‏تواند آن را به جاى مال خويش تصاحب نمايد؟

فرمود: آرى، و بگويد: «خداوندا، من اين مال را بجاى مال خودم كه او از من گرفته بود صاحب مى‏شوم».

شرح: «مورد اين خبر امانت شرعيّه است».

3700- و در خبر ديگرى يونس بن عبد الرّحمن از ابو بكر حضرمى همانند اين خبر را روايت كرده، با اين تفاوت كه گفته است: بگويد: «خداوندا، آنچه برگرفتم از روى خيانت و ستم برنگرفتم، بلكه آن را به جاى حقّى كه داشتم برداشتم».

3701- و در خبر ديگرى آمده كه اگر تقاص‏كننده را سوگند داد، پس از اينكه اين كلمات را گفت جايز است كه به انكار، قسم ياد كند. (يعنى قسم بخورد

ص:250

كه من مالى به فلان شخص بدهكار نيستم).

مصنّف اين كتاب- رحمه اللَّه- گويد: اين اخبار در معنى هماهنگ است و اختلافى ندارد، و آن چنين است كه هر گاه او را سوگند داد و طرف مدّعى عليه سوگند ياد كرد ديگر حقّ ندارد، از او چيزى بستاند. چرا كه:

3702- رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمود: «هر كس به خدا سوگند ياد كرد از او بپذيريد، و هر كس براى او سوگند ياد كردند پس راضى شود و اگر راضى نشود، با خداوند كارى نخواهد داشت».

و اگر منكر خود بدون اينكه مدّعى او را قسم دهد سوگند خورد، و بعد مدّعى طلبكارى كرد يا مال را از او گرفت يا به طور امانت شرعى مالى از وى نزد مدّعى آيد اينها هيچ كدام در نهى داخل نيست و مى‏تواند انجام دهد، و همچنين اگر منكر امانتى نزد مدّعى بنهد مدّعى حقّ ندارد از آن چيزى بردارد زيرا آن امانت تمليكى است و او خود وى را امين دانسته و نزد او نهاده است پس جايز نيست كه بدو خيانت كند آن طورى كه طرف مقابلش بدو خيانت كرد، و هر گاه بر مالش او را سوگند ندهد و خود منكر هم به اختيار خود مال را به امانت نزد او ننهد و به طور غير اختيارى از جانب آن‏

ص:251

شخص مالى نزد وى امانت گذارده شود يا به تصرّف او درآيد پس جايز است حقّ خود را از آن تقاص نمايد بعد از آنكه آن كلام را كه امام در روايت حضرمى فرمود او بر زبان آورد و بگويد، و اين وجه جمع ميان اين اخبار است و لا حول و لا قوّة إلّا باللَّه.

3703- داود بن زربى گويد: به امام هفتم عليه السّلام عرض كردم: من با جماعتى معامله دارم و چه بسا اتّفاق مى‏افتد كه شخصى را نزد من مى‏فرستند و از من كنيز يا چارپائى مى‏گيرند و مى‏برند و باز پس نمى‏دهند، سپس به عكس مالى از آنها نزد من مى‏آيد آيا از آن برگيرم به اندازه‏اى كه آنها از من برده‏اند؟ فرمود: از آنها به همان اندازه كه از تو برگرفته‏اند برگير و اضافه نباشد.

3704- هذيل بن حيان برادر جعفر بن حنان صيرفى كه از اهل كوفه مى‏باشد گويد: به امام صادق عليه السّلام عرض كردم: من به جعفر برادرم مالى سپردم و او گاهى وجهى به من مى‏دهد كه من هزينه زندگى مى‏كنم، از آن به زيارت خانه خدا مى‏روم و صدقه مى‏دهم و از پاره‏اى مردم كه نزد ما زندگى مى‏كنند، پرسيده‏ام آنها گفته‏اند: اين عمل فاسد است و حلال نيست، و من مى‏خواهم نظر شما را بكار بندم، حضرت فرمود: آيا پيش از اينكه پول را بدو بدهى او چيزى بتو مى‏داد؟

ص:252

عرض كردم: آرى، فرمود: اشكالى ندارد از او بستان و بخور و بياشام و به حجّ برو و صدقه بده و چون به عراق رسيدى بگو جعفر بن محمّد اين فتوى را براى من داد.

شرح: «اين خبر دلالت مى‏كند بر اينكه اگر در قرض شرط منفعت نباشد و منفعتى حاصل كند حلال است».

3705- سماعه از امام صادق عليه السّلام سؤال كرد: مردى از كسى طلبكار است و بر او وارد مى‏شود آيا از طعام او مى‏تواند بخورد؟ فرمود: آرى تا سه روز از طعامش استفاده كند و بعد از گذشتن سه روز ديگر چيزى نخورد.

3706- و امام صادق عليه السّلام در معنى آيه شريفه‏ لا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْواهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلاحٍ بَيْنَ النَّاسِ‏ نساء: 114» (خير در نجواى شما نيست مگر اينكه در امر به دادن صدقه يا احسان يا اصلاح ميان مردم باشد) فرمود: مراد از معروف در آيه، قرض الحسن است.

3707- صباح بن سيابه گويد: به امام صادق عليه السّلام عرض كردم كه عبد اللَّه بن أبى يعفور مرا دستور داده است كه از شما سؤال كنم و گفته است: «ما گاهى از اوقات از همسايه‏ها نان قرض مى‏كنيم و كوچكتر يا بزرگتر پس مى‏دهيم حكم‏

ص:253

آن چيست؟» در پاسخ فرمود: ما خود گردو بقرض مى‏ستانيم شصت عدد و هفتاد عدد و در آن كوچك هست و بزرگ نيز هست، عيبى ندارد.

3708- و امام باقر عليه السّلام فرمود: هر كس قرض الحسن بدهد و مدّت را تا وقتى كه قرض‏گيرنده امكان پرداخت پيدا كند قرار دهد، مال او حكم زكات را از حيث ثواب دارد و خود مورد درود فرشتگان است تا زمانى كه آن را باز پس گيرد.

3709- سكونى از امام صادق از پدرش عليهما السّلام روايت كرده كه آن حضرت فرموده است: هر گاه در ذمّه شخص دينى مدّت دار باشد و از دنيا برود مدّت ساقط مى‏شود و بايد بدون انتظار سرآمدن مدّت، دين را ادا كنند.

3710- (در روايت ابى بصير آمده كه) امام صادق عليه السّلام فرمود: چون شخص مديون از دنيا رود، طلبكارى و بدهى مدّت دارش هر دو سر مى‏رسد يعنى بمجرّد فوت مدّت و وعده هر دو دين و طلب حال مى‏شود.

شرح: «فقهاى عظام راجع به ديونش اتّفاق دارند ولى در مطالباتش كه مدّت دارد اختلاف كرده‏اند پاره‏اى به اين نوع روايت عمل كرده‏اند يعنى مدّت دين و طلب هر دو را گويند سر مى‏رسد، و پاره‏اى فقط دين مدّت‏دار را گويند سر مى‏رسد نه مطالبات را».

3711- حسن بن صالح بن حىّ گويد حضرت صادق عليه السّلام در مورد

ص:254

مردى كه مديون بوده و از دنيا رفته است و شخصى ضامن دين او مى‏شود، فرمود: اگر طلبكاران راضى شدند ذمّه ميّت برى خواهد شد.

3712- حسن بن خنيس گويد: به امام صادق عليه السّلام عرض كردم:

كه عبد الرّحمن بن سيابه از مردى طلبى داشت و آن مرد جان سپرد و ما با عبد الرّحمن گفتگو كرديم كه از طلبش صرف نظر كند و متوفّى را ببخشد، وى امتناع ورزيد، امام فرمود: اى واى مگر نمى‏داند اگر بر او ببخشد به هر درهمى ده درهم عوض خواهد گرفت و اگر بر او نبخشد در مقابل هر درهم بيش از يك درهم حقّ او نيست.

3713- سكونى از امام صادق از پدرش از پدرانش عليهم السّلام نقل كرده كه مردى نزد امير مؤمنان عليه السّلام آمد و عرض كرد من مالى بدست آورده‏ام كه در راه طلبش چشم روى هم نهاده و از هر طريق چه حلال و چه حرام اقدام كرده‏ام و اكنون مى‏خواهم توبه كنم حلال و حرامش را هم نمى‏شناسم زيرا نزد من بهم آميخته است چه كنم؟ امير مؤمنان عليه السّلام فرمود: خمس آن را خارج كن، زيرا خداوند عزيز به خمس از مال انسان راضى شده و باقى مال بر تو حلال خواهد بود.

ص:255

شرح: «اخراج خمس در صورتى كه مقدار حرام معيّن نباشد يا كمتر باشد صحيح است و إلّا بايد آنقدر بپردازد تا يقين كند كه آن مقدار حرام را پرداخته است».

3714- وهب بن وهب از امام ششم از پدرش عليهما السّلام روايت كرده كه فرمود: على عليه السّلام در مورد مردى كه فوت كرده بود و بازماندگانى داشت و يكى از آنها اقرار كرده بود كه پدرش يعنى متوفّى فلان مقدار به كسى مديون است، امير مؤمنان عليه السّلام وى را به اندازه سهمش از دين در ميراث ملزم ساخت و از او كم گذاشت و همه دين را از سهم ميراث او كم نفرمود، و اگر دو تن از ورثه كه عادل باشند اقرار كنند كه ميّت مديون است، شهادت محسوب مى‏شود و دين را از همه ميراث كم مى‏كنند، و اگر عادل نبودند فقط از نصيب خود ايشان به مقدارى كه سهمشان است كم مى‏شود، و همچنين اگر بعضى از ميراث‏خواران اقرار به بودن برادرى يا بودن خواهرى كند سهم آن برادر يا خواهر به نسبت از سهم او كم مى‏شود، و امير المؤمنين عليه السّلام فرمود: هر كس اقرار كند كه فلان شخص برادر من است در مال او شريك مى‏شود امّا نسب بدان ثابت نمى‏شود، و اگر دو تن اقرار كنند باز آن شخص مدّعى له شريك در مال مى‏شود مگر اينكه آن دو تن شاهد عادل باشند آن وقت نسبش ثابت و در سهام با همه ورثه شريك خواهد بود و مانند ديگر ورثه با او رفتار خواهد شد.

ص:256

3715- از ابراهيم بن هاشم روايت است كه گفت: محمّد بن أبى عمير- رضى اللَّه عنه- مردى بزّاز بود و ثروتش به سببى از دست رفت و نيازمند گرديد و از مردى ده هزار درهم طلب داشت. مرد بدهكار كه از وضع او اطّلاع يافت خانه مسكونى خود را به ده هزار درهم فروخت و مال را به در خانه أبو عمير آورد، محمّد بن أبى عمير بيرون آمد و مال را ديد و پرسيد: اين چيست؟ گفت: اين مالى است كه از من ميخواستى. محمّد گفت: اين را از كجا آورده‏اى؟ آيا به ارث به تو رسيده؟ گفت:

نه، پرسيد: كسى به تو بخشيده؟ گفت: نه، پرسيد: مزرعه‏اى داشتى و فروختى؟

گفت: نه، پرسيد: پس از كجاست؟ گفت: خانه‏اى داشتم كه در آن زندگى مى‏كردم آن را فروختم كه دينم را ادا كنم، محمّد بن أبى عمير سر برآورد و گفت: ذريح محاربى از امام صادق عليه السّلام مرا حديث كرد كه: «كسى را براى دين از محلّى كه به دنيا آمده بيرون نمى‏كنند» اين پول را برگير من بدان نياز ندارم، و بخدا سوگند كه اكنون در اين حال من نياز به يك درهم دارم ولى از اين پول يك درهم هم وارد منزلم نخواهد شد.

ص:257

و استاد ما محمّد بن حسن بن وليد- رضى اللَّه عنه- روايت كرده كه اگر خانه‏اش وسيع بود چنان كه در قسمتى از آن مى‏توانست زندگى كند بر او واجب است كه در همان قسمت منزل زندگى كند و باقى را بفروشد و دين خود را ادا كند. و همچنين اگر مى‏توانست در خانه‏اى كوچكتر از آن زندگى كند آن را بفروشد و خانه كوچكترى را خريدارى كند و با باقيمانده آن دين خود را ادا نمايد.

3716- و يونس بن عبد الرّحمن به حضرت رضا عليه السّلام طىّ نامه‏اى نوشت: من بر عهده شخصى ده درهم دارم يعنى ده درهم از شخصى طلبكارم و دولت درهمهايى كه وى به من بدهكار است اكنون غير قانونى اعلام كرده و خود درهمهايى بهتر از آنها سكّه زده و رايج ساخته و در آن درهمهاى اوّليّه نسبت به اين سكّه‏هاى جديد نقص‏هايى هست، تكليف آن مرد چيست؟ آيا بر عهده او همان درهم‏هاى سابق از كار افتاده است كه دولت ساقط اعلام كرده يا اين دراهمى كه جديدا دولت رواج داده مى‏باشد؟ آن حضرت در جواب مرقوم فرمود: تو همان درهم‏هاى از كار افتاده را طلب خواهى داشت.

مصنّف كتاب- رحمه اللَّه- گويد: استاد ما محمّد بن حسن حديثى نقل‏

ص:258

مى‏كرد كه درهمهاى جديد كه دولت رواج داده را طلبكار است.

و اين دو خبر، هم آنكه از يونس بن عبد الرّحمن نقل كرديم و هم اينكه از محمّد ابن حسن نقل شد با هم موافقند و فرقى نمى‏كند، اگر پولى به وزن معلوم و مشخّص طلبكار است بايد همان كه طلبكار است بستاند، و اگر نه، پول رايج و معروف كه در دست مردم مى‏گردد طلبكار مى‏باشد و بايد هر زمان پول رايج همان زمان را بستاند.

شرح: «اين حكم در صورتيست كه پول نقدى و سكّه باشد يعنى پول مسكوك طلا يا نقره، امّا اگر اسكناس بود چون قيمت اسكناس اعتباريست و از روى همان پولهاى مسكوك بدان اعتبار داده‏اند در حدود اعتبارش به حساب مى‏آيد. به اين معنى كه قدرت خريد آن اسكناسها نسبت به طلا و يا نقره مسكوك چقدر است؟ كه اگر آن اسكناس ساقط اعلام شد از اسكناسهاى جديد به اندازه اعتبار اسكناس قديم كه بدهكار يا طلبكار بوده حساب مى‏كنند و بدهى را مى‏پردازند و يا طلب را مى‏ستانند، يعنى هنگامى كه يك سكه طلا معادل يك اسكناس ده تومانى بوده و كسى به ديگرى ده تومان يعنى يك اسكناس ده تومانى بدهكار بوده است هر وقت آن اسكناسها از اعتبار افتاد و شخص خواست بدهى خود را بپردازد بايد آن مقدار بدهد كه بتوان با آن يك سكّه تهيّه كرد و اگر بيشتر دهد ربا محسوب مى‏شود و چنانچه كمتر بپردازد بدهكار خواهد بود پس در نقدين وزن و در اسكناس اعتبار و ميزان آن شرط است».

\* (تجارت و آداب آن و اهميّت و احكامش)\*

3717- امام صادق عليه السّلام فرمود: تجارت (داد و ستد) عقل را مى‏افزايد.

شرح: «مراد از عقل در اينجا، عقل معاش است».

ص:259

3718- و نيز آن حضرت عليه السّلام فرمود: ترك تجارت و داد و ستد با مردم عقل را مى‏برد. (و بنا به روايتى كه در كافى است «عقل را كم مى‏كند»).

3719- معلّى بن خنيس گويد: امام صادق عليه السّلام مرا ديد كه سر وقت به بازار نرفته‏ام و دير به كار و كسب مى‏پردازم، به من فرمود: از فردا صبح زود به كارى كه عزّتت در آنست برو.

3720- روح بن عبد الرّحيم از امام صادق عليه السّلام در مورد آيه شريفه كه خداوند مى‏فرمايد: رِجالٌ لا تُلْهِيهِمْ تِجارَةٌ وَ لا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ‏ نور: 36». مردانى كه كار و تجارت آنها را از ياد خدا غافل نمى‏سازد) فرمود: «اينها تاجر بودند و هنگام نماز تجارت را رها كرده آهنگ نماز مى‏كردند و بسوى آن گام برمى‏داشتند و البتّه اينان ثوابشان از كسانى كه بكار مشغول نيستند و به نماز حاضر مى‏شوند بيشتر است».

3721- على بن عبد العزيز گويد: امام صادق عليه السّلام از من سؤال فرمود:

عمر بن مسلم چه مى‏كند؟ عرض كردم فدايت شوم به عبادت رو كرده و دست از كسب و كار كشيده است، فرمود: اى واى! آيا نمى‏داند كسى كه كار را رها كند

ص:260

هيچ دعائى از او به اجابت نمى‏رسد، بعد فرمود: جماعتى از اصحاب رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله هنگامى كه آيه شريفه‏ وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً- الخ» نازل شد مغازه‏هاى خود را بستند و در مسجد به عبادت رو آوردند و با خود مى‏گفتند كه خداوند ما را كفايت كرد، و اين موضوع به گوش رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله رسيد نزد آنها فرستاد و پرسيد چه چيز شما را بدين كار كه كرده‏ايد واداشت؟ گفتند: يا رسول اللَّه خداوند خود روزى ما را تكفّل فرموده لذا ما به عبادت و پرستش او رو كرده‏ايم، فرمود: براستى كه هر كس چنين كند دعايش را خداوند اجابت نفرمايد، بر شما باد كه طلب روزى كنيد و به كار و حرفه‏اى بپردازيد، سپس فرمود: من دشمن دارم آن كس را كه كار را ترك كند و دهان به روى آسمان بگشايد و بگويد: خداوندا، مرا روزى ده، و كوشش را رها كند.

3722- امير مؤمنان عليه السّلام فرمود: به كسب بپردازيد خداوند به شما بركت عنايت فرمايد، براستى كه من از رسول خدا (ص) شنيدم كه مى‏فرمود: روزى ده بخش است، نه بخش آن در تجارت است و يك بخش در غير آن.

3723- و نيز امير مؤمنان عليه السّلام فرمود: به تجارت اقدام كنيد زيرا بى‏نيازى از مردم در آن خواهد بود.

ص:261

3724- امام صادق عليه السّلام فرمود: تجارت را ترك مكنيد كه خوار و بى‏مقدار خواهيد گشت، و به تجارت بپردازيد تا خداوند شما را بركت عنايت فرمايد. و اين خبر را شريف بن سابق تفليسى از فضل بن أبى قرّه سمندى روايت كرده است.

3725- و امير مؤمنان عليه السّلام فرمود: هر كس بدون اينكه احكام شرعى تجارت را بداند به تجارت مشغول شود در ربا فرو رود و باز فرو رود (يعنى پياپى گرفتار شود) پس به داد و ستد در بازار ننشيند مگر كسى كه خريد و فروش را بداند (يعنى احكام آن را).

3726- و امير المؤمنين عليه السّلام در ايّام خلافت در كوفه هر روز اوّل صبح به بازار مى‏رفت و گذر به گذر سركشى مى‏كرد و تازيانه‏اى همراه داشت كه داراى دو سر بود و به آن سبيبه مى‏گفتند، و بر سر هر رهگذرى مى‏ايستاد و فرياد مى‏زد اى جماعت تجّار قبل از هر چيز از خداوند طلب خير كنيد، و بركت را در سهل المعامله بودن جوئيد، و با روى خوش و زبان نرم و حسن خلق با مشتريان و مراجعه‏كنندگان روبرو شويد، و خود را با بردبارى بيارائيد و از ستم دورى كنيد، و با مظلومين انصاف داشته باشيد (يعنى خود را به جاى آنان تصوّر كنيد) و به ربا نزديك نشويد، كيل و وزن را

ص:262

ايفا كنيد (يعنى تمام و كامل بدهيد) و حقّ كسى را كم نداده، در زمين فساد راه نياندازيد، فرمود: پس همين طور در همه بازارها مى‏گشت و مى‏گفت: تا هنگامى كه به دار الخلافه بازگردد و به كار مردم رسيدگى نمايد.

3727- رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمود: هر كس خريد و فروش مى‏كند بايد پنج امر را در نظر بگيرد و مواظب باشد تا به وبال آن مبتلا نگردد و إلّا نه بخرد و نه بفروشد، ربا، سوگند، پنهان نمودن عيب متاع، مدح متاع هنگام فروش، و پست كردن آن هنگام خريد.

3728- و رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمود: اى جماعت تجّار سرهاى خود را بالا كنيد، راه براى شما آشكار شد، روز رستاخيز مبعوث خواهيد شد در حالى كه از گناهكاران باشيد مگر آنكه در گفتار راستى به خرج دهيد.

3729- و رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمود: تاجر فاجر و گناهكار است و گناهكار در آتش است، مگر آن تاجرى كه به حقّ بستاند و به حقّ باز پردازد. (در خريد و فروش رعايت امر خداوند را بنمايد و خدا را در نظر داشته باشد).

3730- و نيز فرمود: اى مردم تاجر، اموال خويش را با صدقه دادن به‏

ص:263

مستمندان محفوظ داشته و بيمه كنيد، تا گناهان شما بخشوده شود و آن گناهان كه به سبب قسمها و سوگندهائى كه مى‏خوريد خداوند ببخشد و تجارتتان بر شما پاك و گوارا باشد.

3731- اصبغ بن نباته گويد: امير مؤمنان عليه السّلام بر فراز منبر مى‏فرمود:

اى گروه تجّار: اوّل ياد گرفتن احكام معاملات، بعد تجارت- دو بار اين جمله را تكرار كرد- بعد فرمود: به خدا سوگند كه ريا در اين امّت از صداى پاى مورچه كه روى سنگ سخت راه برود پنهانتر است، اموال خود را با پرداخت صدقه و زكات بيمه و حفظ كنيد بعد فرمود: تاجر فاجر است و فاجر در آتش، مگر آن كس كه به حقّ بستاند و به حقّ باز دهد.

3732- حسين بن منذر گويد: به امام صادق عليه السّلام عرض كردم:

زوجه‏ام مالى به من سپرده است كه با آن هر كار كه مى‏خواهم انجام دهم و من از آن مال كنيزى خريدارى كرده‏ام آيا مى‏توانم با او همبستر شوم؟ فرمود: نه، زيرا او مال را به تو بخشيده كه به روشنى چشم او بكار بندى و تو قصد دارى كه چشم او را بسوزانى و تاريك كنى؟

شرح: «فقهاى عظام در صورتى كه زن مالى به شوهر بخشد مكروه مى‏دانند كه از آن مال مرد كنيزى براى خود خريدارى كند، زيرا از قرينه معلوم است كه وجه‏

ص:264

را براى غير اين كار بشوهر بخشيده است و عدم جواز أظهر است».

3733- ميسّر بن عبد العزيز كه از اصحاب امام باقر و امام صادق عليهما السّلام است گويد: به امام صادق عليه السّلام عرض كردم مردى به من مراجعه كرده و مى‏گويد: براى من فلان متاع را تهيّه كن و من خود آن متاع را بهتر از آنچه در بازار هست موجود دارم، مى‏توانم همان را بفروشم؟ فرمود: اگر مى‏دانى كه وى ترا متّهم نمى‏كند كه به او گران فروختى مانعى ندارد كه متاع خود را بدو بدهى، و امّا اگر هراس آن دارى كه ترا متّهم نمايد از بازار برايش تهيّه كن.

3734- اسماعيل سكونى از امام ششم از پدرش عليهما السّلام روايت كرده كه آن حضرت فرمود: خداوند متعال بر بعضى از پيامبرانش پيام فرستاد كه با شخص كريم كرامت نما، و با شخص جوانمرد با جوانمردى رفتار كن، و با شخص بخيل همانند خودش، و از شخص تندخو رو گردان.

3735- و امير المؤمنين عليه السّلام فرمود: از رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله شنيدم مى‏فرمود: جوانمردى و بخشندگى قسمتى از ربح است. و اين را به كسى كه متاعى مى‏فروخت سفارش فرمود.

شرح: «مراد آنست كه در معاملات انسان بايد در قيمت سهل گير بوده و با

ص:265

فتوّت و مردانگى داد و ستد نمايد كه اين خود سود است».

3736- و على عليه السّلام بر دختركى گذر كرد كه از قصّاب گوشت مى‏خريد و از او مى‏خواست كه بر آن بيفزايد، امير المؤمنين عليه السّلام فرمود: برايش بيفزا زيرا اين بركتش بيشتر خواهد بود.

3737- و رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمود: خداوند متعال بنده‏اى را دوست دارد كه در معاملاتش سهل‏گير باشد. در فروش آسان گيرد، در خريد آسان گيرد، و در پرداخت و دريافتش نيز آسان بگيرد.

3738- و امام صادق عليه السّلام فرمود: هر مسلمانى كه معامله‏اى كرده باشد و طرف معامله از آن منصرف شده متاع را پس دهد، او بپذيرد و معامله را فسخ نمايد خداوند از گناهان و خطاهاى او در روز رستاخيز در خواهد گذشت.

3739- و امير مؤمنان عليه السّلام فرمود: رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله به مردى گذشت كه متاعى براى فروش آورده بود به او فرمود: بر تو باد به اوّلين بازار (يعنى مواظب باش اوّلين مشتريت را ردّ نكنى).

3740- و نيز آن حضرت عليه السّلام فرمود: صاحب متاع سزاوارتر است به تعيين قيمت كالايش.

ص:266

3741- و رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله ما بين سپيده صبح تا طلوع آفتاب خريد و فروش را نهى فرموده است.

شرح: «اين نهى مورد خاص دارد و مطلق نيست و مراد مغازه‏داران و فروشندگان كالاهايى است كه زمان در آن دخيل نيست مانند بزّازان و لباس فروشان، امّا سبزى فروشان كه بايد بعد از اذان صبح به ميدانهاى ميوه و سبزى مراجعه كرده، موادّ مصرفى خود را تهيّه و خريدارى كنند و قبل از طلوع به شهر آورده در اختيار مصرف‏كننده قرار دهند، يا نانوايان كه اينها از مورد نهى مستثنى مى‏باشند، زيرا در شهرهاى بزرگ امكان ندارد با تعطيل خريد و فروش در زمان معيّن بين الطّلوعين ادامه زندگى داد. چنان كه مشاهده مى‏كنيم و مسلّما رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمانى نمى‏دهد كه امّتش در حرج افتد، و از قرينه پيداست كه مراد فروشندگان كالاهايى است كه زمان دخالتى در آن ندارد نه مثل ارزاق عمومى كه توزيع و پخش آن ناگزير بايد در بين الطّلوعين باشد».

3742- و امام باقر عليه السّلام فرمود: با مشترى مماكسه كنيد (يعنى قيمتى بگوئيد كه اگر او تخفيف خواست بدو تخفيف بدهيد)، زيرا اين دل را آسوده‏تر مى‏سازد و لو به قيمت زياد خريدارى كند، زيرا آن كس كه در خريد و فروش مغبون شود نه كارش پسنديده است نه خود اجر ببرد.

3743- و آن حضرت فرمود: در خريد چهار چيز در قيمت گفتگو نكنيد:

خريد گوسفند براى قربانى عيد، و در خريد كفن، و در خريد برده، و در كرايه سوارى‏

ص:267

براى رفتن به مكّه.

شرح: «در اين خبر معلومست كه به اصطلاح عوام چانه زدن در اين چند چيز منع شده است، ولى خبرى هم رسيده كه دلالت دارد بر اينكه مراد از منع در اين خبر كراهت است نه نهى تحريمى و آن خبر سواده است كه گويد: ما جماعتى در سفر حجّ در منى بوديم و در آن سال گوسفند كم بود، به حضرت صادق عليه السّلام برخورد كرديم كه در كنار گوسفندانى ايستاده بود و با صاحبانش سخت در باره قيمت گفتگو مى‏كرد، و وقتى فارغ شد پرسيد: شايد شما بسيار تعجّب كرديد از اينكه در كم كردن قيمت مى‏كوشيدم، گفتيم: آرى، فرمود: مغبون نه كارش مورد پسند است نه اجرى برده است».

3744- و امام علىّ بن الحسين عليهما السّلام به كارگزار خويش فرمود:

هر گاه براى حجّ ما يحتاجى براى من تهيّه مى‏كنى آن را بخر ولى با فروشنده راجع به قيمت گفتگو مكن (و به اصطلاح عاميانه چانه مزن) و اين خبر را زياد بن مروان قندى از عبد اللَّه بن سنان از امام صادق عليه السّلام نقل كرده است.

\* (وفا و كم فروشى)\*

3745- ميسّر از حفص روايت كرد كه گفت: به حضرت صادق عليه السّلام عرض كردم: مردى قصدش اينست كه در كيل و وزن حق را ايفا نمايد ولى وقتى كيل مى‏كند درست انجام نمى‏دهد، فرمود: اطرافيانش چه مى‏گويند، گفت:

عرض كردم: مى‏گويند حقّ را تمام نداد، فرمود: او از كسانى است كه نبايد بدين كار

ص:268

گمارده شود.

3746- اسحاق بن عمّار گويد: امام صادق عليه السّلام فرمود: هر كس ترازو در اختيار گيرد و نيّتش اين باشد كه حقّ خوش را تمام بستاند، برنمى‏گيرد مگر بيش از حقّش، و هر كس در فكرش اين باشد كه مساوى دهد، نمى‏دهد مگر ناقص.

شرح: «مراد آنست كه بايد در هنگام گرفتن حقّ به كمتر از آنچه بايد بستاند بسنده كند و در وقت ايفاء به بيشتر از آنچه بايد بدهد عمل نمايد تا به حقّ و واقع رفتار كرده باشد.

3747- حمّاد بن بشير گويد: امام صادق عليه السّلام فرمود: در سنجش ميزان كسى حقّ را وفا نمى‏كند مگر اينكه شاهين كفه ترازو بسمت خريدار مايل باشد.

3748- و در خبر ديگرى آمده كه پرداخت تمام و كامل نمى‏شود مگر اينكه ترازو بنفع خريدار زيادى نشان دهد.

3749- و از اسحاق بن عمّار روايت است كه گفت: به امام صادق عليه السّلام عرض كردم: من كيسه پول را از دست طرف گرفته، وزن مى‏كنم بعد كم‏كم آنها را ردّ مى‏كنم و گاهى چيزى اضافه مى‏ماند، چه كنم؟ حضرت فرمود: در پرداخت به اين و آن درست دقّت كافى به عمل مى‏آورى؟ گويد: عرض كردم: آرى، فرمود: اشكال ندارد.

ص:269

شرح: «زيرا ممكن است دهنده كيسه خود براى ايفاء اندكى ترازو را چربانيده باشد و اين اضافه از آن جهت باشد».

\* [بيعانه‏]\*

3750- وهب بن وهب از حضرت صادق از پدرش عليهما السّلام روايت كرده كه فرمود: امير مؤمنان عليه السّلام مى‏فرمود: بيعانه معنى ندارد جز اينكه بخشى از ثمن و قيمت مال باشد.

شرح: «در عرف آن مردم چنين بوده كه بخاطر آنكه صاحب متاع جنس را نفروشد و براى مشترى نگه دارد مبلغى به فروشنده مى‏دادند كه اگر مشترى پسنديد وجه را بابت قيمت محسوب دارد و إلّا پس دهد، و امام عليه السّلام مى‏فرمايد اين الزام‏آور نيست چون معامله‏اى واقع نشده مگر اينكه جنس را خريدارى كرده باشد و مبلغى از ثمن را اداء كند تا بعدا بقيّه را پرداخته مال را تحويل بگيرد.

\* (باب بازار و محلّ كسب و كار)\*

3751- امير مؤمنان عليه السّلام فرمود: مردى بيابان‏نشين از بنى عامر نزد رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله آمد و از آن حضرت پرسيد: بدترين مكانهاى زمين كجاست و بهترين جايهاى آن كجا؟ رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمود: بدترين مكانهاى زمين محل‏هاى خريد و فروش اجناس و أمتعه است، و آنجا ميدان مسابقه‏

ص:270

ابليس است؛ هر بامداد با پرچم خويش حركت كرده تخت فرمانروائى خود را در سوق استوار مى‏كند و ذرارى خويش را به هر سو گسيل مى‏دارد و آنان از اين چند قسم خارج نيستند، يا مأمور كاستن پيمانه هستند، يا مأمور كم‏فروشى در ميزان و سنجش، يا دزدى در ذرع پارچه و دروغزنى در وصف كالا و متاع و غيره و فرزندانش را سفارش مى‏كند و مى‏گويد: بر شما باد به آنكه پدرش مرده و شما پدرتان زنده است (يعنى بنى آدم كه پدرشان مرده و شما كه پدرتان من هستم و اكنون زنده‏ام) پس او را بفريبيد. و هر روزه همين كار اوست، اوّلين كسى كه وارد بازار مى‏شود و آخرين كسى است كه از بازار خارج مى‏گردد، سپس رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمود: و بهترين مكانهاى زمين مساجد است، و محبوبترين مردم نزد خداوند عزيز آن كس است كه زودتر از همه داخل مى‏شود و از همه ديرتر بيرون مى‏رود.

شرح: «سوق و بازار هر كجا كه محلّ خريد و فروش است مى‏باشد و اختصاص به بازار معروف نزد ما ندارد و همه مغازه‏داران بازارى هستند و همه كسبه خيابانها جزء اهل سوق محسوبند».

3752- و امير المؤمنين عليه السّلام فرمود: بازار مسلمانان مانند مساجد آنان است، پس هر كس بامداد به جايى كه صاحب معيّن نداشت سبقت گرفت او به آن مكان سزاوارتر است از ديگران تا شب سر رسد.

\* (ثواب و أجر دعا در بازار)\*

3752- ابو بصير گويد: امام صادق عليه السّلام فرمود هر كس وارد بازار يا

ص:271

مسجد جماعتى شود و يك بار بگويد:

«أشهد أن لا إله إلّا اللَّه وحده لا شريك له و اللَّه اكبر كبيرا، و الحمد للَّه كثيرا، و سبحان اللَّه بكرة و اصيلا، و لا حول و لا قوّة إلّا باللَّه العلىّ العظيم، و صلّى اللَّه على محمّد و آله الطّاهرين»

براى او مطابق است با يك حجّ قبول شده.

معنى دعا: «اقرار مى‏كنم كه خدائى و معبودى نيست جز خداوند يكتا كه شريك و نظيرى براى او نيست، و خداوند بزرگ است، بس بزرگ و ستايش او را بجا مى‏آورم بسيار، تنزيه او مى‏نمايم هر بامداد و شام، و هيچ حركت و نيروئى نيست مگر به خداوند برترين و بزرگ.»

3754- ابو الفضل سدير صيرفى گويد: امام باقر عليه السّلام فرمود: اى أبا فضل آيا در بازار مكانى براى تو هست كه در آن بنشينى و با مردم به داد و ستد پردازى؟ گويد: عرض كردم: آرى، فرمود: بدان هيچ مردى نيست كه در بازار و مكان خود صبح را شام كند و آن هنگام كه در بازار پا مى‏نهد بگويد:

«اللّهمّ إني أسألك خيرها و خير أهلها، و أعوذ بك من شرّها و شرّ أهلها»

جز اينكه خداوند عزيز فرشتگانى را بر او گمارد كه او را محافظت كنند و مواظب او باشند تا به منزلش‏

ص:272

بازگردد پس به او گويد: من در اين روز ترا در پناه گرفتم از شرّ بازار و بازاريان، و چون در جاى خود مى‏نشيند به هنگام جلوس بگويد:

«أشهد أن لا اله إلّا اللَّه وحده لا شريك له، و أشهد أنّ محمدا عبده و رسوله صلّى اللَّه عليه و آله، اللّهمّ إنّى اسألك من فضلك حلالا طيّبا، و أعوذ بك من أن أظلم أو أظلم، و أعوذ بك من صفقة خاسرة و يمين كاذبة»

(يعنى: اقرار مى‏كنم كه معبودى جز خداوند يكتا و يگانه نيست كه شريك براى او نيست، و شهادت مى‏دهم كه محمّد بنده و فرستاده اوست، پروردگارا، من از فضل و كرمت از تو روزى حلال و طيّب مى‏خواهم و پناه مى‏برم به تو از اينكه ستم كنم يا مورد ستم واقع گردم، و پناه مى‏برم به تو از معامله زيان‏دار و سوگند دروغ) و چون اين را گفت، فرشته پاسدار او گويد: بشارت باد ترا كه در اين روز كسى نصيبش از تو افزونتر نباشد و به زودى آنچه خداوند ترا نصيب فرموده فراوان و حلال و طيّب و با بركت به تو خواهد رسيد.

3755- و روايت شده كه هر كس در بازار خداوند را ياد كند يا در بازار ذكر خدا گويد، خداوند گناهان او را بيامرزد به شمار فصيح و اعجمى كه در بازار است، (و مراد از فصيح آنچه سخن مى‏گويد است و مراد از أعجم آنچه سخن نمى‏گويد مى‏باشد، يعنى زباندار و لال).

3756- و امام صادق عليه السّلام فرمود: هر كس خداوند را در بازار ياد

ص:273

كند خداوند به عدد أهل بازار گناهان او را بيامرزد.

\* (دعائى كه هنگام خريد مال التّجاره بايد كرد)\*

3757- محمّد بن مسلم از يكى از دو امام صادق و امام باقر عليهما السّلام روايت كرده كه مى‏فرمود: هر گاه متاعى خريدارى كردى، سه بار

«اللَّه اكبر»

بگوى، سپس بگو:

«اللّهم إني اشتريته ألتمس فيه من خيرك فاجعل لي فيه خيرا، اللّهمّ إنّى اشتريته ألتمس فيه من فضلك فاجعل لي فيه فضلا، اللّهمّ إني اشتريته ألتمس فيه من رزقك فاجعل لي فيه رزقا»

سپس هر يك از اين دعاها را سه بار تكرار كن.

معنى دعا: پروردگارا من اين متاع را خريده‏ام و از خير تو در آن مى‏طلبم، خداوندا من اين مال را خريدارى كرده‏ام و از فضل تو در آن مى‏طلبم پس براى من در آن ربحى قرار ده، خدايا من اين مال را خريده‏ام و در آن از رزق و روزى تو مى‏طلبم پس براى من در اين مال روزى قرار ده.

3758- و حضرت رضا عليه السّلام بر متاع مى‏نوشت: «بركت باد ما را در اين».

\* (دعا هنگام خريدن حيوان)\*

3759- عمر بن ابراهيم گويد: امام هفتم عليه السّلام فرمود: هر كس‏

ص:274

چهارپائى را خريدارى كرد، در جانب چپش بايستد و موى پيشانى آن حيوان را به دست بگيرد و بر سرش فاتحة الكتاب را قراءت كند و قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ، و قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ‏، و قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ‏، و همچنين آخر سوره حشر و آخر سوره بنى اسرائيل‏ قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمنَ‏ و آية الكرسى را نيز قرائت نمايد و چون چنين كند پس اين موجب محفوظ بودن آن حيوان از آفتهاست.

شرح: «آخر سوره حشر سه آيه مباركه است كه ابتدا مى‏شود به: هُوَ اللَّهُ الَّذِي لا إِلهَ إِلَّا هُوَ- تا قوله- و هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ‏

3760- ثعلبة بن ميمون گويد: امام صادق عليه السّلام فرمود: چون كنيزى خريدارى كردى دعا كن و بگو:

«اللّهمّ إنّي أستشيرك و أستخيرك»

«خداوندا با تو مشورت مى‏كنم و از تو خير مى‏خواهم». و هر گاه چهارپائى يا گوسفند و گاوى خريدى دعا كن و بگو:

«اللّهمّ قدّر لي أطولهّنّ حياة و أكثرهنّ منفعة و خيرهنّ عاقبة»

«خداوندا مقدّر فرما كه عمرش از همه طولانى‏تر و منفعتش از همه بيشتر و عاقبتش از همه نيكوتر باشد».

\* (معامله حيوان و شرط و اختيار در آن)\*

3761- امام صادق عليه السّلام فرمود: خريدار حيوان تا سه روز حقّ فسخ‏

ص:275

دارد، چه شرط بنمايد و چه شرط ننمايد.

3762- و نيز فرمود: هر كس از ديگرى متاعى خريد هر دو اختيار فسخ دارند تا از يك ديگر جدا شوند، و چون جدا گشتند بيع لازم مى‏شود و حقّ فسخ ساقط مى‏گردد.

شرح: «در اصطلاح فقها اين را خيار مجلس گويند».

3763- و نيز آن حضرت عليه السّلام در مورد اينكه اگر مردى از ديگرى برده‏اى يا حيوانى بخرد و شرط كند يك روز يا دو روز اختيار فسخ داشته باشد، پس برده بميرد يا حيوان سقط شود يا آفتى بدان برسد ضامنش كه خواهد بود؟ فرمود:

خريدار ضمانى ندارد تا مدّت شرط تمام شود و مال به مالكيّت مستقرّ از آن او گردد.

شرح: «زيرا قبل از اين معنى در مدّت شرط، مالكيّتش متزلزل بوده است».

3764- و اسحاق بن عمّار از حضرت كاظم عليه السّلام روايت كرده كه فرمود: هر كس متاعى را بخرد (و مالك شود ولى نه ثمن را بپردازد و نه جنس را تحويل بگيرد) و برود و باز نگردد، تا سه روز، از آن اوست و پس از آن بايع در فروش آزاد است.

3765- و عبد اللَّه بن سنان گويد: امام صادق عليه السّلام فرمود:

ص:276

مسلمانان به شرطهايى كه (در معاملات عقدى) مى‏كنند لا جرم پاى‏بند هستند مگر شرطى كه با كتاب خداوند عزيز سازگار نيست كه آن جايز نمى‏باشد.

3766- زرارة گويد به امام باقر عليه السّلام عرض كردم: شخصى از ديگرى متاعى را مى‏خرد، سپس نزد او باقى مى‏گذارد و مى‏گويد: باشد تا قيمتش را آورده، آن را ببرم، حكمش چيست؟ فرمود: اگر تا سه روز بازگشت و به وعده‏اش عمل نمود فبها، و إلّا حقّى نسبت به مال ندارد.

3767- و در روايتى ديگر از ابن فضّال از حسن بن على بن رباط از زراره يا از ديگرى كه نام نبرده است از امام صادق عليه السّلام نقل كرده كه فرمود: اگر در بيع حيوان، حيوان تا قبل از سه روز آسيب ديد، از آن فروشنده مى‏باشد.

و هر كس كنيزى خريدارى كند و به فروشنده بگويد: من وجه آن را مى‏آورم و آن را تصرّف مى‏كنم و برود، تا يكماه مهلت دارد و پس از گذشتن يكماه حقّى به كنيز ندارد.

و ضمان در اجناسى كه يك روزه فاسد مى‏شود مثل سبزيجات و تره‏بار و

ص:277

ميوه‏ها يك صبح تا شام است (يعنى ضمان فروشنده).

شرح: «منظور اينست كه چيزهايى كه فاسد مى‏شود اگر انسان بخرد و نزد فروشنده گذارد كه بعدا قيمتش را بدهد و جنس را ببرد، فروشنده بيش از يك روز ضامن نگهدارى آن نيست».

\* (جداگشتنى كه موجب سقوط خيار است)\* با بدن است يا به گفتار

3768- حلبى گويد: امام صادق عليه السّلام فرمود: پدرم عليه السّلام زمينى خريدارى كرد كه به آن عريض مى‏گفتند و هنگامى كه بيع خاتمه يافت و مسجّل شد برخاسته، بيرون رفت، عرض كردم پدر جان در برخاستن شتاب كردى؟ فرمود:

پسر جان من مى‏خواستم كه معامله لازم شود و حقّ خيار مجلس ساقط گردد.

3769- محمّد بن مسلم گويد: از امام باقر عليه السّلام شنيدم كه مى‏فرمود:

زمينى خريدارى كردم و همين كه ايجاب و قبول انجام پذيرفت برخاسته و چند گامى برداشتم سپس بازگشتم و قصدم از اين عمل لزوم معامله بود به سبب جدائى متبايعين يعنى خريدار و فروشنده.

ص:278

\* (تنظيم سند و قباله‏اى كه در بيع و شرط نوشته مى‏شود)\*

3770- سعيد بن يسار گويد: به امام صادق عليه السّلام عرض كردم: ما با جماعتى از مزرعه‏داران و غير ايشان رفت و آمد داريم و به آنها جنس مى‏فروشيم و هر ده تومانى را كه برايم جنس داده‏ايم با آنها دوازده يا سيزده تومان حساب مى‏كنيم كه تا يك سال به همين قرار عمل مى‏شود و در مقابل خريدار مى‏نويسد: زمين يا خانه‏اش را به ما فروخته و قيمت را دريافت داشته است به آن قيمتى كه ما با سود به حساب او آورده‏ايم و ما آن قرار داد و مكتوب را حفظ مى‏نمائيم، اگر تا آخر سال يا مدّت قرارداد وجه اجناس را پرداخت كه مكتوب را به او ردّ مى‏كنيم و اگر نياورد ملك را تصاحب مى‏نمائيم. امام عليه السّلام فرمود: اگر مال را نياورد از آن توست و اگر در وقت معيّن آورد زمين يا هر چه بوده بايد به او بازگردانى.

3771- اسحاق بن عمّار گويد: مردى از امام صادق عليه السّلام در حضور من سؤال كرد كه مرد مسلمانى نياز پيدا كرده كه خانه‏اش را بفروشد تا رفع نياز نمايد،

ص:279

نزد برادرش آمده و مى‏گويد اين خانه را بفلان قيمت بتو مى‏فروشم زيرا بيشتر دوست دارم كه اين خانه از آن تو باشد تا ديگرى، با اين شرط كه اگر تا يك سال وجه را حاضر كردم تو بازستانى و بيع فسخ شود و اگر نتوانستم خانه از آن تو باشد. فرمود: اين اشكالى ندارد اگر تا رأس مدّت پول را حاضر كند و به خريدار دهد درست است.

عرض كردم: اگر مبيع محصولى داشت؟ فرمود: از آن مشترى است، مگر نه اينكه اگر تلف مى‏شد از آن وى بود.

مؤلّف گويد: و استاد ما محمّد بن حسن- رضى اللَّه عنه- فرمود: اگر چنين قراردادى (يعنى قباله ملك و بيع و شرطى) نزد امينى تنظيم شود و مكتوب نزد او ماند كه طبق آن دو طرف معامله عمل نمايند بر امين واجب است كه آنچه هر دو اتّفاق دارند معمول نمايد و جائز نيست كه آن را از وقت حاجت تأخير اندازد و به آن كس كه نيازمند آنست ندهد (مراد آنست كه در رأس مدّت اگر فروشنده وجه را حاضر ساخت، او حقّ ندارد به تعويق اندازد تا مدّت بگذرد و خريدار به طور مستقرّ صاحب خانه گردد).

و نيز گويد: شنيدم استادم مى‏فرمود: من از مشايخم- كه خدا از ايشان خشنود باد- شنيدم كه مى‏فرمودند: قراردادهاى اين چنين (بيع و شرطى) كه ميان دو

ص:280

طرف امضاء مى‏شود به حكم خود باقى است و نبايد بر احكام حمل كرد (يعنى از حيث لزوم و جواز و بگوئيم اين بيع لازم بوده و آن جايز) زيرا اگر حمل بر آنها شود باطل خواهد گشت، و مسلمانان از پايبندى به شروط خود ناگزيرند البتّه در آن شروطى كه مطابق كتاب خداوند عزيز است، و هر گاه فروشنده مبلغى از قيمت را حاضر كرد چه در وقت، چه قبل از مدّت پرداخت، و أجل (مدّت) سر رسيد و نتوانست بقيّه را بپردازد بر آن امين لازم است كه مال دريافت شده را با شاهد گرفتن اگر گيرنده مالدار است، و اگر ثروتمند نيست با رهن گرفتن از او مسجّل سازد، و چنانچه امر كند او را به ردّ كردن مال به آن كس كه از او گرفته است پس اين بهتر و رساتر خواهد بود، و اگر در متن قرار داد كه به امضاء هر دو رسيده چيزى غير از اين بود، هر دو را بر آن وادارد، به يارى خداوند متعال.

\* (باب خريد و فروش)\*

3772- منصور بن حازم گويد: امام صادق عليه السّلام فرمود: «هر گاه متاعى را خريدارى كردى كه آن مكيل و يا موزون بود تا تحويل نگرفته‏اى آن را مفروش مگر آنكه به همان مبلغ خريد به ديگرى واگذارى، امّا اگر مكيل يا موزون نبود پس آن را همان طور بفروش (يعنى مشترى را وكيل كن كه آن را تحويل گيرد).

ص:281

3773- عبد الرّحمن بن أبى عبد اللَّه گويد: از امام صادق عليه السّلام پرسيدم:

مردى بر عهده‏اش يك پيمانه گندم است، پس يك پيمانه گندم از فروشنده‏اى خريدارى مى‏كند و فروشنده مى‏گويد: خود برو و حقّت را برگير. فرمود: اشكالى ندارد.

3774- حلبى گويد: امام صادق عليه السّلام در مورد شخصى كه از مردى مقدارى گندم به چند درهم خريده و نيمى از آن را تحويل گرفته است، بعد از مدّتى براى اخذ بقيّه مراجعه ميكند در حالى كه قيمت تغيير كرده، يا بالا رفته و يا تنزّل نموده است فرمود: اگر روزى كه آن را خريده نرخ را تعيين كرده باشد كه چقدر است همان قيمت را بايد بپردازد و چنانچه تعيين نرخ نكرده باشد پس به قيمت روز است، همچنين گويد: شخصى كه دو نوع گندم داشته هر كدام به يك قيمت و يكى بهتر از ديگرى بوده وى آن دو را مخلوط كرده است و نرخى براى آن معيّن نموده، به آن نرخ مى‏فروشد. فرمود: درست نيست كه چنين كارى كند و اين دغلى با مسلمانان است مگر اينكه به مشتريان اعلام كند.

3775- أبو العطارد گويد: به امام صادق عليه السّلام عرض كردم: مردى گندمى مى‏خرد و پيش از تحويل گرفتن آن، نرخ تغيير يافته است (يعنى تنزّل كرده‏

ص:282

است). چه كند؟ فرمود: من خوش دارم جنس را تحويل بگيرد همچنان كه اگر سعر (قيمت) بالا مى‏رفت تحويل مى‏گرفت.

3776- حلبى گويد: امام صادق عليه السّلام فرمود: صحيح نيست كه كسى متاع مكيل يا موزونى را به غير از پيمانه يا سنگ يا مثقال آن بلد بفروشد.

3777- عبد الصّمد بن بشير گويد: محمّد بن قاسم گندم فروش به امام صادق عليه السّلام گفت: خداوند به شما خير دهد، من به شخصى گندمى فروختم به مدّت، و خريدار آن را تحويل گرفته است بعد نرخ تغيير كرده است و آن مرد مراجعه كرده مى‏گويد: پول ندارم (يعنى جنس را برمى‏گردانم). حكم چيست؟ فرمود: به قيمت روز از او بستان، عرض كردم: من مى‏دانم كه اين همان گندمى است كه از من خريدارى كرده است، فرمود: از او پس نگير صبر كن تا او به ديگرى بفروشد و بدهى خود را بپردازد، گفت: خدا دماغم را بر خاك ماليد كار را بر من آسان كرد نپذيرفتم بر من سخت گرفت.

3778- حلبى گويد: از امام صادق عليه السّلام سؤال كردم: مردى گندم‏

ص:283

خريده و براى او بهتر و رواج‏تر اينست كه آن را آب بزند بدون اينكه نظر به وزن آن داشته باشد كه زياد مى‏شود؟ فرمود: چنانچه اصلاح آن با آب زدن بوده و چاره‏اى جز آن نداشته باشد و آن را رواج ندهد مگر اين كار، و منظورش سنگين كردن آن هم نباشد، اشكالى ندارد، و اگر مى‏خواهد دغلكارى كند درست نيست.

3779- اسحاق مدائنى گويد: از امام صادق عليه السّلام پرسيدم: كشتى گندم مى‏رسد و مردم براى خريد وارد كشتى شده با صاحب مال مشغول گفتگويند كه يكى از آنها همه گندم را يك جا خريدارى مى‏كند، مردم از او سؤال كرده و گندم مى‏خواهند و او هر چه گندم خواستند مى‏دهد و امّا تحويل دهنده صاحب اوّل است و او پول را مى‏گيرد. فرمود: اشكالى ندارد، نمى‏بينم جز اينكه وى را با خود شريك ساخته‏اند، عرض كردم: صاحب گندم قپاندار يا پيماينده خود را مى‏خواند و مى‏گويد: براى اين مردم پيمانه كن، پس از او ما خود كارگرانى داريم و آنها هم پيمانه مى‏كنند و زياد و كم مى‏آيد. فرمود: مادامى كه تفاوت زياد نباشد اشكالى ندارد.

3780- از خالد بن حجّاج كرخى روايت است كه گفت: به امام صادق‏

ص:284

عليه السّلام عرض كردم: من گندم عمده مى‏خرم بصورت نسيه به مدّت معيّن، و هنوز خود تحويل نگرفته‏ام تجّار از من خريدارى مى‏كنند. فرمود: اشكالى ندارد كه بمدّت بفروشى همچنان كه خريدارى كردى و بر تو نيست كه تحويل دهى يا خود تحويل گيرى، عرض كردم فدايت شوم اگر آن را تحويل گرفتم مى‏توانم به همان يك بار كيل به ديگران واگذارم؟ فرمود: اشكالى ندارد در صورتى كه راضى شوند. و نيز فرمود: هر گندمى كه سر خرمن يا بارگاه خريدارى شود و از جانب خداوند آسيبى بدان رسد مشترى جز پولى كه داده طلبكار نيست و آنچه گندم به وصف خريدارى كند و نام محلّ كشت را تعيين نكند (يعنى كلّى بر ذمّه خريدارى كند) و گندم آماده فروش آسيب ببيند بر فروشنده است كه گندم را تحويل دهد. به امام عليه السّلام عرض كردم من گندمى از شخصى خريدارى كرده‏ام و هنوز وزن و پيمانه نشده به ديگرى مى‏فروشم و مى‏گويم نماينده‏ات را بفرست تا هنگامى كه براى تحويل پيمانه مى‏كنند او ناظر باشد، فرمود: اشكالى ندارد.

شرح: «در موردى كه گفت: «تجّار از من قبل از قبض خريدارى مى‏كنند» بايد گفت شايد مراد واگذارى به رأس مال است كه بيع توليه شده باشد چنان كه گذشت».

3781- حلبى گويد: امام صادق عليه السّلام در باره مردى كه از ديگرى‏

ص:285

يك لنگه گندم به كيل معيّن خريدارى كرده و فروشنده به مشترى گفته است كه اين لنگه ديگر را نيز بدون اينكه وزن يا كيل شود به همان پيمانه آن لنگه از من خريدارى كن، فرمود: اين صحيح نيست مگر اينكه پيمانه شود، و فرمود: هر خواربارى كه نام پيمانه و وزن بر آن نهاده‏اند آن را نمى‏توان به مجازفه و تخمين فروخت و اين كار در خريد و فروش گندم مكروه است.

3782- و عبد الرّحمن بن أبى عبد اللَّه گويد: از امام صادق عليه السّلام سؤال كردم: مردى گندمى خريده و من به همان كيلى كه او كرده از او خريدارى كردم و قبولش داشتم، فرمود: اشكالى ندارد لكن آن را مفروش مگر اينكه پيمانه كنى.

3783- و عبد الرّحمن بن حجّاج گويد: از امام صادق پرسيدم: از زيادى و كمى پيمانه‏ها و وزنه‏ها، فرمود: اگر از اختلاف ناچيزى بيشتر نشود مانعى ندارد. (زيرا در اثر برودت يا گرمى هوا حجم اندكى تغيير مى‏كند).

3784- و جميل بن درّاج از آن حضرت پرسيد از كسى كه كاه خرمنى را يك جا بخرد به هر بارى فلان مبلغ و كاه را تحويل گرفته، بفروشد پيش از آنكه گندم‏

ص:286

آن كاه پيمانه شود. فرمود: اشكال ندارد (زيرا آن حكم طعام را ندارد).

3785- زراره گويد: از امام باقر عليه السّلام پرسيدم مردى از گندم دهى معيّن پيش خريد كرده است. فرمود: اشكالى ندارد، اگر آن سال گندم داد پس آن مقدار كه خريده از آن اوست و اگر گندم نروييد بر عهده فروشنده دين است.

3786- حسن بن عطيّه گويد: از امام صادق عليه السّلام سؤال كردم كه:

ما از كشتيهايى كه گندم حمل مى‏كنند با پيمانه گندم مى‏خريم سپس آن را كه پيمانه مى‏كنيم افزون است. حكم آن چيست؟ فرمود: گاهى هم كم است؟ عرض كردم:

آرى، فرمود: كسرى را مى‏پذيرند و مى‏دهند؟ عرض كردم: نه، فرمود: اگر چنين است اشكال ندارد.

3787- حلبى گويد: از امام صادق عليه السّلام سؤال كردم: شخصى ميوه را بر سر درخت مى‏خرد، سپس پيش از آنكه آن را برگيرد مى‏فروشد، فرمود: اشكالى ندارد اگر سودى در اين كار مى‏يابد پس بفروشد (چون مادامى كه چيده نشده مكيل و موزون نيست) حلبى گويد: از او عليه السّلام سؤال شد در مورد خريد خرما و انگور و

ص:287

ساير ميوه‏ها سه يا چهار سال پى در پى. فرمود: اشكالى ندارد، مى‏گويى اگر امسال ميوه نداد سال ديگر خواهد داد. و أمّا اگر بيش از يك سال نمى‏خرى پس بايد صبر كنى تا درخت، ميوه بدهد. حلبى گويد: و باز از امام سؤال شد در مورد كسى كه ميوه جاى معيّنى را كه نامش را برده پيش خريد مى‏كند و ميوه آن سرزمين در آن سال مى‏سوزد و بكلّى نابود مى‏شود، حكم آن چيست؟ فرمود: در چنين مسأله‏اى نزد رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله دعوايى طرح شد و كشمكش مى‏كردند، و رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله چون ديد منازعه را رها نمى‏كنند بكلّى پيش خريد ميوه را نهى فرمود تا ميوه بر سر درخت پيدا شود ولى حرام نكرد. و بدين جهت اين را نهى فرمود كه خصومت را خاتمه دهد.

شرح: «اين خبر دلالت بر اين دارد كه نهى معنايش كراهت است نه حرمت و بلكه ارشادى است تا ديگر خصومت رخ ندهد».

3788- ربعيّ گويد: امام صادق عليه السّلام در مورد كسى كه ميوه خرما را سر درختى يك جا مى‏فروشد و يك كيل را استثنا مى‏كند (يعنى همه ميوه را فروخته جز مقدار كمى از آن كه نفروخته است) فرمود: اشكالى ندارد. ربعى گويد: يكى از كارگران امام در كنار آن حضرت نشسته بود و گفت: ايشان مى‏فروشند و چند بار از

ص:288

آن را استثنا مى‏كنند- مرادش امام صادق عليه السّلام بود- گويد: حضرت او را نگاهى كرد ولى كلامش را ردّ نكرد.

3789- و سماعه گويد: از امام عليه السّلام پرسيدم: آيا پيش از آنكه خرما يا مثل آن خوشه بندد مى‏توان آن را خريد؟ فرمود: نه، مگر اينكه با آن چيزى از غير آن ضميمه گردد مانند ينجه و يا سبزيجات و بگويد: اين ينجه و خرماى اين درخت و اين شجر را به فلان مبلغ خريدم پس اگر ميوه نداد مبلغ در مقابل آن ضمائم باشد.

سماعة گويد: و از آن حضرت پرسيدم: برگ درخت را مى‏توان سه چين و چهار چين خريد؟ فرمود: هر گاه برگ را ديدى كه بر درخت باشد مى‏توانى هر چند چين كه بخواهى خريدارى كنى.

3790- على بن أبى حمزه گويد: از امام صادق عليه السّلام سؤال كردم، از مردى كه باغى خريدارى كرده كه بعضى از درختانش ميوه دارد و بعضى هم نه، فرمود: در صورتى كه درخت ميوه در آن هست اشكال ندارد.

3791- حسن بن على وشّاء گويد: به امام هفتم عليه السّلام عرض كردم:

ص:289

آيا همين كه خرما بن بار گرفت فروش خرما جايز است؟ فرمود: تا زمانى كه خودنمائى نكند و زهو نشود نه، پرسيدم: مراد از زهو چيست؟ فرمود: سرخ گردد و زرد شود.

3792- يعقوب بن شعيب گويد: به امام ششم عليه السّلام عرض كردم:

بيست دينار به شخص باغدارى مى‏دهم و بدو مى‏گويم هر گاه ميوه يا محصول باغت اندكى رسيد از آن من باشد اگر پسنديدم مى‏ستانم و اگر نپسنديدم رها مى‏كنم، امام فرمود: مى‏توانى وجه را بدهى و چيزى شرط نكنى؟ عرض كردم: قربانت گردم شخص دهنده اسم نمى‏برد ولى خدا مى‏داند كه نيّتش اين است. فرمود: هر گاه نيّت او اين باشد إشكال خواهد داشت.

شرح: «ظاهرا نيّت طرف اين بوده كه پول را به عنوان قرض به او بدهد با اين شرط كه اگر ميوه را پسنديد بخرد و در غير اين صورت پول را مطالبه كند، و چون قرض مشروط است ربا است و جايز نيست».

3793- أبو بصير گويد: از امام صادق عليه السّلام پرسيدم مردى به ديگرى گويد: براى تو متاعى از پولت مى‏خرم و مى‏فروشم و در منفعت شريك باشيم، فرمود: اشكالى ندارد.

3794- ميسّر بيّاع زطّى گويد: به امام صادق عليه السّلام عرض كردم: ما

ص:290

متاع را وعده‏اى به مدّت مى‏خريم و مشترى مى‏آيد و مى‏پرسد براى تو چند تمام شده است؟ مى‏گويم به فلان مبلغ، و به او با منفعت مى‏فروشم. فرمود: اگر به بيع مرابحه يعنى صدى چند فروخته‏اى بايد همان مدّت را به مشترى بدهى، گويد: گفتم: إنّا للَّه و إن إليه راجعون، هلاك شديم، امام فرمود: از چه روى؟ عرض كردم: از اين جهت كه در اين سرزمين لباسى نفروخته‏ام كه از من خريده باشند مگر اينكه معيّن كردم كه چقدر خريده‏ام هر چند از رأس مال هم قيمت را كمتر تعيين كرده باشم، حضرت چون ديد بر من سخت گران آمد فرمود: آيا راهى براى تو باز كنم كه از اين دشوارى برهى؟ عرض كردم: بفرمائيد، فرمود: بگو اين مقدار خرج برداشته است و به اين قيمت به تو مى‏فروشم و قيمتى را خود تعيين كن و مگو كه چقدر سود برده‏اى.

شرح: «مقصود اين است كه به هنگام معامله، قيمت تمام‏شده جنس و درصد سودى را كه بر آن كشيده‏اى معيّن مكن. زيرا در صورت تصريح بدانها، معامله به صورت مرابحه درخواهد آمد و الا نه».

3795- عبد الرّحمن بن حجّاج گويد: از امام هفتم عليه السّلام پرسيدم شخصى به صاحب مال مى‏گويد: اين متاع را از تو به فلان مبلغ مى‏خرم به شرط آن‏

ص:291

كه در هر دست لباس فلان مبلغ را براى من به عنوان سود قرار دهى و او براى ديگران خريدارى مى‏كند و مى‏گويد براى من منفعتى در نظر بگير تا از تو خريدارى كنم. آن حضرت از اين عمل اظهار كراهت نمود.

3796- بشّار بن يسار گويد: از امام صادق عليه السّلام پرسيدم: مردى متاع خود را به نسيه مى‏فروشد آيا از كسى كه از او خريدارى كرده مى‏تواند دوباره بنقد بخرد؟ فرمود: آرى، اشكالى ندارد، عرض كردم: متاع خودم را خريدارى كنم؟ فرمود:

اينك نه متاع توست و نه گاو تو و نه گوسفند تو.

3797- حلبى گويد: از امام صادق عليه السّلام سؤال شد: مردى از بازار لباسى براى مشترى با شرط خيار فسخ مى‏خرد و از مشترى منفعت مى‏ستاند. فرمود:

اگر مايل است سود ببرد بايد خريد را براى خود انجام دهد و اين نيّت را نداشته باشد كه اگر مشترى نخواست آن را به فروشنده بازگرداند.

3798- عيسى بن أبى منصور گويد: از امام صادق عليه السّلام پرسيدم: از جماعت تجّار كه عدلهاى لباس هراتى يا كروانى يا مروى يا قهستانى مى‏خرند و گاهى‏

ص:292

مشترى عدل را باز نكرده ده دست لباس از آن خريدارى مى‏كند و شرط مى‏كند كه بهترين لباسها باشد هر دستى به پنج درهم يا كمتر يا بيشتر. فرمود: اين معامله را نمى‏پسندم اگر در آن بار بيش از پنج دست ممتاز پيدا نشد و بقيّه هم مثل هم بود چه كند؟ فرزندش اسماعيل عرض كرد: آنان با او شرط كرده‏اند كه ده دست بردارد و اين كلام را چند بار تكرار كرد، حضرت فرمود: او شرط كرده است كه بهترين را برگزيند بگو بدانم اگر بهترينش پنج دست بيش نبود و بقيّه مثل هم بود چه كند؟

آنگاه فرمود: من اين طور داد و ستد را دوست ندارم.

3799- ابو الصباح كنانى و سماعه گويند: از امام صادق عليه السّلام سؤال شد مردى متاعى را براى فروش از بازاريان مى‏برد آنان براى او قيمتى معيّن مى‏كنند و مى‏گويند اينها را بفروش و هر چه اضافه فروختى از آن تو باشد. فرمود: اشكالى ندارد ولى رأس مال تعيين نكند.

3800- عبيد اللَّه بن على الحلبى و محمّد حلبى گويند: براى امام صادق عليه السّلام، يا امام فرمود: براى پدرم متاعى از مصر آمد حضرت مهمانى ترتيب داد و

ص:293

تجّار را خبر كرد، آمدند و اظهار كردند كه ما در مقابل ده، به دوازده، متاع را مى‏پذيريم. حضرت فرمود: اين چقدر است يا چه مبلغ مى‏شود؟ گفتند: در هر ده هزار دو هزار سود مى‏دهيم. فرمود: من اين متاع را به دوازده هزار درهم به شما فروختم.

3801- محمّد بن مسلم از امام صادق يا امام باقر عليهما السّلام روايت كرده در مورد مردى كه متاعى (عدل لباس) را جملگى به مبلغى خريده است و سپس عدد آنها را معيّن كرده و مبلغ را بر آن عدد تقسيم نموده و قيمت هر دست لباس را معيّن كرده است مى‏تواند آنها را به مشترى به طور رأس مالى (يعنى به قيمت تمام‏شده معيّن به اضافه صدى چند كه معيّن كرده) جدا جدا بفروشد؟ فرمود: نه، مگر اينكه بگويد به اين قيمت تقويم كرده‏ام.

3802- عمر بن يزيد گويد: در مدينه يك عدد لباس هراتى را فروختيم هر دست را به فلان قيمت از من خريدند و قسمت كردند و در يكى از لباسها عيبى مشاهده شد، و آن را به من بازگردانيدند، گفتم: قيمتش را كه از شما گرفتم به شما ردّ مى‏كنم. گفتند: نه، آنچه ما تقويم كرده‏ايم بايد بدهى. اين مطلب را به امام صادق عليه السّلام عرض كردم فرمود: همان قيمت كه داده‏اند مى‏توانند بستانند.

3803- و در روايت جميل بن درّاج از يك تن از شيعيان از امام صادق يا

ص:294

امام باقر عليهما السّلام آمده كه در باره مردى كه پارچه يا متاع از ديگرى خريدارى كرده و در آن عيبى ديده است، فرمود: اگر پارچه دست نخورده باقى مانده آن را بازگرداند و قيمتش را كه پرداخته دريافت كند و اگر خيّاطى كرده يا رنگ نموده يا آن را بريده است ما به التفاوت سالم و معيوب را از فروشنده بستاند.

3804- منصور بن حازم گويد: از امام صادق عليه السّلام پرسيدم: مردى متاعى را كه عددى است نه مكيل و يا موزون خريدارى كرده است آيا مى‏تواند آن را با تعيين سود بفروشد قبل از آن كه تحويل گرفته باشد و منفعتش را بستاند؟ فرمود:

اشكالى ندارد مادامى كه مكيل و موزون نباشد و اگر تحويل گرفته باشد، آن بى‏دغدغه‏تر و ذمّه‏اش برى‏تر خواهد بود.

3805- حلبى گويد: از امام صادق عليه السّلام سؤال كردم مردمى پارچه‏اى يا متاعى خانگى خريدارى كرده‏اند به شركت، آيا جايز است يكى از خريداران سهم خود را بفروشد پيش از آنكه آن را تصرّف كرده باشد؟ فرمود: اشكالى ندارد. و فرمود: اين مانند گندم نيست زيرا گندم با پيمانه خريد و فروش مى‏شود (و

ص:295

اين معدود است).

3806- باز حلبى گويد: از امام صادق عليه السّلام سؤال كردم: مردى پارچه‏اى خريده، سپس آن را به صاحبش بازگردانيده است و فروشنده نمى‏پذيرد مگر به كمتر از آن قيمت كه فروخته است. فرمود: درست نيست كه آن را به قيمت كمتر بگيرد و اگر ندانسته اين كار را كرده و به زيادتر از مبلغى كه به مشترى اوّل بازگردانيده است فروخته باشد، ما زاد آن را بايد به صاحب اوّلش بازگرداند.

شرح: «زيرا بيع فسخ نشده بوده و فسخ مادامى است كه همان مبلغى را كه دريافت كرده بازگرداند و بيع را فسخ نمايد و اگر كمتر به او داده بيع فسخ نشده و مالك همان مشترى اوّل است».

3807- عبد الرّحمن بن أبى عبد اللَّه گويد: از امام صادق عليه السّلام پرسيدم مى‏توانم نخ را با پارچه بافته شده تاخت بزنم (يعنى نخ را قيمت و پارچه را متاع قرار دهم؟) و نخ زيادتر از پارچه است؟ فرمود: اشكالى ندارد.

شرح: «زيرا لباس موزون نيست هر چند نخ موزون است».

3808- أبو ولّاد از امام صادق عليه السّلام و غير او از امام باقر عليه السّلام روايت كرده‏اند كه فرمودند: اجرت سمسار (يعنى واسطه و دلّال اشكالى ندارد)، جز

ص:296

اين نيست كه چون وى از قيمت هر روزه اجناس مطّلع است اين اطّلاع را در اختيار مشترى مى‏نهد و تقريبا براى او روز بروز مى‏خرد با اجرت معلومى كه بدو مى‏دهند و خود مانند اجير است.

3809- و نيز عبد الرّحمن بن أبى عبد اللَّه گويد: از امام صادق عليه السّلام سؤال كردم از سمسارى كه براى مشترى مى‏خرد و مزد مى‏ستاند و مشترى وجه را نزد او مى‏گذارد و با او شرط مى‏كند كه هر چه خواستى خريدارى كن و آنچه را خود خواستم برمى‏گيرم و هر چه را نخواستم مى‏گذارم و او مى‏رود و متاعى خريده مى‏آورد و مى‏گويد: هر كدام را خوش دارى بردار و هر كدام را ناخوش دارى رها كن. فرمود:

اشكالى ندارد.

\* [خريد و فروش بردگان و احكام آن‏]\*

3810- معاوية بن عمّار گويد: شنيدم كه امام صادق عليه السّلام فرمود:

اسيرانى از يمن نزد رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله آوردند و به جحفه كه رسيدند آذوقه آنها تمام شد ناچار كنيزكى را كه مادرش در جمع آن اسيران بود بفروختند، چون نزد رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله رسيدند صداى گريه مادر را شنيد و پرسيد: اين صداى كيست؟ گفتند: يا رسول اللَّه تا به جحفه رسيديم آذوقه تمام شد دختر او را فروختيم،

ص:297

رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرستاد تا دختر را آوردند و فرمود: مادر و دختر را با هم بفروشيد يا هر دو را نگهداريد.

3811- سماعه از امام صادق عليه السّلام پرسيد: آيا دو برادر مملوك يا مادر و فرزند مملوك را مى‏شود ميانشان به فروختن جدائى انداخت؟ فرمود: نه، مگر اينكه خود بخواهند.

3812- حلبى گويد: از امام صادق عليه السّلام پرسيدند: مردى كنيزى را از صاحبش به قيمت معيّنى خريدارى كرد و پيش از آنكه مبلغ را بپردازد كنيز را با سودى معيّن به ديگرى فروخت، آنگاه صاحب كنيز مطالبه حقّش را كرد، مرد به مشتريان گفت: بدهى مرا به طلبكارم بپردازيد سود از آن خود شما باشد. امام عليه السّلام فرمود: اشكالى ندارد.

3813- و نيز آن حضرت عليه السّلام در باره مردى كه چهارپائى خريد و پولى كه قيمت آن را بپردازد بهمراه نداشت، نزد يكى از رفقايش آمده و گفت: اى فلان، قيمت اين حيوان را تو بپرداز و آن را مى‏فروشيم هر چه سود كرد نصف به نصف‏

ص:298

تقسيم مى‏كنيم و آن شخص وجه را پرداخت و از قضا حيوان تلف شد، فرمود: قيمت به عهده هر دو مى‏باشد چنان كه ربح از آن هر دو بود.

3814- و نيز آن حضرت عليه السّلام در مورد كسى كه مملوكى را مى‏فروشد و مشترى شرط مى‏كند كه چيزى از مبلغ براى مملوك باشد. فرمود: جايز است.

3815- يحيى بن أبى العلاء از امام صادق از پدرش عليهما السّلام روايت كرده كه فرمود: هر كس برده‏اى بفروشد و برده داراى مالى باشد مال از آن فروشنده خواهد بود مگر اينكه خريدار شرط كند؛ رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله اين را دستور فرموده است.

3816- زراره گويد: به امام صادق عليه السّلام عرض كردم شخصى برده مالدارى مى‏خرد مال از آن كيست؟ فرمود: اگر فروشنده مى‏داند كه برده مالى دارد و او را مى‏فروشد پس مال از آن مشترى است و اگر نمى‏داند مال از آن فروشنده است.

مؤلّف كتاب- رحمة اللَّه عليه- گويد: اين دو حديث متّفق است و اختلافى ندارد و آن اين طور است: هر كس برده‏اى را فروخت و مشترى مال را شرط مال آن را

ص:299

شرط كرد، پس اگر بايع نداند، مال از آن مشترى است، و هر گاه مشترى مال را شرط نكرده باشد و بايع نيز نداند كه وى مالى دارد، مالى از آن بايع است و هر گاه بايع بداند او (برده) مالى دارد و هنگام فروختن استثناء نكند مال از آن مشترى است.

3817- و از زراره روايت شده كه گفت: به امام صادق عليه السّلام عرض كردم: شخصى برده‏اى را با مالش يك جا مى‏خرد. فرمود: اشكالى ندارد، گويد:

عرض كردم: مال مملوك بيش از قيمتى است كه خريدار مى‏دهد. فرمود: اشكالى ندارد.

شرح: «رواى خبر چنان كه در كافى است على بن حديد است و شيخ طوسى وى را تضعيف كرده و بايد گفت: مالى كه از آن مملوك است مالى است كه رغبتى بدان نيست، و الا معامله سفهى خواهد بود».

3818- اسماعيل بن فضل گويد: از امام صادق عليه السّلام از خريد مملوك از اهل كتاب كه در ذمّه اسلامند سؤال كردم، فرمود: اگر اقرار دارند كه برده هستند بخر و با آنها نكاح كن.

شرح: «ضمير

«إذا أقّروا»

را شرّاح هم به اهل ذمّه بازگردانده‏اند و هم به مماليك به اعتبار

«لهم»

، و نظر ثانى نزد ما ارجح نمود آن را اختيار كرديم».

3819- عبد الرّحمن بن أبى عبد اللَّه گويد: از امام صادق عليه السّلام پرسيدم‏

ص:300

شخصى كنيزى خريدارى كرده چون با وى همبستر شده او را حامله يافته است چه كند؟ فرمود: آن را باز پس دهد و چيزى باو بپردازد.

3820- و در روايت عبد الملك بن عمرو از امام صادق عليه السّلام آمده كه اگر كنيز حامله باشد او را باز پس دهد و يك بيستم قيمتش را نيز بپردازد.

3821- در روايت محمّد بن مسلم از أبو جعفر باقر عليه السّلام آمده است كه او را به صاحبش بازگرداند و يك دست لباس به وى بپوشاند.

3822- محمّد بن ميسّر گويد: امام صادق عليه السّلام فرمود: على عليه السّلام كنيزى را كه با او همبستر شده‏اند به عيب پس نمى‏داد لكن تفاوت قيمت را مى‏ستاند و مى‏فرمود: به خدا پناه مى‏برم كه براى آن اجرت قرار دهم.

مؤلف كتاب- رحمه اللَّه- گويد: مراد كنيزيست كه عيبش حمل نباشد امّا اگر حامله است به صاحبش بازمى‏گردد.

3823- اسحاق بن عمّار گويد: به امام هفتم عرض كردم: مردى، ديگرى‏

ص:301

را راهنمايى مى‏كند بر متاعى، و مى‏گويد آن را خريدارى كن و من نيم آن را قبول دارم، و آن شخص آن مال را خريدارى مى‏كند و قيمتش را مى‏پردازد، فرمود: نيم ربح از آن اوست. عرض كردم: اگر ضرر كرد زيان را هم او شريك است؟ فرمود: آرى، ضرر و زيان را بايد بپذيرد همچنان كه سود را مى‏گيرد.

3824- حمزة بن حمران گويد: به امام صادق عليه السّلام عرض كردم به بازار برده فروشان رفته و كنيزى مى‏خرم و او مى‏گويد من آزادم. فرمود: آن را بخر مگر اينكه دليل و شاهدى بر حرّيّت خويش داشته باشد.

3825- و عيص بن قاسم از آن حضرت عليه السّلام پرسيد: برده‏اى ادّعا كرده كه من آزادم ليكن دليل و شاهدى ندارد آن را مى‏توانم خريدارى كنم؟ فرمود:

آرى.

3826- محمّد بن قيس گويد: امام باقر عليه السّلام فرمود: امير مؤمنان عليه السّلام در مورد كنيزكى كه فرزند صاحبش او را بدون اجازه و در نبودن پدرش فروخته بود و مشترى با وى همبستر گشته و پسرى آورده بود سپس صاحب اوّل كنيز با

ص:302

خريدار به منازعه پرداخته، اظهار مى‏داشت كه پسرم بدون اجازه من اين كنيز را فروخته است، حكم فرمود: كه كنيز و فرزندش از آن صاحب اوّل است و او برگيرد، خريدار سوگند ياد كرد كه حقّ من پايمال شد و از حقيقت خبر نداشتم، امام بدو فرمود:

تو نيز فرزند او را گروگان گير (چون او باعث اين خسارت تو شده است) و بگو:

«به خدا قسم فرزندت را رها نمى‏كنم مگر آنكه فرزندم را رها كنى»، و مرد چون چنين ديد معامله فرزند را امضا كرد و فروش كنيز را پذيرفت.

3827- عبد اللَّه بن سنان گويد: امام صادق عليه السّلام در مورد كنيز يا غلامى كه داراى خواهر و برادر، و يا پدر و يا مادرى در شهرى از شهرها است و كسى مى‏خواهد آن را بخرد فرمود: او را از شهرى به شهر ديگر نبرد اگر كه نابالغ است و بلكه او را خريدارى نكند، و اگر داراى مادر است و مادر و خود غلام هر دو از طيب خاطر و با كمال رضا و رغبت به جدايى حاضرند در صورتى كه مايل باشى مى‏توانى او را بخرى.

\* (فروش اجناس پيمانه‏اى بدون پيمانه و وزن)\*

3828- حلبى گويد: از امام صادق عليه السّلام در مورد گردو سؤال شد من‏

ص:303

عرض كردم: جوز (گردو) بسيار است و آن را نمى‏توانيم شماره كرد آيا مى‏شود كه يك پيمانه از آن را بشماريم و بقيه را به حساب آن معلوم داريم؟ فرمود: اشكالى ندارد.

3829- حلبى گويد: امام ششم عليه السّلام فرمود: هر طعامى كه بر آن اسم پيمانه مى‏برى صحيح نيست كه بدون پيمانه كردن آن را بفروشى اين از چيزهايى است كه در فروش طعام مكروه است.» شرح: «مراد از طعام در اين خبر و امثال آن خواربار است و بيشتر در روايات ما به گندم يا جو اطلاق مى‏شود، و مراد از كراهت در اين خبر بخصوص، حرمت است».

3830- عبد الرّحمن بن حجّاج گويد: از امام صادق عليه السّلام سؤال كردم:

مردى متاعى را به يك درهم مى‏خرد و آن درهم يك حبّه نقص وزن دارد آيا مى‏تواند آن درهم را به فروشنده متاع بدهد و نگويد كه آن نقصى دارد؟ حضرت فرمود: نه، مگر اينكه از درهم‏هائى كه اكنون رايج است باشد كه آن را وضّاحيّه گويند و همه مى‏دانند كه آن سبك‏تر از درهم معمولى است آن وقت اشكالى ندارد همچنان كه آن اينك نزد ما عددى است.

شرح: «مقصود اينست كه در اين زمان درهم به گونه‏اى ميان مردم رواج دارد كه به عدد آن توجّه مى‏شود و نه وزن آن و اختلاف اندكى با گذشته دارد».

3831- و سماعة بن مهران از آن حضرت عليه السّلام سؤال كرد آيا شير در

ص:304

پستان حيوان را مى‏توان خريد، امام فرمود: نه مگر آنكه صاحبش يك ظرف شير از آن برايت بدوشد و تو بدو بگوئى اين شير كه در ظرف است و آنچه در پستانهاى آن حيوانست به فلان قيمت مى‏خرم، پس اگر در پستانهاى آن حيوان چيزى باقى نمانده بود آنچه داده‏اى بابت آن شير در ظرف محسوب مى‏شود.

3832- اسماعيل بن فضل گويد: از امام صادق عليه السّلام سؤال كردم:

اگر مردى باج سرانه افراد، جزيه اهل ذمّه، خراج نخل و شجر و باج جنگل، و يا دام صيد يا تور ماهى يا دام پرندگان را بمبلغى معيّن تقبّل كند (يعنى عائدى اين جمله يا پاره‏اى از اينها را در مقابل مبلغى كه خود مى‏پردازد قبول كند). با اينكه نمى‏داند (آيا فائده دارد يا نه) شايد هيچ نداشته باشد و شايد چيزى عايدش شود. آيا مى‏تواند قبول كند و در چه زمان مى‏تواند معامله كرده امضاء دهد؟ فرمود: هر گاه علم حاصل كردى كه چيزى يا يكى از اينها موجود شده است آنگاه بخر و تقبّل نما.

شرح: «اين عمل نوعى صلح است كه مثلا فلان مبلغ مى‏دهد كه هر چه ماهى در تور ماهيگيرى بود از آن او باشد».

3833- سماعه گويد: امام صادق عليه السّلام در باره كسى كه بنده فرارى را خريدارى مى‏كند فرمود: اين عمل صحيح نيست مگر آنكه با او ضميمه‏اى باشد و

ص:305

چيز ديگرى را با آن بنده فرارى در يك معامله خريدارى كند و بگويد: اين متاع را با فلان برده فرارى به فلان مبلغ خريدم، پس اگر به بنده دست نيافت مبلغى كه داده است بابت آن متاع خواهد بود.

3834- يعقوب بن شعيب گويد: از امام صادق عليه السّلام پرسيدم: من از شخصى چند بار كه پيمانه آن معلوم است طلبكارم و او با رهائى براى من به عوض آنچه در عهده اوست ارسال داشته كه پيمانه آن كمتر از آنچه من به عهده او داشتم مى‏باشد پس آن را تخمينا بگيرم، حكم چيست؟ فرمود: اشكالى ندارد، پرسيدم:

مردى را بر عهده ديگرى يك صد لنگه خرما است و بدهكار نخلى دارد، طلبكار بدو پيشنهاد مى‏كند كه بجاى بدهيت اين نخل را (يعنى ثمره اين نخل را) به من واگذار، گويد به نظر مى‏رسيد كه امام عليه السّلام اين كار را خوش نداشت، و دوباره سؤال كردم: نخلى را كه دو تن با يك ديگر شريكند، يكى از شركاء پيشنهاد كرده كه من محصول اين نخل را فلان مقدار كيل قبول دارم و حاضرم نيمى از اين مقدار را به تو بدهم حال چه كمتر از آنچه واقعا به دست خواهد آمد، باشد و چه بيشتر، يا تو همين شرط را بپذير. فرمود: اشكالى ندارد.

ص:306

3835- زراره گويد: از امام باقر عليه السّلام پرسيدم: مردى كاه خرمنگاهى را پيش از آنكه آن را درو كند خريدارى كرده است هر جوانى به قيمت معيّن، پس كاه را تحويل گرفته، مى‏فروشد پيش از آنكه گندم را پيمانه كند؟ فرمود:

اشكالى در آن نيست. (اين خبر با اندك اختلافى گذشت تحت شماره 3784).

3836- از عبد الملك بن عمرو روايت شده كه گفت: به امام صادق عليه السّلام عرض كردم: من صد مشك روغن زيتون خريدارى مى‏كنم و يكى دو مشك را وزن مى‏كنم و بقيّه را به حساب همان وزن محسوب مى‏دارم. فرمود: اشكالى ندارد.

3837- حلبى گويد: از امام صادق عليه السّلام پرسيدم شخصى بر عهده ديگرى طلبى دارد و مالى نزد او گروگان است مى‏تواند آن مال را بخرد؟ فرمود: آرى.

3838- باز حلبى گويد: امام صادق عليه السّلام فرمود: هر طعامى كه نام پيمانه بر آن بردى جايز نيست پيمانه نكرده داد و ستد كنى.

3839- داود بن سرحان گويد: دو بار يا دو جوال مشك داشتم يكى تازه و

ص:307

ديگرى خشك بود و شروع به فروختن كردم آنكه تازه بود تمام شد و سپس به فروختن خشك شروع كردم ديدم از قيمت تازه آن چيزى اضافه نمى‏دهند از امام صادق عليه السّلام پرسيدم مى‏توانم به مشك خشك آب بزنم؟ فرمود: نه، مگر اينكه به مشتريان بگوئى، گويد: من آنها را نم زدم و بعد به مشتريها خبر مى‏دادم و امام فرمود:

اكنون كه به آنها فهماندى اشكالى ندارد.

3840- عبد اللَّه بن سنان گويد: از امام صادق عليه السّلام پرسيدم كه: آيا ولد الزّنا (اولاد غير قانونى) را مى‏توان فروخت يا خريد يا به كار گماشت؟ فرمود:

آرى، گفتم: آيا با او نكاح نيز مى‏توان كرد؟ فرمود: آرى، امّا اگر زن است از او فرزند مخواه (سعى كن از او اولاددار نشوى).

3841- و سماعة از آن حضرت عليه السّلام پرسيد: مال غصبى و مال دزدى را مى‏توان خريد؟ فرمود: اگر آن را مى‏شناسى نه، مگر اينكه از كسى كه از كارمندان دولت غاصب و جور باشد مالش را بخرى.

شرح: «زيرا كه در اين صورت دزدى و خيانت مستقيم نيست».

ص:308

مضاربه و احكام آن‏

(مضاربه آنست كه شخصى مالى به ديگرى مى‏دهد كه با آن داد و ستد كند و از سود آن به سهم معلومى نصف يا ثلث يا ربع ببرد و خسارت به عهده صاحب مال باشد).

3842- ابو الصباح كنانى گويد: از امام صادق عليه السّلام از مضاربه پرسيدم و عرض كردم: شخصى به ديگرى مالى مى‏دهد و وى آن را به مكانى ديگر مى‏برد و حال آنكه صاحب مال با او قرار كرده كه از آنجا به جاى ديگر نبرد و آن مال تلف مى‏شود. فرمود: او ضامن است و اگر سالم ماند و تلف نشد هر دو در سود آن شريكند.

3843- محمّد بن قيس از امام باقر عليه السّلام حديث كرده كه فرمود:

امير المؤمنين عليه السّلام فرمود: هر كس معامله‏گر را ضامن كرد جز رأس مال چيزى از آن او نخواهد بود و از سود معامله سهمى به او نخواهد رسيد (زيرا هنگامى مى‏تواند مطالبه سود كند كه طرف را ضامن مال نكرده باشد).

3844- و نيز محمّد بن قيس گويد: به امام باقر عليه السّلام عرض كردم‏

ص:309

مردى به ديگرى هزار درهم به عنوان مضاربه داده و آن مرد پدر خويش را كه برده بوده خريدارى كرده است در حالى كه آن شخص نمى‏داند، فرمود: قيمت برده را بسنجد اگر يك درهم از اصل اضافه بود (به نيمى كه از آن خريدار مى‏شود) بنده آزاد شده و باقى قيمت خويش را بايد خود فعاليّت كند و به صاحب پول بپردازد.

3845- سكونى از امام صادق از پدرش از پدرانش عليهم السّلام روايت كرده كه فرمود: امير مؤمنان عليه السّلام در مورد مردى كه بر عهده ديگرى مالى داشت و آن را مطالبه مى‏كرد و بدهكار چيزى نداشت كه بپردازد و طلبكار گفته است آن مال نزد تو به مضاربه باشد فرمود: «اين درست نيست مگر اينكه وجه نقد براى مضاربه بدو بپردازد».

3846- و امير المؤمنين عليه السّلام فرمود: مضارب هر چه در راه سفر خرج كند از اصل سرمايه است و اما چون از سفر باز آيد آنچه هزينه مى‏كند از مال خويشتن يا نصيب خود او خواهد بود.

3847- و امير مؤمنان عليه السّلام مى‏فرمود: هر گاه شخصى از دنيا رفت و مال مضاربه نزد او بود اگر آن را نام برده و تعيين نموده و گفته است اين مال از آن فلان كس است پس آن را به صاحبش مى‏دهند و اگر فوت كرد و چيزى راجع به‏

ص:310

مضاربه نگفت پس صاحب مال مانند يكى از طلبكاران ديگر است.

3848- حلبى از امام صادق عليه السّلام نقل كرده كه در موضوع دو مرد كه با يك ديگر در مالى شركت داشتند و از فروش آن مال سودى بردند ولى قيمت مال، بعضى آماده و بعضى دين و بر عهده بود، و يكى از دو شريك ديگرى را گفت تو رأس مال مرا بده و سود از آن تو باشد و اگر مال تلف شد بر عهده من، امام فرمود:

در صورتى كه هر دو شرط كرده باشند عيبى ندارد، و اگر شرطشان مخالف كتاب خدا باشد به كتاب خدا بازمى‏گردد.

شرح: «اينكه فرمود: «عيبى ندارد» حمل شده است به انقضاء مدّت شركت و الّا در حال شركت تلف شدن مال به زيان هر دو خواهد بود.

3849- على بن رئاب گويد: از امام صادق عليه السّلام شنيدم مى‏فرمود:

سزاوار نيست كه مردى از شما با شخصى ذمّى (اهل كتاب كه در پناه اسلامند) شركت كند، و جنسى براى فروش بدو بدهد يا وديعه‏اى نزد او بگذارد و يا دوستى و صميميّت كند.

3850- ابو ولّاد گويد: از امام صادق عليه السّلام پرسيدم: مردى گوسفنددار

ص:311

است و شير آنها را مى‏دوشد در هر روز و بسيار فراوان است، و سؤال اينكه اگر كسى پانصد رطل (پيمانه) به مبلغى معيّن از وى خريدارى كند و هر روز چند رطل (پيمانه) بستاند تا پانصد رطل كه خريدارى كرده كامل شود در اين مسأله چه مى‏فرمائيد؟ فرمود: به اين خريد و امثال آن اشكالى نيست.

3851- رفاعة نخّاس (برده فروش) گويد: به امام صادق عليه السّلام عرض كردم در مورد خريد كنيزى با صاحبش گفتگو كردم، به من فروخت به هر قيمتى كه من روى آن گذارم، من كنيز را با اين قرار گرفته بعد هزار درهم براى فروشنده فرستادم و گفتم كه اين هزار درهم بنا بر شرطى كه كرده‏ام با تو، وى از من نپذيرفت و من با آن كنيز خلوت كرده بودم قبل از آنكه وجه را براى صاحبش بفرستم، فرمود: نظر من اينست كه كنيز را قيمت كنى قيمتى عادلانه، پس اگر ارزشش بيش از آن مقدار كه تو براى او فرستاده‏اى بود بر توست كه باقى قيمت را براى او ارسال نمائى و اگر قيمتش كمتر بود از مقدارى كه فرستاده‏اى، آن قيمت از آن اوست و جاريه از آن تو.

عرض كردم: قربانت گردم اگر پس از آنكه با او همبستر شدم در او عيبى يافتم چه؟

فرمود: نمى‏توانى او را باز دهى فقط مى‏توانى فرق ميان قيمت سالم و ناسالم را از فروشنده‏

ص:312

بستانى.

شرح: «فقهاى عظام گويند: شرط صحّت بيع آنست كه عوضين معلوم و مشخّص باشد و قيمت را به حكم يكى از طرفين معامله نهادن كه او هر قدر خواست بعدا تعيين كند معامله فاسد است و صورت نگرفته است و همچنين اگر قيمت را به حكم شخصى ثالث گذارند، و اين خبر را چون سندش صحيح است و متن آن مخالف قاعده، آن را حمل كرده‏اند بر وجوهى كه به ذكر آن نيازى ديده نمى‏شود».

3852- ابراهيم بن زياد كرخى گويد: براى امام صادق عليه السّلام كنيزى خريدم و هنگامى كه رفتم قيمت آن را بپردازم گفتم از فروشنده مى‏خواهم چيزى از مبلغ كم كند. امام مرا از اين كار منع كرد و فرمود: رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله از كم كردن قيمت (و باصطلاح عوام چانه زدن) پس از انجام معامله نهى فرموده است.

3853- و نيز ابراهيم كرخى گويد: به امام صادق عليه السّلام عرض كردم چه مى‏فرماييد در مورد اينكه شخصى پشم يك صد رأس ميش را با بچّه‏اى كه در شكم دارند از شخصى خريدارى كرده به مبلغى معيّن؟ فرمود: اين اشكالى ندارد، اگر چيزى در شكم نداشتند قيمت در مقابل پشم آنها است.

3854- زيد شحّام گويد: از امام صادق عليه السّلام پرسيدم: مردى سهم‏

ص:313

يكى از قصّابان كه گوسفندانى به شركت خريده‏اند خريدارى مى‏كند پيش از آنكه سهم تعيين شود چگونه است؟ فرمود: اگر يك سهم خريد هر گاه سهم تعيين شود اختيار دارد.

شرح: «يك بار سهم يك نفر از شركاء را مى‏خرد و يك بار سهم مستخرج را كه مالى است مجهول، و در صورت دوم معنى ذيل خبر آنست كه چون سهم بيرون آمد آنگاه مختار است كه آن را بخرد يا نخرد.»

3855- اسحاق بن عمّار گويد: به امام صادق عليه السّلام عرض كردم: چه مى‏فرمائيد در اين مورد كه شخصى به غلامش هزار درهم- يا كمتر از هزار درهم يا بيشتر- مى‏بخشد و بدو مى‏گويد: از اينكه ترا آزرده‏ام، يا از هر ناروائى كه از من نسبت به تو صادر شده است، يا از اينكه ترا ترسانده‏ام يا رنجانده‏ام مرا حلال كن، پس بنده وى را حلال مى‏كند بواسطه آن مالى كه بدو بخشيده است، سپس آن مولى مالى را كه به غلام بخشيده در مكانى كه غلام نهاده، مى‏يابد و آن را براى خود برمى‏گيرد، آيا اين براى او حلال است؟ فرمود: نه: عرض كردم: آيا نه اينست كه بنده و هر چه دارد از آن مولاى اوست؟ فرمود اين آن مورد نيست، سپس فرمود: به او بگو آن وجه را به غلام بازگرداند زيرا آن بر وى حلال نيست چون جان خود را با آن از

ص:314

آتش دوزخ و قصاص در قيامت خريدارى كرده است. گويد: عرض كردم: آيا بر آن بنده است كه اگر سال بر آن مال گذشت زكات بايد بدهد؟ فرمود: نه، مگر اينكه با آن كارى براى او كرده باشند و بنده را از زكات چيزى نمى‏دهند.

3856- يونس بن يعقوب گويد: به امام ششم عليه السّلام عرض كردم:

مردى از ديگرى متاعى خريدارى كرده است پس از انجام معامله خريدار از فروشنده مى‏خواهد كه چيزى بدو ببخشد بدون اينكه بر او تحميل كند، فرمود: اشكالى در آن نيست.

3857- زيد شحّام گويد: خدمت امام جواد عليه السّلام رسيدم و كنيزى براى عرضه و فروش به همراه بردم آن حضرت در قيمت با من گفتگو كرد و من نيز با وى در آن باره، تا اينكه معامله انجام شد و دست مرا بفشرد، عرض كردم: فدايت شوم من در معامله با شما بسيار گفتگو كردم تا بدانم چانه زدن سزاوار است يا نه، آنگاه عرض كردم: ده دينار از قيمت تخفيف دادم، فرمود: هيهات (دور است) جز اينكه قبل از دست دادن و انجام معامله باشد، آيا سخن رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله را نشنيده‏اى كه فرمود: تخفيف پس از انجام معامله حرام است.

ص:315

3858- و شخصى به نام روح يا ذريح از امام صادق عليه السّلام روايت كرده كه فرمود: نه دهم (10/ 9) روزى در تجارت است.

3859- و زراره از امام باقر عليه السّلام نقل كرده كه فرمود: سمرة بن جندب درخت خرمائى در باغ مردى از انصار داشت و منزل آن شخص انصارى سر راه آن باغ بود، سمره مى‏آمد و بدون اجازه و اطلاع وارد شده به سوى درختش مى‏رفت، مرد انصارى بدو گفت: تو گاه و بيگاه بدون خبر وارد مى‏شوى و ما در حالى هستيم كه خويش نداريم تو ما را به آن حال بنگرى، هر وقت خواستى وارد شوى اجازه بخواه تا ما خود را بپوشانيم سپس وارد شو، گفت: من چنين كارى نخواهم كرد، اين درخت مال من است و من حقّ دارم به آن سركشى كنم و اجازه نخواهم كرد، اين درخت مال من استن و من حقّ دارم به آن سركشى كنم و اجازه نخواهم. مرد انصارى نزد رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله آمد و شكايت كرد، رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله سمره را خواست و وى حاضر شد، حضرت فرمود: هر گاه به سراغ درخت خود مى‏روى رخصت بخواه بعد وارد شو، سمره سر باز زد و همان سخن كه با انصارى گفته بود به رسول خدا (ص) گفت، رسول خدا (ص) به او پيشنهاد خريد به قيمتى كرد، او نپذيرفت. رسول خدا (ص) قيمت را بالا برد، باز نپذيرفت، پس چون حضرت‏

ص:316

چنين ديد فرمود: من ضامن مى‏شوم كه در عوض آن خرمابنى در بهشت به تو دهند، اين بار نيز نپذيرفت، آنگاه رسول خدا (ص) انصارى را امر كرد كه آن درخت را از ريشه بيرون آورد و نزد سمره اندازد و فرمود:

«لا ضرر و لا إضرار»

يعنى در اسلام نه ضرر بردن است نه ضرر رساندن.

3860- محمّد بن مسلم از يكى از دو امام باقر يا امام صادق عليهما السّلام روايت كند كه مردى گندمى را به آسيابان داده و با او قطع كرده است كه در مقابل هر ده من گندم ده من آرد تحويل دهد. آيا صحيح است؟ امام فرمود: نه، گويد:

عرض كردم: شخصى ده من كنجد به عصّار (صاحب كارخانه روغن‏گيرى) داده و وى ضامن شده كه به هر يك من چند پيمانه روغن تحويل دهد. صحيح است؟

فرمود: نه.

شرح: «گندم هر مقدار كه خود آرد داد و كنجد هر مقدار كه خود روغن داد از آن صاحبش مى‏باشد و در اين گونه چيزها با تقريب و جزاف نمى‏توان معامله كرد».

مترجم گويد: مطلبى كه در اين زمان و در اين فصل از كتاب قابل تذكار است اينست كه تجارت در جهان هستى يكى از امور مهمّ و حياتى اقوام و ملل بوده و هست و بنا بر اين متصدّيان آن در هر كجاى دنيا بايد واجد شرائطى باشند تا بتوانند از عهده مسئوليّت خطير آن تا حدّ امكان برآيند، در آئين مقدّس اسلام روى امر تجارت و بازرگانى و نوع آن و نيز شرائط تاجر و بازرگان بسيار دقّت بعمل آمده است و صدها و

ص:317

بلكه هزاران دستور براى انجام آن و صحّت آنها صادر فرموده است تا آنجا كه پيغمبر گرامى ما صلّى اللَّه عليه و آله، تاجر را در لغزشگاه حسّاس و دقيقى دانسته كه با كمترين خطا و ناروائى در عمل در پرتگاه عميق دوزخش ديده و فرموده:

«التّاجر فاجر إلّا من أخذ الحقّ و أعطى الحقّ»

يعنى تاجر و بازرگان تباهكار است مگر اينكه به درستى و راستى بستاند و به درستى و راستى بپردازد. و امير مؤمنان عليه السّلام فرمود:

«التّاجر فاجر و الفاجر في النّار إلّا من أخذ الحقّ و أعطى الحقّ»

يعنى تاجر تبهكار است و تبهكار جايش دوزخ، جز آنكه به حقّ بدهد و بحقّ بستاند.

لازمه حقّ دادن و حقّ گرفتن آشنائى با حقّ است و نيز ميان حقّ و باطل را تمييز دادن، كه اين تشخيص را نداشته باشند چگونه مى‏توانند آن را رعايت كنند.

سخن كوتاه، ملاك تجارت در اسلام بهتر پول درآوردن نيست و نيز راه ثروت اندوزى را فرا گرفتن نيست، بلكه مردمى، انديشيدن و بهتر رعايت كردن حال ملّت بينواست، چه بسيار بازرگانان و متصدّيان امر تجارت كه در دنيا نزد مردم به جهت ثروتى كه اندوختند محترم زيستند ولى در عالم برزخ و قيامت به وبال آن گرفتار شدند و با كمال خوارى و زبونى محكوم به عذاب گشتند، و چه بسا افرادى از تجّار كه در اثر رعايت كردن موازين شرعى و به فكر بودن و انديشه نمودن به حال مردمان ضعيف و تهيدست و ناتوان، عمرى به تجارت پرداختند ولى از مال و ثروت دنيا چيزى جز رافع احتياج نيندوختند و از اين جهان با كمال پاكى و درستى و صحّت عمل رخت بربستند و فرشتگان عالم قدس به استقبالشان شتافتند، اينان آن دسته‏اند كه دامنشان هرگز به ننگ گرانفروشى و احتكار آلوده نگشت، درهمى ربا و حرام در اموال مختصرشان راه نيافت، دروغ و دغل در زندگيشان وجود نداشت، حقّ هيچ ذى حقّى را انكار نكردند مال هيچ ساده لوح و غافلى را نر بودند، در عالم ديگر هزار بار عزيزتر از اين عالم در مقام قرب باقى به بقاء حقّند. إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهَرٍ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ سوره قمر: آيه 55.

ص:318

\* (معامله چراگاه و كشت و درختان و زمينهاى مزروعى)\*\* (و قنوات و سهم آب و مزرعه و باغها)\*

3861- اسماعيل بن فضل گويد: از امام صادق عليه السّلام راجع به مراتع سؤال كردم و پرسيدم اگر نهر و قنات از آن انسان باشد و زمين علفزار را خود آب بندد و بوته‏هاى علف را آب دهد در حالى كه حفر قنات را خود انجام داده و صاحب آب است مى‏تواند هر چه خواهد بكارد؟ فرمود: اگر آب از آن خود اوست پس هر بذر كه مى‏خواهد بيفشاند به هر قيمت كه خواهد بفروشد.

3862- و سماعه از آن حضرت عليه السّلام در مورد فروش علف و گندم و جو سؤال كرد و گفت: شخصى آن را مى‏خرد و نمى‏چيند بلكه آن را رها مى‏كند تا خوشه نمايد، گندم باشد يا جو، يك چين و دو چين نخريده بلكه بكلّى همه را خريدارى كرده است و از سوى ديگر، صاحبان زمين با كشاورز قرار داد كرده‏اند كه عشريه دولت را بپردازد. فرمود: اگر در هنگامى كه خريدارى مى‏كرده با كشاورز قرار كرده كه اگر بخواهد علف را برگيرد و اگر نخواهد برنگيرد و رها كند تا خوشه بندد مى‏تواند

ص:319

آن را رها كند، و در غير اين صورت حق ندارد آن را رها كند تا خوشه بندد.

3863- و نيز سماعه از آن حضرت عليه السّلام سؤال كرد: شخصى علف چراگاهى را به پنجاه درهم يا كمتر يا بيشتر براى چراندن گوسفندانش خريده و مى‏خواهد ديگرى را با خود در اين كار سهيم كند و همه مبلغ را از او بستاند. فرمود: هر كس را بخواهد مى‏تواند سهيم كند امّا بايد به كمتر از مبلغى باشد كه با صاحب زمين قرار داده است هر چند به چهل و نه درهم باشد و به يك درهم گوسفندان او چريده باشند، و حقّ ندارد آن را به پنجاه درهم بفروشد و گوسفندش با آنها بچرد مگر آنكه خود در چراگاه عملى انجام داده باشد. چاه آبى احداث كرده باشد يا نهرى كشيده باشد، البتّه با رضايت صاحبان چراگاه، در آن صورت اشكالى ندارد كه به زيادتر از آنچه خريده بفروشد زيرا در آن كارى مثبت انجام داده و اين زيادى براى او مباح گرديده است.

3864- سليمان بن خالد گويد: امام صادق عليه السّلام فرمود: من مكروه مى‏دارم كه آسيايى را اجاره كنم و به بيش از مبلغش به ديگرى واگذارم مگر آنكه در

ص:320

آن تعميرى كرده باشم يا غرامتى و ضررى متحمّل شده باشم.

3865- و در روايت اسحاق بن عمّار از أبو بصير آمده كه امام عليه السّلام فرمود: هر گاه زمينى را به دينار يا درهم قرار داد محصول بستى پس به ديگرى بيش از آنچه خود قبول پرداخت آن را كرده‏اى معامله مكن، زيرا طلا و نقره سخت ثابتند و رشد و نموّ ندارند (و مانند نبات و حيوان نيستند تا در دست مالك زياد گردند).

3866- أبو بصير يحيى بن قاسم گويد: از امام صادق عليه السّلام سؤال كردم: كشت گندم يا جو را مى‏توانم پيش از آنكه خوشه بندد و هنوز علف است خريدارى كنم؟ فرمود: نه، مگر اينكه براى چرانيدن احشام خريدارى كنند آنگاه رها كنند تا خوشه بندد.

3867- سعيد بن يسار گويد: از امام ششم عليه السّلام پرسيدم: مردى با جماعتى در (آب) قناتى شريك است و پاره‏اى از آنها به سهم آب خود نياز ندارد آيا مى‏تواند آن را به ديگرى بفروشد؟ فرمود: آرى هر گاه بخواهد با پول يا گندم به كيل مبادله كند.

ص:321

3868- و سماعه از آن حضرت عليه السّلام سؤال كرد: شخصى يك صد جريب زمين را بذر گندم يا غير آن از آنچه كشت مى‏شود افشانده است، سپس فردى از او تقاضا كرده كه نيم آن بذر كه افشانده و نيمى از مخارجى كه پرداخته است بدو بپردازد و در كشت شريك او باشد، فرمود: اشكالى در آن نيست.

3869- و أيضا سماعه از آن حضرت پرسيد: شخصى علف خويد (سبزه گندم يا جو نرسيده) كشتى را خريدارى كرده، ولى آن را نچيده رها كرده است تا زراعت دانه بسته و جو شده، و در روز خريد شرط كرده بود كه اگر خسارتى واقع شد و مزرعه آفتى ديد به عهده كشاورز باشد؟ اين درست است؟ فرمود: اگر هنگام معامله با كشاورز شرط كرده بوده كه اگر خواست علف را نچيند تا سنبل بندد و اگر خواست بچيند، پس شرط لازم الوفا است و طبق شرط عمل مى‏شود، و اگر چنين شرطى در كار نبوده، پس نبايد بگذارد تا سنبل شود، و اگر چنين كرد خراج دولت و هر هزينه ديگرى كه برداشته به عهده خريدار است و محصول نيز از آن اوست.

و اگر شخصى درخت خرمائى را بخرد تا از تنه آن (براى ستون يا سقف) استفاده كند آنگاه مدّتى برود و آن را نبريده به حال خود رها كند و چون باز گردد

ص:322

درخت، خرما برآورده باشد خرما از آن اوست مگر آنكه فروشنده آب داده و از آن مراقبت كرده باشد.

و اگر شخصى زمينى را بدون اجازه صاحبش كشت كند و هنگامى كه حاصل برآمد صاحب زمين حاضر گشته بگويد: زمين مرا بدون اجازه من زراعت كردى اكنون هر چه هزينه كرده‏اى مى‏پردازم و محصول از آن من، (در چنين حالى) بايد دانست كه محصول از آن زارع است و صاحب زمين تنها اجاره زمين را طلبكار است.

3870- محمّد بن على بن محبوب روايت كرده كه مردى خدمت امام (حضرت عسكرى) عليه السّلام نامه نوشت و سؤال كرد مردى در قريه‏اى آسيايى دارد كه از نهر آن ده مى‏چرخد، و آن قريه يك يا دو صاحب دارد كه مى‏خواهد مسير نهر را تغيير دهد و آن را از غير راهى كه از آسيا مى‏گذرد جريان دهد و اين كار موجب آنست كه آسيا از كار بيفتد آيا حقّ دارد چنين كارى را انجام دهد؟ امام عليه السّلام در پاسخ نوشت: از خدا بترسيد و در اين تصميم به آنچه رضاى خدا و خلق است عمل نمايد و به برادر مؤمن خويش زيان نرساند.

و نيز در مورد ديگرى نوشت و سؤال كرد كه شخصى قناتى در دهى دارد و

ص:323

ديگرى مى‏خواهد در قسمت بالاى آن قنات، قنات ديگرى حفر كند، چه مقدار بايد ميان آن دو فاصله باشد، تا به ديگرى ضرر نرسد در صورتى كه زمين سخت يا سست باشد؟ امام عليه السّلام در پاسخ مرقوم فرمود: اندازه معيّنى ندارد بايد آنقدر فاصله باشد كه به يك ديگر زيان نرسانند (يعنى آب قنات اوّل كم نشود).

3871- و رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله حكم فرمودند: كه ميان دو چاه آب اگر زمين سست است هزار ذراع و اگر سخت است پانصد ذراع فاصله لازم است.

3872- و همچنين حكم فرمود: مردم باديه‏نشين نبايد جلو آب اضافى از مصرفشان را بگيرند، و اضافى مراتع را نبايد بفروشند، يا بنا بر پاره‏اى از نسخه‏ها «از چراى در آن جلو گيرند».

3873- و نيز حكم فرمود: حريم چاه چهل ذراع است و نبايد تا اين فاصله چاهى براى آبشخور شتران يا احشام و أغنام احداث كرد.

3874- و محمّد بن سنان از حضرت رضا عليه السّلام روايت كرده گويد: از آن حضرت عليه السّلام از آب رودخانه سؤال كردم: فرمود: همه مردم در سه چيز

ص:324

شريكند: آب رودخانه‏ها، هيمه براى آتش، و علفزارها.

3875- عمر بن حنظله گويد: در مورد مردى كه زمينى را به حساب ده جريب فروخته بود و مشترى به همان مقدار قبول كرده، وجه را پرداخت و امضاء طرفين انجام پذيرفت، و چون از يك ديگر جدا شدند خريدار زمين را مساحت كرد پنج جريب بيشتر نبود. امام صادق عليه السّلام فرمود: اگر مشترى بخواهد مى‏تواند زيادى قيمت را پس بگيرد و همين (پنج جريب) زمين را مالك شود، و اگر بخواهد مى‏تواند معامله را فسخ كرده و قيمت را بازگيرد، مگر اينكه در حدود و اطراف آن زمين مالك اراضى ديگرى داشته باشد و كسرى را از آن جبران كند، و اگر چنين كرد معامله لازم است و حقّ فسخ براى مشترى نيست و به فروشنده واجب است همه آنچه فروخته به مشترى تحويل دهد، و چنانچه زمينى ديگر در اطراف آن ندارد، در اين صورت اگر مشترى بخواهد آن مقدار را پذيرفته بقيّه قيمت را از فروشنده مى‏ستاند و اگر بخواهد معامله را فسخ كرده و نقدى كه داده است بازمى‏گيرد.

\* (باب احياء زمينهاى باير و موات)\*

(موات زمينهايى را گويند كه به همان نحو كه پديد شده بدون اينكه كسى در آن بعنوان آبادى تصرّف كرده باشد، باقى مانده است).

ص:325

3876- محمّد بن مسلم گويد: از آن حضرت (امام صادق) عليه السّلام پرسيدم از خريد زمين از يهودى يا نصراني؟ فرمود: اشكالى در آن نيست، چه رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله چون بر خيبر پيروز شد آن را در تصرّف آنها باقى گذارد و خراجى بر آن نهاد و آنان را به پرداخت آن در هر سال ملزم ساخت و فرمود: در آن زمينها فعّاليّت كنند و آباد نمايند، و لذا اشكالى ندارد اگر از آن زمينها (زمين‏هاى اهل كتاب) چيزى خريده باشى، و اين را هم بدان هر قومى هر مقدار از زمينهاى باير و موات را آباد كنند خود ايشان به مالكيّت آنها سزاوارترند.

3877- و رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمود: هر كس نهالى را در زمينى بنشاند، يا نهر آبى بكشد كه كسى بر او پيشى نگرفته باشد، يا زمين بايرى را آباد كند بنا به فرمان خدا و پيامبرش، آن زمين از آن خود او خواهد بود.

3878- حسن بن على وشّاء گويد: به امام هشتم على بن موسى عليهما السّلام عرض كردم شخصى چند جريب از زمينى را به يك صد جوال گندم از محصول آينده همان زمين خريد، فرمود: اين كار حرام است، عرض كردم: قربانت شوم اگر زمين‏

ص:326

مذكور را به كيل معلومى از گندم غير آن زمين خريده باشد چه؟ فرمود: به اين صورت اشكالى ندارد.

3879- ابو الرّبيع شامى گويد: امام صادق عليه السّلام فرمود: زمينهاى عراق را خريدارى نكن، مگر آنها كه در دست كسانى است كه با آنها قرار خراج بسته شده. (چه مسلمان و چه ذمّى مانند اراضى خيبر) زيرا اينها به شمشير مسلمين فتح شده و جزء بيت المال مسلمين است كه هميشه اختيار آن با امام است.

شرح: «اين گونه اراضى را در اصطلاح فقهاء (مفتوح العنوة) گويند».

3880- عبد اللَّه بن سنان گويد: از امام صادق عليه السّلام سؤال شد و من حضور داشتم، در مورد اينكه مردى زمينى باير را آباد كرده و در آن نهرى جارى ساخته و خانه سازى نموده و درخت خرما و ديگر كاشته است. فرمود: زمين را مالك گشته و اجاره حجره‏ها و خانه نيز متعلّق به اوست و عشريه و خراج زمين را او بايد بپردازد، اگر از باران و رودخانه و چشمه سيراب مى‏شود ده يك، و اگر از چاه و دلو براى آب استفاده مى‏كند نيم عشر بايد بپردازد.

3881- و سماعة بن مهران گويد: از آن حضرت عليه السّلام سؤال كردم‏

ص:327

صاحب زمينى با مسلمان يا اهل ذمّه‏اى مزارعه نموده (يعنى زمين و آب را در اختيار كشاورز گذارده است در مقابل سهمى از گندم يا كشت زمين) سپس اين فكر برايش پديد آمده كه حصّه و سهم گندم خود را قبل از موقع برداشت بفروشد آيا مى‏تواند؟

فرمود: مشترى بايد با پول معامله كند (يعنى نه با گندم) زيرا آنچه داده نيز در اصل گندم است.

شرح: «هر چند زراعت مكيل و موزون نيست ولى اين كار نوعى رباى معنوى است لذا فقهاء فروش زرع را به گندم مكروه دانسته‏اند، ولى اگر زرع گندم را به مقدارى از گندم همان زرع مبادله كند آن را محاقله نامند و در حرمت آن ادّعاى اجماع كرده‏اند».

3882- و عبد اللَّه بن سنان از آن حضرت عليه السّلام پرسيد: مأمور أخذ خراج مى‏تواند مهمان خراج دهنده شود؟ فرمود: تا سه روز.

و نيز اين مطلب از رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله روايت شده است.

3883- و علىّ بن مهزيار گويد: از امام جواد عليه السّلام پرسيدم: خانه‏اى از آن زنى بوده كه داراى يك پسر و يك دختر بوده است، پسر مسافرت دريا كرده و ناپديد شده و مادر نيز فوت كرده است، دختر ادّعا مى‏كند كه مادرش در ايّام حيات خانه را به او بخشيده و بر اين ادّعا قسمتهايى از خانه را فروخته و قطعه‏اى از آن كه مجاور خانه يكى از دوستان ما است باقى مانده است و او مى‏خواهد آن قطعه را

ص:328

خريدارى كند لكن چون صاحب خانه پسرى داشته و خبرى از او در دست نيست (و معلوم نيست در اين ملك سهمى دارد يا نه) از خريد آن اجتناب مى‏كند كه مبادا خريدن آن بر وى حرام باشد، حضرت پرسيدند: چه مدّت از غيبت او گذشته است؟

عرض كردم: سالهاى زيادى است، فرمود: ده سال منتظر بماند و بعد از گذشتن مدّت آن را خريدارى كند.

3884- محمّد بن حسن صفّار- رحمه اللَّه- نامه‏اى به امام عسكرى عليه السّلام نوشت و پرسيد: مردى از يك ساختمان دو طبقه، طبقه اوّل را خريدارى كرد با تمام خصوصيّات و حقوق آن. آيا خريدار حقّى در مرتبه فوقانى آن دارد يا نه؟

امام عليه السّلام مرقوم فرمودند: او جز آنچه را به اسم و خصوصيات آن خريده است مالك نيست.

3885- و نيز صفّار به آن حضرت عليه السّلام نوشت: شخصى دو تن را شاهد گرفت و در حضور آن دو اقرار كرده گفت: شاهد باشيد كه همه آن خانه كه در فلان مكان واقع است و حدودش چه است بتمامه از آن فلانى پسر فلان شخص است با جمله متاعى كه در آن است، و شاهدان نمى‏دانند متاع چيست؟ امام عليه السّلام در

ص:329

پاسخ مرقوم فرمودند: معامله صحيح است در صورتى كه رويهم خريده باشد، به يارى خداوند.

شرح: «اشكال صفّار از جهت عدم معلوميّت متاع در نزد مشترى است، و حضرت فرموده چون با معلومى ضميمه است اشكالى ندارد».

3886- و أيضا نوشت كه شخصى داراى چند قطعه زمين است در قريه‏اى كه از منزلش دور مى‏باشد، و ايّام زيارت مكّه و مسافرت پيش آمده و آنقدر فرصت ندارد كه حدود و مساحت زمينهاى خود را در قريه معيّن كند و فقط حدود چهارگانه قريه را معرّفى كرده است و به شهود مى‏گويد: شاهد باشيد كه من به فلان شخص (خريدار) فروختم همه قريه‏اى را كه يك حدّ آن به كجا و حدّ ديگرش به كجا و همين طور ... تا چهار حدّ، و وى در آن قريه چند قطعه زمين داراست. آيا اين ايجاب با اين وضع براى مشترى كافى است با آنكه لفظ مالك همه قريه بوده و قصدش قسمتى از آن؟ امام عليه السّلام در پاسخ نامه مرقوم فرمودند: بر او جايز نيست فروختن آنچه كه مالك نيست، و تنها بدان مقدار از اراضى قريه كه مالك بوده معامله واقع شده است.

3887- و باز به آن حضرت نوشت: شخصى مردى را شاهد گرفت كه مزرعه و زمين كشت خود را بفلانى فروخته، و آن چند قطعه بوده است، در حالى كه‏

ص:330

حدود آن را براى شاهد مشخّص نكرده بود. امّا به شاهد گفت: هر گاه آمدند و حدود را به تو گفتند بر آنها نيز شهادت ده، آيا اين جايز است يا جايز نيست كه شاهد شهادت دهد؟ امام در جواب نامه مرقوم داشتند، آرى، جايز است و الحمد للَّه.

3888- و نيز در پيرو نامه فوق به امام عليه السّلام نوشت: اگر جماعت ديگرى از اهل همان قريه جز آنها كه براى تعيين حدّ نام برده بود آمدند و شهادت دادند كه حدّ و مساحت اراضى كه اين مرد فروخته است چه مقدار است، آيا براى آن كس كه فروشنده وى را به فروش مزرعه و زمين كشت خود بدون تعيين حدود شاهد گرفته جايز است به سخن اين جماعت كه اراضى را معيّن كرده شهادت به حدود و مساحت آن داده‏اند اعتنا و اطمينان كرده و شهادت به حدود دهد، يا جايز نبوده كه اين جماعت شهادت به حدود دهند زيرا بايع گفته بوده هر گاه آمدند و از شما شهادت خواستند شهادت دهيد؟ امام عليه السّلام در پاسخ مرقوم فرمودند: شهادت مده مگر آنچه را كه صاحب مال شاهدت گرفته و آنچه خود او به تو گفته است.

شرح: «يعنى بگو مالك مرا به چنين فروش شاهد گرفت راجع به حدود نيز چنين گفت، و شهود نيز شهادت دادند كه حدود فلان مقدار است».

3889- و جرّاح مدائنى گويد: از امام صادق عليه السّلام پرسيدم سرائى را

ص:331

سه اطاق است كه در و مانع ندارد آيا مى‏توان بدون اجازه وارد شد؟ امام عليه السّلام فرمود: براى ورود به اطاقها رخصت بايد طلبيد، وارد سرا شدن اذن ندارد.

مصنّف كتاب- رحمه اللَّه- گويد: مراد از سرا در اينجا انبار غلّه است كه حجراتى چند براى كاركنان دارد يا كسى در آنجا مسكن گزيده است، و براى چنين مكانها كه مانند خانه‏هاى مسكونى نيست اذن نمى‏خواهد، تنها براى ورود به اطاقها و حجره‏هاى اين امكنه مى‏بايد كه اجازه گرفت، امّا خانه‏هايى كه انبار غلّه نيست هيچ كس حقّ ورود ندارد مگر با اجازه صاحبش.

\* (باب مزارعه و اجاره)\*

3890- يعقوب بن شعيب گويد: از امام صادق عليه السّلام سؤال كردم:

مردى زمين خود را كه داراى آب و درخت خرما و ميوه است به ديگرى واگذار مى‏كند كه وى آن را آب دهد و از درخت‏ها مواظبت كرده، آن را اصلاح نمايد و نصف ميوه و خرماى خداداد از آن او باشد. فرمودند اشكالى ندارد.

يعقوب گويد: و پرسيدم كه مردى زمين خرابى را در اختيار ديگرى مى‏گذارد و مى‏گويد آن را آباد كن و محصول آن از آن تو تا سه يا چهار يا پنج سال يا هر قدر كه خود

ص:332

مى‏خواهد، فرمود: اشكالى در اين نيست.

گويد: و باز پرسيدم شخصى زمينى دارد از زمينهاى خراجيّه كه مبلغ آن معيّن و گاهى خراج (يا محصولش) كم و يا زياد مى‏شود آن را در اختيار ديگرى مى‏گذارد كه باج آن را بدهد و سالى دويست درهم نيز بدو بپردازد. فرمود: اشكالى ندارد.

3891- و سماعة بن مهران نيز از امام صادق عليه السّلام پرسيد: مردى زمين دهى را با طيب خاطر صاحبانش براى كشت با شرطى از مدّت و يا عمل پذيرفت و قرار بست. امام عليه السّلام فرمود: اجازه اطاقهاى آن ده از آن اوست جز آنها كه رعيّت در آن سكنا كرده‏اند مگر اينكه با صاحبان زمين اجاره آنچه در دست رعيّت است را هم شرط كرده باشد.

شرح: «غرض آنست كه اگر ده ناآبادى را اجاره كرده و شرط كرده است كه اگر هر كجا را مرمّت كند اجاره‏اش از آن او باشد اجاره خانه‏هائى كه آباد كرده از آن اوست به جز آنها كه قبلا در دست رعيّت بوده مگر اينكه آنها را نيز شرط كرده باشد».

3892- و ابو بصير گويد: امام صادق عليه السّلام فرمود: هر گاه زمينى را براى كشاورزى با صاحبانش با طيب خاطر يعنى با رضا و رغبت آنها تقبّل كردى پس‏

ص:333

از آنكه حقّ آنها را ادا كردى هر زيادى و اضافتى از محصول از آن توست و چنانچه جايى را كه خراب بود آباد كردى و يا بنائى افزون ساختى اجاره آن از آن تو باشد مگر آنها كه از پيش در دست رعيّت بوده است.

3893- محمّد بن مسلم از يكى از دو امام ششم يا هفتم عليهما السّلام روايت كرده گويد: مردى زمينى را براى كشت اجاره كرده به هزار درهم، سپس بخشى از آن را به دويست درهم به ديگرى اجاره داده است، آنگاه صاحب زمين كه آن را بدو اجاره داده به مستأجر اوّل گويد مرا با خود سهيم كن و هر دو با هم به شركت هزينه ضرورى را مى‏پردازيم و بعد هر چه از اجاره افزون آيد نصف به نصف ميان من و تو باشد. چگونه است؟ فرمود: اشكالى به اين نيست.

3894- اسماعيل بن فضل هاشمى گويد: به امام صادق عليه السّلام عرض كردم: مردى از ديگرى براى كشت، زمينى اجاره كرده و گفته است به فلان مبلغ پول يا مال آن را به من واگذار چه كشت كنم و چه كشت نكنم مبلغ يا مال را خواهم پرداخت و بعد آن را نكاشته است. فرمود: مالك حقّ دارد آنچه را قرار كرده بستاند مستأجر مى‏خواهد ترك كند، مى‏خواهد كشت كند. (مالك مى‏خواهد بستاند و

ص:334

مى‏خواهد نستاند).

3895- اسحاق بن عمّار گويد: امام صادق عليه السّلام فرمود: زمين كشت را به خرما و گندم و جو و اربعاء و نطاف اجاره مكن، گويد: پرسيدم: اربعاء چيست؟ فرمود: آبخورگاه. و نطاف، اضافه آب است، و لكن با پول طلا يا نقره (دينار و درهم) يا به نصف و ربع و ثلث محصول آن، قرارداد ببند.

3896- و محمّد بن مسلم گويد: امام باقر عليه السّلام در مورد مردى كه خانه‏اى اجاره كرده كه داراى بوستانى بود و وى در آن بوستان زراعت كرد و خرما و درختان و درخت ميوه و غير آن كاشت بدون اينكه به صاحب ملك بگويد و از او اجازه بگيرد؟ فرمود: كرايه ملك بر عهده اوست، و صاحب ملك درختها و زراعت را قيمت كند اگر با اجازه او بوده به مستأجر بدهد و اگر با صلاحديد او نبوده كرايه حقّ موجر است و مستأجر درخت و زراعت خود را از ريشه بيرون آورد و هر كجا كه خواهد ببرد.

3897- ادريس بن زيد گويد: به حضرت رضا عليه السّلام عرض كردم:

ص:335

فدايت گردم ما آب و زمين داريم و چرخ و چاه، و در آن مراتعى است، يكى از ما گلّه گوسفند و شتر دارد و خود به آن چراگاهها نياز دارد. آيا مى‏تواند آنجا را براى چريدن اغنام و احشام خود قرق كند و نگذارد گوسفند ديگرى در آنجا بچرد؟ فرمود: اگر زمين ملك اوست اين حقّ را دارد كه از ديگران جلوگيرى نمايد و منحصر براى رفع نياز خود گرداند، عرض كردم: شخص مى‏تواند علف مرتع و چراگاه را بفروشد؟ فرمود: اگر زمين از آن اوست اشكالى ندارد.

3898- ابراهيم كرخى گويد: به امام صادق عليه السّلام عرض كردم: من مى‏توانم با اين گبرها يا غير عربهاى مشرك، شريك شوم كه زمين و گاو ورز (گاو شخم) و بذر از من باشد و كار و كوشش و فعّاليت و كشت و زرع با وى، تا اينكه گندم يا جو برآيد و قسمت كنيم و باج دولت را بدهيم و هر چه باقى ماند يك سومش از آن گبرك و بقيّه از آن من باشد؟ فرمود: اشكالى ندارد، عرض كردم: بر اوست كه آن مقدار بذر كه من داده‏ام از آن بر من ردّ كند و بقيّه را قسمت نمايد؟ فرمود: نه، با او به بذر و گاو و زمين شركت كرده‏اى كه از ناحيه تو باشد و كار و كوشش از آن او.

ص:336

3899- خالد بن جرير برادر اسحاق بن جرير گويد: از امام صادق عليه السّلام سؤال كردند مردى زمينى را با صاحبانش براى كشت قرارداد مى‏بندد بفرمائيد كدام نوع قرارداد آن حلال‏تر است؟ فرمود: آنكه آن را از صاحبانش به چيزى معيّن تا سالهائى معلوم نام ببرد، و در آن عمران و آبادى كند، و خراج دولت را بپردازد، و چنانچه در ميان صاحبانش غير مسلمان بود او را داخل قرارداد نياورد زيرا اين حلال نيست.

شرح: «ظاهرا مشاركت با غير مسلمان در اصل زمين جايز و حلال نيست نه در محصول، و احتمال دارد مراد از عدم حلاليّت حلال‏تر بودن باشد نه حلال بودن، زيرا سؤال از أحليّت بود نه حلاليّت».

3900- ابو الرّبيع شامى گويد: از امام صادق عليه السّلام سؤال كردند:

شخصى از كشاورزان زمينى را براى كشت با دهاقين (صاحبانش) قرارداد بسته (به سهمى معيّن از محصول يا غير آن) سپس آن را به ديگرى اجاره داده به بيش از آن سهم و اداء خراج سلطان را خود پذيرفته است، حكمش چيست؟ فرمود: اشكالى ندارد، چون زمين مانند اجير و مانند خانه نيست و زياده در اجير و خانه حرام است.

شرح: «سابقا در روايت اسحاق بن عمّار به رقم 3865 و غير آن گذشت كه‏

ص:337

زيادى و افزون گرفتن در اجاره زمين نيز حرام است در صورتى كه عوض، نقدين (طلا يا نقره) باشد نه مالهاى غير نقدى، و در اينجا ذكرى از عوض نشده و براى اينكه تعارضى نباشد عوض را در اين خبر (به سهمى معيّن از محصول يا غير آن) ترجمه كرديم با اين توجيه، يا اينكه بگوئيم در زمين عملى انجام داده باشد كه آن موجب اضافه اجاره شده است و پاره‏اى از فقهاء در زمين اضافه را مكروه مى‏دانند و روايات مخالف را حمل مى‏كنند».

3901- و اگر شخصى خانه‏اى را به ده درهم (به مدّت معيّنى) اجاره كند و از دو سوم آن خود استفاده كند و يك سوم آن را به ديگرى به همان ده درهم اجاره دهد اشكال ندارد، لكن (همه) آن را به بيش از آنچه اجاره كرده نمى‏تواند اجاره دهد.

شرح: «اين كلام به همين لفظ، خبر حلبى است از امام صادق عليه السّلام كه در كافى نقل شده است».

3902- از امام صادق عليه السّلام پرسيدند: مردى زمين را از اراضى خراجيّه از دولت اجاره كرد به مبلغى معيّن يا به مقدارى معلوم از گندم، بعد آن را جريب جريب يا قطعه قطعه كرده و به مبلغ معيّنى به ديگران اجاره داد كه بيش از مبلغ اصل اجاره است و در آن عملى هم انجام نداده است، و يا آن را چند قطعه كرده و با ديگران قرارداد بسته كه خود بذر و هزينه كشت را بدهد و زمين را آماده كند و نيز در اين صورت اضافه درآمدى از اصل اجاره دارد آيا حقّ دارد كه چنين كارى را انجام دهد يا نه؟ امام عليه السّلام فرمود: هر گاه زمينى را براى كشت اجاره كردى و در آن‏

ص:338

چيزى سرمايه گذاردى يا جاى خرابى را اصلاح كردى، آنچه را كه پرسيدى اشكالى ندارد.

شرح: «در پاره‏اى از نسخه‏ها

«و لمّ تربة الأرض»

بجاى‏

«له مرمّة الأرض»

است و در كافى‏

«و له تربة الأرض»

مى‏باشد و معنايش براى ما معلوم نشد».

و باكى نيست كه شخص زمينى را به يك صد دينار اجاره كند و بعض آن را به نود و پنج دينار اجاره دهد و خود در باقى آن زندگى كند.

شرح:

«يعمر»

در اينجا به معنى «يعيش» است».

3903- ابو الربيع گويد: امام باقر عليه السّلام مى‏فرمودند: اگر ميوه و محصول باغى يك ساله فروخته مى‏شود آن را نفروشند تا ميوه آن برسد و چنانچه دو ساله يا سه ساله فروختند فروشش اشكالى ندارد پس از آنكه در آن چيزى سبز باشد.

3904- و باز ابو الرّبيع از امام صادق عليه السّلام روايت كرده در مورد زراعى كه با صاحب زمين قرارداد بسته است كه من زمين را كشت مى‏كنم به اين شرط كه از محصول آن يك سوم بابت شخم و يك سوم بابت بذر و يك سوم بابت زمين به تو بدهم، فرمود: اسمى از گاو و بذر نياورد و به صاحب زمين بگويد

ص:339

من با تو قرار مى‏بندم كه زمين را زراعت كنم و فلان مقدار از محصول كه خداوند عزّ و جلّ در آن رويانده به تو بدهم.

3905- ابو الرّبيع گويد: امام صادق عليه السّلام در مورد مردى كه از قريه‏اى گذر كند كه از سوى دولت به آنها ظلم شده و خراج سلطان را نتوانسته‏اند بپردازد، در حالى كه اكنون قريه در تصرّف ايشان است و مرد نمى‏داند كه آيا مال آنهاست يا ديگرى در آن سهمى دارد، زمينهاى قريه را به او مى‏سپارند كه كشت كند و خود خراج سلطان را بپردازد، او پذيرفته و مشغول كار مى‏شود و خراج را مى‏دهد و مال بسيارى زياد مى‏آيد، فرمود: هر گاه شرط با آنها بدين نحو باشد (كه تنها خراج را بپردازد) اشكالى بر آن نيست.

3906- و در روايت حلبى از امام صادق عليه السّلام است كه گفت: از آن حضرت سؤال كردم از مزارعه اهل خراج (اهل ذمّه) به قرار يك چهارم و يا يك سوم و يا يك دوّم، فرمود: اشكالى ندارد و رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله با أهل خيبر يا أراضى خيبر را با يهود پس از فتح نصف به نصف قرارداد مزارعه بست.

3907- محمّد بن خالد از ابن سيابه (يا ابن سنان يا سيابه) نقل كرده مردى‏

ص:340

به امام صادق عليه السّلام عرض كرد: فدايت شوم شنيدم كه مردمى گفتند: زراعت خوب نيست، مكروه است. فرمود: كشت كنيد، درخت بكاريد، به خدا سوگند مردم كارى انجام نمى‏دهند كه از آن حلال‏تر و پاكتر باشد، سوگند به خدا كه مردم پس از خروج دجّال به زراعت و كاشتن خرما بپردازند.

شرح: «يعنى در زمانى كه طاغوتان و دين‏سازان نابود شده و دولت حقّ روى كار آيد مردم به فلاحت و كشت و زراعت بيش از صنعت بپردازند زيرا اهتمام دولت الهى به اين امور بيشتر است».

3908- حلبى گويد: امام صادق عليه السّلام فرمود: زمين را براى كشت و زراعت گندم اجاره نمى‏كنند كه اجرت را از گندم حاصل شده از زراعت آن زمين بپردازند.

3909- سهل بن يسع گويد: از امام هشتم عليه السّلام پرسيدم: مردى زمينش را به زعفران كار واگذار مى‏كند كه در هر جريب زمين كه مى‏كارد فلان مبلغ درهم بپردازد و گاهى كسر مى‏آيد و زيان مى‏بيند و گاهى اضافه مى‏آيد و سود مى‏برد، فرمود: اگر هر دو توافق كرده، راضى مى‏باشند اشكالى ندارد.

ص:341

3910- علىّ بن يقطين گويد: از امام هفتم عليه السّلام سؤال كردم شخصى از كسى خانه‏اى يا لنجى يك ساله يا كمتر يا بيشتر اجاره كرده است، فرمود: بر اوست كرايه را تا آخر مدّت بپردازد، و صاحب آن در گرفتن مختار است چنانچه بخواهد در اوّل دريافت مى‏دارد و اگر بخواهد رها مى‏كند تا مدّت تمام شود.

3911- علىّ بن ميمون صائغ (زرگر) گويد: به امام صادق عليه السّلام عرض كردم: كارى را به اجرت معيّن قبول مى‏كنم سپس شاگردانم كه با من كار مى‏كنند به دو سوم آن اجرت، آن را مى‏سازند، امام فرمود: اين كار صحيح نيست مگر آنكه تو خود در ساختن با آنها كمك كنى، عرض كردم من طلا را خود آب مى‏كنم.

فرمود: در اين صورت اين خود عملى است پس اشكالى ندارد.

3912- مجمع خيّاط گويد: به امام صادق عليه السّلام عرض كردم كه لباسى را براى دوختن به مزدى معيّن قبول مى‏كنم و بعد به شاگردانم به دو سوم قيمت مى‏دهم تا بدوزند، امام فرمود: آيا كارى روى آن انجام نمى‏دهى؟ عرض كردم:

پارچه را مى‏برم و نخ را برايشان تهيّه مى‏كنم. فرمود: اشكالى ندارد.

3913- محمّد طيّار گويد: وارد مدينه شدم و منزلى مى‏طلبيدم تا اجاره كنم،

ص:342

به خانه‏اى وارد شدم كه داراى دو اطاق بود و درى ميان آن دو قرار داشت و در يكى از آنها زنى زندگى مى‏كرد آن زن به من گفت: اين اطاق را اجاره كن، گفتم: اين دو اطاق به هم راه دارد و من جوان هستم تو نيز جوانى و صلاح نيست، گفت: تو اجاره كن من در را مى‏بندم، من پذيرفتم و متاعم را به آنجا بردم، و بدو گفتم: در را ببند، گفت: از اينجا نسيم مى‏آيد بگذار باز باشد، گفتم: من و تو هر دو جوان هستيم در را ببند، گفت: تو در اطاقت بنشين و من در اطاق خود، نزد تو نمى‏آيم و به تو نزديك نمى‏شوم و از بستن در سر باز زد، من خدمت امام صادق عليه السّلام رسيدم و ماجرا را عرض كردم و پرسيدم مى‏توانم آنجا بمانم؟ فرمود: از آنجا به جاى ديگر برو زيرا هيچ مرد و زنى در مكانى خلوت نكنند مگر آنكه شيطان سومى آنها باشد.

3914- ابو همّام (اسماعيل بن همّام) به امام هشتم عليه السّلام طىّ نامه‏اى نوشت مردى زمين با آبى (مزرعه) را از صاحبش اجاره كرده و اجاره دهنده در حضور مستأجر زمين را به ديگرى فروخته و مستأجر مخالفتى نشان نداده و خود حاضر و ناظر فروش بوده است. سپس مشترى از دنيا رفته در حالى كه داراى ورثه مى‏باشد، آيا اين زمين را به ميراث به ورثه ميّت مى‏دهند يا در تصرّف مستأجر باقى مى‏ماند تا مدّت‏

ص:343

اجاره سرآيد؟ امام عليه السّلام در پاسخ نوشت: در دست مستأجر مى‏ماند تا مدّت اجاره به سر آيد.

و من از استادمان محمّد بن الحسن- رضى اللَّه عنه- پرسيدم مردى زمين و آبش را به ديگرى اجاره داده است مى‏تواند آن را بفروشد، گفت: نمى‏تواند پيش از تمام شدن مدّت اجاره به ديگرى بفروشد مگر اينكه با خريدار شرط كند كه به قراردادش كه قبلا با مستأجر داشته وفا كند تا مدّت اجاره‏اش منقضى شود.

3915- و محمّد بن عطيّه گويد: از امام صادق عليه السّلام شنيدم كه مى‏فرمود: خداوند عزيز براى پيامبرانش كشاورزى را اختيار كند تا هيچ گاه باران آسمان را ناخوش ندارند.

3916- و از امير مؤمنان عليه السّلام از سخن خداوند كه فرموده: وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ‏ (ابراهيم: 12) پرسيدند، فرمود: مراد از متوكّلين (توكّل‏كنندگان بر خداوند) كشاورزان باشند.

ص:344

\* (آنجا كه سازندگان و اصلاح‏كاران كه براى)\*\* (كارشان اجرت دريافت مى‏كنند ضامن هستند)\*

3917- حلبى گويد: امام صادق عليه السّلام در باره مردى كه لباسى را براى رنگ كردن پذيرفته است و آن را خراب كرده، فرمود: هر سازنده‏اى كه براى كارش اجرت مى‏ستاند كه آن را اصلاح كند اگر آن را خراب و تباه كند ضامن است.

3918- [اسماعيل بن‏] أبى الصباح كنانى گويد: از امام صادق عليه السّلام پرسيدم: لباس يا پارچه را به لباس‏شوى دادم تا بشويد و وى پاره كرد يا سوزانيد آيا بايد غرامت آن را بدهد؟ فرمود: آرى آنچه را به دست خود خراب كرده تاوانش را از او بگير، چون تو براى اصلاح به او داده‏اى نه براى تلف كردن.

3919- و نيز فرمود: پدرم امام باقر عليه السّلام رختشو و زرگر را اگر لباس يا پارچه را ضايع مى‏كردند ضامن مى‏دانست و خسارت مى‏گرفت ولى جدّم على بن- الحسين عليهما السّلام جوانمردى مى‏نمود و صرف نظر مى‏كرد.

ص:345

\* (ضامن بودن باربرى كه ادّعا مى‏كند مال تلف شده است)\*

3920- حلبى گويد: امام صادق عليه السّلام در مورد شتردارى كه مشكهاى روغن را با كاروان خود حمل مى‏كند و بعد به صاحبش مى‏گويد: روغن در بيابان با شتر گم شد (بار افتاد و ما نفهميديم) يا ريخت يا راهزنان ربودند حكم آن چيست؟ فرمود:

اگر شاهدانى عادل داشت كه دزدان ربوده‏اند يا بار در راه گم شده است پس بر عهده او چيزى نباشد، و اگر بيّنه و شاهدى نداشت ضامن است. و در مورد كسى كه با كشتى خود گندم ديگرى را حمل كند و نقصان يابد فرمود: ضامن است. گويد: عرض كردم: گاهى افزون مى‏شود؟ فرمود: علم دارى كه صاحب كشتى چيزى به آن افزوده؟ گفتم: نه، فرمود: پس از آن توست.

3921- و گويد: امام عليه السّلام فرمود: اگر غسّال و زرگر ادّعا كردند كه مال مشترى از ايشان سرقت شده و شاهدى نياوردند در اين ادّعا كه كاملا روشن سازد هر چه بوده چه كم و چه زياد از مال ربوده شده است، پس اگر شاهد داشت كه تكليفى بر عهده او نيست و اگر بر گفتارش شاهد نياورد و اقامه شهادت نكرد و مى‏گفت: آن را دزديده‏اند، ضامن مال خواهد بود البتّه اگر بيّنه نداشت.

ص:346

شرح: «مراد از غسّال ظاهرا قصّار است يعنى جامه‏شوى و لباسشوى و شايد نسخه «قصّار» بوده و تصحيف شده است».

3922- و حلبى گويد: امام عليه السّلام در مورد كسى كه چهار پايى را براى مسافتى و مقصدى معيّن كرايه كرده و چهار پا گم شده است فرمود: اگر از مسافتى كه شرط كرده گذشته و تجاوز كرده است ضامن است، و اگر در بيابانى وارد شده و آن را در جايى نبسته و به حال خود رها كرده باشد باز ضامن است، و اگر در چاهى افتاده نيز ضامن است چون آن را نبسته و بلا مانع رها كرده است.

شرح: «ضمان در صورت اوّل به جهت افراط است و كاريست كه نبايد مى‏كرده، و در دو صورت أخير به جهت تفريط است و ترك كاريست كه بايد مى‏كرده».

3923- و نيز حلبى گويد: امام عليه السّلام در مورد شتردارى كه از وى شترانى كرايه كرده‏اند و با آنها مشكهاى روغن و زيتون به شهرى فرستاده‏اند، سپس شتردار ادّعا كرده كه يكى از مشكها پاره شده و روغنها ريخته است، فرمود: هر وقت بخواهد مى‏تواند روغن را برگيرد و بگويد مشك بشكافت و روغن بريخت، بنا بر اين نمى‏شود او را بدون بيّنه و شاهد تصديق كرد. و هر كس حيوان سوارى را براى رفتن بمقصدى كرايه كند و اتّفاقا در راه آن حيوان مبتلا به ذئبه (غدّه حلقومى كه آن را به عربى ذئبه گويند) شود و چشمش را بدرد و حيوان تلف شود ناچار ضامن است (چون كسى را نداشته يا كسى همراه او نبوده كه شهادت دهد) مگر اينكه مسلمانى عادل‏

ص:347

باشد (كه قولش مورد قبول افتد).

شرح: «حاصل روايت اينكه در اين موارد بايد ثابت شود كه چنين اتّفاقى افتاده، و اگر نتوانست ثابت كند ناگزير ضامن خواهد بود، پس در واقع اگر تقصير يا تجاوز نكرده باشد ضامن نيست».

3924- جعفر بن عثمان گفت: پدرم متاعى را با شتردارى به شام فرستاده بود، شتردار ادّعا كرد يكى از بارها در بيابان گم شده است، من اين را به امام صادق عليه السّلام عرض كردم، حضرت فرمود: او را متّهم مى‏دارى؟ (يعنى به او گمان بد دارى؟) عرض كردم: نه، فرمود: تاوان از او مگير.

3925- ابو بصير گويد: از امام صادق عليه السّلام سؤال كردم: جامه‏اى را (براى شستن) به لباسشوى دادم اكنون ادّعا مى‏كند كه آن در ميان لباسهاى ديگرش بوده و بسرقت رفته است، فرمود: بايد اقامه بيّنه كند كه اين لباس در ميان متاع ديگرش بوده و آن تنها به سرقت رفته است، در اين صورت چيزى بر عهده او نخواهد بود، و اگر با متاع ديگرش همگى سرقت شده باز چيزى بر عهده او نيست.

3926- عثمان بن زياد گويد: به امام باقر عليه السّلام عرض كردم:

شتردارى به ما شتر كرايه مى‏دهد كه بار ما را به مقصد برساند و بعد خود به شتردار

ص:348

ديگرى واگذار مى‏كند و متاع نابود مى‏شود، فرمود: او را ضامن بدار و از او تاوان بخواه.

3927- و امير مؤمنان عليه السّلام رنگرز و لباسشوى و زرگر را براى حفظ مال مردم ضامن مى‏دانست و در مواردى مانند غرق شدن (مثلا كشتى) يا آتش‏سوزى يا چيزهائى كه در اختيار انسان نيست و غالبا موجب تلف مال مى‏شود ضامن نمى‏دانست، و هر گاه سفينه‏اى (كشتى، لنجى) غرق شده باشد و مردم به آن دست يابند، از اموال هر چه را دريا به ساحل اندازد از آن صاحبش باشد چه آنها به مالشان سزاوارتر از ديگرانند، و آنچه مردم با غوّاصى بدست آورند و صاحبش آن را رها كرده باشد از آن مردم مى‏باشد.

3928- أبو بصير گويد: امام صادق عليه السّلام زرگر و لباسشوى و بافنده را ضامن نمى‏دانست مگر آنكه متّهم باشند كه در آن صورت بايد اقامه بيّنه كنند، و او را [بترسانند و] سوگند دهند شايد از اين راه چيزى از او بدست آيد.

3929- و حمّام‏دارى را نزد امير المؤمنين عليه السّلام آوردند كه جامه را نزد او گذارده و به حمّام رفته بودند، و جامه را ربوده بودند، امير المؤمنين عليه السّلام او را ضامن ندانست و فرمود: اين شخص امين است (و امين ضامن نيست).

ص:349

شرح: «شخص به اختيار خود لباسش را نزد حمّامى گذارده، و به داخل حمّام مى‏رود و نگهدارى لباس و امانتدارى مردم امرى است خير و نيك و در حقّ آنها احسان است، پس شخصى كه قبول اين زحمت مى‏كند محسن و نيكوكار محسوب مى‏شود و خداوند در قرآن كريم مى‏فرمايد: ما عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ‏ توبه: 91» يعنى بر نيكوكاران راهى نيست».

3930- و نيز امير المؤمنين عليه السّلام مرد مسلمانى را كه خوك مردى نصرانى را كشته بود ضامن دانست و براى نصرانى غرامت گرفت.

3931- أبو بصير گويد: امام صادق عليه السّلام در باره مردى كه باربرى را براى متاعش أجير گرفت و متاع در دست اجير شكست يا ريخت فرمود: اگر باربر مورد اطمينان است پس ضمانى بر عهده او نيست و اگر مورد اطمينان نيست ضامن است.

شرح: «ضمان بدان جهت است كه بيّنه عادله بر عدم افراط و تفريط ندارد، و إلّا بيش از اين نيست كه مال در دست او امانت بوده و امين ضامن نيست، و البته اين حكم از اين روست كه باربر بداند كه اگر در حفظ متاع مردم دقّت بخرج ندهد و لا أباليگرى كند امين و مورد اطمينان نخواهد بود پس چنانچه مالى در دست او ضايع شود بايد اقامه بيّنه كند و آن كاريست بسيار دشوار و گاهى غير ممكن لذا ناچار بدادن تاوان يا حفظ كردن متاع باشد».

3932- داود بن سرحان گويد: امام صادق عليه السّلام در باره مردى كه متاعى بر سر خويش حمل مى‏كرد و با شخصى تصادف كرد و او كشته شد يا بعض از

ص:350

اعضايش شكست، فرمود: او ضامن است (يعنى باربر).

3933- محمّد بن على بن محبوب گويد: مردى به امام عليه السّلام طىّ نامه‏اى نوشت: شخصى جامه‏اى را براى شستن به لباس‏شوى داده و وى آن را به لباسشوى ديگرى سپرده و لباس گم شده است آيا بر لباسشوى اوّل لازم است تاوان آن را بصاحبش بدهد بدليل آنكه آن را به ديگرى داده اگر چه لباسشوى امين و مورد اعتماد باشد؟ امام عليه السّلام در پاسخ نامه فرمود: لباسشوى اوّل ضامن است مگر اينكه مورد وثوق و اطمينان باشد، إن شاء اللَّه.

شرح: «ظاهرا در جمله اخير منظور امام عليه السّلام از مستثنى لباس‏شوى دوم مى‏باشد زيرا اگر چنين باشد لباس‏شوى اوّل تفريط نكرده است لذا ضامن ندارد».

\* (پيش خريد گندم و جو و حيوان و چيزهاى ديگر\*)

3934- حلبى گويد: از امام صادق عليه السّلام پرسيدم از مردى گندمى پيش خريد كردم و قيمت آن را پرداختم و زمانى كه موقع تحويل شد مبلغى پول نزد من فرستاد و پيغام داد گندم بخر و حقّ خود را بتمامى برگير، امام فرمود: من نظرم آنست كه اين كار (خريد گندم) را به ديگرى واگذارى و با او باشى تا حقّ خود را بستانى و

ص:351

خود مباشر خريد نشوى.

شرح: «اين دستور براى جلوگيرى از تهمت و ايجاد نزاع است، و يا اينكه مبادا شيطان انسان را فريب دهد و گندمى بهتر از آنچه بايد بستاند خريدارى كند، يا اينكه چون از جهت ديگر شباهت با ربا دارد، صادر شده است و بهر حال فقهاء آن را حمل بر كراهت كرده‏اند».

3935- يعقوب بن شعيب گويد: از امام باقر عليه السّلام سؤال كردم مردى يك صد درهم گندم يا خرما پيش خريد كرده است و زمانى كه وقت تحويل آن رسيده فروشنده نزد خريدار آمده، مى‏گويد: بخدا سوگند من جز نيم آن را كه تو طلبكارى، ندارم آن را از من بابت نيم طلبت بستان و بقيّه را در هم بگير. حكم چيست؟ فرمود:

اشكالى ندارد در صورتى كه همان مبلغى را كه براى نصف داده بازگيرد. (يعنى مى‏تواند نسبت به باقى معامله فسخ كند).

يعقوب بن شعيب گويد: و سؤال كردم: من از شخصى يك سبد خرماى نارس طلبكارم مى‏توانم بجاى آن يك سبد خرماى تر بستانم و آن (خرماى تر) از حيث وزن كمتر است. فرمود: اشكالى ندارد، عرض كردم: بر عهده او يك سبد خرماى نارس دارم مى‏توانم يك سبد خرماى خشك بستانم با اينكه آن از حيث وزن سنگين‏تر

ص:352

است؟ فرمود: در صورتى كه اين كار ميان شما متعارف باشد اشكالى ندارد، گويد: از آن حضرت پرسيدم: مردى را بر عهده ديگرى يك صد پيمانه خرما است و بدهكار داراى خرمابنى است، طلبكار نزد وى آمده، مى‏گويد: به عوض طلب من (خرماى) اين خرما بن را بمن واگذار، گويد: مثل اينكه امام اين را مكروه دانست.

شرح: «سبب كراهت در ذيل حديث 3834 ذكر شد چون اين قسمت جزء خبر مفصّلى است از يعقوب بن شعيب كه گذشت».

و نيز يعقوب بن شعيب گويد: سؤال كردم از مردى كه بر عهده ديگرى چند بار رطب با تمر (يعنى خرماى تر يا خرماى خشك) دارد و مبلغى دينار نزد او مى‏فرستد و مى‏گويد: با اين پول خرما بخر و طلبت را به تمامى برگير؟ فرمود: اگر او را امين مى‏داند اشكالى ندارد.

3936- عبد اللَّه بن سنان گويد: از امام صادق عليه السّلام پرسيدم: مردى بدون اينكه داراى زراعتى يا نخلستانى باشد گندم يا خرما پيش فروش مى‏كند، امام فرمود: مقدارش را معيّن كند و تا چه مدّت بايد تحويل دهد معلوم دارد، گويد: از او- عليه السّلام- از پيش فروش حيوان و گندم و گرو گذاشتن فروشنده مالى را نزد خريدار پرسيدم؟ فرمود: آرى، براى مالى كه بفروشنده سلفى مى‏دهى چيزى گرو گير.

ص:353

3937- منصور بن حازم گويد: به امام صادق عليه السّلام عرض كردم:

مردى از ديگرى بابت گوسفندى كه از او خريده است مبلغى طلبكار است و نزد بدهكار آمده مطالبه مى‏كند بدهكار مى‏گويد: اين گوسفندان را بابت طلبت بتو مى‏فروشم و وى راضى مى‏شود؟ فرمود: باين اشكالى نيست.

3938- عبد اللَّه بن بكير گويد: از امام ششم عليه السّلام پرسيدم: مردى ميوه‏هائى را كه عموما پيش فروش مى‏كنند، پيش فروش مى‏كند ولى سال مى‏گذرد و ميوه بدهى خود را نمى‏پردازد، امام فرمود: مشترى يا مبلغى كه داده است باز پس گيرد يا تا سال ديگر مهلت دهد.

3939- عيص بن قاسم گويد: از امام صادق عليه السّلام پرسيدم: مردى گندمى را پيش خريد كرده است و تا زمانى كه مدّت سرآمده گندمى نزد او نيست أمّا چهار پا و بردگان و متاع نزد او مى‏يابد آيا جايز است از اين اموال او بجاى گندم كه طلبكار است بردارد؟ فرمود: آرى و حساب كند كه چى و چى بجاى چقدر گندم و چند من گندم.

ص:354

3940- حديد بن حكيم گويد: به امام ششم عليه السّلام عرض كردم:

شخصى پوست گوسفند از قصّاب پيش خريد كرده است و هر روز مقدار معيّنى قصّاب به او مى‏دهد؟ فرمود: اشكالى ندارد.

3941- و أبان روايت كرد كه آن حضرت در باره مردى كه به ديگرى مبلغى مى‏دهد تا در شهر ديگرى از وى نقدا بستاند، فرمود: اشكالى ندارد.

3942- سماعة بن مهران گويد: از آن حضرت عليه السّلام پرسيدم كسى كه گندم يا متاع يا حيوانى را پيش فروش مى‏كند و انسان از وى مى‏خرد آيا خريدار مى‏تواند چيزى از او گروگان گيرد؟ فرمود: باكى نيست بر اينكه وثيقه‏اى براى مالت طلب كنى.

3943- ابو بصير گويد: از امام صادق عليه السّلام از پيش خريد حيوان پرسيدم: فرمود: اشكالى ندارد، عرض كردم اگر برده‏اى را به سنّ معيّن يا وصف مشخّص و معلوم پيش فروش كند و هنگام تحويل با وصف مغاير باشد، پست‏تر يا بهتر بدهد و هر دو راضى شوند چه؟ فرمود: اشكالى ندارد.

ص:355

3944- يعقوب بن شعيب گويد: از امام ششم عليه السّلام سؤال كردم مردى گندمى را نسيه بمبلغ معيّنى بمدّت معلومى مى‏فروشد و گندم را تحويل مى‏دهد و چون مدّت سرآمد فروشنده طلبش را مطالبه مى‏كند و خريدار مى‏گويد: پول ندارم از من به جاى طلبت گندم بستان. آيا صحيح است؟ فرمود: اشكالى ندارد او پول در عهده مشترى دارد با آن هر چه مى‏خواهد مى‏تواند بگيرد. (بقيمت روز از او گندم بستاند).

3945- عبيد اللَّه بن علي حلبى گويد: از امام صادق عليه السّلام سؤال شد مردى مبلغى بابت خريد پنج من گندم يا جو به فروشنده‏اى داد و آن را پيش خريد كرد، و آن كس كه گندم يا جو را بدهكار شد قدرت نداشت كه در رأس مدّت همه آنچه بدهكار است تحويل بدهد، و طلبكار مى‏خواهد نصف يا ثلث يا كمتر يا بيشتر از او بستاند و نسبت به بقيّه همان مقدار مبلغى كه بابت آن پرداخته باز پس گيرد، فرمود: باكى بر آن نيست، حلبى گويد: و از آن حضرت پرسيدند شخصى بيست مثقال يا كمتر و يا بيشتر زعفران را به مبلغى پيش خريد مى‏كند، و مبلغ را مى‏پردازد، فرمود:

اشكالى ندارد، اگر فروشنده نتوانست تمام آنچه فروخته تهيّه كند و بپردازد، طلبكار نيم يا يك سوم و يا دو سوم حقّ خود را تحويل گيرد و بهاى بقيّه را مطابق آنچه بابت آن‏

ص:356

داده بستاند.

3946- و نيز حلبى گويد: از آن حضرت پرسيدند شخصى گوسفند سه ساله يا دو ساله و غير آن را از گوسفند دارى پيش خريد مى‏كند كه در مدّت معيّنى تحويل دهد، صحيح است؟ فرمود: مانعى ندارد، اگر نتوانست آنچه تعهّد كرده تحويل دهد مشترى نيم يا يك سوم و يا دو سوم آن را گرفته و قيمت پرداختى بقيّه را باز مى‏ستاند، و كمتر يا پست‏تر از شرطى كه كرده مى‏تواند بگيرد، ولى بيشتر يا عاليتر از آن را نمى‏تواند، و فرمود: جامه نيز حكمش مانند گندم و جو و زعفران و گوسفند است.

3947- عبد اللَّه بن سنان گويد: از امام صادق عليه السّلام شنيدم مى‏فرمود:

روا نيست روغن حيوانى را با روغن زيتون و روغن زيتون را با روغن حيوانى خريد و فروش به مدّت كرد (يعنى زيتون را متاع و روغن حيوانى را قيمت يا به عكس روغن حيوانى را متاع و روغن زيتون را قيمت قرارداد و پيش خريد يا پيش فروش كرد).

3948- جابر بن يزيد گويد: از امام باقر عليه السّلام پرسيدم خريد پيش بها در گوشت چگونه است؟ فرمود: زنهار بدان نزديك مشو، زيرا يك بار آن را فربه مى‏دهد يك بار مردنى و يك بار لاغر، بلكه آن را ببين و بخر دست بدست (نه پيش خريد).

ص:357

گويد: پرسيدم راجع به خريد پيش بهاى مشكهاى آب شتران آبكش. فرمود: نه، گاهى ناقص مى‏دهند و گاهى تمام، آن را ببين و خريدارى كن و اين براى دو طرف هم تو و هم فروشنده سالمتر است.

3949- وهب بن وهب از امام صادق از پدرش عليهما السّلام روايت كرده كه فرمود: على عليه السّلام فرمود: اشكالى ندارد كه پيش خريد كنند آنچه وزن مى‏شود با آنچه پيمانه مى‏شود و به عكس آنچه پيمانه مى‏شود با آنچه وزن مى‏گردد.

شرح: «وهب بن وهب ابو البخترى از روات اهل سنّت است و مردى غير قابل اعتماد و كذّاب مى‏باشد».

3950- غياث بن ابراهيم از امام صادق بواسطه پدرش امام باقر عليهما السّلام از امير المؤمنين عليه السّلام نقل كرده كه فرمود: گندم يا جو و امثال آن اشكالى ندارد كه بمقدار معلوم تا وقت معيّن پيش فروش شود، امّا نمى‏توان زمان را تا خرمن‏كوبى يا درو قرار داد (كه منجّز نيست).

3951- عبد اللَّه بن سنان گويد: از امام صادق عليه السّلام پرسيدم آيا مى‏توان گندمى را پيش خريد كرد از شخصى كه نزد او طعام يا حيوانى نيست جز

ص:358

اينكه او رأس مدّت مى‏خرد و بدهى خود را تمام مى‏دهد؟ فرمود: اگر ملتزم مى‏شود كه تا رأس مدّت تهيّه كند، اشكالى ندارد. گويد: عرض كردم اگر قسمتى را بمن بدهد و قسمتى را تأخير اندازد جايز است؟ فرمود: آرى.

3952- محمّد بن مسلم از يكى از دو امام (حضرت باقر يا حضرت صادق) عليهما السّلام در مورد اينكه معامله نسيه، گروه يا كفيل گرفتن چه صورتى دارد پرسيد؟

امام فرمود: اشكالى ندارد.

3953- و در روايت زراره از امام باقر عليه السّلام آمده كه فرمود:

پيش خريد متاع اشكالى ندارد به شرط آنكه وصف آن از طول و عرض و غير آن را معلوم و معيّن كنى، و در حيوان نيز اگر سنّش را مشخّص كنى اشكالى ندارد.

\* (باب حكم احتكار ارزاق و قيمت‏گذارى آن)\*

3954- غياث بن ابراهيم از امام صادق از پدرش عليهما السّلام روايت كرده كه فرمود: احتكار جز در گندم و جو و خرما و مويز و روغن و زيتون نباشد.

شرح: «مراد ارزاق عمومى است و مادامى احتكار محسوب مى‏شود كه فروشنده ديگرى يا نباشد يا باشد و كفاف ندهد و پاره‏اى از فقها نمك را نيز اضافه‏

ص:359

كرده‏اند، و بعض از فقهاء مقيّد كرده‏اند كه براى ازدياد قيمت اين مذكورات را بخرد نه آنكه محصول باغ يا كشت خويش باشد، و غياث بن إبراهيم عامى المذهب است لكن توثيق شده است».

3955- رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله بر محتكران گذشت و فرمود: انبارهاى آنها را به محلّ فروش انتقال دهند جايى كه مقابل ديده مردم باشد و بدان بنگرند، و به آن حضرت عرض شد: كاش قيمتى بر آن مى‏گذاشتى، حضرت (ص) در خشم شد بدانسان كه اثر آن در رخسارش نمودار گشت و با تعجّب فرمود: آيا من تعيين قيمت كنم؟! شك نيست كه قيمتها در اختيار خداوند عزيز است قيمت را بالا مى‏برد هر گاه كه بخواهد و نازل مى‏كند هر وقت كه بخواهد.

شرح: «يعنى گرانى و ارزانى ارزاق مربوط به وضع سال و فراوانى و خشكسالى آنست و در دست خداست نه بندگان خدا».

3956- حلبى گويد: از امام صادق عليه السّلام سؤال شد احتكار چيست؟

فرمود: احتكار آنست كه گندم يا ارزاق عمومى را خريدارى كنى كه غير از آن در شهر نباشد و آن را انبار كنى و نفروشى، چنانچه در شهر غير آن، طعام يا متاع باشد آن وقت اشكالى ندارد كه از متاعت منفعت زيادتر بخواهى (آن را به انتظار سود بيشتر نگهدارى و نفروشى).

ص:360

3957- سلمه گندم فروش گويد: امام صادق عليه السّلام از من سؤال فرمود: كارت چيست؟ عرض كردم گندم فروش هستم و پاره‏اى اوقات بازار رواج و خوبى دارد و پاره‏اى اوقات كساد است و ناچار آن را انبار مى‏كنم، فرمود: در باره آن علماى آن ديار چه مى‏گويند؟ عرض كردم مى‏گويند: محتكر است، فرمود: غير از تو كسى هست كه آن را بفروشد؟ عرض كردم: «من از هزار جزء، جزئى بيش نمى‏فروشم» (يعنى من از هزار فروشنده، يك فروشنده بيش نيستم). فرمود:

در اين صورت اشكالى ندارد، مطلب چنين است كه مردى از قريش بود كه به او حكيم ابن حزام مى‏گفتند و شيوه‏اش اين بود كه هر گاه گندم و خواربار وارد مدينه مى‏شد او همه آن را خود يك جا مى‏خريد، و رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله گذرش بر وى افتاد او را نصيحت كرده، فرمود: اى حكيم پسر حزام زنهار از اينكه ارزاق مردم را انبار كنى و به انتظار گران شدن آن باشى.

3958- عبد اللَّه بن سنان گويد: امام صادق عليه السّلام در باره تجّارى كه وارد سرزمينى شدند و هم پيمان گشتند كه متاعشان را (كه از يك جنس است) بهر قيمتى كه بخواهند و دوست دارند بهمان قيمت بفروشند (يعنى كسى به قيمت كمتر

ص:361

ندهد) فرمود: اشكالى ندارد.

3959- و رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمود: احتكار نمى‏كند گندم را مگر خطاكار.

3960- معمّر بن خلاد گويد: مردى از حضرت رضا عليه السّلام در مورد انبار كردن خواربار و گندم براى مصرف ساليانه پرسيد، فرمود: من اين كار را مى‏كنم.

- منظور نگهدارى قوت مصرفى ساليانه است-.

3961- و رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمود: واردكننده گندم و خواربار روزى‏ياب است، و انباركننده طعام مورد لعن و دورى از رحمت حقّ.

3962- و امير مؤمنان عليه السّلام از حبس كردن (احتكار) ارزاق مردم در شهرها نهى فرمودند.

3963- و سكونى از امام ششم از پدرش عليهما السّلام روايت كرده كه امير مؤمنان عليه السّلام فرمود: نگهداشتن طعام مردم در انبار در سال فراوانى بيش از چهل روز و در خشكسالى بيش از سه روز احتكار است و هر چه در سال فراوانى بر چهل‏

ص:362

روز و در قحطى بر سه روز بيفزايد انباركننده‏اش ملعون خواهد بود.

3964- حارث اعور گويد: امير مؤمنان عليه السّلام فرمود: رحمت از دل خواربار فروش يا گندم فروش بيرون شده است.

3965- رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمود: گندم و جو را پيمانه كنيد زيرا بركت در گندم كيل شده است.

3966- ابو حمزه ثمالى گويد: در نزد على بن الحسين عليهما السّلام سخن از گرانى قيمتها رفت، حضرت فرمود: بر من از گرانيش چه باشد؟ اگر گران شود روزى با اوست و اگر ارزان گردد نيز با اوست (يعنى با رزّاق است نه با من).

شرح: «گرانى و ارزانى ارزاق مربوط به فراوانى و كمى آنست و اين هر دو بدست بنده نيست جز اينكه كسى آن را خريده و به انتظار سود بيشتر انبار كند و اين كار به حسب روايات وارده در اسلام در دنيا موجب جواز لعن فاعلش مى‏باشد و در قيامت او در صف ستمگران محشور خواهد شد، و ستمگران در قرآن صريحا لعن شده‏اند: أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ‏ ولى بايد دانست كه در روايات اهل بيت عصمت عليهم السّلام و فتاوى فقهاء حرمت احتكار منحصر به ارزاق است و چيزهائى چند از آن نام برده‏اند كه قبلا گذشت».

3967- امام صادق عليه السّلام فرمود: بخريد اگر چه گران باشد زيرا

ص:363

روزى با خريد فرود آيد.

شرح: «غرض آنست كه گران بودن اجناس موجب آن نباشد كه از خريد آن صرف نظر كنيد چه روزى در خريد و فروش بدست مى‏آيد».

3968- و نيز آن حضرت عليه السّلام در معنى سخن خداوند عزيز كه نقل فرمود: إِنِّي أَراكُمْ بِخَيْرٍ (سوره هود قصّه شعيب آيه: 87) فرمود: مراد ارزانى بهاى ايشان بود.

شرح: «شعيب قوم را نصيحت مى‏كرد و مى‏گفت: كم فروشى نكنيد من شما را بخير مى‏بينم، يعنى وضع شما كه خوب است با فراوانى و ارزانى اجناس چه نيازى به كم‏فروشى است؟».

3969- به رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله گفتند: اى كاش براى اجناس قيمت مى‏گذاردى زيرا مرتّب نرخها زياد و كم مى‏شود، فرمود: من نمى‏خواهم در حالى خدا را ملاقات كنم (از دنيا بروم) كه بدعتى گذارده باشم و دستورى بر آن بمن نرسيده باشد، مردم را رها كنيد از يك ديگر استفاده برند، و هر گاه از شما سعر (نرخ) وقت را خواستند اخلاص ورزيد و راست بگوئيد (و اگر نپرسيدند شما آنها را رها كنيد).

3970- ابو حمزه ثمالى گويد: امام سجّاد عليه السّلام فرمود: خداوند متعال فرشته‏اى را بر نرخها گمارده كه امر آن را تنظيم مى‏كند.

ص:364

3971- ابو الصباح كنانى گويد: امام صادق عليه السّلام بمن فرمود: اى ابا الصباح خريد آرد خواريست، و خريد گندم عزّت، و خريد نان تنگدستى و نياز، و بخدا پناه بريد از نيازمندى به مردم.

شرح: «يعنى كسانى كه احتياج خود را خود رفع مى‏كنند و خودكفا هستند عزيزند و آنان كه ديگران بايد احتياجات ضرورى و اوّليّه آنها را رفع كنند هميشه خوار و ذليل خواهند بود».

3972- رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله بر عايشه وارد شد در حالى كه مشغول شمردن نانها بود فرمود: اى حميراء (لقب عايشه) اين كار را مكن كه با تو همچنان شود (يعنى حساب خوردن تو را ديگران خواهند داشت).

3973- سكونى از امام صادق از پدرش عليهما السّلام نقل كرده كه فرمود: از قرض دادن خمير يا نان دريغ ننمائيد زيرا ندادن آن موجب تنگدستى و نيازمندى است.

شرح: «اين خبر و خبر بعد با باب چندان مناسب نيست».

3974- و رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمود: علامت رضاى خداوند در مخلوقاتش (يعنى انسانها) عدالت نمودن دولت و حاكم، و ارزانى اجناس آنها است، و

ص:365

علامت غضب و خشم خداوند بر مردم جور و زورگوئى دولت و گرانى اجناس آنها است.

\* (باب حكم خريدار و فروشنده‏اى كه بر سر قيمت اختلاف كرده‏اند)\*

3975- امام صادق عليه السّلام در مورد اختلافى كه ميان فروشنده و خريدار راجع به قيمت رخ داده بود و مشترى مى‏گفت: فلان مبلغ، يعنى كمتر از آنچه فروشنده اظهار مى‏كرد، فرمود: قيمت آنست كه فروشنده مى‏گويد با قسم، در صورتى كه متاع دست نخورده باقى باشد.

\* (وجوب فسخ به خيار رؤيت)\*

3976- جميل بن درّاج گويد: از امام صادق عليه السّلام پرسيدم شخصى زمين كشتزارى را خريده است و خود بر سر آن زمين رفته و آن را ديده و بازگشته است ولى هنگامى كه بهاى آن را پرداخته و به سراغ زمين رفته و آن را بررسى كرده است نپسنديده و تقاضاى فسخ از فروشنده كرده است در حالى كه فروشنده حاضر نيست بيع را فسخ كند امام عليه السّلام فرمود: اگر همه آن زمين را زير و رو كرده و نود و نه درصد آن را ديده و يك درصد باقيمانده كه نديده است خيار رؤيت دارد يعنى مى‏تواند آن را

ص:366

باز پس دهد.

3977- ميسّر بن عبد العزيز گويد: به امام صادق عليه السّلام عرض كردم كه شخصى مشكى روغن زيتون خريده است و هنگامى كه آن را باز كرده در آن جرم و ته‏نشين ديده است. فرمود: اگر از كسانيست كه اجمالا مى‏دانسته كه خيكهاى روغن ته‏نشين دارد بصاحبش پس ندهد، و اگر نمى‏دانسته و گمان داشته كه روغن زلال است و خريدارى كرده مى‏تواند بيع را فسخ نمايد.

3978- امير مؤمنان عليه السّلام براسته خرما فروشان رفت و زنى را ديد كه مى‏گريد و با مردى خرمافروش به نزاع پرداخته است، پرسيد: تو را چه شده؟ زن گفت: يا امير المؤمنين بسته خرمائى به يك درهم از اين مرد خريده‏ام اكنون زير آن خرماى پست درآمده است و آنچه من ديدم غير از اين بود، حضرت از خرما فروش خواست تا آن را پس گيرد وى نپذيرفت تا سه بار امام تكرار كرد و وى سرباز زد، امام تازيانه را بالا برد مرد حاضر شد و بهاى خرما را به زن ردّ كرد،.

و نيز آن حضرت عليه السّلام بسته‏بندى كردن [و يا مخلوط كردن خرماى اعلا و پست‏] را خوش نمى‏داشت.

ص:367

\* (بر قيمت افزودن مشترى در مزايده هنگام ندا)\*

3979- سكونى از امام صادق عليه السّلام نقل كرده كه فرمود: امير مؤمنان عليه السّلام مى‏فرمود: هر گاه منادى مزايده آوازش به اعلام قيمت بلند است حقّ ندارى بر قيمت بيفزايى، و چون سكوت كرد مى‏توانى بر قيمتى كه داده بيفزايى، و جز اين نيست كه حرمت زياد كردن قيمت تا هنگامى است كه منادى فرياد مى‏كند و قيمت را مى‏گويد و مردم مى‏شنوند و هر وقت ساكت شد اشكالى ندارد.

\* (معامله در تاريكى)\*

3980- هشام بن حكم گويد: من لباس سابرى (نوعى لباس كه در سابور مى‏بافتند و غالبا ابريشمى بود) در سايه مى‏فروختم و حضرت كاظم عليه السّلام سواره بر من گذشت و فرمود: اى هشام فروختن اين اجناس در سايه يكنوع دغلى با مردم است و دغلى در معامله حلال نيست.

شرح: «مراد از سايه تاريكى است كه درست رنگ و صفات ديگر متاع مشخّص نمى‏شود، و إلّا در همه مغازه‏ها كه معامله مى‏شود بجهت داشتن سقف و ديوار سايه است، و در شب نيز همين طور، پس لا بد مراد از ظلال تاريكى است».

ص:368

\* (فروختن شير مخلوط با آب)\*

3981- سكونى از امام صادق عليه السّلام روايت كرده كه فرمود: رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله از مخلوط كردن آب با شير براى فروش نهى فرموده‏اند.

\* (مغبون كردن آن كس كه به انسان اعتماد كرده است)\*

3982- امام صادق عليه السّلام فرمود: مغبون ساختن كسى كه انسان را مورد اطمينان داشته و در صحّت جنس و قيمت باو اعتماد نموده حرام است و نيز مغبون كردن مؤمن (هم عقيده ما در مذهب) حرام است.

3983- و در روايت عمرو بن جميع آمده است كه امام صادق عليه السّلام فرمود: مغبون كردن آن كس كه به انسان وثوق داشته و اطمينان كرده است مانند خوردن ربا مى‏باشد. (يعنى از جهت حرمت مانند آنست).

3984- و نيز فرمود: اگر فروشنده مشترى را گفت: نزد من آى تا با تو معامله خوبى انجام دهم بر او حرام است كه از وى منفعت گيرد.

شرح: «فقهاى اماميّه اين حرمت را حمل بر كراهت كرده‏اند».

ص:369

\* (احسان كردن و دغلى نداشتن در معامله)\*

3985- رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله به زينب عطر فروش لوچ فرمود: هر گاه چيزى مى‏فروشى نيكى كن و دغلى منما، زيرا آن براى مال انسان پاك‏تر و با بركت‏تر است.

3986- و فرمود: از ما نيست كسى كه با مسلمانى خيانت كند.

شرح: «مؤلّف در عيون الأخبار اضافه‏اى دارد و آن اين جمله است‏

«أو ضرّه أو ماكره»

يعنى به او زيانى رساند يا با او حيله كند).

3987- و فرمود: هر كس با مسلمانى خيانت ورزد با يهوديان در قيامت محشور خواهد شد زيرا آنها، خيانتشان از همه مردم بمسلمانان زيادتر است.

\* (باب پيشواز متاع رفتن)\*

3988- رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمود: كسى براى خريد گندم، از شهر به استقبال آورندگان آن خارج نشود، و شهرى براى دهاتى متصدّى خريد و فروش نگردد، مردم مسلمان را به حال خود واگذاريد خداوند پاره‏اى را به سبب پاره‏

ص:370

ديگر روزى مى‏رساند.

شرح: «رسم در آن زمان چنان بود كه جماعتى كارشان اين بود كه پيشواز كاروانها مى‏رفتند و از شهر مسافتى به استقبال دهاتيان كه بار به شهر براى فروش مى‏آوردند طىّ مى‏كردند و غالبا به آنها كه مى‏رسيدند قيمت متاع را كمتر از آنچه در شهر بفروش مى‏رسيد مى‏گفتند، و صاحبان متاع را فريب داده از كسادى آن در شهر خبر مى‏دادند و خود به قيمتى نازل مال را خريده و به شهر آورده و به بهاى واقعى يا گرانتر از نرخ به مردم مى‏فروختند از اين رو در روايت از آن منع شده است و اين كار را «تلقّي» گويند».

3989- منهال قصّاب گويد: از امام صادق عليه السّلام پرسيدم: به استقبال رفتن براى خريد گوسفند از حشم‏داران كه بسوى شهر براى فروش مى‏آيند چطور است؟ امام فرمود: اين كار را نكن و آنچه از اين راه بدست آمده مخر و از گوشت آن مخور.

3990- و منهال حدّ تلقّى را از آن حضرت سؤال كرد، امام فرمود: به اندازه مسافتى كه طرف عصر تا غروب طىّ مى‏كنند، و چون از اين حدّ گذشت و به چهار فرسخ رسيد آن ديگر تلقّى نيست بلكه سفر تجارت است.

\* (باب ربا)\*

3991- ابو بصير گويد: امام صادق عليه السّلام فرمود: گرفتن يك درهم ربا

ص:371

در نزد خداوند عزيز گناهش سخت‏تر است از سى بار زنا كه همه با محارم مانند خاله و عمّه صورت گيرد.

3992- هشام بن سالم گويد: امام صادق عليه السّلام فرمود: يك درهم ربا نزد خداوند گناهش عظيم‏تر است از هفتاد بار زنا كه همه با محارم باشد.

3993- رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمود: خورنده ربا و خوراننده آن و نويسنده قبض آن و شاهدانش در گناه يكسانند.

3994- و امير المؤمنين عليه السّلام فرمود: رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله لعن فرمودند ربا و خورنده ربا و خوراننده آن و فروشنده و مشترى آن و نويسنده قبض و شاهدانش را. (مراد از فروشنده و مشترى متعاملين در رباى معاملى است كه فروش جنس به جنس با زيادت است).

3995- و ابراهيم بن عمر از امام صادق عليه السّلام نقل كرده كه در معنى آيه شريفه‏ وَ ما آتَيْتُمْ مِنْ رِباً لِيَرْبُوَا فِي أَمْوالِ النَّاسِ فَلا يَرْبُوا عِنْدَ اللَّهِ‏ روم: 39 (و آنچه به عنوان پيشكش و هديّه براى افزون ساختن اموال مردم مى‏پردازيد آن نزد خداوند ثوابى نخواهد داشت). فرمود: مراد هديّه‏اى است كه توبه ديگرى مى‏دهى كه‏

ص:372

از آن نفع دنيائى ببرى و اين ربائيست كه حرام نيست.

3996- عبيد بن زراره گويد: امام صادق عليه السّلام فرمود: ربا (در غير قرض) صورت نگيرد مگر در آنچه با كيل يا وزن معامله مى‏شود.

شرح: «مراد رباى معاملى است كه جنس را اگر مكيل يا موزون بود با همجنس به زيادت و يا كم نمى‏توان معامله كرد مانند معامله شكر با قند بزيادت يا روغن و كره بزيادت».

3997- و نيز فرمود: هر ربا كه مردم از روى جهل بموضوع خورده باشند سپس توبه كنند آن توبه مورد قبول است اگر توبه واقعى از آنها ديدى.

و فرمود: اگر شخصى از پدرش مالى را ارث برده كه مى‏داند در آن ربا بوده است ولى در كسب و تجارت با هم آميخته و مشخّص نيست، آن بر او حلال و پاك است و مى‏تواند از آن استفاده كند، و چنانچه چيزى از آن مال ربوى را به عينه مى‏شناسد كه جدا گذاشته و مخلوط نشده است بايد سرمايه را از آن بردارد و رباى آن را بازگرداند.

3998- و نيز فرمود: هر كس مال بسيارى از راهى بدست آورده كه در آن ربا زياد بوده ولى او نمى‏دانسته و بعد متوجّه شده است و تصميم گرفته كه از آن دست‏

ص:373

كشد، پس آنچه تاكنون عمل كرده همه از آن اوست و در آينده آن معاملات كه در آن رباست رها كند.

3999- و نيز فرمود: مردى نزد امام باقر عليه السّلام آمد و عرض كرد: من مالى به ميراث برده‏ام و مى‏دانم كسى كه از او ارث برده‏ام معاملات ربوى مى‏كرد و من خود آشنايم كه در آن بطور يقين ربا هست و دلم به حلال آن راضى نمى‏شود بخاطر آنكه علم به آن دارم و از فقهاء عراق و اهل حجاز سؤال كرده‏ام، و گفته‏اند هيچ چيز آن بر تو مباح نيست از آن جهت كه مخلوط به ربا است، امام باقر عليه السّلام فرمود:

اگر مى‏شناسى مالى را كه مربوط به معامله ربوى است پس سرمايه را از آن برگير و بقيّه را به صاحبش بازگردان، ولى اگر مالى را بخصوص ربا يا ربوى نمى‏شناسى پس آن را تصرّف كن كه بر تو گوارا و حلال است و همه مال، مال توست و از عملى كه صاحب آن مال انجام مى‏داده است تو بپرهيز، زيرا رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله آنچه را كه قبل از آمدن حكم ربا از راه ربا بدست آورده بودند رها كرد و آنچه از آن به بعد از راه ربا بدست مى‏آورند حرام فرمود، پس هر كس جاهل بود به اينكه اين عمل ربا است آزاد است تا زمانى كه بداند (در حكم مانند آنانست كه پيش از آمدن حكم حرمت ربا معاملات ربوى مى‏كردند) و چون دانست كه اين معامله ربوى است ديگر

ص:374

حقّ ندارد انجام دهد و بر او حرام است و اگر عمل كرد و مرتكب آن شد عقوبت بر او واجب مى‏شود همچنان كه برخورنده ربا. (يعنى حكمش همان حكم رباخوار است).

4000- و رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمودند: ميان ما و كفّار حربى ربا نيست ما از آنها مى‏ستانيم و به آنها ربا نمى‏دهيم.

شرح: «كافر حربى آنست كه در ذمّه مسلمين نباشد، خواه محارب باشد يا معاهد، خواه در دار الحرب باشد خواه در دار الاسلام».

4001- و نيز امام صادق عليه السّلام فرمود: ميان پدر و فرزند ربا نيست، و ميان مولا و بنده نيز ربا نيست.

شرح: «مراد آنست كه ميان پدر و فرزندان ربا حرام نيست».

4002- و امام صادق عليه السّلام فرمود: ميان مسلمان و اهل ذمّه ربا نيست و ميان مرد و همسرش نيز ربا نيست.

شرح: «عدم ربا ميان مسلمان و ذمّى در اين خبر ظاهرش منافات با مفهوم خبر رقم 4000 دارد كه از رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله نقل شده است و آن را چنين توجيه كرده‏اند كه در اين خبر مراد اهل ذمّه‏ايست كه به شرائط ذمّه عمل نمى‏نمايند».

4003- عمر بن يزيد كه جامه سابورى مى‏فروخت گويد: به امام صادق‏

ص:375

عليه السّلام عرض كردم: قربانت گردم مردم فكر مى‏كنند كه از شخص مضطر سود گرفتن در معاملات حرام است، و در حكم رباست، فرمود: آيا كسى را ديده‏اى چه فقير چه ثروتمند، چيزى بخرد مگر بضرورت؟ اى عمر براستى كه خداوند داد و ستد را مباح دانسته و ربا را حرام كرده است، در معاملات سود بگير و ربا مگير، پرسيدم ربا كدام است؟ فرمود: درهمها در مقابل درهمها و دو در مقابل يكى، داد و ستد كردن.

شرح: «ربا بر دو قسم است رباى قرضى كه در مقابل يك درهم قرض كه مى‏دهى قرض‏گيرنده يك درهم بيش بتو بدهكار نيست و چنانچه با او شرط زياده كنى معامله كلا ربوى و حرام است. و نوع ديگر رباى معاملى است كه دو همجنس را مانند شكر و قند با زياده يكى بر ديگرى مبادله نمائى البتّه در رباى معاملى مادامى ربا محسوب مى‏شود كه مكيل يا موزون باشند و چنانچه معدود (يعنى شمردنى) باشد زياده گرفتن در آن را ربا نمى‏دانند».

4004- غياث بن ابراهيم از امام صادق از پدرش عليهما السّلام نقل كرد كه فرمود: امير مؤمنان عليه السّلام خريد و مبادله گوشت را با حيوان زنده مكروه مى‏داشت.

4005- مردى از امام صادق عليه السّلام از معناى فرموده خداوند يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبا وَ يُرْبِي الصَّدَقاتِ‏- بقره: 276» (خداوند ربا را تباه و صدقات را افزون‏

ص:376

مى‏كند) پرسيد و گفت: من مى‏بينم كسى را كه ربا مى‏خورد و مالش افزون مى‏شود.

چگونه است؟ فرمود: كدام نابودى بالاتر است از يك درهم كه دين را تباه كند، و اگر توبه كرد مال را از دست داده و خود تنگدست گردد.

4006- عبيد اللَّه بن على حلبى گويد: از امام صادق عليه السّلام شنيدم كه مى‏فرمود: هر چيز از خواربار كه از يك جنس نباشد و هر متاع يا هر چيز ديگرى كه دو جنس مختلف باشد بتفاضل و زيادى يكى بر ديگرى، در مباهله به نسبت دو به يك اشكالى ندارد، در صورتى كه نقدا بدهد و نقدا بستاند، امّا در صورتى كه يكى نقد و ديگرى نسيه باشد اشكال دارد، (چون خواربار مكيل و موزون است».

4007- زراره گويد: امام باقر عليه السّلام فرمود: يك شتر با دو شتر و يك چهار پا با دو چهار پا مبادله‏اش در صورتى كه هر دو نقد باشند اشكالى ندارد و نيز فرمود:

اشكالى ندارد يك دست جامه با دو دست از آن نقد به نقد و نقد به نسيه مبادله شود البتّه در صورتى كه جنس نسيه كه دو دست است مشخّصاتش را كاملا بگويى.

4008- سماعه گويد: از امام صادق عليه السّلام پرسيدم حيوان را دو بيك مى‏توان مبادله كرد؟ فرمود: اگر حيوانى كه قيمت قرار مى‏گيرد سنّش را معيّن كنى‏

ص:377

اشكالى ندارد، (و مطابق پاره‏اى از نسخه‏ها كه «سمّيت الثّمن» ضبط كرده معنيش اينست كه هر گاه قيمت را معيّن كنى اشكالى ندارد).

4009- عبد الرّحمن بن أبى عبد اللَّه از امام صادق عليه السّلام پرسيد: مبادله يك برده با دو برده و يك برده با يك برده با مقدارى درهم چگونه است؟ فرمود:

اشكالى در مبادله حيوان- هر چه باشد- به صورت نقد به نقد وجود ندارد.

4010- و سعيد بن يسار از آن حضرت عليه السّلام پرسيد: يك شتر را با دو شتر نقد به نقد يا به نسيه مبادله كنند چگونه است؟ فرمود: آرى، چنانچه در نسيه شش ساله و پنج ساله آن را تعيين كنى اشكالى ندارد، سپس مرا امر كرد كه بر روى نسيه خط كشم. زيرا مردم (عامّه) مى‏گويند: نه، و جز اين نبود كه اين كار را براى تقيّه فرمود.

شرح: «اهل سنّت در اينكه يك شتر را مى‏توان با دو شتر مبادله كرد اختلافى ندارند ولى بيشتر آنان گويند نقد به نقد آن جايز است نه نسيه آن».

4011- سلمه از امام صادق از پدرش عليهما السّلام روايت كرده كه امير مؤمنان عليه السّلام در عراق (هر يك از) سپاهيان را جامه‏اى داد و در ميان جامه‏ها حلّه بسيار زيبائى بود حسين بن علىّ عليهما السّلام آن را خواست امير المؤمنين نپذيرفت‏

ص:378

حسين بن على عليهما السّلام عرض كرد: به جاى آن من دو حلّه مى‏دهم، قبول نفرمود، و امام حسين مرتّب حلّه حلّه افزود تا پنج حلّه، پس امير المؤمنين عليه السّلام آن را پذيرفت و آن حلّه را به حسين عليه السّلام داد و آنها را در دامن نهاد و فرمود: آرى پنج دست بجاى يك دست خواهم گرفت.

4012- زراره از امام باقر عليه السّلام نقل كرده كه فرمود: آرد با گندم، و آرد بو داده با آرد خام در معامله سر بسر اشكال نخواهد داشت.

شرح: «چون جنس آن يكى است اگر زياده بگيرند ربا محسوب مى‏شود».

4013- ابو بصير گويد: امام صادق عليه السّلام فرمود: در مبادله گندم به جو بايد سر بسر باشد و يكى بر ديگرى افزون نباشد.

4014- و سماعة بن مهران از آن حضرت از مبادله گندم و خرما و مويز سؤال كرد امام عليه السّلام فرمود: هر يك را با همجنس خود نمى‏شود دو بيك يا بيشتر مبادله كرد، مگر اينكه يكى از اينها را با ديگرى (مثلا يك من گندم با دو من خرما و به عكس) مبادله كنى كه در اين صورت اشكالى ندارد دو بيك يا زيادتر از اين مبادله نمائى.

4015- محمّد بن قيس گويد: از امام باقر عليه السّلام شنيدم مى‏فرمود:

ص:379

مكروه است مبادله كردن يك بار شتر از خرماى مدينه به دو بار از خرماى خيبر، براى اينكه خرماى مدينه بهتر است، و نيز گفت: مكروه داشت كه خرماى خشك را به وعده با خرماى تازه و نقد به اندازه يك ديگر مبادله كنند به اين دليل كه رطب و خرماى تازه چون خشك شود و زن آن مقدارى كسر مى‏شود.

شرح: «يعنى درست نيست يك من خرماى تازه بگيرند و پس از مدّت معيّنى يك من خرماى خشك بدهند چون خرماى تازه وقتى بخشكد شايد سه كيلوى آن دو كيلو شود و اين تفاوت ربا محسوب مى‏شود».

4016- و علىّ بن جعفر از برادرش موسى بن جعفر عليهما السّلام پرسيد:

مردى ده درهم به غلامش مى‏دهد (كه او آزادانه به كسب بپردازد) و هر ماه ده درهم به مولايش بدهد. آيا اين حلال است؟ فرمود: اشكالى ندارد.

4017- داود بن حصين از امام صادق عليه السّلام پرسيد: آيا مى‏توان گوسفندى را با دو گوسفند مبادله كرد، يا يك تخم مرغ را با دو تخم مرغ، فرمود: اگر مكيل و يا موزون نباشند اشكالى ندارد.

4018- عبيد اللَّه حلبى گويد: امام صادق عليه السّلام فرمود: در معاوضه‏

ص:380

متاع اگر مكيل و موزون نباشد اشكالى (به كم و زياد آن) نيست.

4019- معاوية بن عمّار گويد: به امام صادق عليه السّلام عرض كردم:

شخصى نزد من مى‏آيد و از من تقاضا مى‏كند به او حرير بفروشم و من حريرى ندارم با هم گفتگو مى‏كنيم كه چقدر سود مى‏دهد و در چه مدّت مى‏دهد تا اينكه بر مبلغ و مدّتى تصميم مى‏گيريم آنگاه من براى او خريد كرده، به او اطّلاع مى‏دهم كه جنس حاضر است، امام فرمود: بمن بگو اگر او جنسى يافت كه آن را بهتر از آنكه تو تهيّه كرده‏اى پسنديد آيا مى‏تواند آنچه پسنديده اختيار كند و متاع خريدارى تو را رها كند؟ يا اگر تو مشترى بهترى بيابى مى‏توانى از او صرف نظر كرده و بمشترى تازه بدهى و او را واگذارى؟ عرض كردم: آرى، فرمود: اشكالى ندارد.

4020- ابو الصباح الكنانى از آن حضرت عليه السّلام پرسيد: مردى از شخصى يك صد من مس بمبلغ معيّنى خريدارى كرد و فروشنده آنچه فروخته بود حاضر نداشت، چه كند؟ امام عليه السّلام فرمود: اگر آن مقدارى كه خريده تهيّه كند و همه را تحويل دهد اشكالى ندارد.

شرح: «غرض آنست كه فروختن متاعى كه با وزن داد و ستد مى‏شود اشكالى ندارد كه بر ذمّه بفروشد و در رأس مدّت تهيّه كند و تحويل دهد».

ص:381

4021- و عبد الرّحمن بن حجّاج از آن حضرت عليه السّلام سؤال كرد: مردى گندمى از ديگرى خريدارى مى‏كند كه نقدا تحويل دهد و فروشنده خود گندم ندارد.

فرمود: اشكالى ندارد، گويد: عرض كردم مردم نزد ما (عامّه) آن را فاسد مى‏دانند، فرمود: در بيع سلم يعنى پيش فروش چه مى‏گويند؟ عرض كردم: نزد آنها عيبى ندارد مى‏گويند اين مدّت دارد و امّا اگر مدّت نداشت و متاع هم نزد آنها عيبى ندارد مى‏گويند اين مدّت دارد و امّا اگر مدّت نداشت و متاع هم نزد صاحبش حاضر نبود درست نيست، فرمود: اگر مدّت نداشته باشد كه به صلاح نزديكتر و محقّ‏تر است، سپس فرمود: اشكالى ندارد كه شخص گندم را بر ذمّه بفروشد و حاضر نداشته باشد و نقد بفروشد و نامى از مدّت نبرد مگر اينكه متاعى باشد كه در وقت تحويل (چه با مدّت و چه بى‏مدّت) يافت نشود مانند انگور يا خربزه و شبيه آن در غير وقت آن، پس درست نيست خريد آن بدون مدّت (يعنى نقدا).

4022- و محمّد بن قيس از امام باقر عليه السّلام نقل كرده كه فرمود:

امير المؤمنين عليه السّلام در باره كسى كه متاعى را در معرض بيع درآورد و بگويد:

بهاى آن نقد فلان مبلغ است و نسيه فلان مبلغ و آن را برگير بهر قيمت كه خواهى، (و اين كلام را ايجاب قرار دهد) و مشترى هر كدام را كه خواست دست دهد و امضاء

ص:382

كند، فرمود: براى فروشنده نيست مگر آن قيمت كمتر هر چند مشترى به مدّت قبول كرده باشد.

مترجم گويد: «مشهور ميان فقهاء بطلان اين معامله است، ولى اين خبر معامله را در مبلغ كمتر صحيح مى‏داند».

4023- امام باقر عليه السّلام در باره مردى كه چند نفر به او دستور دادند كه از مال خويش براى آنان شترى خريدارى كند (بوكالت) با پول نقد خود و آنها مبلغى بر آن بيفزايند و از او به نسيه (يعنى بمدّت) بخرند، و مرد شتر را از مال خود خريد و يكى از آنها با او همراه بود، امام عليه السّلام او را از اينكه از قيمت خريد چيزى اضافه بستاند منع كرد.

شرح: «چون آنكه شتر را بوكالت از جانب ايشان خريده شتر از آن ايشان است و بهاى آن به عهده موكّل‏ها، لذا او نمى‏تواند از مبلغى كه داده زيادتر بستاند هر چند پس از مدّتى باشد».

4024- جميل بن درّاج از مردى نقل كرده كه گفت: به امام صادق عليه السّلام عرض كردم خداوند كار شما را به خير و خوبى سامان دهد، ما با جماعتى از كشاورزان رفت و آمد داريم و گاهى به آنها قرض مى‏دهيم و آنان غلّه خود را براى فروش نزد ما مى‏فرستند، ما نيز براى ايشان مى‏فروشيم و مزد مى‏گيريم و در اين عمل ما سود مى‏بريم آيا صحيح است؟ فرمود: اشكالى ندارد، جميل گويد: اكنون ياد ندارم مگر

ص:383

اينكه مرد گفت: اگر آنها غلّاتشان را براى ما نفرستند ما به آنها قرض نمى‏دهيم. امام فرمود: باكى نيست.

4025- حلبى گويد: از امام ششم عليه السّلام سؤال كردم مردى مبلغى درهم (نقره مسكوك سفيد) از شخصى وام مى‏گيرد با شماره معين، و چون قرض خود را مى‏پردازد درهم سياه هم وزن مى‏دهد و مى‏داند كه آنچه مى‏دهد وزنش بيشتر است از آنچه گرفته، و اين كار را به طيب نفس و بدلخواه خود مى‏كند و نظر دارد كه به قرض دهنده سودى برساند، امام فرمود: اشكالى ندارد در صورتى كه شرطى در ميان نباشد و اگر همه را به او ببخشد درست است.

4026- و عبد الرّحمن بن حجّاج از آن حضرت پرسيد: شخصى درهم از كسى وام مى‏ستاند و بجاى آن مثقال كه وزنش زيادتر است مى‏پردازد، يا مثقال به وام مى‏ستاند و با درهم اداء قرض مى‏كند، فرمود: اگر شرط نباشد اشكالى ندارد و اين نفعى است، پدرم عليه السّلام گاهى قرض مى‏خواست و درهم‏هاى پست و نادرست مى‏دادند و چون محصول او بفروش مى‏رفت و قيمت را درهمهاى درست و خوب مى‏گرفت، مرا دستور مى‏فرمود: كه آن را به طلبكارش بدهم و من اعتراض مى‏كردم كه پدر جان درهمهاى او همه سائيده بود و اينها نو و خوب است؟! مى‏فرمود: پسر جان من،

ص:384

اين نفعى است كه ما به او مى‏رسانيم ببر و به او بپردازد.

شرح: «هر ده عدد درهم مساوى هفت عدد مثقال است و يك مثقال وزنش يك درهم باضافه سه هفتم آن است».

4027- اسحاق بن عمّار گويد: به امام هفتم عليه السّلام عرض كردم شخصى نزد كسى مالى دارد كه باو قرض مى‏دهد و مدت اين وام طول مى‏كشد و از اين مال چيزى عائد صاحبش نمى‏شود، از اين رو بدهكار گاهگاه هديّه‏اى براى او مى‏فرستد مبادا مالش را پس بگيرد، آيا اين بر او (طلبكار) حلال است؟ فرمود: اگر با هم شرط نكرده باشند چنين چيزى را، اشكالى ندارد.

4028- شهاب بن عبد ربّه گويد: از امام صادق عليه السّلام شنيدم كه مى‏فرمود: مردى خدمت رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله رسيد و از آن حضرت تقاضاى كمك كرد، رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله از مردم پرسيد نزد كداميك از شما مالى است كه بمن قرض دهد؟ مردى از مسلمانان پاسخ داد: نزد من، حضرت فرمود: چهار بار خرما به اين مرد بده، وى دستور را انجام داد، و سپس نزد آن حضرت آمده طلب خود را مطالبه كرد، رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمود: مالى بدستم رسد مى‏پردازم،

ص:385

بار دوم آن شخص طلب خود را از حضرت تقاضا كرد، حضرت فرمود: مالى بدستم رسد خواهم پرداخت، بار سوم نيز مرد مراجعه كرد و رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمود: تهيّه مى‏شود و مى‏پردازم، مرد گفت: يا رسول اللَّه بسيار وعده مى‏دهى، رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله خنديد و رو بمردم كرده فرمود: چه كسى نزدش مالى هست كه بمن وام دهد؟ مردى برخاسته و عرض كرد نزد من هست، فرمود: چقدر؟ عرض كرد:

هر چه بخواهى، فرمود: هشت بار خرما به اين مرد بده، مرد طلبكار گفت: من چهار بار بيشتر طلب ندارم، فرمود: با چهار بار ديگر.

4029- و محمّد بن مسلم از آن حضرت عليه السّلام سؤال كرد در مورد شخصى كه از كسى مبلغى قرض مى‏خواهد و به او غلامى يا ظرفى يا جامه‏اى گرو مى‏دهد، و او بدان گرو نيازمند مى‏گردد و از بدهكار اجازه مى‏طلبد كه در آن تصرّف كند و او به وى إذن مى‏دهد، آيا صحيح است؟ فرمود: اگر به رضايت و دلخواه خود اجازه مى‏دهد اشكالى ندارد، گويد: عرض كردم: فقهاء ناحيه ما مى‏گويند هر قرضى كه منفعتى تحصيل كند فاسد است، امام عليه السّلام فرمود: آيا بهترين قرض آن نيست كه فايده دنيائى هم داشته باشد؟ (در صورتى كه شرطى در ميان نباشد).

4030- از امام باقر عليه السّلام پرسيدند: در مورد مردى كه از ديگرى طلبى‏

ص:386

دارد پول يا مال، و بدهكار وى را به طعام دعوت مى‏كند يا تحفه‏اى به او مى‏بخشد؟

فرمود: اشكالى ندارد.

4031- يعقوب بن شعيب از امام صادق عليه السّلام پرسيد: شخصى به كسى پولى قرض مى‏دهد كه درهم سائيده و ناسالم است، و هنگام باز گرفتن درهم‏هاى تازه و نو مى‏ستاند و بدهكار با كمال رضايت و بدلخواه مى‏پردازد، صحيح است؟ فرمود: اشكالى ندارد، و اين را از امير المؤمنين عليه السّلام نقل كرد.

شرح: «بايد دانست كه اگر شرط كنند كه در مقابل درهم سائيده شده و ناقص، درهم سالم و تازه بدهد معامله ربوى خواهد بود، و آنچه در خبر است آنست كه شرط نكرده‏اند».

و ربا بر دو قسم است يك قسم جايز و قسم ديگر حرام، و امّا آنچه خوردنش حلال است آن هديّه‏اى است كه تو خود به طلبكار مى‏دهى و جزاى آن را بهتر از آن توقّع دارى و اين همان گفتار خداوند است كه مى‏فرمايد: «و آنچه را شما به رسم هديّه بتوقّع منفعت دنيوى داده‏ايد كه اموال مردم را بيفزائيد آن نزد خداوند نيفزايد- روم: 39» و امّا آن ربائى كه خوردنى نيست (و حرام است) پس آنست كه شخصى به‏

ص:387

ديگرى ده درهم وام دهد كه او پس از مدّتى بيش از ده درهم باز گرداند و اين ربائيست كه خداوند نهى فرموده و گفته است: «اى كسانى كه ايمان آورده‏ايد از خداوند پروا كنيد و رها كنيد آنچه زيادى بر سرمايه شماست اگر براستى اهل ايمانيد، و اگر ترك ربا خوارى نكرديد پس با خدا و پيامبرش اعلان جنگ دهيد، و چنانچه توبه كرديد پس همان رأس مال اوّليّه (كه به بقرض داده‏ايد) از آن شماست و در اين صورت نه ستم كرده‏ايد و نه بشما ستم شده است» (بقره: 279) خداوند عزيز اين را مى‏خواهد كه آنچه افزون از سرمايه گرفته است بصاحبش باز پس دهد، تا حدّى كه گوشتى كه از غذاى تهيّه شده از مال ربوى روئيده آب شود به اينكه وقتى موفّق به توبه گرديد بسيار حمّام رود تا گوشت بدنش نقصان يابد (يعنى كارى كند كه وزنش سبك گردد).

و هر گاه شخصى به ديگرى گويد: اسبت را با اسب من عوض كن و فلان مبلغ اضافه مى‏دهم، جايز نيست. بلكه بگويد: اسبم را به فلان مبلغ مى‏فروشم و اسب تو را به فلان مبلغ مى‏خرم.

شرح: «اين كلام مؤلّف مضمون خبريست كه شيخ طوسى در كتاب تهذيب بسند صحيح از عبد اللَّه بن مسكان از امام صادق عليه السّلام روايت كرده است و در كتاب استبصار آن را حمل بر افضل و احوط بودن كرده است».

\* (باب مبادله و عينه)\*

مترجم گويد: «عينه آنست كه شخص متاعى را به بهاى معيّنى نقدا

ص:388

خريدارى كند و سپس به نسيه بفروشنده بفروشد. يا نسيه بخرد و همان را به نقد به او بفروشد».

4032- يونس بن عبد الرّحمن از افرادى بيش از يك تن از امام صادق عليه السّلام روايت كرده در باره مردى كه متاعى را به ديگرى با شرط مى‏فروشد فرمود: اشكالى ندارد مادامى كه اصل شرط شرعى باشد.

شرح: «يعنى هر گاه شرط موافق شرع بود معامله اشكالى ندارد و لازم الوفاست».

4033- محمّد بن اسحاق بن عمّار گويد: به امام هشتم عليه السّلام عرض كردم: مردى را بر عهده ديگرى مالى است و بر او وارد مى‏شود و جواهرى را كه يك صد درهم قيمت آنست به هزار درهم به او مى‏فروشد و مطالبه مالى را كه بر عهده او دارد تا مدّتى به تأخير مى‏اندازد، فرمود: اشكالى ندارد، يك بار پدرم عليه السّلام مرا به چنين كارى امر فرمود و من انجام دادم.

و محمّد بن اسحاق بن عمّار گويد: من از موسى بن جعفر عليهما السّلام همين مسأله را پرسيدم او نيز همان طور فرمود.

4034- صفوان جمّال [از هارون بن خارجه روايت كرده است‏] گويد: به‏

ص:389

امام صادق عليه السّلام عرض كردم: از شخصى مالى خريدارى كردم و وجه آن را پرداختم سپس او آن را از من به نسيه خريد، و مدّت سرآمد، از او طلبم را مطالبه كردم، گفت: اكنون چيزى ندارم با من عينه كن (يعنى چيزى كه قيمتش فلان مبلغ است به چند برابر قيمت بمن بفروش بشرط آنكه مطالبه طلبت را مدّتى به تأخير اندازى). امام فرمود: با او همين عمل را انجام ده تا زمانى كه قدرت پرداخت را پيدا كند.

4035- بكّار بن أبى بكر گويد: امام ششم عليه السّلام در باره مردى كه از ديگرى طلبى بمدّت داشت و چون وقت پرداخت رسيد، بدهكار گفت: متاعى به من به نسيه بفروش تا من آن را به نقد بفروشم و دين ترا ادا كنم، فرمود: اشكالى ندارد.

\* (باب تبديل درهم به دينار يا مسكوكات با يك ديگر)\*

4036- عمّار بن موسى گويد: به امام صادق عليه السّلام عرض كردم شخصى پولهاى نقره را با پولهاى طلا به طور نسيه خريد و فروش مى‏كند، فرمود:

اشكالى ندارد.

شرح: «يعنى سكّه طلا را به چند سكه نقره به وعده ميفروشد يا خريدارى مى‏كند و اين بى‏اشكال است».

4037- حلبى گويد: امام صادق عليه السّلام فرمود: مبادله نقره با نقره و نيز

ص:390

طلا با طلا به يك وزن، بدون زيادت و بدون مدّت بايد باشد. و زياد دهنده و زيادگيرنده هر دو در آتشند.

4038- اسحاق بن عمّار گويد: به امام هفتم عليه السّلام عرض كردم:

مردى از ديگرى دينارهايى طلبكار است و بجاى آن به قيمت آن نقره مى‏ستاند سپس نرخ تغيير مى‏يابد؟ فرمود: به سعر و قيمت همان روزى كه دريافت كرده محسوب مى‏شود، و چنانچه دينار گرفته است و طلبكار درهم از او طلب ندارد، پس دينارها بر عهده اوست طلبكار هر گاه بخواهد همان دينار را مى‏ستاند.

4039- حنان بن سدير گويد به امام ششم عليه السّلام عرض كردم: گاهى مشترى مى‏آيد و درهم بهمراه دارد و من آنها را از او به دينار خريدارى مى‏كنم، سپس كيسه دينار را كه زيادتر از درهمهاى اوست به او داده مى‏گويم: از اين كيسه دينار فلان مبلغ از آن توست بهاى درهمهايت، و وى كيسه را از من گرفته سپس بازگردانده و مى‏گويد: نزد تو امانت و در دفترت ثبت باشد كه مال من نزد تو است. امام عليه السّلام فرمود: چنانچه در كيسه قيمت درهمهاى او تمام و كمال هست اشكالى ندارد.

ص:391

4040- محمّد بن مسلم گويد: مردى از اهل سيستان نزد امام باقر عليه السّلام آمده عرض كرد در سرزمين ما درهمهائى (پول نقره مسكوك) رايج است كه آن را شامى مى‏گويند (و با درهمهاى معمولى تفاوت دارد) و به اندازه دو دانگ مخلوط دارد، يا زيادتر مى‏باشد، فرمود: اين اشكال ندارد.

شرح: «دانق معرّب دانگ است و وزن آن يك ششم درهم است».

4041- حلبى گويد: از امام صادق عليه السّلام پرسيدم: دو تن از صرّافان مبلغى درهم به مبلغى دينار (از شخص سومى) خريدارى كردند و يكى از آنها به ديگرى گفت: سهم مرا بپرداز در حالى كه اگر خود مى‏خواست مى‏توانست بهاى سهم خود را بپردازد، آن ديگرى قيمت سهم او را از مال خود پرداخت بعد بفكرش رسيد سهم بدهكار خود را با سودى به نفع از او خريدارى كند آيا مى‏تواند و اين درست است؟ امام فرمود: اشكالى ندارد.

4042- عمر بن يزيد گويد: به امام صادق عليه السّلام عرض كردم: مبادله مبلغى درهم با مبلغى درهم ديگر كه در يك طرف درهمهاى مخلوط با سرب است وزن به وزن جايز است؟ فرمود: دوباره بگو، من تكرار كردم، باز فرمود: يك بار ديگر بگو، و

ص:392

من تكرار كردم. فرمود: اشكالى در آن نمى‏بينم.

شرح: «اين خبر دلالت دارد كه معامله خالص با ناخالص، وزن به وزن اشكالى ندارد و گويند: بايد مقدار سرب آن مغشوش، معيّن باشد».

4043- عبد الرحمن بن حجّاج گويد: از امام صادق عليه السّلام راجع به داد و ستد پولهاى مسكوك متفاوت سؤال كردم و گفتم: بسا مى‏شود كه كاروان همسفران شتاب مى‏كنند و نمى‏توانم سكّه دمشقى يا بصرى تهيّه كنم و در نيشابور يا شاپور سكّه دمشقى يا بصرى رايج است نه سكّه اينجا، [فرمود: كاروان كدامست؟ عرض كردم: جماعت مردم كه گردهم آمده و قصد خروج دارند و چون در رفتن شتابزدگى مى‏كنند بسا كه مهلت تهيّه كردن سكّه‏هاى دمشقى و بصرى را نداشته‏اند] ناچار دينار خود را مغشوش مى‏فروشيم و آنان در عوض هزار و پنجاه (1050) دينار، هزار دينار دمشقى مى‏دهند، فرمود: در اين كار خيرى نيست، چرا به جاى اختلاف وزن شما طلائى اضافه نمى‏كنيد تا هر دو مساوى باشند؟ گويد: به آن حضرت عرض كردم دو هزار درهم مى‏دهم و هزار و يك دينار مى‏خرم؟. فرمود: اشكالى ندارد، راستى كه پدرم سلام اللَّه عليه از ما جراتش بر مردم مدينه بيشتر بود و اين كار را مى‏كرد، و اهل مدينه مى‏گفتند اين حيله است براى فرار از حرام، و اگر كسى يك دينار بياورد هزار

ص:393

درهم باو نخواهند داد و اگر هزار درهم بياورد هزار دينار به او نمى‏دهند، و پدرم عليه السّلام مى‏فرمود: بهترين كار فرار از حرام بسوى حلال است.

شرح: «يعنى اينكه هزار و يك دينار را با دو هزار درهم مبادله كنى كه از ربا خلاص شوى اين حيله شرعى است زيرا كسى يك دينار را هزار درهم نمى‏خرد و همچنين كسى هزار دينار را بابت هزار درهم نمى‏دهد».

4044- و اسحاق بن عمّار گويد: از امام هفتم عليه السّلام پرسيدم: از مردى مبلغى طلبكارم و او براى أداى آن گاهى مقدارى دينار مى‏پردازد و گاهى مبلغى درهم تا زمانى كه براى مفاصا حساب به من مراجعه مى‏كند تا محاسبه كرده باقى مانده را بپردازد نرخ دينار تغيير كرده است بكدام نرخ حساب كنم نرخ روز دريافت، يا نرخ امروز كه بحسابش مى‏پردازم؟ فرمود: نرخ روزى كه بتو پرداخته است زيرا تو نفع آن را از وى بريده‏اى.

شرح: «يعنى اگر تو آن روز از وى نمى‏گرفتى بقيمت بيشترى معامله مى‏كرد».

4045- عبد اللَّه بن سنان از امام ششم عليه السّلام سؤال كرد از خريد و مبادله سكّه‏هاى نقره كه در آن سرب و زيبق بكار رفته با درهم (سكّه‏هاى نقره خالص) و چنانچه سكه نقره مغشوش را آب كنند در هر ده عدد دو يا سه درهم كسر

ص:394

مى‏آورد، فرمود: درست نيست مگر با طلا.

4046- اسحاق بن عمّار گويد: به امام صادق عليه السّلام عرض كردم:

شخصى نزد من مبلغى درهم بى‏عيب و سالم دارد و مرا ملاقات مى‏كند و مى‏گويد: مگر من نزد تو چند هزار درهم سالم و بدون نقص ندارم، گويم: آرى، گويد: آنها را به دينار تبديل كن به فلان نرخ و به حساب من در دفتر خود ثبت كن، نظر شما در اين كار چيست؟ فرمود: هر گاه تو همه را به نرخ معيّن آن روز تبديل كنى اشكالى در آن نيست، گويد: عرض كردم: من نه وزن مى‏كنم و نه تبديل (و تنها اين به صورت گفتارى ميان من و او ردّ و بدل مى‏شود فقط حساب مى‏كنم و ثبت مى‏نمايم)؟ فرمود: نه آنست كه هر دو، هم دراهم و هم دنانير نزد تو است؟ عرض كردم: آرى، فرمود: اشكالى به آن نيست.

\* (باب لقطه و ضاله)\* (لقطه اشياء گمشده‏ايست كه غير صاحبش آن را بيابد، و ضالّه حيوان گمشده است.)

4047- وهب بن وهب از جعفر بن محمّد از پدرش عليهما السّلام روايت‏

ص:395

كرده كه فرمود: از گوشت حيوان گمشده‏اى كه غير صاحبش آن را يافته جز گمراهان استفاده نمى‏كنند.

4048- مسعدة بن زياد از جعفر بن محمّد از پدرش عليهما السّلام نقل كرده كه فرمود: امير مؤمنان صلوات اللَّه و سلامه عليه فرموده‏اند: زنهار از اشياء پيدا شده، از آن سخت بپرهيزيد، چون از مؤمنى گم گشته، و آن آتشى از آتشهاى دوزخ است.

مترجم گويد: «غرض آنست كه آن را رها كنيد تا صاحبش آن را بيابد، و فقها تصرّف در پيدا شده را بقصد حفظ و يافتن صاحبش جايز دانسته‏اند ولى بقصد تملّك حرام مى‏دانند».

4049- على بن جعفر از برادرش موسى بن جعفر عليهما السّلام پرسيد:

گمشده را اگر فقيرى بيابد آيا حكمش مانند ثروتمندى است كه آن را يافته باشد (يعنى تصرّفش جايز نيست)؟ فرمود: آرى، و نيز فرمود: علىّ بن الحسين عليهما السّلام مى‏فرمود: آن مال صاحبش مى‏باشد آن را تصرّف نكنيد، على بن جعفر گويد: و از آن حضرت (موسى بن جعفر عليهما السّلام) پرسيدم: مردى درهمى مى‏يابد يا جامه‏اى يا حيوانى (با آن) چه كند؟ فرمود: تا يك سال آن را (در اماكن عمومى) معرّفى كند، اگر صاحبش را نيافت آن را مانند مال خويش حفظ كند تا صاحبش را بيابد و به او

ص:396

باز دهد، و چنانچه مرگش فرا رسيد به آن وصيّت كند، بهر حال ضامن آن است.

4050- جميل بن صالح گويد: به امام صادق عليه السّلام عرض كردم:

شخصى در حجره خويش دينارى يافت چه كند؟ فرمود: كسى جز او در آنجا وارد مى‏شود؟ گفتم: آرى، اشخاص بسيار، فرمود: حكم آن حكم لقطه است، پرسيدم اگر مردى در صندوق خويش دينارى بيابد چه؟ فرمود: كسى جز او دست در آن صندوق مى‏برد يا چيزى در آن مى‏نهد؟ عرض كردم: نه، فرمود: از آن خود اوست.

4051- محمّد بن رجاء گويد: طىّ نامه‏اى به امام هادى عليه السّلام نوشتم:

من در حرم بودم و دينارى بر زمين ديدم چون خواستم آن را برگيرم، چشمم به دينار ديگر افتاد، بعد شنها را پس زدم و سومى آن را يافتم، پس هر سه را برگرفتم و معرّفى كردم و صاحبش را جستجو كردم پيدا نشد و كسى نمى‏شناخت، حكم آن چيست (مرقوم بفرمائيد)؟ امام عليه السّلام در پاسخ نامه‏ام نوشت: آنچه در مورد دينارها نوشته بودى دانستم، اكنون اگر تو خود نياز دارى يك سوم آن را صدقه بده و باقيمانده را براى خود بردار، و اگر نياز ندارى همه را تصدّق كن.

ص:397

4052- صفوان جمّال گويد: از امام صادق عليه السّلام شنيدم كه مى‏فرمود: هر كس حيوانى گمشده را بيابد و آن را اعلان و معرّفى نكند، بلكه نزد خود نگهدارد، (و كتمان كند) هر گاه نزد او بيابند از آن صاحبش خواهد بود. (در صورتى كه عين موجود باشد خود آن، و اگر تلف شده باشد يا مثلا گوسفندى بوده و ذبح شده است) مثل آن را كه كتمان كرده بايد غرامت بدهد.

4053- ابو العلاء گويد: به امام صادق عليه السّلام عرض كردم: مردى پولى يافت و صاحب آن را نمى‏شناخت، لذا آن را تا يك سال در مجامع عمومى اعلان كرد ولى صاحبش پيدا نشد، پس با آن كنيزى خريد، بعد صاحب مال به طلب آن آمد و ديد آن پول مبدّل به كنيزى شده كه آن دختر اوست. (اكنون مى‏تواند دختر خويش را بابت پولش بستاند)؟ امام عليه السّلام فرمود: نمى‏تواند چيزى جز پول خود را دريافت كند و كنيز از آن او نخواهد بود، او فقط سرمايه خود را كه گم شده و ديگرى يافته طلبكار است و كنيز كه دختر اوست مملوك ديگران است.

شرح: «همچنان كه قبل از خريد شخص يابنده مال، آن دخترك كنيز بود، اكنون نيز بحال كنيزى باقى است و يابنده مال وجه يافته را بر ذمّه گرفته و سپس با آن كنيزى خريده و ذمّه او به دراهم مشغول است نه به كنيز، و خبر دلالت دارد كه پس از يك سال تعريف مى‏توان آن را بر ذمّه گرفت و تصرّف كرد».

4054- سالم بن مكرم جمّال گويد: ذريح محاربى از امام صادق عليه السّلام‏

ص:398

پرسيد: اگر برده‏اى مالى گمشده يافت و آن را برگرفت حكمش چيست؟ فرمود: به مملوك چه ارتباطى دارد كه آن را بردارد و بعد حكم لقطه را انجام دهد مملوك كه از خود اختيارى ندارد پس مملوك اقدامى نكند يعنى آن را تصرّف نكند زيرا اين كار شايسته آزاد است و بر اوست كه تا يك سال در مجامع عمومى آن را معرّفى كند، پس اگر صاحبش آمد آن را به او دهد و چنانچه طالبى پيدا نشد (با ضمان) جزء مال خويش كند، پس اگر از دنيا رفت آن مال، ميراث بازماندگان او از فرزند و غيره مى‏شود، و اگر صاحبش بعدا آمد به او ردّ مى‏كنند.

شرح: «لقطه احكام و مسئوليّت‏هائى دارد كه با وضع برده مناسب نيست مثلا تعريف آن در مجامع عمومى كاريست كه مزاحم با حقّ مولاى اوست، و نيز تملّك آن بعد از مدّت تعريف و يأس از پيدا شدن صاحبش در مورد بنده معنى ندارد، با اين حال خبر دلالت ندارد بر اينكه حرامست بنده لقطه را تصرّف كند براى يافتن صاحبش، حتّى بدون اجازه مولايش، بلكه از اين خبر كراهت فهميده مى‏شود حتّى با اجازه مولايش، و خبر بعد مؤيد آنست.»

4055- و داود بن أبى يزيد از امام صادق عليه السّلام پرسيد: مشك كوچك يا آفتابه و كفش و شلاق و اين چنين چيزها را شخص در راهها مى‏يابد چه كند؟

فرمود: با آن تماس نگيرد، يعنى دست به آن نزند.

شرح: «فقهاى عظام نهى را در اين خبر حمل بر كراهت كرده‏اند».

ص:399

4056- و نيز امام صادق عليه السّلام فرمود: باكى نيست در تصرّف كردن عصائى كه در ميان راه پيدا شود و از كسى افتاده، يا چوبك دو سر تيز كه براى وصل دو جوال بكار مى‏برند، يا كفش و نعلين يا ميخ و يا طناب، و پايبند شتر و امثال اينها.

4057- و از آن حضرت (رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله) از گوسفند گمشده در بيابان شخصى سؤال كرد حضرت به سائل فرمود: يا از آن تو است يا صاحبش و يا گرگ بيابان، و من خوش ندارم به آن دست يازم، و از شتر گمشده پرسيد، فرمود:

بتو چه مربوط؟ شكمش هميانش باشد و سمش كفش او و تهيگاهش مشك آبش، او را بحال خود واگذار. (يعنى خود را بزحمت مينداز و آن را بحال خود رها كن).

4058- حنان بن سدير گويد: مردى از امام صادق عليه السّلام سؤال مى‏كرد حكم لقطه چيست؟ و من مى‏شنيدم، امام فرمود: تا يك سال آن را در اماكن عمومى معرّفى كن، اگر صاحبش را يافتى كه خواسته‏ات برآورده شده و اگر نيافتى آن را تملّك كن كه تو به آن سزاوارترى.- مراد لقطه غير حرم بيت اللَّه است-.

شرح: «جمله آخر حديث، كلام صدوق- رحمه اللَّه- است و خبر در تهذيب بدون آن جمله آمده است، و مراد به اينكه امام عليه السّلام فرمود: تو أحقّ به آن هستى، آنست كه: تو به تصرّف آن براى تملّك يا تصدّق با ضمان و يا حفظ و نگهدارى مانند مال خود در ايّام حيات و وصيّت بدان بى‏ضمان سزاوارترى».

ص:400

4050- سكونى از جعفر بن محمّد از پدرش عليهما السّلام روايت كرد كه فرمود: امير مؤمنان عليه السّلام در مورد مردى كه بهيمه خود را از روى فقر و تنگدستى و سختى روزگار رها كرده بود چنين حكم فرمود: اگر آن حيوان را در مكانى كه آب و علف بوده و از درندگان در امان بوده رها كرده است اكنون مال اوست، و چنانچه در جاى بى‏آب و علف و مخوف رها كرده است از آن كسى مى‏باشد كه او را يافته است.

شرح: «حكم از آن جهت است كه صاحب مال از آن رفع يد كرده و اعراض نموده در صورتى كه در جاى بى‏آب و علف و مخوف آن را رها كرده باشد، در اين صورت هر كس او را برگيرد به عنوان تملّك، مالك آن خواهد شد».

4060- وهب بن وهب أبو البخترى از جعفر بن محمّد از پدرش عليهما السّلام روايت كرد كه من از آن حضرت سؤال كردم اجرتى را كه براى پيدا كردن بنده فرارى يا حيوان گمشده معيّن مى‏كنند (يعنى جعاله) گرفتن آن چه صورت دارد؟

فرمود: اشكالى ندارد.

4061- حسين بن زيد از جعفر بن محمّد از پدرش عليهما السّلام روايت كرد كه فرمود: امير مؤمنان عليه السّلام در باره مردى كه حيوان گمشده شخصى را يافته بود و به اميد اجرت به سوى صاحبش مى‏برد، امّا حيوان در راه تلف شده بود فرمود: وى‏

ص:401

ضامن آنست، اگر قصد آن نداشت كه اجرت بستاند و حيوان مى‏مرد ضامن آن نبود.

شرح: «اين خبر با خبرى كه تحت رقم 3541 گذشت منافات ندارد زيرا شرائط و خصوصيّات آن متفاوت است».

4062- عبد اللَّه بن جعفر حميرى گويد: طىّ نامه‏اى از امام عسكرى عليه السّلام پرسيدم: مردى شترى يا گاوى يا گوسفندى براى قربانى عيد اضحى يا غير آن خريدارى كرده است و هنگامى كه آن را قربانى كرد كيسه‏اى از نقره يا زر يا جواهر و يا اشياء قيمتى ديگر در شكم آن حيوان يافت، مال از آن كيست و چه بايد بكند؟ در پاسخ نامه امام مرقوم فرمود: آن را بفروشنده حيوان اطّلاع ده اگر او نشناخت پس مال از آن توست و روزى است كه خدا نصيب تو كرده است.

4063- داود بن أبى يزيد گويد: مردى به امام صادق عليه السّلام عرض كرد من مالى يافته‏ام (و صاحبش را پيدا نكرده‏ام) و مى‏ترسم عمرم سرآيد و مديون صاحبش باشم، اگر او را مى‏شناختم مال را به او ردّ كرده، خود را خلاص مى‏ساختم، امام فرمود: ترا بخدا اگر او را مى‏شناختى مال را تسليم او مى‏كردى؟ عرض‏

ص:402

كرد: آرى، بخدا قسم، امام عليه السّلام فرمود: نه بخدا سوگند صاحبى جز من ندارد، گويد: امام وى را قسم داد كه به هر كس كه امر مى‏كند به او بدهد، مرد سوگند ياد كرد كه هر چه بفرمائيد انجام مى‏دهم، امام فرمود: برو و آن را ميان برادران هم دينت تقسيم كن و از آنچه ترس داشتى و دل نگران آن بودى در امان خواهى بود، گويد: مرد رفت و آن را ميان برادران دينى‏اش تقسيم كرد.

مؤلف كتاب- رحمه اللَّه- گويد: اين قضيّه البتّه پس از يك سال معرّفى مال در مجامع بوده است.

4064- و امام صادق عليه السّلام فرمود: بهترين كارى كه انسان بايد در مورد شى‏ء گمشده‏اى كه مى‏يابد انجام دهد آنست كه هنگامى كه مالى را يافت آن را برنگيرد و متعرّض آن نشود، و اگر مردم آنچه گم شده بود برنمى‏گرفتند، البتّه صاحبش مى‏رسيد و آن را برمى‏گرفت.

و اگر شى‏ء يافت شده قيمتش از يك درهم كمتر باشد آن را براى خود برگير و لازم نيست آن را معرّفى كنى.

و اگر در حرم (خانه خدا) دينارى يافتى كه نقش آن محو شده است آن را تصرّف كن و تعريف لازم نيست.

شرح: «لقطه حرم كعبه حكم خاص دارد و با غير حرم متفاوت است».

و اگر در بيابان و صحرا خوراكى يافتى آن را براى خود قيمت كن و تصرّف‏

ص:403

نما و مصرف كن پس اگر صاحبش آمد قيمت را به او بپرداز.

و اگر در خانه‏اى كه معمور است چيزى يافتى از آن اهل همان خانه است، و چنانچه خانه‏اى خراب بود و اهلى نداشت مال پيدا شده از آن كسى است كه آن را يافته است.

\* (باب آنچه در حكم لقطه است)\*

4065- حفص بن غياث نخعى گويد: از جعفر صادق عليه السّلام پرسيدم:

مردى از مسلمانان، دزدى نزدش مبلغى پول يا متاع (دزدى) بوديعه نهاده است و دزد خود مسلمان است، آيا آن مرد حقّ دارد مال را به دزد بازگرداند؟ فرمود: به وى بازنگرداند و چنانچه مى‏تواند آن را بصاحبش بدهد (يعنى اگر او را مى‏شناسد) باو تسليم كند و إلّا آن را صدقه دهد، اگر بعدا صاحبش آمد او را مخيّر سازد ميان قبول اجر صدقه و گرفتن غرامت، چنانچه اجر صدقه را پذيرفت آن اجر را خواهد برد، و اگر غرامت را اختيار كرد وى مثل آن را به او مى‏دهد و خود اجر صدقه را مى‏برد.

ص:404

\* (باب هديّه و پيشكشى)\*

4066- امام صادق عليه السّلام فرمود: در تورات آمده كه پيشكشى چشم را از ديدن نادرستى‏ها مى‏بندد.

شرح: «جمله‏

«غافر عينا»

در بعضى از نسخه‏هاى كتاب‏

«غافر عيبا»

مى‏باشد و آن را به محوكننده عيب‏ها و مستور سازنده آن در خاك معنى كرده‏اند، و بايد دانست كه هديّه به اعتبار دهنده و گيرنده بر دو قسم است يك بار به عنوان پيام محبّت و دوستى ميان دو شخص ردّ و بدل مى‏شود و اين بسيار پسنديده و قابل تمجيد و تحسين است و شارع مقدّس چنان كه در اخبار آتيه تحت رقم 4067 إلى 4070 آمده است مردم را بدان ترغيب و تحريص فرموده، و يك بار به عنوان غرضى خاصّ هديّه و يا پيشكشى كسى براى ديگرى مى‏فرستد و اين را در اخبار هديّه مصانعه گويند، و بسيار شباهت به رشوه دارد، و اين هديّه است كه چشم را از ديدن عيبها و نادرستيها مى‏پوشاند، و غالبا هدايايى كه به امراء و دست اندركاران دولت مى‏دهند از اين قبيل است و در مقابل توقّع انجام كارى اعمّ از درست يا نادرست، داده مى‏شود، و قبول اين نوع هدايا مسئوليّت اجتماعى و اخروى دارد، و امير مؤمنان عليه السّلام از گرفتن چنين پيشكشى‏هايى نه تنها سخت خوددارى مى‏فرمود بلكه هرگز نمى‏پذيرفت و سيره رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله نيز چنين بود از هيچ كس هديّه قبول نمى‏كرد تا آيه شريفه‏ قُلْ ما أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلى‏ رَبِّهِ سَبِيلًا فرقان: 57 نازل گشت، يعنى: «بگو از شما مزدى نمى‏خواهم مگر كسى براى تقرّب به پروردگار خود چيزى هديّه كند»، و پس از نزول آيه اگر كسى براى پيغمبر خدا صلّى اللَّه عليه و آله هديّه‏اى مى‏آورد و قصدش جز تقرّب به خداوند چيزى ديگرى نبود رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله مى‏پذيرفت، و در مسند كبير طبرانى روايتى از عصمة بن مالك آمده است كه گفت:

رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمودند:

«الهديّة تذهب بالسّمع و القلب»

يعنى:

پيشكشى، گوش ظاهر و باطن را ناشنوا مى‏كند يعنى در اثر محبّتى كه در قلب گيرنده‏

ص:405

ايجاد مى‏كند گوش را از شنيدن زشتيها و عيبهاى دهنده بكلّى كر و غافل مى‏سازد. و ديلمى در مسند فردوس از ابن عبّاس روايت كرده كه رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمود:

«الهديّة تعوّر عين الحكيم»

يعنى هديّه چشم شخص دانا را كور مى‏كند.

مراد آنست كه از ديدن خطاها و لغزشها و درخواستهاى نابجاى هديّه دهنده انسان را كور و كر مى‏سازد، و از اين جهت است كه مردان حقّ در دعا مى‏گفتند:

«اللّهم لا تجعل لفاجر عندي نعمة»

خداوندا چنان كن كه فاجرى بر من حقّ نعمتى نداشته باشد.

و از همين جهت‏ها بود كه على عليه السّلام در زمان خلافتش از قبول هدايا امتناع مى‏ورزيد و چنان كه خود در ضمن خطبه‏اى فرمود:

«و أعجب- بلا صنع منّا- من طارق طرقنا بملفوفات زمّلها في وعائها و معجونة بسطها على إنائها فقلت له: أ صلة أم نذر أم زكاة و كلّ ذلك حرام علينا أهل بيت النّبوّة و عوّضنا منه خمس ذي القربى في الكتاب و السّنّة، فقال: لا ذاك و لكنّه هديّة، فقلت ثكلتك الثّواكل أ فعن دين اللَّه تخدعني بمعجونة عرّقتموها بقندكم و خبيصة صفراء آتيتموني بها بعصير تمركم، أ مختبط، أم ذو جنّة، أم تهجر

- الخ».

شگفت: آنكه بى‏انجام كارى از ما تازه واردى شبانگاه حلقه سراى ما كوفت با بسته‏هائى كه در ظرفش نهاده و حلوائى پيراسته كه در سينيش گسترده بود ما را ارمغان آورد، پرسيدم: كه آن چيست؟ آيا پيشكشى است يا نذر است يا زكات؟ و هر سه بر ما اهل بيت حرام است و بجاى آن خمس ذى القربى را كتاب و سنّت بر ما حلال ساخته است؟ گفت: نه آنست و نه آن، بلكه هديّه است، گفتم: شيون‏كنندگان بر تو شيون كنند آيا از دين خدا ما را مى‏فريبى با معجون و حلوائى كه با شكرتان آميخته‏ايد و مخلوطى زرد كه با شيره خرما پخته‏ايد آيا نمى‏فهمى يا ديوانه‏شده‏اى يا بيهوده‏گو؟

و در خبرى ديگر كه باز ابو الفتوح رازى در ذيل آيه 20 سوره احقاف آورده گويد: روزى يكى از دوستان حلوائى ساخته و بهديه نزد آن حضرت عليه السّلام آورد و بر زمين نهاد امام انگشت بدو فرو برد و درآورد و در او مى‏نگريست آنگه گفت:

ص:406

رنگش نيكو و بويش خوش است، ندانم مزّه‏اش چيست، سپس انگشت بسترد، و از پيش خود دور ساخت.

و همچنان كه او عليه السّلام از اين نوع هدايا پرهيز داشت اصحاب او نيز از قبول اين گونه پيشكشى‏ها سخت خوددارى مى‏كردند ابو الأسود دئلى را گويند معاويه براى استمالت و دلجوئى او پس از شهادت امير المؤمنين عليه السّلام گاهى تحفه و جايزه‏اى مى‏فرستاد از انواع شيرينيها، روزى حلوائى كه از عسل ساخته و به زعفران آغشته بودند بخانه ابو الأسود فرستاد و او را دختركى كوچك بود كه دويد و چنگى از آن برگرفت و در دهان نهاد ابو الأسود گفت: اى دخترك عزيز بيفكن كه آن زهر است، گفت:

چگونه اى پدر؟ گفت: اين را معاويه فرستاده تا ما را از جانبدارى على و اهل بيت پيغمبر عليهم السّلام بازداد، دخترك آنچه در دهن داشت بيفكند و گفت: أتخدعنا بالشّهد المزعفر عن السيّد المطهّر.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| أ بالشّهد المزعفر يا ابن هند |  | عليك نبيع احسابا و دينا |
| معاذ اللَّه ليس يكون هذا |  | و مولانا أمير المؤمنينا |

يعنى: «پسر هند! آيا با عسل بزعفران آميخته، ما شخصيّت و دين خود را به چون تويى بفروشيم!، پناه بر خدا هرگز اين كار شدنى نخواهد بود، و سرور و آقاى ما امير المؤمنين عليه السّلام است».

4067- و حضرت صادق عليه السّلام فرمود: به يك ديگر هديّه بدهيد تا بر دوستى شما نسبت به يك ديگر بيفزايد.

4068- و نيز آن حضرت عليه السّلام فرمود: هديّه آرام آرام كينه را از دل بيرون مى‏كشد.

4069- و آن حضرت عليه السّلام فرمود: بهترين چيز هديّه‏ايست كه هنگام نياز داده شود.

ص:407

4070- رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمود: چنانچه مرا به خوردن پاچه گاو مهمانى كنند البتّه مى‏پذيرم، و اگر پاچه گاو يا پاچه گوسفندى بمن هديّه فرستند البته قبول مى‏كنم.

شرح: «حديث در مسند احمد بن حنبل و صحيح ابن حبّان و سنن ترمذى چنين است:

«لو اهدي اليّ كراع لقبلت و لو دعيت عليه لاجبت»

بنا بر اين كسانى كه گفته‏اند مراد از «كراع» كراع الغميم است كه موضعيست ميان مكّه و مدينه و مسافتى بعيد است، نادرست است و خبر از لفظ آن در كتب عامّه نداشته‏اند».

4071- امام صادق عليه السّلام فرمودند: «در بازگرداندن ظرف هديّه شتاب كنيد زيرا اين در تكرار آن سرعت مى‏بخشد.

4072- و آن حضرت عليه السّلام هيچ گاه هديّه عطر و حلوا را ردّ نمى‏كرد.

4073- و هديّه‏اى براى امير المؤمنين عليه السّلام آوردند در روز نوروز، فرمود: اين چيست؟ عرض كردند: يا امير المؤمنين امروز نوروز است، فرمود: هر روز را براى ما نوروز بسازيد.

4074- و روايت كرده‏اند كه آن حضرت عليه السّلام فرمود: نوروز ما هر روز است.

ص:408

4075- ثوير بن أبى فاخته از پدرش نقل كرده كه گفت: على عليه السّلام فرمود: خسرو (پادشاه ايران) براى رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله هديّه فرستاد و آن حضرت پذيرفت، و نيز قيصر روم براى رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله پيشكشى فرستاد و ايشان نيز قبول فرمود، و پادشاهان اگر چيزى براى آن حضرت به ارمغان مى‏فرستادند ايشان مى‏پذيرفتند.

شرح: «ثوير بن أبى فاخته از تابعين است و پدرش سعيد بن علاقه غلام امّ هانى خواهر امير المؤمنين است علّامه حلى گويد: من در روايات ثوير تأمّل دارم ولى پدرش سعيد را ثقه دانند».

4076- و نيز (امير مؤمنان) عليه السّلام فرمود: عيادت كن از مريضى كه هيچ گاه به عيادت تو در مريضيت نيامده، و هديّه بفرست براى كسى كه بسويت هديّه نفرستاده است.

شرح: «ممكن است معنى جمله اوّل اين باشد كه با كسى كه بتو نيكى و احسان نكرده است نيكى كن. ظاهرا ضمير «قال» به امير المؤمنين عليه السّلام بازمى‏گردد ولى خبر در تاريخ بخارى و شعب الايمان بيهقى بنا بر نقل سيوطى در جامع الصغير از رسول خدا نقل شده است».

4077- امام صادق عليه السّلام فرمودند: «هديّه بر سه قسم است: هديّه عوض و پاداش، هديّه رشوه مانند، و هديّه براى خداوند متعال».

ص:409

شرح: «مصانعه» در قاموس اللّغه معنايش چنين آمده: «أن تصنع له شيئا ليصنع لك آخر و هي مفاعلة من الصّنع» يعنى تو براى او كارى كنى كه او براى تو با كارى ديگر جبران كند، از باب مفاعله و ظاهرا اين همان قسم هديّه‏ايست كه اولياء خدا از تصرّف آن خوددارى مى‏كردند».

4078- ابراهيم كرخى گويد: از امام صادق عليه السّلام پرسيدم: مردى از دهقانان داراى كشتزار و مزرعه‏ايست، در روز مهرگان و در عيد نوروز رعايا براى او هديّه‏هايى مى‏آورند، و بر آنها لازم نبوده كه چنين كارى انجام دهند لكن براى تقرّب به او اين هدايا را مى‏آورند، آيا تصرّفش براى او جايز است يا نه؟ امام عليه السّلام فرمود: آيا آنها نمازگزار نيستند؟ عرض كردم: چرا، هستند. فرمود: هديّه ايشان را بپذيرد و آنان را پاداش دهد.

4079- و آن حضرت عليه السّلام فرمود: هر گاه براى شخصى خوراكى به عنوان هديّه آوردند و جماعتى هم حضور داشتند آنها در آن هديّه شريكند- مراد ميوه و مانند آنست-.

4080- عيسى بن أعين گويد: از امام صادق عليه السّلام پرسيدم: مردى براى ديگرى به عنوان چشم‏روشنى (به اصطلاح امروز) متاعى مى‏فرستد و اميد پاداش‏

ص:410

دارد، و هديّه‏گيرنده پاداش نمى‏دهد تا از دنيا مى‏رود، و هديّه دهنده متاع خود را در ميان ما ترك متوفّى مى‏يابد. آيا در صورتى كه ممكن باشد مى‏تواند از بخشش خود بازگشته، آن را برگيرد؟ فرمود: اشكالى ندارد آن را برگيرد.

شرح: «هديّه نوعى هبه و بخشش است و در هبه فقهاء گويند از عقود جايزه است و تا مادامى كه عين باقى است در صورتى كه مهدى اليه از خويشان و ارحام مُهدي نباشد مى‏توان آن را بازپس گرفت و يا بعنوان انفاق بمستحقّ نداده باشد كه آن براى خدا بوده. و در اينجا هم بايد بگوئيم هديّه‏گيرنده از ارحام هديّه دهنده نبوده است».

4081- اسحاق بن عمّار گويد: به امام صادق عليه السّلام عرض كردم:

مردى بى‏بضاعت براى من هديّه‏اى مى‏آورد و از من توقّع دارد كه چيزى به او بدهم و من آن را مى‏ستانم و چيزى به او نمى‏دهم آيا بر من حلال است؟ فرمود: آرى حلال است امّا سعى كن دادن پاداش به او را ترك نكنى.

4082- محمّد بن اسماعيل بن بزيع گويد: محمّد بن عبد اللَّه قمّى أشعرى نامه‏اى بمن نوشته و سؤال كرده بود «ما داراى مزارع و زمينهاى كشاورزى هستيم و در آنجا آتشكده‏ها هست و مجوس از اطراف براى آن آتشكده‏ها هدايايى مى‏آورند مثل گاو، گوسفند، و پول. آيا براى اربابان ده جايز است اينها را تصرّف كنند، در صورتى كه آتشكده‏ها خود مستخدمينى دارد و سرپرستانى آنها را اداره مى‏كنند»، من‏

ص:411

اين مسأله را از حضرت رضا عليه السّلام پرسيدم امام فرمود: اگر آن ارباب چيزى از آن برگيرند اشكالى ندارد.

شرح: «در خبر اجمال است و معلوم نيست گرفتن ارباب با رضايت آنها اشكالى ندارد يا بى‏رضايت آنها؟ و نيز معلوم نيست مراد سائل، حرمت تصرّف اشياء اهداء شده به آتشكده است مانند «ما ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ‏» يا تصرّف اموال مجوس با رضايت يا بى‏رضايت آنان».

\* (باب عاريه)\*

(مالى يا متاعى را از ديگران به رايگان براى رفع حاجت، گرفتن و سالم باز پس دادن را عاريه گويند).

4083- اسحاق بن عمّار گويد: امام صادق يا امام كاظم عليهما السّلام فرمودند: در عاريه بر عاريه‏كننده ضمان نيست مگر اينكه شرط كنند (مثلا به شرط اينكه ضامن آن باشد اگر عيب كند يا تلف شود تاوان دهد) و در طلا و نقره و پول مسكوك چه طلا و چه نقره عاريه‏گيرنده ضامن آن خواهد بود چه شرط بر ضمان كرده باشند و چه نكرده باشند، و امام عليه السّلام فرمود: هر گاه مالى بدون اجازه صاحبش به عاريه گرفته شود و از بين رود، عاريه‏گيرنده ضامن خواهد بود.

4084- محمّد بن مسلم گويد: از امام باقر عليه السّلام سؤال كردم: اگر

ص:412

چيزى كه عاريه شده در دست انسان تلف يا ربوده شود ضامنست يا نه؟ فرمود:

چنانچه امين باشد (يعنى تفريط نكرده باشد) تاوان بر او نيست.

شرح: «ظاهر كلام اطلاق دارد و نقدين را نيز شامل مى‏شود و لكن به اخبار ديگر مقيّد خواهد بود».

4085- حريز از امام صادق عليه السّلام روايت كرد كه مردى جامه‏اى عاريه كرد، سپس آن را نزد ديگرى گرو نهاد و صاحبان مال، متاع عاريتى خود را طلب كردند، فرمود: متاع خود را برگيرند.

4086- رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله از صفوان بن اميّه جمحى هفتاد زره حطمى (حطم بن محارب نام مردى زره‏باف است) عاريه كرد و اين پيش از آن بود كه صفوان به آن حضرت ايمان آورده باشد، چون رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله درخواست عاريه كرد صفوان گفت: يا أبا القاسم آيا غاصبانه و با زور يا عاريه و يا با رضايت كه بازگشت دارد؟! فرمود: نه، بلكه عاريه بازگشت دار، پس از آن سنّت بر آن جارى شد كه هر گاه در آن ضمان شرط شود با ضمان است و مضمونه خواهد بود. و اين صفوان بن اميّه پس از آنكه اسلام آورد روزى در مسجد به خواب رفت و عبايش را

ص:413

ربودند وى در پى سارق رفت و عبايش را گرفت او را نزد رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله آورده و اقامه بيّنه كرد و دو شاهد عادل آورد كه او سارق عباى اوست، رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله دستور داد كه دست او را ببرند، صفوان با تعجّب عرض كرد:

يا رسول اللَّه آيا دست او را به جهت عباى من مى‏برى؟ من آن را به او بخشيدم، حضرت فرمود: چرا اين كار را پيش از آنكه به شكايت نزد من آيى نكردى؟ و دست دزد را بريد، و سنّت بر آن جارى گشت كه حدّ سارق، چون به امام يا حاكم برسد و شاهد بر آن شهادت دهد، تعطيل نشود و اقامه گردد.

مؤلّف كتاب- رحمه اللَّه- گويد: دست دزدى كه از مساجد و يا هر كجا كه بدون اجازه وارد مى‏شوند مانند حمّامها و آسياها و كاروانسراها، اگر چيزى بربايد بريده نمى‏شود و اينكه رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله دست دزد عباى صفوان را بريد از جهت اين بود كه عبا را پنهان كرده بود و براى پنهان كردنش بريد، و اگر پنهان نكرده بود او را تعزير مى‏نمود، يعنى چند تازيانه مى‏زد و آن را قطع نمى‏كرد.

شرح: «كلام مؤلّف- رحمه اللَّه- معنيش مفهوم نيست زيرا لازمه دزدى پنهان كردن است و همين خبر را در خصال آورده و آن چنين است: «چون عباى خويش را نيافت در جستجوى آن برآمد

«فوجدها في يد رجل»

آن را در دست مردى ديد. و اين با آنچه مؤلّف در اينجا مى‏گويد منافات دارد، و براى توجيه خبر مطالبى گفته شده كه هيچ كدام مشكل را حلّ نمى‏كند و خبر را بغوى در شرح السّنه و مصابيح آورده، و شبيه آن را ابن ماجه در سنن خود ذكر كرده، و بنظر مى‏رسد كه در الفاظ خبر

ص:414

در نقل‏هاى مختلف تصرّف شده و مشكل پيش آورده است، چون بريدن دست دزد شرائطى دارد كه در اينجا جمع نيست و لذا خبر قابل استناد نيست».

و امّا صفوان بن اميّه از قريش است پدرش اميّة بن خلف در جنگ بدر در حال كفر كشته شد، و چون رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله مكّه را فتح كرد، صفوان فرار كرد چون از كسانى بود كه رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله خونشان را هدر فرموده بود، و به جدّه آمد تا خود را از راه دريا به نقطه‏اى برساند كه خونش را نريزند، عمير بن وهب پسر عمويش مسلمان بود و با پسرش وهب بن عمير نزد رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله آمده براى او امان خواست رسول خدا عليه السّلام وى را امان داد و رداء يا عمامه‏اى كه با آن وارد مكّه شده بود به عنوان امان‏نامه به آنها داد تا به او برسانند، وهب بن عمير خود را به او رسانيد و مطلب را اظهار كرد و عمامه يا رداء رسول خدا را به او داد، صفوان با وى به مكّه آمد و با جماعتى از مردم سواره نزد رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله رسيد و گفت: يا محمّد اين وهب بن عمير عموزاده منست كه چنين مى‏پندارد و مى‏گويد در اين مكان و از هر سو تا مسير دو ماه در امانم و كسى متعرّض من نخواهد گشت آيا اين مورد قبول تو هست؟ رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمود: اى صفوان پياده شو، گفت: اوّل بيان كنيد اين امان را مى‏پذيريد؟ فرمود:

آرى تا مسير چهار ماه، پياده شو، صفوان از شتر به زير آمد و با آن حضرت بود تا چند روز بعد كه به غزوه حنين مى‏رفتند رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله از وى درخواست اسلحه يا زره فرمود و ماجراى چنان شد كه در متن ذكر شده است».

\* (باب وديعه)\*

4087- حلبى گويد: امام صادق عليه السّلام فرمود: آن كس كه وديعه را به او سپرده‏اند و نيز آن كس كه مالى براى تجارت نزد او نهاده‏اند امين هستند و ضمان ندارند. (يعنى در صورت عدم تقصير و تعدّى).

ص:415

(هر مال كه براى نگهدارى نزد غير نهند در عرف وديعه گويند و نزد فقها وديعه، سپردن ماليست به غير براى نگهدارى به نيابت از صاحبش، و اوّل به معنى اسمى است و دوم به معنى مصدرى، و چنانچه مالى را به ديگرى براى كسب و تجارت بسپرند در صورتى كه عامل حقّ العمل گيرد آن مال را بضاعت گويند، و اگر در سود سهمى براى او قرار دهند آن معامله را مضاربه گويند).

4088- و نيز آن حضرت عليه السّلام مردى را كه براى نگهداشتن مالش اجيرى گرفته و او را بر سر مال گماشته بود و مال را ربودند فرمود: اجير ضامن نيست.

4089- محمّد بن على بن محبوب گويد: مردى به امام عسكرى عليه السّلام طىّ نامه‏اى نوشت: نزد شخصى مالى به وديعه نهاده‏اند و گفته‏اند آن را در ملك خود حفظ كن يا چيزى نگفته‏اند، و آن مرد مال را بخانه همسايه‏اش برده و مال تلف گشته است آيا دادن عوض و تاوان بر او، در صورتى كه نافرمانى كرده و مال را به جاى ديگرى انتقال داده و از محل خود خارج ساخته باشد، لازم است؟ امام عليه السّلام در پاسخ نامه مرقوم فرمود: او ضامن است.

4090- حبيب خثعمى گويد: به امام صادق عليه السّلام عرض كردم:

كسى كه مالى نزد او به وديعت نهاده‏اند آيا مى‏تواند بدون اجازه صاحبش از آن برگيرد؟ فرمود: در صورتى كه قدرت أداء آن را داشته باشد به قرض مى‏تواند. و نيز

ص:416

گويد: عرض كردم: اگر قدرت بازگرداندن آن را نداشت ولى كسى ضامن شد و ضامن شاهد نيز گرفت كه به عهده اوست آيا در اين صورت مى‏تواند چيزى از آن برگيرد؟

فرمود: آرى.

شرح: «چون مدلول خبر جواز تصرّف در مال غير بدون اجازه صاحبش مى‏باشد هر چند سندش صحيح است ولى ظاهرا جز مؤلّف كسى از فقهاء به آن فتوا نداده است، و مى‏توان آن را بموردى كه از قرائن، إذن فحوائى بدست آيد تخصيص داد».

4091- مسمع بن عبد الملك گويد: به امام صادق عليه السّلام عرض كردم:

من مالى به شخصى سپرده‏ام و او انكار كرده و سوگند هم ياد كرده است، سپس، بعد از دو (يا چند سال) به نزد من آمده و مالى را كه به او سپرده بودم با مبلغى اضافه آورده و مى‏گويد: اين سرمايه كه از من مى‏خواستى و اين چهار هزار درهم نيز سود آن همه از آن تو و مرا حلال كن، من سرمايه را از وى بستاندم ولى از گرفتن سود امتناع ورزيدم و آن را بحال خود رها كرده و تصرّف ننمودم تا نظر شما را بپرسم، اكنون رأيتان را در اين مورد بفرمائيد. فرمود: نيمى از سود را بستان و نيمى را به او ببخش و او را از مماطله حلال كن. زيرا او مرديست كه توبه كرده است و خداوند توبه‏كنندگان را

ص:417

دوست مى‏دارد.

4092- اسحاق بن عمّار از امام صادق عليه السّلام پرسيد: مردى يك هزار درهم به ديگرى سپرده و مال تلف شده است، صاحب مال مدّعى است كه به عنوان قرض بوده و گيرنده مى‏گويد: وديعه بوده است. امام فرمود: مالى را كه گيرنده اقرار به گرفتن آن كرده مديون است مگر اينكه اثبات كند كه بعنوان وديعه نزد او گذارده است.

مؤلّف اين كتاب- رحمه اللَّه- گويد: استادان ما بر اين قول بودند كه وديعه‏گيرنده امين است و سوگند لازم نيست.

4093- مردى به امام صادق عليه السّلام عرض كرد: من به كسى اطمينان كردم و او را امين دانسته و مالى به او سپردم، امّا او به من خيانت كرد و مالم را إنكار نمود، امام عليه السّلام فرمود: امين بتو خيانت نكرده است، بلكه تو خائن را امين شمرده‏اى.

\* (باب رهن- گروه)\*

4094- جميل بن درّاج گويد: امام صادق عليه السّلام در مورد مردى كه در

ص:418

قبال مبلغ مالى كه نزد او به گرو نهاده بودند و مال تلف شده بود، فرمود: مال راهن از بين رفته و مرتهن مى‏تواند طلبش را از بدهكار بگيرد.

(رهن به معنى گروگذارى است در مقابل دين و قرض، و به گرودهنده «راهن» و به گروگيرنده «مرتهن» و به چيزى كه گرو مى‏نهد: «مرهون» يا «رهن» گويند).

4095- در روايت سكونى از جعفر بن محمّد از پدرش از پدرانش عليهم السّلام از امير مؤمنان عليه السّلام از رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله چنين آمده است كه آن حضرت فرمود: هر گاه حيوان سوارى را گرو گذارند تا از سواريش استفاده كنند، آن كس كه او را سوار شده بايد نفقه‏اش را بدهد، و نيز حيوان شيرده‏اى را كه رهن گذارده‏اند تا مرتهن از شير آن استفاده كند نفقه و مخارج آن حيوان با كسى است كه از شيرش استفاده مى‏كند.

شرح: «مشهور آنست كه گروگيرنده (مرتهن) نمى‏تواند از عين مرهون استفاده كند مگر با اذن راهن (گروگذارنده) و چنانچه بدون اجازه او تصرّف كرد نفقه‏اش بر او واجب خواهد بود».

4096- اسحاق بن عمّار گويد: به امام كاظم عليه السّلام عرض كردم:

مردى در برابر دينى غلامى را گرو گرفت و اين غلام چشمانش آسيب ديد يا نقص‏

ص:419

عضوى پيدا كرد، اين نقصان بر عهده كيست؟ امام فرمود: بر عهده صاحبش، گويد:

عرض كردم كه مردم مى‏گويند: اگر برده را رهن گذارى و او مريض شد يا عضوى از بدنش ناقص شد و چشمانش آسيب ديد، از مال گروگيرنده به مقدار خسارت برده كسر مى‏شود، امام فرمود: بگو بدانم، اگر اين غلام كسى را كشت مسئوليّت آن با كيست؟ و جنايت به عهده كداميك مى‏باشد؟ پس فرمود: جنايت به گردن غلام مى‏باشد.

شرح: «مقصود آنست كه جنايت به گردن غلام مى‏باشد ولى غرامت آن را صاحبش بايد بپردازد».

4097- عبّاد بن صهيب گويد: از امام صادق عليه السّلام پرسيدم: دو تن بر سر متاعى كشمكش داشتند يكى مى‏گفت: من اين را نزد تو وديعه نهاده‏ام و ديگرى مى‏گفت: گرو دينى نهادى، امام فرمود: سخن آنكه مى‏گويد: نزد من رهن است صواب (درست) است مگر اينكه شخصى كه مدّعى است وديعه است شاهدانى بياورد.

4098- ابو ولّاد گويد: از امام صادق عليه السّلام سؤال كردم كه مردى‏

ص:420

قرض مى‏دهد و چهار پا و شتر رهن مى‏گيرد، آيا مى‏تواند از آنها سوارى بگيرد؟ فرمود:

اگر علفشان را مى‏دهد، اشكالى ندارد كه سوارى هم بگيرد، ولى اگر گرو گذارنده خود مخارج آنها را مى‏دهد، گروگيرنده حقّ ندارد سوار آنها بشود، (مراد هر نوع بهره‏اى است).

4099- ابراهيم كرخى گويد: از امام صادق عليه السّلام پرسيدم: مردى زمين كشاورزى يا خانه خود را گرو گذاشته و هر كدام اينها درآمد بسيار دارد، فرمود:

بر آن كس كه زمين و خانه را گروگان گرفته لازم است كه آنچه از فائده و درآمد برداشت مى‏كند حساب كرده، از مبلغ طلبش كسر بگذارد. (غرض آنست كه منافع رهن از آن راهن است نه مرتهن».

4100- عبد اللَّه بن حكم گويد: از امام صادق عليه السّلام پرسيدم: مردى ورشكست شده و مبلغى به جماعتى بدهكار بوده و نزد بعضى از آنها گرويى هست و نزد ديگران نيست اكنون از دنيا رفته است در حالى كه تمام دارائيش كفاف بدهيش را نمى‏دهد، امام فرمود: موجوديش را اعمّ از آنچه رهن است و غير آن ميان طلبكارانش بحساب طلبشان تقسيم كنند.

ص:421

شرح: «مشهور آنست كه مرتهن (رهن‏گيرنده) به مالى كه نزد او رهن است از ديگران سزاوارتر است و مى‏تواند طلب خود را از مورد رهن وصول نمايد، چه راهن زنده باشد چه نباشد. پس در اين صورت بايد خبر را به وجهى توجيه كنيم، مثلا بگوئيم اين حكم در صورتى است كه كلّ موجودى شخص اعمّ از رهن و غير آن كفاف به ديون مى‏دهد، و طلبكاران در صورتى كه رهن‏ها را به حساب بياورند به تمام طلبشان مى‏رسند و حقّشان صد در صد ادا مى‏شود، و اگر رهن را بحساب نياورند آن وقت است كه شخص متوفّى موجوديش به ديونش وفا نمى‏كند».

4101- عبد اللَّه گويد: و از آن حضرت عليه السّلام پرسيدم: مردى يك هزار درهم از ديگرى وام گرفته و مالى را كه دو هزار درهم ارزش داشته نزد او گرو نهاده (و به دليل بى‏توجّهى) مال تلف شده است، امام عليه السّلام فرمود: راهن اضافه مال خود را از قرض دهنده مطالبه مى‏كند، و اگر ارزش گرو كمتر از مبلغ وام بود طلبكار بقيّه طلب خود را از بدهكار وصول كند، و چنانچه مساوى بود (يعنى رهن و قرض) پس حساب هر دو پرداخت شده است.

نويسنده اين كتاب- رحمه اللَّه- گويد: اين در صورتى است كه رهن‏گيرنده در حفظ متاع كوتاهى كرده و آن را مواظبت نكرده باشد، لكن اگر در حفظ مال مطابق معمول كوشش خود را كرده و آن را در جاى مناسبى قرار داده و بدون تقصير و اختيار او، مال تلف شده است، آنچه به قرض داده از گرو گذارنده طلبكار است و از او مى‏ستاند و دليل اين گفتار خبريست كه در زير نقل مى‏شود:

ص:422

4102- علىّ بن حكم از أبان بن عثمان از امام صادق عليه السّلام نقل كرده كه در رهن فرمود: اگر گرويى در نزد طلبكار از بين رفت بدون اينكه او تقصير يا تعدّى كرده باشد، طلب خود را از گرو دهنده مى‏ستاند، و اگر او موجب تلف شدن مال (به سهل انگارى در حفظ و ضبط آن) بود، آن وقت (قيمت مال گرويى و طلب را با يك ديگر مى‏سنجند و) تفاضل قيمت را به يك ديگر مى‏پردازند.

4103- و محمّد بن قيس از امام باقر عليه السّلام نقل كرد كه آن حضرت فرمود: چنانچه شخصى زمين با درآمد يا باغ بارورى را گرو گرفت، ميوه و محصول آن را به حساب طلب خويش بياورد و مخارجى كه بر آن زمين هزينه مى‏كند به حساب بدهى صاحبش بگذارد، و هر گاه طلب خود را تماما از اين راه وصل كرد زمين را به صاحبش بازگرداند.

4104- سكونى از جعفر بن محمّد از پدرش عليهما السّلام روايت كرده كه فرمود: امير مؤمنان عليه السّلام در مورد اختلاف گرو دهنده و گروگيرنده، كه راهن مى‏گويد: بفلان مبلغ گرو گذاردم و مرتهن مى‏گويد: به فلان مبلغ بيشتر، فرموده است:

قول گروگيرنده را بايد تصديق كرد تا حدّى كه به قيمت رهن برسد نه بيشتر، زيرا وى امين است (يعنى گروگان را نزد او امانت نهاده‏اند).

ص:423

شرح: «قول مشهور ميان علماء آنست كه در مورد اختلاف متراهنين ادّعا و سخن راهن را تصديق مى‏كنند با استناد به رواياتى كه نقل شده است، و البتّه اين در صورتى است كه دعواى او از قيمت عين مرهونه تجاوز نكند».

4105- اسحاق بن عمّار گويد: از حضرت كاظم عليه السّلام سؤال كردم:

شخصى متاعى به رهن نزد اوست و صاحبش را نمى‏شناسد چه كند؟ [فرمود: خوش ندارم آن را بفروشد تا وقتى كه صاحبش پيدا شود و تكليف آن را معلوم كند]، عرض كردم نمى‏داند از آن كيست؟ فرمود: از مبلغى كه پرداخته ارزشش بيشتر است يا كمتر؟ عرض كردم: در بيشتر و كمتر هر دو را بفرمائيد چه كند؟ فرمود: چنانچه قيمت آن از مبلغى كه داده است كمتر باشد كار آسانتر خواهد بود، آن را مى‏فروشد و در باقيمانده ثواب مى‏برد، و اگر ارزش متاع رهنى بيشتر از داده اوست اين صورت سخت‏تر است، بايد آن را بفروشد و طلب خويش را برگرفته و باقى را نزد خود به امانت نگه دارد تا صاحبش بازگشته و آن را بستاند.

شرح: «اين خبر را حمل كرده‏اند به موردى كه گرودهنده شخص را وكيل كرده و گفته است كه از جانب من وكيلى كه هر زمان موعد سرآمد آن را بفروشى».

و نويسنده كتاب- رحمه اللَّه- گويد: جواز فروش در موقعى است كه‏

ص:424

صاحبش شناخته نشود و اميدى هم به بازگشت او نباشد، پس اگر او را مى‏شناسد حقّ فروش بدون إذن او را ندارد و دليل بر اين گفتار حديثى است كه ذيلا از قاسم بن سليمان نقل مى‏كنيم:

4106- قاسم بن سليمان از عبيد بن زراره روايت كرده كه گفت: شخصى در مقابل بدهى مبلغى، با مدّت معلوم متاعى نزد كسى گرو نهاده و گروگذارنده غايب شده است و خبرى از وى نمى‏باشد، از امام صادق عليه السّلام سؤال شد آيا زمانى براى فروش متاع گرويى هست؟ فرمود: نه، تا زمانى كه بيايد (يعنى بدون إذن او نمى‏توان فروخت).

4107- عبيد بن زراره روايت كرده كه به امام صادق عليه السّلام عرض كردم: مردى دو دستبند نزد كسى بابت مبلغى گرو نهاده و يكى از آن دو دستبند مفقود گشته است چه كند؟ فرمود: قيمت آن مفقود شده را از طلب خود كم كند و باقى را مطالبه نمايد.

4108- و نيز آن حضرت عليه السّلام در مورد كسى كه خانه‏اى نزد ديگرى به گرو نهاده و آن خانه سوخت يا خراب گشت، فرمود: زمينش را مالك خواهد بود.

4109- و سؤال شد در باره مردى كه شخص ديگرى غلامى نزد او رهن نهاده بود و آن غلام به مرض جذام مبتلا گشت، يا متاعى بود كه احتياج به باز كردن‏

ص:425

و هوا دادن داشت و مرتهن آن را در جاى گذارده و باز نكرد و هوا نداد و در آن بيد افتاد و ضايع گشت، آيا به قدر خسارت از طلب او كسر مى‏شود. امام فرمود: نه.

شرح: «اين خبر دلالت دارد كه بر مرتهن تعهّد مواظبت از متاع واجب نيست تنها ضبط و نگهدارى آن با اوست».

4110- حلبى گويد: امام صادق عليه السّلام در مورد رهنى كه در نزد مرتهن تلف شده يا ضايع گشته بود، فرمود: طلب خود را از بدهكار وصول مى‏كند.

4111- سليمان بن حفص مروزى گويد: نامه‏اى به على بن موسى الرّضا عليه السّلام فرستادم و پرسيدم شخصى از دنيا رفته و ديونى بر ذمّه دارد و مالى باقى نگذاشته مگر رهنى كه در دست يك تن از طلبكارانست و ارزش آن كمتر از بدهى است كه به آن شخص دارد آيا او مى‏تواند بابت طلب خويش آن رهن را تصاحب كند يا ديگر طلبكاران در آن با وى شريكند؟ امام عليه السّلام در پاسخ نامه مرقوم فرمود: تمام طلبكاران در آن مال يكسانند و به نسبت طلبى كه از متوفّى دارند در آن شريكند. و نيز به آن حضرت عليه السّلام نوشتم، مردى وفات يافته و بازماندگانى دارد و شخصى آمده و ادّعا مى‏كند كه من از ميّت طلبكارم و نزد من گرو دارد، حكم چيست؟ امام عليه السّلام نوشتند كه اگر بر ذمّه ميّت مالى دارد و شاهد و بيّنه ندارد از

ص:426

آنچه نزد او گروست طلب خويش را برگيرد و باقيمانده را به ورثه ميّت بازدهد، و چنانچه بيّنه نداشت و نزد ورثه اقرار بر گرو و رهن كرد به اقرارش عمل مى‏كنند و براى ادّعا و طلبش بايد گواه و شاهد بياورد و قسم نيز ياد كند تا بتواند مالش را وصول كند و هر گاه شاهد و گواهى نداشت و ورثه منكر طلب او بودند بايد ورثه را سوگند عدم آگاهى بدهد. بدين معنى كه ورثه همگى سوگند به خدا به لفظ جلاله (اللَّه) ياد كنند كه ما از بدهى ميّت به اين شخص اطّلاعى نداريم، (اگر حاضر به قسم شدند كه حقّ طلبكار ساقط مى‏شود و اگر حاضر نشدند طلب خود را وصول مى‏كند).

4112- ابان بن عثمان گويد: مردى نقل كرد كه من از امام صادق عليه السّلام پرسيدم: حكم رهن در دست مرتهن چيست در صورتى كه حيوان، يا چهار پا، يا نقره، يا متاع ديگر باشد و آتش بگيرد يا دزدان آن را بربايند و مال رهن تلف شود يا متاع آن نقصان پذيرد، و در اين پيش آمد، گواه و بيّنه نداشته باشد بايد چه كند؟ فرمود: چنانچه همه دارائى او از دست رفته و چيزى براى او باقى نمانده مسئوليّتى ندارد (و حقّش بر ذمّه راهن باقى است) و چنانچه مدّعى است كه در ميان دارائى او تنها رهن تلف شده از وى پذيرفته نيست جز اينكه اثبات نمايد.

4113- ابو العبّاس بقباق گويد: از امام صادق عليه السّلام پرسيدم كه مردى‏

ص:427

نزد شخصى دو غلام به گرو داده و يكى از آنها فوت شده است آيا گرو ديگر همه طلب اوست؟ فرمود: آرى، عرض كردم: اگر رهن، خانه‏اى بود و سوخت طلب او در زمين آن باقى است؟ فرمود: آرى، پرسيدم: اگر دو چهار پا بود و يكى تلف شد در آن ديگر طلبش باقى است؟ فرمود: آرى، عرض كردم: چنانچه متاعى باشد كه مدّتى زياد در گرو بماند، و يا طعامى باشد كه فاسد گردد، و يا غلامى كه بمرض آبله كور و نابينا شود، يا جامه‏اى كه احتياج به باز كردن و هوا دادن داشته باشد ولى همان طور بسته رها شود و بپوسد چه؟ امام عليه السّلام فرمود: همه اينها حكمش يكى مى‏باشد و طلب او بر ذمّه راهن باقى است.

شرح: «فقهاء عظام گويند: عين مرهونه در دست مرتهن امانت است و وى ضامن نيست مگر اينكه در حفظ آن كوتاهى يا تعدّى كند، و اگر قسمتى از آن نابود شد و قسمتى باقى ماند، رهن در قسمت باقى مانده بحال خود برقرار است.

4114- اسحاق بن عمّار گويد: از موسى بن جعفر عليه السّلام پرسيدم:

مردى متاعى كه سيصد درهم ارزش دارد در مقابل يك صد درهم به گرو داده و مرتهن آن را نابود كرده است آيا دويست درهم را (يعنى اضافه قيمت را) بايد به‏

ص:428

صاحبش بپردازد؟ فرمود: آرى، زيرا رهنى گرفته كه ارزشش بيش از قرضى بوده كه پرداخته و آن را تلف كرده است، عرض كردم: نيمى از رهن تلف شده، فرمود: بر همان حساب، گفتم: اضافه قيمت را بايد آنكه بحساب اوست به ديگرى بپردازد؟

فرمود: آرى.

شرح: «ظاهر خبر دلالت دارد كه مرتهن مطلقا ضامن است، ولى به دليل روايت ديگر فقها آن را حمل بر اين كرده‏اند كه: باعث تلف شدن مال، مرتهن بوده است همچنان كه لفظ «و ضيّعه» بر آن دلالت دارد».

4115- محمّد بن قيس از امام باقر عليه السّلام روايت كرده كه فرمود: امير مؤمنان عليه السّلام در مورد رهنى كه از مال مرتهن افزون بوده و تلف شده است، چنين فرمود: كه اضافه قيمت را مرتهن به راهن بازگرداند، و چنانچه عين مرهونه ارزشش كمتر از مبلغى است كه مرتهن پرداخته و مال تلف شده باشد زيادى قيمت را بدهكار به مرتهن تسليم نمايد، و اگر هر دو مساوى بودند (يعنى متاعى كه يك صد درهم ارزش داشت گرو هم يك صد درهم بود) پس بر راهن تكليفى نيست.

شرح: «چون ظاهر اين خبر مرتهن را بطور اطلاق مسئول تلف شدن عين رهن و گرويى مى‏داند، پاره‏اى از علماء احتمال داده‏اند كه اين قبيل اخبار از روى تقيّه صادر شده چون علماء عامّه از چند تن از فقهائشان مانند حسن بصرى و شريح قاضى و شعبى نقل كرده‏اند كه گويند: «ذهبت الرّهان بما فيها» (يعنى: رهن آنچه را

ص:429

در بر داشت تباه ساخت) و ممكن است حمل بر تفريط مرتهن شود چنان كه در خبر رقم 4102 گذشت».

4116- أبان بن عثمان گويد: امام صادق عليه السّلام فرمود: اگر راهن و مرتهن در مورد رهن اختلاف كنند و يكى از آنها يعنى مرتهن بگويد: مال را به هزار درهم رهن دادم و ديگرى بگويد: به صد درهم داده‏اى بايد از آن كس كه مدّعى است به هزار درهم بوده بيّنه و شاهد خواست و اگر بيّنه نداشت، ديگرى يعنى آنكه مدّعى است كه صد درهم بوده است، سوگند ياد كند (و طبق آن عمل شود)، و چنانچه عين مرهونه قيمتش كمتر يا بيشتر از پولى است كه بابت گرو آنست و اختلاف كردند، يكى مى‏گويد: اين رهن بوده و دهنده ادّعا مى‏كند وديعه بوده، پس بايد آن كس كه گويد وديعه است اقامه بيّنه كند و چنانچه بيّنه نداشت ديگرى قسم ياد كند كه اين رهن است.

شرح: «در كافى أبان بواسطه ابن أبى يعفور اين خبر را روايت كرده است و بر دو امر دلالت دارد. 1- در اختلاف كم و زياد مبلغ، مرتهن بايد اقامه بيّنه كند و إلّا راهن سوگند ياد كند، 2- در اختلاف اصل عمل كه آيا وديعه بوده يا رهن و مالك مى‏گويد: وديعه است و مرتهن مى‏گويد: رهن است، اگر مالك اقامه بيّنه كند قول او پذيرفته خواهد بود، و إلّا قول متصرّف متاع با ياد كردن سوگند مورد قبول است».

4117- اسحاق بن عمّار گويد: از موسى بن جعفر عليهما السّلام پرسيدم:

ص:430

شخصى برده خود يا جامه يا جواهرات يا اسباب و اثاثه خانه را نزد كسى گرو مى‏گذارد و به گروگيرنده اجازه تصرّف اين اشياء را مى‏دهد و مى‏گويد بر تو حلال است جامه را بپوشى، آن را در بر كن و از اثاث خانه استفاده كن، و خادم (برده) را به كار گمار و به او فرمان بده، نظرتان چيست؟ فرمود: اينها بر او حلال است، در صورتى كه او (راهن) اجازه مى‏دهد، امّا من خوش ندارم كه (مرتهن) چنين كند.

عرض كردم: كسى خانه‏اى به گرو گرفته كه درآمد دارد، منافع آن متعلّق به كيست؟

فرمود: از آن صاحب خانه، عرض كردم: زمين بايرى را به گرو گرفته و صاحب زمين گفته است: آن را براى خود بذرافشانى كن. فرمود: اين بر او حلال است و مانند آن كه گذشت نيست، با مال خود در آنجا بذرافشانى كرده و براى او حلال است همچنان كه راهن بر او حلال كرده است چون بدست خود آن را كاشته و باير را معمور ساخته است.

4118- محمّد بن رباح قلّاء گويد: از موسى بن جعفر عليهما السّلام پرسيدم:

مردى برادرش از دنيا رفته و صندوقى بجاى گذاشته كه در آن چيزهائى است كه گرو گرفته بود، پاره‏اى از آنها نام صاحبش بر آن ثبت شده است و در مقابل مبلغى معلوم بوده است و پاره‏اى نه صاحبش معلوم است نه مبلغش، شما چه مى‏فرمائيد در باره آنها

ص:431

كه مبهم است و صاحبش معيّن نيست. فرمود: آنها حكم مال خود او را دارد.

شرح: «محمّد بن رباح ظاهرا در نسخه‏هاى فقيه تصحيف «عمر بن رباح» است چنان كه از كافى و تهذيب پيداست، و خبر معنايش واضح است آنچه در صندوق با نام و نشان است از آن صاحبانشان مى‏باشد، و آنچه علامتى ندارد از آن صاحب صندوق، و اگر كسى چيزى از آنها را ادّعا كرد حكمش حكم ادّعا بر ميّت است چه در صندوق باشد چه در غير صندوق».

4119- علىّ بن سالم بواسطه پدرش از امام صادق عليه السّلام روايت كرده كه گويد: از آن حضرت پرسيدم اين خبر كه روايت شده است «هر كس به متاع رهنى اطمينانش بيشتر باشد تا به برادر دينيش، من از او بيزارم» درست است؟ و مراد چيست؟ فرمود: اين در زمانى است كه حقّ ظاهر شود و قائم ما اهل بيت به روى كار آيد، عرض كردم: اين خبر كه سود گرفتن مؤمن از مؤمن در حكم رباست، چطور؟

فرمود: اين نيز زمانى است كه حقّ غلبه كند و قائم ما اهل بيت روى كار آيد، امّا امروز اشكالى ندارد كه مؤمنى به برادر مؤمنش متاعى بفروشد و از وى سود بگيرد.

شرح: «اگر در جامعه‏اى هر كس هر چه دارد به قيمت تمام شده بى‏سود بفروشد هيچ كس مغبون نيست چون هر چه را خود مى‏خواهد بى‏سود نيز مى‏خرد».

4120- محمّد بن مسلم گويد: از امام باقر عليه السّلام سؤال كردم كه‏

ص:432

شخصى كنيزى را براى وامى گرو داده است، مى‏تواند پس از گرودادن هم با او همبستر شود؟ فرمود: چگونه مى‏تواند گروگيرندگان مانع او هستند و از او جلوگيرى مى‏كنند، عرض كردم: در پنهانى به طورى كه گروگيرندگان آگاه نباشند؟ فرمود: آرى، اشكالى در آن بنظرم نمى‏رسد.

\* (باب صيد و شكار و سر بريدن حيوانات)\*

خداوند تبارك و تعالى فرمود: اى رسول ما از تو مى‏پرسند كه ايشان را چه چيز حلال است و خدا حلال گردانيده است؟ در پاسخ بگو: كه حلال است بر شما از حيوانات آنچه حلال گوشت و پاك است (طيّبات يعنى محلّلات صيد) و آنچه آموخته باشيد آن را از مرغان و سگان شكارى كه براى صيد نگاه داشته‏ايد در حالى كه شما سگ داران، به آنها مى‏آموزيد هر چه را خدا به شما آموخته است پس بخوريد آنچه آن سگان براى شما نگه داشته‏اند (نه آنچه براى خود صيد كرده‏اند) و بر آن نام خدا را ببريد.

شرح: «هنگامى كه سگ شكارى را براى گرفتن صيد رها مى‏كنيد نام خدا را ببريد يا هر گاه بازان شكارى صيد را زنده آوردند و خواستيد آن را ذبح كنيد بسم اللَّه بگوئيد، و مكلّب به آن كس گويند كه سگ را تعليم مى‏دهد و براى صيد تربيت مى‏كند، و صيدى كه مرغان تعليم ديده كنند اگر زنده آورند نياز به ذبح دارد و پس از ذبح حلال است ولى اگر شكار را خفه كرده و مرده آورند حلال نيست بخلاف اينكه‏

ص:433

صيدكننده سگ شكارى باشد و صاحبش هنگام فرستادن آن به صيد بسم اللَّه گفته باشد».

4121- زراره گويد: امام صادق عليه السّلام در مورد صيدى كه سگ شكارى صيد مى‏كند فرمود: هر گاه صاحب سگ هنگام فرستادن آن بسم اللَّه گويد از آن بخورد هر چند شكار را كشته باشد، و اگر سگ از آن خورده است از باقيمانده آن بخور، و اگر سگ تعليم نديده است فورى او را تعليم دهد و همان هنگام كه او را براى شكار مى‏فرستد اگر چنين كرد، از آن بخورد زيرا آن حيوان شكار آموخته است، امّا جز سگ‏هاى شكارى هر چه را كه يوز يا باز شكارى و امثال آن شكار كنند از آن مخور مگر مادامى كه شكار را زنده بياورند كه بتوانى آن را ذبح كنى زيرا خداوند عزيز مى‏فرمايد: «مكلّبين» و به غير از كلاب هر چه شكار كند صيدش خوردنى نيست مگر اينكه به ذبح آن دست يابى.

شرح: «مكلّب چنان كه گذشت به سگان گويند، بازدار و يوزدار را به اتّفاق مكلّب نگويند پس تنها صيد سگ شكارى است كه اگر آن را كشت و لاشه آن را چه تمام و چه نيم خورده نزد صاحبش آورده حلال است، ولى حيوانات ديگر بايد شكار را زنده بدست صاحب خود برساند و او آن را ذبح شرعى كند تا حلال شود».

4122- و در خبر ديگر امام صادق عليه السّلام فرمود: از آنچه سگ شكارى گرفته و از آن خورده است بخور هر چند دو سوم آن را خود خورده باشد، و نيز فرمود:

ص:434

بخور از آنچه سگ شكارى از آن خورده اگر چه از آن يك جزء بيشتر باقى نمانده باشد.

4123- سليمان بن خالد گويد: از امام صادق عليه السّلام پرسيدم:

«مسلمانى سگ شكارى گبرى را عاريه مى‏كند و آن را بشكار مى‏فرستد و بسم اللَّه مى‏گويد آيا از گوشت آن شكار كه براى او نگهداشته، بخورد؟ فرمود: آرى، زيرا آن كلب معلّم است و نام خدا را هم كه برده است.

4124- قاسم بن سليمان گويد: از امام صادق عليه السّلام پرسيدم: سگ شكارى فرار كرده است و در حالى كه صاحبش او را رها نكرده، شكارى گرفته است، صاحب سگ كه به بالين شكار رسيد، سگ آن را كشته بود. آيا از آن بخورد؟ فرمود:

نه، اگر صيد كرده و او بسم اللَّه گفته باشد حلال است، آنگاه مى‏تواند از آن بخورد، و چنانچه سگ صيد كرده و او نام خدا را نبرده است از آن نخورد، و اين معناى فرمايش خداوند است كه فرمود: ما عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوارِحِ مُكَلِّبِينَ‏ مائده: آيه 4» (از آنچه آموزش داده‏ايد از سگان در حالى كه معلّم آنها بوده‏ايد).

4125- زراره گويد: امام صادق عليه السّلام فرمود: هر گاه شكارچى سگ را براى شكار رها كرد و بسم اللَّه را فراموش كرد مانند آنست كه آن را ذبح كند و

ص:435

فراموش كرده باشد نام خدا را ببرد، و همچنين است حكم اگر با تير شكار كند و فراموش كند بسم اللَّه بگويد.

4126- و حكم آن (يعنى ذبح و يا صيد مذكور در حديث قبل) آنست كه در خبر ديگر آمده كه هنگام خوردن هر بار بسم اللَّه بگويد.

4127- حريز گويد: از امام صادق عليه السّلام پرسيدند: شكارى كه با تير و كمان صيد شده و فرداى آن روز صاحبش لاشه او را كشته يافته باشد مى‏تواند از آن استفاده كند؟ فرمود: اگر مى‏داند كه تيرى كه او رها كرده آن را كشته است و بسم اللَّه نيز گفته، مى‏تواند آن را بخورد.

4128- عبد الرّحمن بن أبى عبد اللَّه گويد: امام صادق عليه السّلام فرمود: آنچه را طناب دام از حيوان حلال گوشت شكارى قطع كرده حكم ميته را دارد، و آنچه كه از ساير قسمتهاى بدنش باقى مانده و حيوان زنده است پس آن را ذبح كن و از گوشتش بخور.

4129- عيسى بن عبد اللَّه اشعرى قمّى گويد: به امام صادق عليه السّلام عرض كردم: تير را براى شكار كردن از كمان رها كردم و نمى‏دانم بسم اللَّه گفته‏ام يا

ص:436

نگفته‏ام؟ فرمود: بخور اشكالى ندارد (حتّى اگر فراموش كرده باشى)، عرض كردم تير را رها كردم و شكار از نظرم غائب شد سپس آن را يافتم و تير خود را در پيكر او ديدم، فرمود: اگر اثر خوردن حيوانى را در او نمى‏بينى بخور، و چنانچه اثر خوردن در آن ديدى نخور. (زيرا معلوم نيست بدان تير از دنيا رفته يا قدرت فرار از او گرفته شده و درّنده‏اى او را زنده دريده است).

4130- محمّد بن علىّ حلبى از امام صادق عليه السّلام سؤال كرد: شكارى را شخصى بقصد شكار با شمشير يا نيزه و يا تير زده و آن را كشته و آنگاه كه به او حمله كرده بسم اللَّه گفته است مى‏تواند آن را بخورد؟ فرمود: اشكالى در آن نيست از آن بخورد.

4131- حلبى گويد: از امام صادق عليه السّلام پرسيدم: مردى بسوى شكار تيرى رها كرد و تير كج رفت و از پهلو به آن خورد و مرد، در حالى كه پيكان تير به بدن شكار نخورده، و بسم اللَّه گفته بود، فرمود: اگر از آن سهم كه او رها كرده و به بدن حيوان رسيده و آن را دريده و كشته است از آن بخورد (يعنى مى‏بيند تير بى‏پيكان به بدن حيوان خورده و آن را سوراخ كرده، از آن بخورد و الّا نه).

ص:437

4132- زرارة بن اعين از امام باقر عليه السّلام شنيد كه مى‏فرمود: آنچه را كه معراض (نوعى حربه يا تير كه دو سر آن باريك و وسطش پهن است و از چوب ساخته مى‏شود و ميان آن كشنده است نه دو طرف آن) بكشد، اگر از آلاتى باشد كه فقط براى صيد ساخته شده شكارش اشكالى ندارد.

4133- و در روايتى كه حمّاد از حلبى نقل كرده است: از امام صادق عليه السّلام سؤال كردند در مورد شكارى كه با معراض بر زمين مى‏خورد، فرمود: اگر تيرى جز معراض نداشته و بسم اللَّه هم گفته است پس مى‏تواند از آن بخورد، و اگر تير و كمان داشته شكار با آن معراض خوردنى نيست (حرام است).

4134- و امير مؤمنان عليه السّلام فرمود: اگر سلاح شكارى او همين است و بس، اشكالى ندارد. (يعنى اگر فقط معراض دارد و بس).

4135- و در خبر ديگرى آمده است: اگر تيراندازى او اين چنين است اشكالى ندارد.

4136- و روايت شده است كه اگر (معراض) پاره كند آن شكار خوردنى است و اگر پاره نكند، نه.

شرح: «فرقى ميان آهن و چوب نيست و ملاك دريدن است و اگر چوب بدرد با شرائط ديگرش حلال، و اگر آهن ندرد حرام است».

ص:438

4137- و امير مؤمنان عليه السّلام در مورد كسى كه تيرهائى دارد كه داراى پيكان نيست و آن همه چوب است و همان چوب را كه از كمان رها مى‏كند از پهلو به پرنده مى‏خورد و مى‏درد و او را مى‏كشد و نام خدا را مى‏برد اگر چه خون نيايد، فرمود:

اگر اين آلت‏ها براى شكار ساخته شده و مشخّص است (يعنى آلت صيد است) مى‏تواند از آن بخورد در صورتى كه نام خدا را هنگام رها كردن برده باشد.

4138- حريز بن عبد اللَّه گويد: از امام صادق عليه السّلام راجع به شكارى كه با سنگ و يا بندق (گلوله گلى) كشته شود سؤال شد كه از آن خورده مى‏شود؟

فرمود: نه، (زيرا سنگ و كلوخ و اين نوع چيزها به صدمه حيوان را مى‏كشد نه با دريدن و شكافتن، چشم را كور مى‏كند و دندان و دنده را مى‏شكند و حيوان را با زجر و سختى مى‏كشد).

4139- (امام باقر عليه السّلام در كلامى فرمود): امير مؤمنان عليه السّلام در مورد شكار مرده‏اى كه در پيكر او تيرى ديده مى‏شود ولى معلوم نيست كه چه كسى به او تير انداخته فرمود: آن را نخوريد. (چه معلوم نيست تيرانداز مسلمان بوده يا نه، به قصد صيد انداخته و نام خدا را برده يا نه، اگر مسلمان بوده و يا نبوده و عمدا بسم اللَّه نگفته حرام خواهد بود).

ص:439

و نيز آن حضرت (امام باقر عليه السّلام) فرمود: هر كس با حربه به شكار زخمى زند و نام خداوند را هم ببرد، آنگاه شكار يكى دو شب بماند و وى آن را نبيند، سپس آن را بيابد در حالى كه درنده‏اى از آن نخورده باشد و بداند كه سلاح او حيوان را از پا درآورده و كشته است، از آن بخورد إن شاء اللَّه.

4140- و از آن حضرت عليه السّلام در مورد مردى كه يك بز كوهى نر يا گوزنى شكار كرده بود و ديگران آن را قطعه قطعه كردند و آن كس كه تير انداخته و آن را شكار كرده بود اظهار مى‏كرد اين كار حرام است از آن نخوريد، سؤال شد كه آيا در اين مورد نهيى وارد شده است؟ فرمود: نهى وارد نشده و اشكالى ندارد.

4141- محمّد بن على حلبى گويد: از امام صادق عليه السّلام پرسيدم: مردى شكارى را با تير صيد كرده و شكار را بر زمين زده است مردم ريختند و آن را پاره پاره كردند آيا مى‏توان از آن خورد؟ فرمود: از آن بخور.

شرح: «در ميان علما مشهور آنست كه اگر قبل از اينكه شكار زنده را ذبح كنند آن را قطعه قطعه نمايند در صورتى كه همه با هم به قصد صيد به او تير اندازند و حيوان از پا درآيد و بميرد، خوردن آن بى‏اشكال است ولى اگر پس از خوردن تير او را زنده بيابند و بدون ذبح آن را قطعه قطعه كنند خوردن آن را جايز نمى‏دانند زيرا مى‏توانسته‏اند آن را ذبح كنند و نكرده‏اند».

4142- از ابان بن تغلب نقل كرده‏اند كه گفت: از امام صادق عليه السّلام‏

ص:440

شنيدم كه مى‏فرمود: پدرم عليه السّلام در زمان بنى اميّه فتوا مى‏داد آنچه را باز شكارى يا شاهين صيد كند حلال است و از آنها تقيّه مى‏كرد، و من تقيّه نمى‏كنم، و آن شكار را كه باز يا شاهين (و عقاب) صيد كرده باشد، حرام مى‏دانم.

4143- و ابو بصير از امام صادق عليه السّلام روايت كرده كه فرمود: اگر باز يا شاهين و يا عقاب را براى شكار فرستى و آنها شكار كنند و آن را نزد تو آرند از آن مخور مگر اينكه زنده آورند و تو آن را ذبح كنى.

4144- و نيز فرمود: اگر سگ شكارى را فرستادى و صيد را گرفت و تو آلتى كه آن را ذبح كنى بهمراه نداشتى، رها كن تا سگ آن را بدرد و بكشد، آنگاه از آن استفاده كن.

هر گاه سگ شكارى خود را به سراغ صيد فرستادى و سگى ديگر در گرفتن شكار با آن شركت جست آن را مخور مگر آنكه آن را زنده يابى و ذبح كنى.

و اگر شكارى بالاى كوه بود و تو تير به سويش رها كردى و به آن اصابت كرد و حيوان از كوه فرو افتاد و جان سپرد از آن مخور، و هر گاه تو تير انداختى و به آن‏

ص:441

رسيد و در آب افتاد و مرد، بنگر اگر سرش از آب بيرون است از آن بخور، و اگر سرش در آب فرو بود از آن مخور.

شرح: «گفته‏اند: در صورت پرت شدن از كوه حرمت هنگامى است كه جراحت تير در بدن حيوان ديده نشود و إلّا چنانچه تير بدن حيوان را دريده باشد بقدرى كه حيوان قدرت مقاومت را از دست بدهد و در حال مشرف به مرگ پايش سست شده و سقوط كند حرمت معلوم نيست.» و در شكار پرنده وحشى اگر بالهايش سالم و قادر به پريدن و فرار هست پس هر كس آن را صيد كند مالك آنست مگر اينكه صاحبش را بشناسد كه در اين صورت بايد به او ردّ كند.

4145- و امير مؤمنان عليه السّلام از شكار كردن كبوتر در شهرها نهى فرموده است. (مراد كبوتران اهلى است).

و جايز نيست جوجه پرنده وحشى را كه قادر به پريدن نيست از لانه و آشيانه آنها در كوه يا چاه يا جنگل صيد كنند.

4146- زرارة بن أعين گويد: به خدا سوگند مانند ابو جعفر (امام باقر) عليه السّلام كسى را نيافتم، به او عرض كردم- خدا بشما خير دهد- كدام يك از پرندگان حلال گوشتند؟ فرمود: گوشت آن را كه در پرواز پى در پى بال مى‏زند بخور،

ص:442

و آن كه بال زدنش در پرواز پى در پى نيست مخور، عرض كردم تخم پرندگان در جنگلها چه؟ فرمود: هر كدام دو سويش مساوى است مخور، و هر كدام دو سويش يكسان نيست و فرق دارد بخور، پرسيدم پرندگان آبى چه؟ فرمود: هر كدام داراى قانصه (سنگدان) هستند بخور و هر كدام سنگدان ندارند مخور.

شرح: (قانصه) به معنى سنگدان است، ولى در پاره‏اى از كتب «چينه‏دان» كه معده حيوانست نيز معنا شده و بنظر نادرست مى‏رسد زيرا همه حيوانات پرنده داراى معده هستند ولى همه داراى سنگدان نيستند. و نيز از پرندگان حيواناتى كه با نام حلال بودن و حرام بودن گوشت آنها را در روايات معلوم كرده‏اند حكم خود را دارا هستند، امّا حيواناتى كه بطور وصف حرمت و حلّيّت آنها را تعيين كرده‏اند طبق وصف مى‏باشد».

و در حديث ديگر آمده است اگر پرنده در پرواز گاهى بال مى‏زند و گاهى بدون حركت بال پرواز مى‏كند لكن بال زدنش بيشتر است، گوشتش خوردنى و حلال مى‏باشد، و اگر به عكس بال نزدنش بيشتر است حرام گوشت خواهد بود، و از پرندگان دريائى هر كدام كه داراى قانصه (سنگدان) يا صيصيه (خاريست در پاى حيوان بمنزله انگشت شست) هستند حلال و هر كدام كه هيچ يك از اين دو را ندارد حرام گوشتند.

ص:443

4147- رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمودند: گوشت هر صاحب دندانى از درندگان و هر صاحب چنگالى از پرندگان حرام است. (علامت مردار خوارى اين دو است).

4148- صفوان بن يحيى از شخصى بنام محمّد بن حارث (يا نجبة بن حارث) نقل كرده كه گفت: از موسى بن جعفر عليهما السّلام از گوشت پرندگان آبى كه خوراكشان بيشتر ماهى آبهاست پرسيدم، فرمود: بخور اشكالى ندارد. (چون داراى قانصه يا صيصيه مى‏باشند).

4149- كردين پسر مسمع بن عبد الملك از امام صادق عليه السّلام از خوردن گوشت هوبره پرسيد (پرنده‏ايست كويرى از نوع پابلندان) امام فرمود: چقدر دوست دارم كه اكنون پخته آن اينجا بود و من از آن، سير مى‏خورم.

4150- و زكرّيا بن آدم (همو كه در شيخان قم مدفون است) از موسى بن جعفر عليهما السّلام از ماكيان دريائى سؤال كرد، حضرت فرمود: اگر خوراكش مدفوع حرام گوشتان نباشد مانعى ندارد.

4151- عبد اللَّه بن سنان از امام صادق عليه السّلام از تخم پرندگان آبى پرسيد، آن حضرت فرمود: اگر هر كدام مانند تخم ماكيان است- يعنى هم شكل‏

ص:444

آن- بخور.

4152- امام صادق عليه السّلام فرمود: از ماهيها هر كدام كه داراى فلس است بخور و هر كدام داراى فلس نيست نخور.

شرح: «مراد از بى‏فلس آنست كه حيوان دريائى از نوع ماهى باشد ولى از اصل داراى فلس نبوده باشد مانند جرّى كه اساسا فلس نداشته و ندارد و حرام است (امّا اگر فلس داشته و به جهتى ريخته و از كنار گوشهايش پيدا است كه فلس آن حيوان ريخته حلال است، چنان كه در خبرى حمّاد بن عثمان مى‏گويد: به امام صادق عليه السّلام عرض كردم: فدايت شوم از ماهيان دريا كداميك حلالند؟ فرمود: هر كدام پوست زبر (فلس) دارند، عرض كردم: قربانت شوم در باره كنعت چه مى‏فرمائيد؟ فرمود: خوردنش اشكالى ندارد، عرض كردم قشر (فلس) ندارد، فرمود:

آرى، لكن ماهى بد خلقى است خود را به هر چيز مى‏سايد و فلسش مى‏ريزد، و اگر درست در اطراف گوشش نظر كنى فلس مى‏يابى».

4153- ابو أيّوب (ابراهيم بن عثمان) از امام صادق عليه السّلام پرسيد:

مردى ماهى را صيد كرد و آن را به ريسمانى بست و در دريا رها كرد و ماهى در دريا مرد از آن مى‏توان خورد؟ فرمود: نه.

4154- عبد الرّحمن بن سيابه از آن حضرت عليه السّلام پرسيد: اگر ماهى از دريا صيد كنند و آن را در سبدى نهند و در دريا يا رود اندازند و ماهى بميرد از آن‏

ص:445

مى‏توان خورد؟ فرمود: نه، زيرا در آنكه زنده بود در همان مرده است (يعنى آب).

4155- و زراره گويد: به آن حضرت عرض كردم ماهيى از آب جست و در ساحل نهر در خشكى افتاد و روى خاك شروع به جستن كرد و خود را به زمين كوفت تا مرد، از آن مى‏توانم بخورم؟ فرمود: آرى.

4156- محمّد بن مسلم از امام باقر عليه السّلام نقل كرد كه مردى تور و شبكه ماهيگيرى خود را در آب گسترد و بمنزل خود رفت و تو را بحال آماده رها كرد، و چون بازگشت تعدادى ماهى به دام افتاده بودند، و وقتى شبكه را از آب كشيد تعدادى از ماهيان صيد شده به حال مرگ بودند، فرمود: آنچه در دامى كه به دست خود گسترده، افتاده است اشكالى بخوردن آن نيست.

4157- ابو الصباح كنانى از امام صادق عليه السّلام پرسيد: ماهيانى كه مجوس صيد مى‏كنند حكمش چيست؟ فرمود: اشكالى ندارد، زيرا صيد ماهى، زنده گرفتن آن را از آب است. (يعنى طريق حلّيّت و ذبحش، زنده گرفتن آن از آب است كه در خشكى جان سپرد و بس و ديگر احتياج به شرايطى همچون گفتن بسم اللَّه و يا مسلمان بودن‏گيرنده‏اش ندارد.)

ص:446

4158- در روايت عبد اللَّه بن سنان از امام صادق عليه السّلام آمده است كه فرمود: اشكالى نيست به خوردن دوغ‏هاى جوشيده يا خامه‏هاى مجوس و نيز به ماهى كه آنها صيد كرده‏اند.

4159- و گويد: از امام عليه السّلام پرسيدم: دامهائى از نى كنار دريا مى‏سازند و در داخل آب مى‏اندازند كه ماهى بگيرند، ماهى (در طغيان آب) وارد آن شده و نمى‏تواند بيرون رود و پاره‏اى در آن مى‏ميرند، فرمود: اشكالى ندارد.

4160- و حلبى از آن حضرت پرسيد: ماهى را صيد مى‏كنند و نام خدا نمى‏برند. فرمود: اشكالى ندارد.

4161- و امام صادق عليه السّلام فرمود: از جرّى و مار ماهى و زمّير و طافى مخور، و طافى آنست كه در آب مرده و لاشه‏اش را در سطح دريا آب به هر طرف مى‏راند.

شرح: «جرّى ماهى كشيده و درازيست كه فلس ندارد و پوستش تابان و نرم است و يهود نيز آن را نخورند و زمّير- بر وزن سكّيت- نوعى ماهى است كه آن را ماهى آبنوس گويند، و مار ماهى نوعى حيوان دريايى است كه روى بدنش بجاى قشر و فلس لعاب غليظى دارد كه آن را از گزند و آسيب خارجى حفظ مى‏كند و اگر آن را از روى بدنش بزدايند مى‏ميرد.

و چنانچه در كنار رود يا نهر يا دريا ماهى مرده‏اى يافتى و ندانستى كه آن‏

ص:447

تذكيه شده يا نه، و تذكيه ماهى به آنست كه از آب زنده خارج شود و در خشكى جان سپارد- پس آن را به آب انداز اگر به پشت روى آب ماند، در آب مرده و تذكيه نشده است و اگر (مانند ماهى زنده) به رو در آب ماند پس آن مذكّى است، و تذكيه آن همانست كه زنده از آب به خشكى افتاده باشد.

و همچنين اگر در بيابان گوشتى يافتى و به تذكيه آن علم ندارى و نمى‏دانى كه آيا از مرده است يا نه، قسمتى از آن را بر آتش انداز اگر خود را درهم كشيد آن گوشت حيوان تذكيه شده است و اگر باز شد و گسيخت، از حيوان مرده است.

4162- و روايت شده در باره كسى كه ماهيى را يافت و نمى‏دانست كه مى‏توان آن را خورد يا نه، پس بيخ ذنب يا بيخ دو گوش او را بشكند، چنانچه به كبودى مى‏رفت از آنهاست كه نبايد خورده شود، و اگر به سرخى مى‏رود پس از آن‏هاست كه مى‏شود آن را خورد.

شرح: «در پاره‏اى از نسخه‏ها به جاى «اصل ذنبه» «اصل اذنيه» مى‏باشد، يعنى گوشها».

و اگر مارى، ماهى كوچكى را ببلعد سپس آن را بيرون افكند و آن ماهى زنده باشد و جست و خيز كرده خود را به زمين كوبد، پس اگر فلس آن جدا شده و

ص:448

بى‏فلس است خوردنى نيست و اگر همان طور كه بلعيده بوده با فلس مرده‏اش را بيرون انداخت حلال و خوردنى است.

\* [حيوان را چگونه ذبح شرعى مى‏كنند]\*

4163- عبد الرّحمن بن حجّاج گويد: از موسى بن جعفر عليهما السّلام پرسيدم: با سنگ تيز و نى و چوب‏دستى و شاخه نازك در جايى كه دسترسى به كارد نيست مى‏توان حيوان را ذبح كرد؟ فرمود: هر گاه آن آلت رگهاى گردن را قطع كند اشكالى ندارد.

4164- عبد اللَّه بن سنان گويد: امام صادق عليه السّلام فرمود: اشكالى ندارد از حيوانى كه با سنگ آن را ذبح كرده‏اند بخورى در صورتى كه كارد آهنى نيابى.

4165- عبد الرّحمن بن أبى عبد اللَّه گويد: امام صادق عليه السّلام فرمود:

جماعتى نزد رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله آمدند و به آن حضرت عرض كردند: گاوى از گاوهاى ما وحشى شد و نگهداريش بر ما مشكل گشت با شمشير او را كشتيم، رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله آنان را بخوردن آن فرمان داد.

شرح: «اين خبر محمول است بر با قصد بودن ضارب و گفتن بسم اللَّه هنگام ضرب، يا مراد آنست كه گفتند با شمشير به پيكر او زديم تا اينكه مشرف بمرگ گشت‏

ص:449

و سؤال از آن جهت است كه پس از خوردن ضربات شمشير معلوم نبود حيات مستقرّة داشته است يا اگر به همان حال رها مى‏كرديم مرگش حتمى بود، چون موت حيوان بايد مستند به ذبح باشد نه طريق ديگر».

4166- عيص بن قاسم گويد: در شهر كوفه گاوميشى طغيان كرد و به مردم حمله برد، از اطراف مردم گرد او را گرفتند و با شمشير به قصد كشتنش به او حمله بردند و او را كشتند و آنگاه نزد امير المؤمنين عليه السّلام آمده و قصّه را گفتند، امام فرمود: ذبح سريع و با شتابى بود و گوشتش حلال است.

شرح: «اين خبر را مانند حديث گذشته بايد گفت بقصد صيد او با شمشير حمله بردند و ناچار بسم اللَّه گفته‏اند چنان كه از خبر بعد برمى‏آيد».

4167- زرارة گويد از امام باقر عليه السّلام در مورد حكم شترى كه در چاهى فرو افتاده و قبل از مردن، از جانب دم ذبح شده است، پرسش كردم. حضرت فرمودند: در صورتى كه بر آن نام خدا را برده باشند اشكالى ندارد.

4168- فضيل بن يسار گويد: از امام باقر عليه السّلام پرسيدم در مورد مردى كه هنگام ذبح حيوانى كارد سبقت جست و سر حيوان را يكسره قطع نمود حكم آن چيست؟ فرمود: ذبح سريعى بوده و اشكالى به خوردن آن نيست.

ص:450

4160- و در روايت محمّد بن مسلم از امام باقر عليه السّلام به كسى كه در هنگام ذبح كارد سبقت جسته و سر حيوان جدا گشته فرمود: اگر خون خارج شد حلال است، بخور.

شرح: «چون ذبح و مردن حيوان بايد مستند به بريدن رگها و حلقوم باشد و در اينجا نخاع- كه به قطعش حيوان ديگر زنده نيست- با رگها و حلقوم يك جا قطع شده است از اين نظر مورد سؤال واقع شده است و امام فرموده: اگر خون جارى شود از آن استفاده كن. يعنى مرگ به دليل جارى شدن خون مستند به قطع أوداج بوده نه قطع و در خبر پيش، ممكن است سر جدا شده باشد نه نخاع».

4170- و در روايت سماعه از امام صادق عليه السّلام آمده است: «اشكالى ندارد اگر خون جارى شود».

4171- و ابو بصير از امام صادق عليه السّلام سؤال كرد: گوسفندى را ذبح كردند و هيچ حركتى نداشت ولى خون تازه بسيارى از رگهاى او مى‏ريخت، از آن مى‏توان خورد؟ امام عليه السّلام فرمود: از آن مخور، زيرا امير مؤمنان عليه السّلام مى‏فرمود: اگر پاها حركت داشت يا چشم برهم مى‏خورد از آن بخور.

4172- حلبى گويد: از امام صادق عليه السّلام سؤال شد: مردى پرنده‏اى را

ص:451

سر مى‏بريد، يكباره سر را قطع كرد، از آن مى‏توان خورد؟ فرمود: آرى، لكن عمدا سر را قطع نكند.

شرح: «اين خبر دلالت دارد كه نبايد سر را در جا قطع كرد، بلكه اندكى تأمّل كنند تا خون از رگها برود و حيوان از دست و پا زدن آرام گيرد بعد سر را قطع كنند كه نخاع پس از مرگ قطع شود و اگر تعجيل كردند حيوان حرام نمى‏شود ولى كار حرام يا ناصوابى كرده‏اند».

4173- ابو بصير گويد: امام صادق عليه السّلام فرمود: مبادا از گوشت شكارى كه درنده‏اى از درندگان وحشى آن را شكار كرده بخورى، و نه از آن حيوانى كه به چوب و عصا كشته شده، و نه از آنكه از جاى بلندى افتاده و مرده، و نه از آنكه در چاهى افتاده و مرده، و نه از گوشت آنكه به شاخ زدن ديگرى جان داده باشد مگر آنكه او را زنده يافته و ذبح كنى.

4174- محمّد بن مسلم گويد: امام باقر عليه السّلام فرمود: ذبيحه‏اى كه مى‏كشند و در شكمش بره دارد، اگر خلقت بره تمام است از آن بخور، زيرا ذبحش ذبح مادرش مى‏باشد و چنانچه خلقتش تمام نيست از آن مخور.

4175- محمّد بن مسلم از يكى از دو امام حضرت باقر يا حضرت صادق‏

ص:452

عليهما السّلام نقل كرده كه گويد: پرسيدم معنى سخن خداوند عزيز را كه فرموده:

أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعامِ‏ مائده: 2 (حلال شده بر شما زبان بستگان چهارپا).

فرمود: بره تو دلى هر گاه بدنش مو و كرك پيدا كرده ذبحش ذبح مادرش مى‏باشد.

شرح: «يعنى اگر حيوان از شكم مادر، مرده بيرون آمد همان ذبح مادر ذبح اوست، و اگر زنده بيرون آمد بايد ذبح شود.»

4176- و عبد اللَّه بن يحيى كاهلى گويد: مردى از امام صادق عليه السّلام پرسيد- و من حضور داشتم- از بريدن پيه و دنبه گوسفند؟ فرمود: اگر در مقام معالجه و اصلاح باشى اشكالى ندارد، سپس فرمود: در كتاب امير المؤمنين عليه السّلام آمده است كه آنچه از آن مى‏برند مردار است و قابل انتفاع نيست.

4177- و امام صادق عليه السّلام فرمود: هر حيوانى كه بايد نحر شود (مانند شتر) اگر او را ذبح كنند حرام است و هر حيوانى را كه بايد ذبح كنند اگر نحر كنند حرام مى‏باشد.

4178- صفوان بن يحيى گويد: مرزبان بن عمران اشعرى از امام رضا عليه السّلام از ذبحى كه ولد الزّنا، كه او را بدان صفت شناخته‏اند، انجام دهد پرسيد،

ص:453

فرمود: اشكالى ندارد، همچنين است ذبح و كشتارى كه زن و كودك در حال اضطرار انجام دهند.

4179- و حلبى از آن حضرت عليه السّلام از ذبيحه مرجى و حرورى سؤال كرد، فرمود: ناراحت مباش آنها را بحساب مسلمان بگذار و ذبيحه آنان را حلال بدان تا زمانى كه دولت حقّ روى كار آيد، و در بعضى نسخ‏

«و أقر و استقر»

آمده يعنى از طعامشان بخور و آنها را از طعام خود بده، مهمانشان كن و به مهمانى ايشان برو تا وقتى دولت حقّ روى كار آيد.

شرح: «مرجى نسبتش به مرجئه است كه طايفه‏اى از عوام و منحرفين آن زمان بودند و عقيده داشتند كه با ايمان هيچ معصيتى ضرر نمى‏رساند و با كفر هيچ طاعتى، و آنان كسانى هستند كه قائلند به اينكه هر كس اظهار اسلام كند و به قبله مسلمانان نماز خواند مؤمن است و هر فسق و يا گناهى مرتكب شود هر چند بزرگ باشد به ايمان او ضرر نمى‏رساند چنان كه اگر اظهار اسلام نكرده باشد هيچ طاعتى به او فايده نمى‏بخشد، روى اين اعتقاد كسانى را كه در صدر اسلام پس از پيامبر مكرّم اسلام صلّى اللَّه عليه و آله مرتكب جناياتى شده بودند مؤمن كامل مى‏دانستند و راجع به گناهشان مى‏گفتند بما ربطى ندارد و امر آن را به قيامت موكول مى‏كنيم تا خداوند در باره آنها چه حكم فرمايد و هيچ مسلمانى حقّ ندارد بد آنها را بگويد و نفرينشان كند و از رحمت خدا دورشان بداند، بلكه بايد صبر كند و امر را به تأخير اندازد تا قيامت.

و بنظر راقم اين حروف اين مذهب را طرفداران سياست ضدّ علوى اختراع كردند تا با اين عقيده از اعتراضات و اشكالاتى كه هشياران امّت به جنايات و كارهاى زشت بعض صحابه و صحابيّات مى‏كردند جلوگيرى كنند و تنها براى بستن زبان آزادمنشان و خفه كردن آنها و غافل نمودن مردم ساده و كم عقل بود، تا ديگر كسى نگويد فلان صحابى چرا فلان عمل خلاف را انجام داد و فلان صحابيّه چرا با آيه شريفه‏ وَ قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَ‏ احزاب: 33 مخالفت كرد و غائله راه انداخت و مردم‏

ص:454

بسيارى را بكشتن داد، و براى بى‏خبر گزاردن مردم احمق و مقدّس مآب كه غالبا از دين بى‏خبرند اين راه بهترين راهى بود كه شياطين القاء كردند زيرا تا سر حدّ أعلا عوام فريبانه و كارساز بود، مى‏گفتند: رفتگان همه با ايمان كامل از دنيا رفته‏اند و اگر عملى از آنها سر زده كه بر خلاف دستورات خدا بوده آنان را از مقام مؤمن كامل فرود نمى‏آورد و خداوند خود مى‏داند با آنان چه كند و بما مربوط نيست، و چون با ايمان كامل از دنيا رفته‏اند عفو الهى همه را شامل خواهد شد و آنان در درجات بهشت با كمال سر بلندى و افتخار مسرورند: فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ‏ روم: 15 و نه تنها اين مذهب بلكه تمام مذاهبى كه پس از رحلت رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله پديد آمد، انگيزه سياسى و يا سياسى اقتصادى داشته است و اگر درست ريشه‏يابى شود صحّت اين گفتار چون آفتاب روشن خواهد گشت.

و أمّا حرورّيه، فرقه‏اى از خوارج نهروانند، و اينان پس از واقعه صفّين در محلّى بنام حروراء اجتماعى تشكيل دادند و پس از شور، قطعنامه‏اى متضمّن تكفير امير المؤمنين على عليه السّلام و خلع آن حضرت (ع) از خلافت و امارت مسلمين صادر كردند، و اينان ريختن خون على عليه السّلام و پيروان آن حضرت را مباح بلكه واجب مى‏شمردند و از شدّت حماقت خود را در اين عقيده مصيب دانسته و به عمل به آن مثاب مى‏دانستند».

4180- امام صادق عليه السّلام فرمود: از خوردن ذبيحه يهودى و نصرانى و مجوسى و هر كس خلاف دين تو را دارد اجتناب كن مگر اينكه‏

«بسم اللَّه»

گفتن او را بشنوى، و نيز فرمود: در كتاب على عليه السّلام آمده كه نه مجوسى و نه نصرانى و نه ترسايان عرب گوسفند و يا گاو قربانى را در عيد أضحى نكشند، و فرموده است: از

ص:455

ذبيحه هر يك از اينان اگر بسم اللَّه در هنگام سر بريدن حيوان بگويد بخور.

4181- عبد الملك بن عمرو گويد: به امام صادق عليه السّلام عرض كردم:

نظر شما در باره ذبايح نصارى چيست؟ فرمود: اشكالى ندارد، عرض كردم: آنان نام مسيح را بهنگام ذبح مى‏برند. فرمود: مرادشان از مسيح خداوند متعال است.

شرح: «اين خبر در سلسله سندش حكم بن مسكين جزء روات ذكر شده و وى مجهول الحال است، و در تهذيب آمده و جزء روات آن قاسم بن محمّد جوهرى ذكر شده و وى واقفى مذهب بوده و توثيق هم نشده است و خبر، خبر واحد مى‏باشد».

4182- ورد بن زيد گويد: به امام باقر عليه السّلام عرض كردم: براى من حديثى نقل فرمائيد و ديكته كنيد كه بنويسم. امام فرمود: پس حافظه شما اهل كوفه كجاست؟ عرض كردم: غرضم اينست كه كسى آن را بر من ردّ نكند. بفرمائيد نظرتان در اين باره كه مجوسى بسم اله بگويد و حيوانى را ذبح كند چيست؟ فرمود: از آن بخور، عرض كردم اگر مسلمانى بى‏گفتن بسم اللَّه ذبح كند چه؟ فرمود: از آن مخور زيرا خداوند متعال مى‏فرمايد: فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ‏ انعام: 118» (بخوريد از آن حيوان مذبوحى كه نام خدا بر آن برده شده است). و نيز مى‏فرمايد: وَ لا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ‏ انعام: 119 (و نخوريد از آن حيوان مذبوحى كه‏

ص:456

نام خدا بر آن برده نشده است).

4183- و حسين بن عثمان أحمسى گويد: امام صادق عليه السّلام فرمود:

اين بردن نام خدا است و انسان اطمينان به بردن آن ندارد مگر بمسلمان.

4184- حسين بن عبيد اللَّه گويد: به امام صادق عليه السّلام عرض كردم كه ما اهل كوهپايه هستيم و گوسفندان را با چوپان‏ها (كه أهل ذمّه‏اند) به چرا مى‏فرستيم و بسا مى‏شود كه گوسفندى آسيب مى‏بيند و ايشان آن را سر مى‏برند و ما از آن مى‏خوريم آيا صحيح است؟ فرمود: نه، زيرا ذبح بايد شرعى باشد و اطمينانى در رعايت كردن دستورات شرع نيست مگر به مسلمان.

4185- فضيل بن يسار و زرارة و محمّد بن مسلم از امام باقر عليه السّلام از خريد گوشت از بازار سؤال كردند و اينكه معلوم نيست قصّابها چه مى‏كنند؟ فرمود:

بخور اگر از سوق و محلّه مسلمانان تهيّه شده است و از آن مپرس. (يعنى حلال است).

[مذبوحى كه رو به قبله نبوده و يا ذابح بسم اللَّه نگفته است‏]

4186- محمّد بن مسلم [گويد:] از امام صادق عليه السّلام پرسيد [م‏]:

ص:457

ذبيحه‏اى را كه بدون رو به قبله نمودن سر بريده‏اند مى‏توان خورد؟ فرمود: اگر از روى عمد نبود اشكالى ندارد از آن بخور، گويد: پرسيدم: مردى سر بريد و بسم اللَّه نگفت؟

فرمود: چنانچه از روى فراموشى بوده هر گاه متذكّر شود بگويد:

«بسم اللَّه على أوّله و على آخره».

شرح: «گفتن بسم اللَّه شرط حلّيّت است در نحر و ذبح و صيد، باتّفاق علما و اختلاف در آن نيست زيرا صريح آيه قرآن است كه فرموده: لا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ إِنَّهُ لَفِسْقٌ‏ و اگر عمدا ترك كنند خوردن آن حرام است و اگر از روى فراموشى باشد حرام نيست، و لازم نيست معتقد بوجوب گفتن آن باشد همين كه نام خدا را برد و بسم اللَّه گفت مى‏توان از آن خورد و حلال است».

4187- و نيز محمّد بن مسلم از امام باقر عليه السّلام پرسيد: مردى ذبح كرد در حالى كه تسبيح خدا مى‏كرد يا تكبير مى‏گفت و يا

لا إله الّا اللَّه‏

، و يا حمد الهى بجاى مى‏آورد، اين صحيح است؟ فرمود: همه اينها از اسماء الهى است، و اشكال ندارد.

شرح: «مراد از «بسم اللَّه» نام خدا بردن است چه بگويد: «بسم اللَّه» و چه بگويد: «الحمد للَّه» و چه بگويد: «سبحان اللَّه» و چه بگويد: «اللّهمّ صلّ على محمد و آل محمّد» و پاره‏اى از علماء اماميّه گفته‏اند صلوات جايز است».

4188- حلبى از امام صادق عليه السّلام روايت كرده گويد شخصى از آن‏

ص:458

حضرت پرسيد كه مردى هنگام ذبح فراموش كرد

بسم اللَّه‏

گويد آيا ذبيحه او را مى‏توان خورد؟ فرمود: آرى اگر متّهم به نگفتن آن عمدا نباشد و پيش از آن ذبح را خوب انجام دهد، و نخاع را قطع نكند و گردن را تا حيوان جان نداده و سرد نشده نشكند، اشكالى ندارد.

4189- محمّد بن علىّ حلبى گويد: امام صادق عليه السّلام فرمود: هر كس هنگام ذبح نام خدا را نمى‏برد و بسم اللَّه نمى‏گويد آن ذبيحه را مخور.

4190- محمّد بن مسلم گويد: از امام صادق عليه السّلام پرسيدم ذبيحه زن حكمش چيست؟ فرمود: اگر جماعتى همه زن هستند و مرد همراهشان نيست پس آنكه از همه بهتر مى‏داند بسم اللَّه گويد و ذبح كند، و از ذبيحه كودك پرسيدم: فرمود: اگر چالاك است و جست و خيز دارد و قامتش پنج وجب شده است و قدرت گرفتن كارد را بدست دارد اشكالى ندارد.

4191- و در روايت عمر بن اذينه كه از جماعتى كه از امام باقر و امام صادق عليهما السّلام روايت كرده‏اند نقل كرده است: ذبيحه زن اگر ذبح را درست بداند و بسم اللَّه بگويد خوردنش اشكالى ندارد، و همچنين كودك، و همچنين نابينا اگر كسى‏

ص:459

او را رو به قبله كند.

4192- و در روايت ابن مسكان از سليمان بن خالد آمده كه از امام صادق عليه السّلام پرسيد ذبيحه پسر بچه و زن را مى‏توان خورد؟ حضرت فرمود: اگر زن مسلمان است و نام خدا را هنگام ذبح مى‏برد ذبيحه‏اش حلال است، و پسر بچّه اگر قدرت ذبح كردن دارد و نام خداوند متعال را مى‏برد ذبيحه‏اش نيز حلال است، و اين در زمانيست كه ترس مردن حيوان باشد و كسى كه آن را ذبح كند جز زن يا كودك يافت نشود.

شرح: «مقيّد بودن به حال اضطرار را حمل بر استحباب كرده‏اند».

4193- عبد اللَّه بن سنان از امام صادق عليه السّلام نقل كرده كه فرمود:

علىّ بن الحسين عليهما السّلام كنيزى داشت و هر گاه مى‏خواست، آن جاريه ذبح مى‏كرد.

[بره و يا بزغاله كه شير خوك يا شير زنى را بخورد]

4194- امير مؤمنان عليه السّلام فرمود: از گوشت بره‏اى كه شير ماده خوك‏

ص:460

را خورده است مخور.

4195- احمد بن محمّد بن عيسى نامه‏اى به امام هادى عليه السّلام نوشت و در آن سؤال كرد: زنى بزغاله كمتر از يك سال را از شير خود خورانيد تا او را از شير باز گرفت حكم آن چيست؟ امام در جواب نامه مرقوم فرمودند: كار مكروهى كرده است ولى اشكالى ندارد.

شرح: «ظاهر خبر كراهت فعل را مى‏رساند، و شهيد عليه الرحمة در كتاب دروس مى‏فرمايد: «اگر از شير زنى خورد گوشتش بشدّت مكروه مى‏شود»، و قول شهيد (ره) بى‏وجه نيست زيرا انسان خود حرام گوشت است و فرزندش كه از شير او تغذيه مى‏كند نيز حرام گوشت مى‏باشد. و حيوان حلال گوشت كه شير حيوان حرام گوشت را بخورد قطعا مساوى با حيوان حلال گوشت- كه شير حلال گوشت خورده نيست- و فرق خواهد داشت، و خبر به سند صحيح در كافى و تهذيب نقل شده به اين لفظ

«امرأة أرضعت عناقا حتّى فطمت و كبرت و ضربها الفحل ثمّ وضعت فيجوز أن يؤكل لحمها و لبنها؟ فكتب عليه السّلام فعل مكروه و لا بأس به»

يعنى: زنى بزغاله ماده‏اى را شير داده و پس از آنكه آن بزرگ شده آن را نر كشيده و بز بچه‏دار شده است آيا از شير و گوشت او مى‏توان خورد؟ فرمود: «كار مكروهى است ولى اشكال ندارد»، چنان كه واضح است مفهوم اصل خبر آنست كه پس از مدّتى كه گذشت و آن بزغاله خود مادر شد گوشت و شيرش اشكالى ندارد، و مفهوم نقل صدوق- رحمه اللَّه- آنست كه گوشت بزغاله در آن اوان كه از شير باز گرفته شده و بعد از آن نيز اشكال ندارد، و فرق اين دو مفهوم كاملا روشن است و اين تأخير نسبة زياد كه بمنزله استبراء است ملحوظ نگشته است».

ص:461

4196- حنان بن سدير گويد: از امام صادق عليه السّلام پرسيدند:

بزغاله‏اى از شير ماده خوكى تغذيه كرده تا بزرگ شده است سپس مردى در گلّه گوسفندانش او را نر كشيد و چندين بزغاله آورد. حكم آن چيست؟ فرمود: أمّا هر چه از نسلش شناختى از آن دورى گزين و به آن نزديك مشو، و هر كدام را نشناختى پس آن بمنزله پنير است بخور و نپرس.

[حيوانات حلال گوشت و حيوانات حرام گوشت‏]

4197- محمّد بن مسلم از امام باقر عليه السّلام از خوردن گوشت اسبان و خران و استران و چهارپايان اهلى پرسيد، امام عليه السّلام فرمود: حلال است، امّا مردم آن را ناخوش دارند.

و اينكه رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله در فتح قلاع خيبر از خوردن گوشت چهارپايان اهلى نهى فرمود، جز اين نيست كه علّتى داشت و خوف نابودى نژاد آنها مى‏رفت (و نياز شديد به سوارى آنها داشتند)، بجز اينكه نهى هم نهى تحريمى نبود بلكه نهى كراهت بود.

و اشكالى نيست به خوردن گوشت گورخر، يا گوسفندان وحشى كه از

ص:462

گوشتشان براى ساختن نوعى آش ترش كه با بلغور و سركه و چيزهايى ديگر مى‏سازند استفاده مى‏كنند.

و نيز خوردن شير ماچه الاغ و يا طعامى كه از شير پخته و جوشيده آن حيوان براى مريض تهيّه مى‏كنند بدون اشكال است.

و جايز نيست خوردن گوشت حيواناتى كه از امّتهاى پيشين بصورت آنها مسخ شده‏اند كه عبارتند از: ميمون، خوك، سگ، فيل، گرگ، موش، خرگوش، سوسمار، طاوس، شترمرغ، كفچليز، جرّى (ماهى بدون فلس)، خرچنگ، سنگ پشت، شبپره و يا خفّاش، عقاب، روباه، خرس، موش صحرائى، خارپشت كه مسوخ باشند و خوردن آنها حرام است.

4198- و روايت شده كه مسخ‏شدگان سه روز بيش زنده نمى‏مانند و اينها كه نامبرده شد شبيه به آنهايند از اين رو خداوند عزيز خوردن آنها را حرام كرده است.

شرح: «بنظر مى‏رسد امّتهايى در زمانهاى پيش از اسلام بصورت اين حيوانات مسخ شده و پس از يكى دو روز هلاك و نابود گشته‏اند، و بعضى توهّم كرده‏اند كه اين حيوانات از نسل آنها است لذا اين اشكال پيش آمده كه اگر آنها بيش از سه روز زنده نبودند پس چرا نسل آنها باقى است، در صورتى كه اگر دقّت شود قضيّه چنين است كه امّتى ستمكار بودند و مثلا بصورت ميمون مسخ شده و بعد مرده‏اند و اين ربطى به‏

ص:463

نسل ميمون و بقاء يا عدم بقاء آن ندارد، و همين كه گوئيم: بصورت فيل يا حيوان ديگرى مسخ شدند دلالت دارد بر وجود موجودى با توالد و تناسل بنام فيل يا هر حيوان ديگر، و نيز بايد دانست كه حيوانات حرام گوشت منحصر به آنچه در اينجا مذكور است نيست، بلكه هر حيوان مردارخوار و نجاستخوار كه طبيعة خواركش اينها است حرام گوشت است.

4199- داود بن كثير رقّى گويد: به امام صادق عليه السّلام عرض كردم:

مردى از هواداران ابى الخطّاب مرا از استفاده كردن از شتر خراسانى منع مى‏كرد و از خوردن گوشت كبوتر پر پا، امام عليه السّلام فرمود: اشكالى در سوار شدن بر شتر خراسانى و خوردن شير و گوشت آنها نيست، همچنين خوردن گوشت كبوتر پر پا.

شرح: «ابو الخطاب يكى از أئمّه باطنيه است و نامش محمد بن مقلاص است».

و امام صادق عليه السّلام از سوار شدن بر شتران نجاستخوار و خوردن شيرشان نهى فرمود، و گفت: چنانچه چيزى از عرق بدنشان به تو رسيد آن را بشوى.

شرح: «چون كافى خبرى از هشام بن سالم از أبى حمزه از امام صادق عليه السّلام نقل كرده كه امام عليه السّلام فرمود:

«لا تأكلوا لحوم الجلّالات و إن أصابك من عرقها فاغسله»

و بنظر مى‏رسد كه كلام صدوق عليه الرّحمه از اين خبر مأخوذ باشد لذا جمله‏

«و نهى عن ركوب الجلّالات»

بايد

«نهى عن لحوم الجلّالات»

باشد، ولى در همه نسخ فقيه كه ديده شد «ركوب» ثبت شده، پس يا

ص:464

اشتباه قلم است، يا ركوب حيوان جلّال نيز در رأى صدوق حرام است و رواياتى هم در كافى و تهذيب هست كه منع از حجّ رفتن يا مطلق سوار شدن جلّال مى‏كند ولى فقهاء آن را مكروه دانسته و خبر يا اخبار را حمل بر كراهت كرده‏اند».

و ناقه نجاستخوار را چهل روز بايد از خوردن نجاست بازداشت، آنگاه جايز است آن را نحر كرده و از گوشتش استفاده نمود، و گاو سى روز بايد بازداشته شود.

4200- و در روايت قاسم بن محمّد جوهرى آمده است كه گاو را بيست روز، و گوسفند نجاستخوار را ده روز، و مرغ را سه روز پرهيز مى‏دهند- و در روايتى شش روز- و ماكيان خانگى را سه روز، و ماهى نجاستخوار را يك روز صبح تا غروب آفتاب در آب.

4201- و امام صادق عليه السّلام فرمود: هر حيوان دريائى كه مانندش در خشكى خوردنش حلال است، خوردنش جايز است و هر حيوان دريائى كه مانندش در خشكى حلال نيست آن نيز خوردنى نيست.

4202- محمّد بن مسلم از امام باقر عليه السّلام روايت كرده كه فرمود:

ص:465

ماهى بى‏فلس را و طحال (سپرز) را مخور.

4203- عبد الرّحيم قيصر گويد: از امام باقر عليه السّلام شنيدم كه مى‏فرمود:

هنگامى كه ابراهيم عليه السّلام خواست تا گوسفندى را كه براى فداى اسماعيل آمده بود ذبح كند ابليس پيش آمد و به عضوى اشاره كرد و گفت: اين از آن منست؟

ابراهيم پاسخ داد: نه، پرسيد سهم من از آن فلان مقدار است. ابراهيم فرمود: نه، ابليس مرتّب يكى يكى اعضاى آن گوسفند را اسم مى‏برد و مى‏گفت: از آن منست؟

و حضرت ابراهيم عليه السّلام مى‏فرمود: نه، تا ابليس به طحال (سپرز) رسيد و آن را نام برد، ابراهيم عليه السّلام فرمود: آرى، و آن را به وى داد و آن سهم شيطان از گوسفند است.

شرح: «طحال غدّه اسفنجى است كه در سمت چپ شكم حيوانست و به پهلوى آن چسبيده است».

و امام صادق عليه السّلام فرمود: هر گاه گوشت حيوان را با طحال آن در يك سيخ كباب يا يك تابه سرخ كنند اگر گوشت بالاى طحال قرار گيرد مى‏توان آن را خورد، ولى اگر زير طحال بود آن را نخورند (اگر آب طحال بدان رسيده باشد) و نان زير كباب كه چربى گوشت را به خود جذب كرده خوردنش اشكالى ندارد زيرا طحال‏

ص:466

در پرده‏ايست و آب از آن خارج نمى‏شود مگر اينكه سوراخش كنند و اگر سوراخ شد و چيزى پس داد يعنى آبى از آن خارج شد آن نانى كه چربى گوشت را جذب مى‏كند نيز نبايد خورد.

شرح: «اصل خبر در كافى در ج 6 ص 362 است و از عمّار بن موسى ساباطى روايت كرده و قيدى كه در ميان پرانتز راجع به آب طحال آورديم در اصل خبر هست و در كلام صدوق عليه الرّحمه ساقط يا تلخيص شده است».

و اگر ماهيى را كه خوردنش حلال است با جرّى (ماهى بدون فلس) يا غير آن از چيزهاى حرام را در تابه براى بريان كردن نهادى، آنها كه داراى فلس است و خوردنش حلال مى‏باشد اگر بالاى بى‏فلس‏ها و چيزهايى كه خوردنش حرام است قرار گرفت آنها را مى‏خورى، و اگر در زير حرام‏ها قرار گرفته بود از آن مخور.

4204- و محمّد بن اسماعيل بن بزيع در نامه‏اى به حضرت رضا عليه السّلام نوشت كه مردم در اينجا در باره ربيثا اختلاف كرده‏اند پاره‏اى آن را حلال و پاره‏اى حرام مى‏دانند در باره اين موضوع شما بمن چه حكمى مى‏فرمائيد؟ امام عليه السّلام در پاسخ نوشتند: اشكالى در آن نيست.

4205- و از حنان بن سدير نقل كرده‏اند كه گفت: فيض بن مختار مقدارى ربيثا (ماهى ريز و لطيفى است كه غالبا از خليج فارس و اطراف تنگه هرمز صيد

ص:467

مى‏شود و بوميان آنجا آن را خشك مى‏كنند و بعد مى‏خورند) براى امام صادق عليه السّلام هديّه فرستاد و من خدمت آن حضرت بودم، پس امام عليه السّلام نظرى به آن افكند و فرمود: اين ماهى داراى قشر است و از آن خورد و ما او را مى‏ديديم.

4206- محمّد بن مسلم گويد: امام باقر عليه السّلام فرمود: از ماهيان آنچه را كه آب به ساحل انداخته خوردنى نيست و همچنين آنچه را كه در آب بوده و در آن فرو رفته و مرده‏اند بايد آنها را ترك كرد. (نبايد از آن استفاده خوراكى بشود).

4207- حمّاد بن عثمان گفت: به امام صادق عليه السّلام عرض كردم:

قربانت شوم در باره كنعت چه مى‏فرمائيد؟ فرمود: خوردنش اشكالى ندارد، عرض كردم: قشر ندارد، فرمود: چرا قشر دارد ولى ماهيى تندخوست و خود را به هر چيز مى‏سايد و فلسش مى‏ريزد و اگر درست در بن دو گوشش دقّت كنى قشر آن را خواهى ديد.

شرح: «كنعت بر وزن جعفر- نوعى از ماهى است كه داراى فلس نرم است و خود را به رمل مى‏سايد و فلسش مى‏ريزد و دوباره مى‏رويد».

4208- عبد اللَّه بن سنان گويد: امام صادق عليه السّلام فرمود: هر چيز كه در آن حلال و حرام بود بر تو حلال است تا حرام را بخصوص در آن بشناسى و چون‏

ص:468

شناختى آن را بگذار و رهايش كن.

شرح: «اين خبر دليل اصل اباحه است».

4209- يونس بن يعقوب گويد: از امام صادق عليه السّلام پرسيدم در مورد اخته كردن چهارپايان حلال گوشت، جوابى نفرمود، پس از آن موسى بن جعفر عليه السّلام پرسيدم، فرمود: اشكالى ندارد.

4210- ابو مريم گويد: به امام صادق عليه السّلام عرض كردم: رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله بر بره مرده‏اى گذر كرده و فرموده بود: چه ضرر داشت اگر صاحبانش از پوست آن استفاده مى‏كردند، حضرت صادق عليه السّلام فرمود: نمرده بود بلكه نحيف و استخوانى شده بوده، آن را ذبح كرده و دور انداخته بودند، رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله آن را ديد و فرمود: چه مى‏شد صاحبان اين حيوان را اگر از پوستش استفاده مى‏كردند.

4211- سعيد اعرج از امام صادق عليه السّلام پرسيد: در ديگ بزرگى شترى مى‏پزند و خونى به اندازه 37 گرم (نيم سير كمتر، مثلا هفت مثقال) در آن ريخت‏

ص:469

آيا از آن طعام مى‏توان خورد؟ فرمود: آرى چون آتش آن خون را نابود كرده است.

شرح: «شيخ طوسى و استادش شيخ مفيد به مضمون اين خبر عمل كرده‏اند، و ابن ادريس حلّى و علماء پس از او گويند سوپ آن بحال نجاست باقى است».

4212- زراره گويد: از امام صادق عليه السّلام پرسيدم در مورد پنير مايه كه از (معده يا شيردان) بزغاله مرده مى‏گيرند، فرمود: اشكالى ندارد، عرض كردم: ميشى مرده و در پستانش شير باقى است آن را مى‏دوشند، مى‏توان خورد؟ فرمود: اشكالى ندارد، عرض كردم: پشم و مو و استخوان فيل و تخم كه از شكم مرغ مرده بيرون مى‏آيد چه؟ فرمود: همه اينها پاك و حلال است.

شرح: «گويند پنير مايه كه از بزغاله گيرند از آن جهت نجس نيست چون روح در آن مانند شير حلول نكرده است، ولى لازم بتحقيق است».

4213- عبد العظيم بن عبد اللَّه حسنى گويد: از امام جواد عليه السّلام پرسيدم در مورد آنچه كه هنگام ذبح نام غير خدا را بر آن برده‏اند، پس فرمود: آنچه براى تمثال و بت قربانى كرده‏اند يا براى درخت، خداوند آن را حرام كرده است همچنان كه ميته را حرام فرموده و گوشت خوك و خون را، و هر كس به خوردن اين چيزهاى حرام ناچار شود چنانچه بستمكارى و فساد برنخاسته باشد و حرامى و دزد نيز نباشد بر او گناهى‏

ص:470

نيست كه از آنها گرسنگى خود را تا حدّى كه از مگر نجات يابد رفع كند، گويد:

عرض كردم: يا ابن رسول اللَّه چه وقتى بر مضطرّ، مردار حلال مى‏شود؟ فرمود: پدرم از پدرانش مرا حديث كرد كه از رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله همين سؤال شد، جماعتى آمده و گفتند: يا رسول اللَّه ما در سرزمينى هستيم كه گرسنگى و خشكسالى بسيار مى‏شود، چه زمانى مردار بر ما حلال خواهد شد؟ رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمود:

هر گاه چاشت نداشته باشيد و شب غذائى بدست نياوريد، و از بقولات هم چيزى نيابيد كه سدّ رمق كنيد، آن وقت مى‏توانيد از ميته ارتزاق نمائيد.

عبد العظيم بن عبد اللَّه گويد: به حضرت عرض كردم اى پسر رسول خدا معنى سخن خداوند عزّ و جلّ چيست كه مى‏فرمايد: فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ باغٍ وَ لا عادٍ- الآية- بقره: 169 (هر كس ناچار شود و محارب و دزد نباشد) فرمود: عادى: دزد باشد و باغى كسى است كه بدون احتياج به قوت خود و عيال، بشكار رود و به هوس صيدى را دنبال كند نه براى آنكه روزى فرزندانش را بدست آورد و آنها را از گرسنگى نجات دهد بلكه بصرف هوى و هوس صيد مى‏كند. و اين دو نمى‏توانند در حالت اضطرار هم از مردار بخورند و بر هر دو حرام است همچنان كه در حال اختيار بر آنها حرام بوده، و نيز نمى‏توانند در روزه و نماز تقصير كنند به عنوان سفر.

ص:471

گويد: گفتم بفرمائيد گفتار خداوند كه فرموده: وَ الْمُنْخَنِقَةُ وَ الْمَوْقُوذَةُ وَ الْمُتَرَدِّيَةُ وَ النَّطِيحَةُ وَ ما أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا ما ذَكَّيْتُمْ‏- مائده: 3» معنايش چيست؟

فرمود: منخنقه آن حيوانيست كه گلو و راه تنفّسش را بفشارند تا خفه شود و بميرد، و موقوذه آن حيوانست كه بيمارى پيدا كند كه نتواند از جاى برخيزد يا بجنبد و همچنين بماند تا بميرد، و متردّيه آنست كه از سطح بلندى چون كوه بيفتد يا در چاهى افتد و بميرد، و نطيحه آنست كه حيوان شاخ دارى او را با شاخش زخم زند و از جراحت آن بميرد، و آنچه درنده‏اى آن را پاره كند و از آن بخورد، «وَ ما ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ‏» يعنى آن را كه براى مجسّمه‏اى يا بتى قربانى كرده‏اند مگر اينكه حيوان را زنده يابند و خود ذبح شرعى كنند (آن وقت حرام نخواهد بود).

گويد: عرض كردم مراد از «أَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلامِ‏» (آنچه را كه با تيرهاى قمار پخش مى‏كنيد) چيست؟ فرمود: در زمان پيش از اسلام ده نفر با هم شترى را مى‏خريدند و با ده تير قرعه مى‏كشيدند كه هفت عدد آن نصيب داشت و سه عدد بى‏نصيب، و تيرهاى با نصيب را بنام فذّ و توأم و نافس و حلس و مسبل و معلّى و رقيب مى‏ناميدند، و بى‏نصيبها را فسيح و منيح و وغد، و آنها را ده نفر شريك مى‏گردانيدند و هر يك قرعه‏اى برمى‏گرفت، آن سه كه نام بى‏نصيبها بنامشان بيرون مى‏آمد به شركت‏

ص:472

تمام مبلغ قيمت شتر را لزوما مى‏پرداختند، و سپس شتر را نحر مى‏كردند و هفت تنى كه تيرهاى نصيب‏دار بنامشان درآمده بود و پولى بابت شتر نپرداخته بودند ميان خود همه شتر را تقسيم مى‏كردند و چيزى از آن به آن سه نفر كه قيمت شتر را پرداخته بودند نمى‏خورانيدند، و چون اسلام آمد خداوند متعال از جمله چيزهايى كه بر بندگانش حرام كرد اين كار بود كه آن را محرّم شمرد، و فرمود: «وَ أَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلامِ ذلِكُمْ فِسْقٌ‏- يعنى حرام است». و اين خبر جزء رواياتى است كه ابو الحسين اسدى- رحمه اللَّه- از سهل بن زياد از عبد العظيم بن عبد اللَّه الحسنى از حضرت أبي جعفر محمّد بن على الجواد عليهم السّلام نقل كرده است.

4214- و امام صادق عليه السّلام فرمود: «هر كس كه ناگزير از خوردن ميته يا خون يا گوشت خوك شود و نخورد تا از گرسنگى مرگش فرا رسد پس او كافر از دنيا رفته است» و اين خبر در نوادر محمّد بن احمد بن يحيى بن عمران اشعرى است.

شرح: «نوادر كتابيست كه اصل نامش نوادر الحكمة است و مؤلّف مردى‏

ص:473

بزرگوار است إلّا اينكه از ضعفاء در آن كتاب بسيار نقل كرده و محمد بن حسن بن وليد عدّه‏اى نام برده و گويد روايات اين عدّه را به كسى اجازه نقل نداده‏ام».

4215- محمّد بن عذافر گويد: پدرم نقل كرد كه به امام باقر عليه السّلام عرض كردم چرا خداوند خمر (باده)، و ميته، و خون، و گوشت خوك را حرام فرموده است؟ فرمود: خداوند متعال اين طور نبوده كه اينها را بر بندگانش حرام كند و غير اينها را حلال از جهت رغبتى كه به حلالها داشته و يا بى‏رغبتى كه به حرامهائى كه بر ايشان حرام فرموده داشته باشد، نه اين طور نبوده بلكه او عزّ و جلّ خود مردم را آفريده و مى‏داند چه چيز بدن آنها را مقاوم مى‏كند و صلاح حال ايشانست پس آنها را بر ايشان حلال كرده و استفاده بردن از آن را مباح و جايز شمرده است، و نيز دانسته است چه چيز براى آنها مضرّ است و زيان مى‏رساند و پس آنان را از خوردن يا ارتكاب آن نهى فرموده، و سپس همان منهيّات را بر شخص مضطرّ حلال كرده البتّه در هنگامى كه بدنش ياراى ماندن ندارد جز به خوردن آن، پس او را امر فرموده كه به آن مقدار كه از مرگ نجاتش دهد بخورد نه بيشتر، آنگاه امام فرمود: امّا مردار براستى كه كسى از آن نخورد مگر اينكه بدنش نحيف و زار شود، و توانائيش به سستى گرايد، و نسلش قطع (يعنى قدرت تناسل را از دست بدهد) و نميرد مگر بمرگ ناگهانى.

و أمّا خوردن خون: (از آن جهت حرام است كه) بيمارى استسقاء كه باعث‏

ص:474

عطش و تشنگى دائمى است آورد، و شخص را مبتلا به مرض صفرا كند (اين اثر جسمانى) و موجب قساوت قلب و كم مهرى و بى‏رحم شدن مى‏شود به قسمى كه به او اميدى نيست كه به نزديكترين دوستانش رحم كند و يا به همنشينانش دلسوز باشد (اين اثر روانى).

و امّا گوشت خوك: (از اين رو حرام است كه) خداوند تبارك تعالى جماعت و مردمى را بصورتهاى (حيوانات) مختلف مسخ نمود مانند خنزير و ميمون و خرس، سپس از خوردن آن حيوانات نهى فرمود تا از آنها استفاده نشود و اين عقوبت مسخ، كوچك شمرده نگردد.

و امّا باده: پس آن را براى عمل و تباهيش حرام فرمود، سپس فرمود: هر كس ميگسار شد چون بت پرست باشد و رعشه دائمى بر اندامش افتد، و مردانگى و غيرتش زائل شود و چنان شود كه بر محارم خويش كه به زنا و ريختن خونشان همّت گمارد تا حدّى كه چون مست شود اطمينان نباشد كه بر محارم خويش روى نياورد و برنجهد در حالى كه عقل از او رفته است و نمى‏فهمد چه مى‏كند و خورنده‏اش از خوردن آن جز شرّ و تباهى چيزى براى خود نيفزايد.

4216- و امام صادق عليه السّلام فرمود: در گوسفند ده چيز است كه‏

ص:475

خوردنى نيست (يعنى خوردنش حرام است): محتويّات شكمبه، خون، مغز حرام، اسپرز، غدد، آلت تناسلى، بيضه‏ها، بچه‏دان، فرج، و رگهاى درشت گردن.

شرح: «مؤلّف در باب دهگانه خصال اين خبر يا نظير آن را نقل كرده و بجاى رحم و بچّه‏دان، مرارة آورده و آن زهره‏ايست كه در شكم حيوان است و جزء جگر و چيزهائيست كه از شكم بيرون مى‏آورند و بجاى اوداج، علباء كه شاهرگ باشد آورده، و در آخر همين كتاب باب وصية النّبى صلّى اللَّه عليه و آله خبرى خواهد آمد، كه رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله به على عليه السّلام فرمود: «از گوسفند هفت چيز حرام است: خون و آلت مرد و زن و مثانه و نخاع و غدد و طحال و زهره، و اثبات شى‏ء نفى ما عدا نمى‏كند».

4217- و نيز امام صادق عليه السّلام فرمود: ده چيز از مردار پاك است:

شاخ، سمّ، استخوان، دندان، مايه پنير (شكمبه يا شيردان بره يا بزغاله‏اى كه هنوز علف خوار نباشد)، شيرى كه در پستان باقى دارد، مو، پشم، پر، تخم كه در شكمش پوست بسته. و اين خبر را در كتاب خصال در باب عشرات با سند ذكر كرده‏ام.

[طعام شخص كتابى و همخوارگى با او]

4218- از امام صادق عليه السّلام سؤال شد از معنى گفتار خداوند عزيز

ص:476

طَعامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ حِلٌّ لَكُمْ‏ مائده: 8 (طعام كسانى كه از ملّيّين‏اند و خداپرستان كه داراى كتاب‏اند براى شما حلال است) فرمود: مراد حبوبات است.

(يعنى خواربار بلكه مطلق هر چيز كه تذكيه نخواهد).

4219- و در روايت هشام بن سالم آن حضرت عليه السّلام فرمود: عدس و نخود و غير آن.

4220- و سعيد أعرج از آن حضرت در مورد نيم خورده يهودى و نصرانى پرسيد كه خوردنى يا آشاميدنى است؟ فرمود: نه.

4221- و زراره از آن حضرت عليه السّلام روايت كرده كه فرمود: اگر شما ناچار شديد از ظرف مجوسى استفاده كنيد آن را با آب بشوئيد.

4222- عيص بن القاسم از آن حضرت در مورد همخوراكى با يهودى و نصرانى سؤال كرد، فرمود: اگر از طعام تو است اشكالى ندارد، و پرسيد: همخوراكى با مجوسى چه صورت دارد؟ فرمود: هر گاه دست خود را بشويد اشكالى ندارد.

4223- محمّد بن مسلم از يكى از دو امام، حضرت باقر يا حضرت صادق‏

ص:477

عليهما السّلام پرسيد ظرف اهل ذمّه حكمش چيست؟ فرمود: از ظروف آنها براى خوردن استفاده نكنيد هر گاه كه در آن مردار يا خون يا گوشت خوك خورده باشند.

[جواز استعمال موى خوك‏]

4224- برد إسكاف گويد: به امام صادق عليه السّلام عرض كردم: من مردى موزه دوز هستم و كار ما خوب و تميز درنمى‏آيد مگر با موى خوك كه با آن موزه را بدوزيم، فرمود: مقدارى پشم خوك بردار و بر كوره نه و زير آن را آتش كن تا چربى بن پشمها آب شده زائل شود سپس آن را بكار بند.

4225- و در روايت عبد اللَّه بن مغيره از برد گويد: به امام صادق عليه السّلام عرض كردم قربانت گردم ما با موى خوك سر و كار داريم و گاهى يكى از ما فراموش مى‏كند دست خود را هنگام نماز بشويد و دست نشسته نماز مى‏خواند و چيزى از آن بدست او باقى است. فرمود: درست نيست نبايد نماز بخواند در حالى كه در دستش چيزى از آن باقى باشد، و گويد: فرمود كه آن را (يعنى موى خوك را) بگيريد و بشوئيد و هر چه چربى همراه دارد كنار گذاريد، و آنچه بدون چربى است با آن كار كنيد و

ص:478

دستهايتان را نيز بشوئيد.

شرح: «اين گونه اخبار دلالت دارد بر اينكه موى خوك هر چند نجس است ولى چون سرايت ندارد استعمال آن در كارهائى كه شرطش طهارت نيست اشكالى ندارد، و چنانچه سرايت داشته باشد يعنى چربى در بن موها باشد بايد گرفته شود و إلّا نجس‏كننده است و اگر كسى گويد نجس منجّس است، گوئيم: آرى ولى با شرط سرايت و تعدّى و إلّا آب قليل كه با آن خون يا غائط را تطهير مى‏كنيم ابتدا با نجس ملاقات كرده سپس تطهير مى‏كند پس صرف ملاقات بدون سرايت منجّس نتواند بود».

نگهدارى گوسفند و ماكيان در خانه‏

4226- محمّد بن مارد گويد: از امام صادق عليه السّلام شنيدم كه مى‏فرمود:

هيچ مؤمنى نيست كه در خانه‏اش بز شير دهى باشد مگر اينكه اهل آن سرا تقديس مى‏شوند و براى آنها بركت خواسته مى‏شود، و اگر دو بز باشد روزى دو بار تقديس و طلب بركت بر ايشان خواهد شد، مردى از شيعيان پرسيد: چگونه تقديس مى‏شوند؟

فرمود: براى آنها دعا مى‏شود كه خداوند بشما بركت مرحمت فرمايد و پاك شديد و خوراكتان نيز پاك گرديد، گويد: عرض كردم: معناى «شما تقديس شديد» چيست؟

فرمود: يعنى از هر ناپاكى پاك شديد.

4227- امير مؤمنان عليه السّلام فرمود: خداوند را در باره مالهاى گنگ و

ص:479

بى‏زبان خويش كه به شما ارزانى داشته پروا كنيد، پرسيدند: آن گنگان بى‏زبان كدامند؟ فرمود: گوسفند و گاو و كبوتر و مانند اينها.

4228- مردى نزد رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله از تنهائى خويش شكايت كرد، حضرت فرمود: براى رفع تنهائى خود يك زوج كبوتر نر و ماده تهيّه كن.

4229- و امير مؤمنان عليه السّلام فرمود: صداى بال زدن پر كبوتران شيطانها را دور مى‏سازد.

[كراهت برهنه كردن استخوان‏]

4230- على بن اسباط گويد: كه ابو حمزه طعامى تهيّه كرد و ما را كه جماعتى بوديم دعوت كرد، هنگام خوردن غذا ابو حمزه شخصى را ديد كه استخوانى را بكلّى پاك نمود، او را آواز داد كه اين كار را نكن زيرا از على بن الحسين عليهما السّلام شنيدم كه مى‏فرمود: استخوان را از هر چه با او است برهنه نسازيد زيرا جنّ را در آن سهم است و اگر چنين كنيد چيزى را از خانه مى‏ربايد كه براى شما بهتر است از اينكه به استخوان است.

شرح: «شايد مراد از جنّ در اينجا حيواناتيست كه خود را از انسان مى‏پوشانند و يا همان جنّ معهود است و ما آن را نمى‏بينيم».

ص:480

4231- به امام صادق عليه السّلام گفته شد، بما چنين خبر رسيده كه رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرموده‏اند: خداى متعال خانه گوشت را (خانه‏اى كه در آن گوشت بسيار مصرف مى‏شود) و كسى كه پر گوشت است دشمن دارد، فرمود: ما خاندان نبوّت خود گوشت مى‏خوريم و آن را دوست داريم مراد رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله اين بوده است كه خانه‏اى كه در آن گوشت مردمان به غيبت كردن آنها خورده مى‏شود مورد خشم خداوند است و مرادش از مردم چاق شخص متكبّر و كسى كه با ناز و تبختر روى زمين گام برمى‏دارد بوده است. (نه آنكه شما فهميديد).

4232- زراره گويد: امام باقر عليه السّلام فرمود: رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله خوردن گوشت خام را نهى فرموده- نيم‏پز يا نيم پخته- و فرموده است آن را درندگان مى‏خورند، حرير كه راوى زراره است گويد: مراد آنست كه تازه نباشد بلكه رها كنند تا به حرارت آفتاب يا با آتش پخته شود.

شرح: «روايت در كافى چنين آمده است:

«إنّما تأكله السّباع و لكن حتّى تغيّره الشّمس أو النّار»

يعنى آن خوراك درندگان است، و لكن پس از آنكه خورشيد آن را خشك كرد يا به آتش پخته شد ديگر مورد نهى نيست».

4233- و امام صادق عليه السّلام فرمودند: از گوشت كلاغها هيچ نوع‏

ص:481

خوردنى نيست (حلال گوشت نيست) نه زاغ، و نه غير زاغ، و نيز از مارها هيچ كدام.

4234- حلبى از امام صادق عليه السّلام از كشتن مارها پرسيد: امام فرمود:

هر نوع مارى را در خشكى يافتى بكش مگر مار سفيد را، و نيز نهى فرموده است از كشتن مارهاى خانگى (كه در ساختمانهاى قديمى و كهنه نر و ماده با هم در سقفها يا در پس ديوارهاى خاكى و يا زير زمين با عمرى طولانى زندگى مى‏كنند و از جهت عمر بسيارى كه مى‏كند آن را عامر گويند) و فرمود: آنها را نه از براى اينكه كشتنشان شوم است نمى‏كشيد و زنده رها مى‏كنيد، (زيرا اگر بدين خاطر باشد) اين همان قول يهود در زمان رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله مى‏شود كه مى‏گفتند: هر كس مارخانگى را بكشد چنين و چنان خواهد شد (مرادشان اين كه نكبت و ناخوشى مى‏آورد) پس رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمود: هر كس از ترس عاقبت ناگوارش مار خانگى را نكشد از من نخواهد بود (يعنى مسلمان نيست) و جز اين نباشد كه او را رها مى‏كنى چون با تو كارى ندارد و آزارى بتو نمى‏رساند، و فرمود: گاه مى‏شود كه تو او را در لانه خودش مى‏كشى (يعنى بدون اينكه آزارى بتو داشته باشد).

شرح: «در لغت جانّ بمعنى مار سفيد آمده، و در نهايه ابن اثير آن را بمعنى مارهائى كه در خانه‏ها زيست مى‏كنند در مقابل مارهاى صحرائى و آبى معنى كرده است».

ص:482

4235- موسى بن بكر واسطى گويد: از امام هفتم موسى بن جعفر عليهما السّلام شنيدم كه مى‏فرمود: خوردن گوشت، گوشت مى‏روياند و خوردن ماهى بدن را آب مى‏كند، و كدو يا ملخ دريائى مخ را تقويت مى‏كند، و بسيار خوردن تخم ماكيان عدد فرزند را افزايش مى‏دهد، و هيچ مريضى از چيزى به مانند عسل شفا نگرفت، و هر كس يك لقمه چربى بخورد بهمان اندازه درد از وى خارج مى‏شود.

\* (باب خوردن و آشاميدن در كاسه طلا)\*\* (و نقره و غير آن از آداب اطعام)\*

4236- سماعة بن مهران گويد: امام صادق عليه السّلام فرمود: شايسته نيست كه انسان در كاسه طلا و نقره چيزى بنوشد.

4237- محمّد بن مسلم گويد: امام باقر عليه السّلام فرمود: در كاسه طلا و نقره طعامى نخور.

4238- بريد بن معاوية العجلى گويد: امام صادق عليه السّلام مكروه‏

ص:483

داشت: نوشيدن از ظرف نقره و همچنين ظرفى كه آب نقره داده‏اند، و نيز از روغن شيشه يا ظرفى كه نقره اندود است خود را روغن زند، همين طور شانه كه از نقره بود، و هر گاه كه ناچار مى‏شد كه از ظرف يا كاسه آب نقره داده بنوشد دهان خود را از نقره كنار مى‏گرفت.

4239- رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمود: ظرف و يا كاسه طلا و نقره متاع و أثاث خانه كسانى است كه داراى يقين نيستند.

4240- يوسف بن يعقوب برادر يونس گويد: امام صادق عليه السّلام آب خواست در ظرفى كه از روى بود آب آوردند، يكى از اهل مجلس گفت: عبّاد بصرى نوشيدن در روى را مكروه مى‏دارد، امام فرمود: از او بپرس اين طلا است يا نقره؟

4241- جرّاح مدائنى گفت: امام صادق عليه السّلام مكروه مى‏داشت كه شخص با دست چپ غذا بخورد يا بياشامد يا چيزى برگيرد.

4242- عبد اللَّه بن ميمون گويد: امام صادق از پدرش عليهما السّلام نقل كرده كه فرمود: اصحاب پيغمبر صلّى اللَّه عليه و آله در وقعه تبوك آب خوردن را

ص:484

سر مى‏كشيدند، رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمود: با دستهايتان بياشاميد زيرا در اين حال آن از بهترين ظرفهاى شما است.

4243- و امام صادق عليه السّلام فرمود: روز ايستاده آب نوشيدن براى ريزش عرق و براى تقويت و سلامت بدن بهتر است.

4244- و نيز آن حضرت عليه السّلام فرمود: شب ايستاده آب نوشيدن موجب بيمارى صفراء است يا استسقاء آورد.

4245- و يكى از شيعيان از وى پرسيد: يكباره و به يك نفس آب آشاميدن چطور است؟ فرمود: اگر آن كس كه آب بتو داده برده تو بود در سه نفس بنوش، و چنانچه آزاد بود در يك نفس بنوش. و اين حديث در روايات محمّد بن يعقوب كلينى- رحمه اللَّه- است.

شرح: «در كتاب كافى برخورد به آن نكرده‏ام يا بى‏توجّه از ديده حقير گذشته يا از كتاب ديگر كلينى است كه در دست نيست».

4246- حلبى گويد: امام صادق عليه السّلام فرمود: در آشاميدن آب (يا

ص:485

مطلق آشاميدنيها) نوشيدن به سه نفس بهتر است تا به يك نفس، و نيز آن حضرت خوش نمى‏داشت كه در نوشيدن مانند هِيم باشد، عرض كردم هِيم چيست؟ فرمود:

مانند شترى كه چون بيمارى استسقاء دارد آب را با تمام دهان مى‏بلعد، و در حديث ديگر «مانند شتر». و روايت شده است كه هيم ماده شتر پير است، و نيز روايت شده كه هيم آنست كه بدون آنكه بسم اللَّه بگويد آب را سر مى‏كشد.

شرح: «در كافى ج 6 ص 385 از پيرمردى مدنى روايت شده كه گفت: از امام صادق عليه السّلام پرسيدم مردى آب را بر لب گذارده يكسره مى‏نوشد تا سيراب شود چطور است؟ فرمود: چه لذّتى بالاتر از اين، عرض كردم مردم مى‏گويند اين نوشيدن مانند شرب هيم است، فرمود: خلاف مى‏گويند، شرب هيم آنست كه بسم اللَّه نگفته بنوشند، و در سوره واقعه آيه 55 خداوند مى‏فرمايد: اهل دوزخ آتش جهنّم را مانند هيم مى‏نوشند فَشارِبُونَ شُرْبَ الْهِيمِ‏ و مفسّران بيشتر به شتر ذو العطاش يا بيمار مبتلا به استسقاء معنى كرده‏اند و با خبر پيرمرد مدنى سازگار است بدين صورت كه همان طور كه شتر تشنه بدون رعايت و ملاحظه هيچ امرى به آب كه رسيد آن را بتمام دهان مى‏بلعد همين طور است انسانى كه آب را بدون رعايت آداب شرعى مى‏نوشد».

4247- عبد اللَّه بن سنان گويد: امام صادق عليه السّلام فرمود: در حال راه رفتن چيزى مخور جز آنكه ناچار باشى.

4248- عمر بن ابى شعبه گويد: امام صادق عليه السّلام را ديدم تكيه كرده و غذا مى‏خورد، سپس رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله را ياد كرد و فرمود: آن حضرت‏

ص:486

هيچ گاه تا از دنيا رفت در حال تكيه دادن چيزى نخورد.

شرح: «منظور حضرت- از اينكه خود تكيه داده غذا مى‏خورد و مى‏فرمود:

رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله هيچ گاه چنين نمى‏كرد- آنست كه راوى نپندارد تكيه دادن در هنگام غذا خوردن مستحبّ است و فعل حضرت را جزء آداب غذا خوردن بداند، و شايد حضرت براى ضعفى كه در اواخر عمر به او دست داده بود ناچار از اين عمل بوده‏اند به قرينه روايت بعد كه گويد پدرم خلاف آن را ديده بود».

4249- در روايتى كه عمر بن أبى شعبه از پدرش كرده چنين گفته كه: پدرم گفت: امام صادق عليه السّلام را ديدم كه چهار زانو نشسته و غذا مى‏خورد.

4250- و در روايت سكونى از حضرت صادق عليه السّلام چنين آمده است كه: براستى كه رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمود: هر گاه سفره‏اى را بگسترند چهار فرشته اطراف آن گرد آيند، پس اگر بنده‏

«بسم اللَّه»

گويد، فرشتگان شيطان را گويند: خوار شو، اى تبهكار هيچ پيروزى و تسلّطى بر اينان نخواهى داشت، و چون از خوردن طعام فارغ شوند و گويند

«الحمد للَّه»

فرشتگان گويند: اينان مردمى هستند كه خداوند به آنها نعمت داده و شكر پروردگار خود را بجاى آوردند، و چنانچه‏

«بسم اللَّه»

نگويند، فرشتگان شيطان را بخوانند و گويند پيش آى نافرمان و با اينان همخوراك شو، و چون سفره برداشته شود و خدا را حمد نكنند فرشتگان گويند: اينان كسانى‏

ص:487

هستند كه خداوند به ايشان نعمت بخشيد و آنها خدا را از ياد بردند.

4251- رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمود: صاحب خانه پيش از همه بنوشيدن آغاز كند و پس از همه دست شويد. (يعنى اوّل به خوردن شير شروع كند و پس از آنكه همه سير شدند دست از غذا بكشد).

4252- سماعة بن مهران گويد: من با امام صادق عليه السّلام در يك سفره غذا مى‏خورديم، امام فرمود: اى سماعه خوردن و شكر نمودن نه خوردن و خاموش بودن.

4253- و امير مؤمنان عليه السّلام فرمود: من ضمانت مى‏كنم براى كسى كه هنگام خوردن غذا

«بسم اللَّه»

گويد، آن طعام ضرر و زيانى به او نرساند، عبد اللَّه بن كوّاء (كه رئيس مقدّسان خوارج نهروان بود و هميشه به امير المؤمنين عليه السّلام اعتراض داشت) گفت: يا على من دوش غذائى خوردم و

بسم اللَّه‏

گفتم و مرا آزار رسانيد، امير المؤمنين عليه السّلام فرمود: غذاهاى مختلف خوردى و بعضى را

بسم اللَّه‏

گفتى و بعضى را نگفتى، اى خنگ خرفت.

و روايت شده كه چنانچه كسى فراموش مى‏كند در هر نوعى از طعام‏

بسم اللَّه‏

گويد، بگويد:

«بسم اللَّه على أوّله و آخره»

.

ص:488

4254- و امام صادق عليه السّلام فرمود: هيچ گاه مبتلا به سوء هاضمه نشده‏ام به جهت آنكه به طعام شروع نكرده‏ام مگر اينكه‏

«بسم اللَّه»

گفته‏ام، و از خوردن فارغ نگشتم جز اينكه گفته‏ام‏

«الحمد للَّه»

. 4255- و نيز آن حضرت عليه السّلام فرمود: چون شكم انسان سير شود سركشى و طغيان او آغاز مى‏گردد.

4256- عمر [و] بن قيس الماصر گويد: بر امام باقر عليه السّلام در مدينه وارد شدم و در پيش آن حضرت سفره‏اى گسترده بودند و مشغول خوردن بود، به او عرض كردم: حدّ و آداب سفره چيست؟ امام عليه السّلام فرمود: هر گاه سفره را گستردى خداى را نام ببر و چون برچيدى حمد او را بجاى آور، و اطراف سفره را بروب، و اين حدّ سفره است، گويد: روى برتافتم ظرف آبى را ديدم نهاده‏اند، پرسيدم: حدّ ظرف آب (پارچ) چيست؟ فرمود: از جانب دو لبش بياشامى (نه جانب دسته‏اش) و نام خداى عزّ و جلّ را ببرى و چون از لب خود آن را باز گرفتى حمد و شكر او را بجاى آرى، و زنهار كه از جانب دسته آن بنوشى زيرا آن محلّ شياطين است و اين حدّ ظرف آب است. شرح: «شايد مراد از شياطين موجودات ريز ميكروسكوپى است كه از

ص:489

آلودگى دست در آن محل توليد مى‏شوند».

4257- محمّد بن وليد كرمانى گويد: من در نزد حضرت جواد عليه السّلام غذا مى‏خوردم چون فارغ شدم و سفره را برمى‏چيدند، پيشخدمت رفت تا آنچه در اطراف سفره است برگيرد، امام فرمود: اگر خوانى در صحرا گسترده بود هر چه در سفره باقى مانده بگذار و براى حيوانات صحرائى رها كن، و سفره‏اى كه در خانه گسترده باشد هر چه از آن ريخته برگير و دانه دانه از زمين برچين.

4258- و امام صادق عليه السّلام فرمود: بنى اميّه در هنگام غذا خوردن به ترشى و سركه آغاز كنند و به شورى و نمك پايان دهند، امّا ما اهل بيت به نمك آغاز كنيم و به سركه ختم.

4259- و امير مؤمنان عليه السّلام فرمود: در شروع خوردن غذا به نمك آغاز كنيد، و اگر مردم مى‏دانستند در (ابتدا كردن به) نمك چه فوائديست آن را بر ترياق (پادزهر) آزمايش شده ترجيح مى‏دادند.

4260- وهب بن عبد ربّه گويد: امام صادق عليه السّلام را ديدم دندانهاى خود را خلال مى‏كرد و من به آن حضرت نگريستم، پس فرمود: رسول خدا صلّى اللَّه‏

ص:490

عليه و آله خلال مى‏كردند و آن دهان را خوشبو مى‏كند.

4261- و در خبر ديگر فرمود: از حقوق مهمان آنست كه براى او (پس از خوردن طعام) خلال آماده سازى.

4262- و آن حضرت فرمود: در هنگام خلال آنچه با زبان خويش از اطراف دندانهايت بيرون آورده‏اى آنها را فرو بر و آنچه با خلال بيرون آيد، دور انداز.

4263- ابو غرّه خراسانى گويد: امام صادق عليه السّلام فرمود: شستن دست و روى قبل از خوردن طعام و بعد از آن فقر و تنگدستى را مى‏برد.

4264- و رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمودند: هر كس خوش دارد كه بركت خانه‏اش افزون گردد هنگام طعام دست و روى خود را بشويد.

4265- و نيز آن حضرت عليه السّلام فرمود: هر كس دست خود را پيش از غذا و بعد از آن بشويد در فراخى، زندگى خود را ادامه دهد، و از ناراحتيهاى جسمانى در عافيت باشد.

4266- ابو حمزه ثمالى گويد: علىّ بن الحسين عليهما السّلام هر گاه به خوردن‏

ص:491

غذا شروع مى‏كرد اين دعا را مى‏خواند:

«الحمد للَّه الّذي أطعمنا و سقانا و كفانا و أيّدنا و آوانا و انعم علينا و أفضل، الحمد للَّه الّذي يطعم و لا يطعم»

سپاس خداوندى را كه ما را غذا و آب مرحمت فرمود و روزى ما را خود به عهده گرفت، و ما را تأييد كرد و پناه و جايمان داد و بما انعام فرمود و افزون نمود، و ستايش پروردگارى را كه مى‏خوراند و نمى‏خورانندش».

4267- و رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمود: بسيار خوب نانخورشى (قاتقى) است سركه، خانه‏اى كه در آن سركه موجود است از خوراك خالى نيست.

4268- ابو بصير گويد: از امام صادق عليه السّلام سؤال شد در مورد سير و پياز و گندنا (تره) فرمود: به خوردن آن، چه خام و چه پخته‏اش باكى نيست، و اشكالى ندارد كه با سير مداوا كنند و لكن در وقتى كه با آن مداوا مى‏كنند بمسجد نروند (كه مردم از بوى آن آزار ببينند).

4269- محمّد بن مسلم گويد: از امام باقر عليه السّلام از خوردن سير پرسيدم، فرمود: جز اين نبود كه رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله به جهت بوى آن از آن نهى فرمود و دستور داد: هر كس از اين سبزى بد بو خورد بمسجد ما نزديك نشود، أمّا هر كس آن‏

ص:492

را بخورد و بمسجد نرود اشكالى ندارد.

4270- ابراهيم كرخى گويد: امام صادق از پدرانش عليهم السّلام از حضرت مجتبى عليه السّلام نقل كرد كه آن حضرت فرمود: در سفره دوازده خصلت است كه بر هر مسلمان واجب است آنها را بشناسد، چهار خصلت از آن واجب است، و چهار سنّت، و چهار آموزش، و آن چهار كه واجب است شناختن منعم، آن كس كه مرحمت فرموده و طلب رضا و خشنودى او و گفتن‏

«بسم اللَّه»

(در ابتداى آن) و

«الحمد للَّه»

(در پايان آن) و امّا آن چهار كه سنّت است شستن دستها پيش از طعام، و روى پاى چپ نشستن سر سفره، و با سه انگشت غذا خوردن، و ليسيدن انگشتان با زبان، و أما آن چهار كه آموزش است، آنكه از آنچه نزديك تو است بخورى و لقمه را كوچك بردارى، و آن را خوب بجوى، و در روى ديگران كه سر سفره‏اند كمتر بنگرى.

4271- و امام صادق عليه السّلام فرمود: شايسته است پيران سالخورده نخسبند مگر با شكم سير از طعام و اين خواب را براى ايشان سهل‏تر مى‏كند و بوى دهان آنها را بهتر مى‏نمايد.

ص:493

4272- و رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمود: من در شگفتم از كسى كه از غذا پرهيز مى‏كند از ترس دردى كه مبادا عارض او شود، چگونه از گناهان نمى‏پرهيزد از ترس آتش دوزخ؟

\* (تعّهدات به سوگند و نذر و كفّاره)\*

4273- منصور بن حازم گويد: امام باقر عليه السّلام فرمود: رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمودند: پس از گذشتن مدّت شيرخوارگى كودك كه تمام شدن دو سال است ديگر رضاع نشر حرمت نخواهد كرد، و نذر وصل روزه دو روز يا بيشتر بدون افطار باطل است، و پس از احتلام، بر بالغ حكم نابالغ جارى نيست، و نذر خاموشى يك صبح تا به شام باطل است، و پس از آمدن به ديار اسلام بازگشت به بلاد كفر جائز نباشد، و پس از فتح مكّه كه از دار الكفر بودن به دار الاسلام تبديل شد ديگر هجرت از آن ارزشى نخواهد داشت. و طلاق قبل از نكاح معنى ندارد (يعنى اگر كسى گفت: هر همسرى كه از اين پس بگيرم او مطلّقه است و بدان قسم ياد كرد يا نذر نمود) نذر او باطل و قسم منعقد نخواهد بود، و همچنين آزاد كردن بنده قبل از مالك شدن آن (به اينكه بگويد هر بنده‏اى كه از اين پس مالك مى‏شوم آزاد است و آن را تعهّد كند به نذر يا قسم، چنانچه داراى بنده‏اى شود آن آزاد نخواهد بود)، و فرزند سوگند يا نذرش بدون اذن پدر واقع نخواهد بود، و همچنين مملوك بدون اذن مولايش، و

ص:494

زن بدون اذن شوهرش، و نذر در گناه منعقد نخواهد شد، و سوگند به قطع رحم باطل خواهد بود.

4274- محمّد بن مسلم از يكى از دو امام حضرت صادق يا امام باقر عليهما السّلام روايت كرده كه از آن حضرت پرسيدند: زنى چنين نذر كرده كه هر چه دارد از مال، همه هديّه و پيشكشى كعبه باشد، و هر آنچه برده دارد همه آزاد باشند اگر با خواهرش كلامى سخن بگويد، فرمود: با او سخن بگويد، اين نذرها نذر نيست، اينها و امثال اينها گامهاى شيطانست.

4275- و امام صادق عليه السّلام فرمود: هر كس براى انجام امرى سوگند ياد كرد (مثلا و اللَّه فلان كار را مى‏كنم) سپس ديد كارى ديگر از انجام آن بهتر است آن را انجام دهد كه عاليتر است، و ثوابش براى او زيادتر خواهد بود.

4276- محمّد بن [أبى‏] صباح گويد: به امام كاظم عليه السّلام عرض كردم: مادرم سهمى كه از خانه داشت بمن بخشيد او را گفتم قاضيان اين بخشش را نمى‏پذيرند، آن را به عنوان فروش بمن بنويس، گفت: هر كارى كه تو خواهى انجام ده و هر طور كه مى‏بينى براى تو ممكن است آن را محكم كن، و پس از مرگ او بعضى از

ص:495

ورثه مرا سوگند داده مى‏گويد قسم ياد كن كه قيمت آن را به مادر پرداخته‏اى در حالى كه من بدو چيزى نپرداخته‏ام من چه كنم؟ حضرت فرمود: قسم ياد كن.

شرح: «شيخ طوسى مى‏فرمايد قسم را چنين ياد كند كه بگويد از قيمت آن، چيزى بر عهده و ذمّه من باقى نيست تا توريه شود و قسم به دروغ ياد نكرده باشد».

4277- و امام صادق عليه السّلام در مورد مردى كه قسم ياد كرده بود: اگر با پدر و مادر خود كلامى بگويد حج بر او واجب باشد فرمود: اين سوگند هيچ فايده ندارد و باطل است.

4278- و از آن حضرت عليه السّلام پرسيدند: مردى بخشم آمده و گفته است: بر عهده من است كه پياده به زيارت خانه خدا بروم. چه كند؟ فرمود: اگر نگفته باشد

«للَّه عليّ»

باطل است و چيزى بر او نيست.

4279- و ابو بصير گويد: امام صادق عليه السّلام در معنى سخن خداوند كه فرموده: لا يُؤاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمانِكُمْ‏ بقره: 225» (خداوند شما را به سوگندهاى باطلتان مؤاخذه نخواهد كرد) فرمود: مراد

«لا و اللَّه»

و

«بلى و اللَّه»

است كه در زبانها متداول است و بدون توجّه بمعنا گفته مى‏شود.

4280- محمّد بن مسلم گويد: از يكى از دو امام صادق يا امام باقر

ص:496

عليهما السّلام پرسيدم كه مردى را زوجه‏اش گفته است: تو را به وجه اللَّه سوگند مرا طلاق دهى، فرمود: او را تأديب كند يا از او بگذرد. (يعنى تكليفى بر عهده‏اش نيست و در هر چه بخواهد انجام دهد مختار است).

4281- ابو أيّوب گويد: امام صادق عليه السّلام فرمود: به خداوند، سوگند ياد نكنيد چه در آن راستگو باشيد و چه دروغگو، زيرا خداوند عزيز از آن نهى فرموده و گفته است: وَ لا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمانِكُمْ‏ بقره: 224» (زنهار كه خدا را هدف سوگندهاى خود كنيد).

شرح: «ظاهر آيه نهى از بسيار سوگند بخدا خوردن مى‏كند، نه مطلق سوگند بخدا».

4282- ابو أيوب گويد: امام صادق عليه السّلام فرمود: هر كس بخداوند سوگند ياد مى‏كند پس بايد راست گويد و چنانچه راست نگويد با خداوند و آئين او بيگانه است، و هر كس كه براى او سوگند خورند بايد بپذيرد، و آن كس كه نپذيرد نيز با خداوند و آئينش بيگانه خواهد بود.

4283- ابو بصير از آن حضرت عليه السّلام روايت كرد كه فرمود: هر كس سوگند ياد كند كه بينى‏اش را به ديوار نسايد يا نخاراند خداوند او را مبتلا مى‏كند كه‏

ص:497

ناچار شود تا بينى‏اش را بسايد، و هر كس سوگند خورد كه بديوار سر خويش را نكوبد، خداوند شيطانى بر او گمارد تا سر خويش بديوار كوبد.

شرح: «نقل اين خبر در اين باب شايد براى مكروه بودن اين نوع قسم‏ها باشد، ولى بنظر مى‏رسد خبر مناسب باب نباشد و مراد اين باشد كه نبايد انسان بخود مغرور شود و بگويد: هر طور باشد ممكن نيست كه از من فلان كار نادرست سر زند و بايد خود را بخدا بسپارد و خير عاقبت طلب كند و اينكه فرمود: خداوند شيطانى بر او گمارد، يعنى عقوبتش كرده و تأديبش نمايد بجهت آن غرور و خودبينى كه در سر دارد و إلّا چنين عقوبتى بى‏مورد از خداوند رحمان متوقّع نباشد».

4284- عبد اللَّه بن ميمون گويد: امام صادق عليه السّلام فرمود: براى بنده در سوگند چهل روز مهلت است كه انجام آن را معلّق و مشروط به خواست خداوند كند (يعنى بگويد اگر خداوند مشيّتش تعلّق گرفت) زيرا رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله را جماعتى از يهود آمدند و سؤالاتى كردند از امور مختلفى، رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله بآنها فرمود: فردا صبح بيائيد تا پاسخ شما را بگويم، و

«إن شاء اللَّه»

نگفت و اين سبب شد كه چهل روز به آن حضرت وحى نشد و جبرئيل نيامد، و سپس آمد و اين آيه را آورد كه: وَ لا تَقُولَنَّ لِشَيْ‏ءٍ إِنِّي فاعِلٌ ذلِكَ غَداً الآية- كهف: 23» (مگو كه فردا كارى كنم إلا آنكه بگوئى‏

«إن شاء اللَّه»

و چون فراموش كنى ذكر خداى كن).

شرح: «در تفسير علىّ بن ابراهيم بجاى «يهود» «قريش» آمده، و چون اين آيات از سوره كهف مكّى است به اتّفاق، و قبل از اينكه رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله‏

ص:498

به دعوت اهل كتاب پردازد نازل شده بعيد مى‏نمايد سئوال‏كنندگان غير قريش باشند، ولى مسأله ديگرى در ميان است كه ذهن انسان را پريشان مى‏كند و آن اينست كه در قرآن مجيد در حكايت سؤالات قوم مطلقا چه مشركين، چه يهود و چه نصارى، همه جا قبل از اينكه آنان سؤال و پرسشى كنند خداوند رسول خود را آماده مى‏ساخته و به او پاسخ سؤال مستقبل را مى‏آموخته، چنان كه ظاهر كلام خداوند است كه در همه جا مى‏فرمايد: «يسئلونك»، بصيغه فعل مستقبل و يا حال، يعنى از تو خواهند پرسيد يا اكنون از تو مى‏پرسند، و هيچ كجا «سألوك» نيامده، مثلا يَسْئَلُكَ أَهْلُ الْكِتابِ أَنْ تُنَزِّلَ‏، يَسْئَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ، يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ‏، يَسْئَلُونَكَ عَنْ ذِي الْقَرْنَيْنِ‏ يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْجِبالِ‏، يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْساها و يا در بيان حكايات و قضايا مى‏فرمايد: سَيَقُولُونَ ثَلاثَةٌ، وَ يَقُولُونَ خَمْسَةٌ، وَ يَقُولُونَ سَبْعَةٌ، سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ‏ كه همه از آينده خبر مى‏دهد نه از گذشته، و از اين گذشته مشركين كه معتقد بودند محمّد (صلّى اللَّه عليه و آله) خلاف مى‏گويد و وحى به او نازل نشده و آنچه مى‏گويد كسى به او آموخته و مى‏گفتند: «إِنَّما يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ» و اين سؤالات را براى امتحان و آزمايش نمى‏كردند بلكه براى گمراه كردن گروندگان و ايمان آورندگان مى‏نمودند با اين حال چگونه رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله پاسخ را به تعويق انداخت، و بالاتر از آن چگونه خداوند با نفرستادن جواب تا چهل روز مخالفين معاند و فتنه‏جو را بر آن حضرت چيره ساخت؟ و چگونه قبل از نزول آيه شريفه‏ وَ لا تَقُولَنَّ لِشَيْ‏ءٍ و ذيلش‏ وَ اذْكُرْ رَبَّكَ‏ كه حكم براى آينده است رسول عزيزش را به انقطاع وحى تنبيه مى‏كند، اينها سؤالاتى است كه در ذهن انسان خلجان مى‏كند، خصوصا كه جزء معتقدات ما است كه أئمّه اطهار عليهم السّلام را عالم بما كان و ما هو كائن مى‏دانيم چگونه در اين صورت پيغمبر صلّى اللَّه عليه و آله را استثناء كنيم؟ و ما كه در باره وصىّ او عليهما السّلام معتقديم كه بارها فرمود:

«سلوني قبل أن تفقدوني»

چگونه خود او را از پاسخ دادن به يك سؤال تاريخى و ساده عاجز بدانيم؟ بنظر مى‏رسد اين گونه اخبار احاد، سالم و بدون تصرّف بما نرسيده باشد، و بقول يك تن از اساتيد ما:

غالب رواياتى كه در شأن نزول آيات رسيده متواتر نيست و داراى علل يا علّتى هست،

ص:499

البتّه ما در مقام ردّ خبر نيستيم ولى نمى‏توانيم آنچه با اصول مذهب اماميّه ناسازگار است بپذيريم هر چند در كتب معتبره باشد زيرا نه راوى را معصوم مى‏دانيم نه صاحب تأليف را بلكه امام و پيغمبر را معصوم و مصون از هر سهو و نسيان مى‏دانيم و بر ما سخت گران است بپذيريم گفتن إن شاء اللَّه را كه حكمش هنوز نيامده رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فراموش كند و بعد مورد عتاب واقع شود، و چهل روز خداوند وحى را از او قطع كند، و اگر كسى فراغت بسيار داشته باشد و امثال اين اخبار را به صرف اينكه در كتب معتبر نقل شده بپذيرد و در صدد اين برآيد كه اشكالات آن را پاسخ گويد: ما مخالفتى نداريم چون شخص فارغ و بى‏كار اگر به اين كار پردازد ضررى نكرده است، وَ السَّلامُ عَلى‏ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدى‏».

4285- على بن أبى حمزه گويد: از امام صادق عليه السّلام پرسيدم: اگر كسى سوگند ياد كند و بدان وفا ننمايد، چگونه است؟ فرمود: كفّاره آن طعام دادن به ده مسكين است بطورى كه به هر كدام يك مدّ (كه عبارت از 750 گرم اين زمان است) آرد و يا گندم بدهد، و يا اينكه بنده‏اى آزاد كند، (و اگر از اينها عاجز بود) سه روز پى در پى روزه بگير «أَوْ كِسْوَتُهُمْ» اضافه دارد، شرّاح گويند: عدم ذكر امام عليه السّلام آن را دلالت دارد كه سائل قادر بر آن نبوده و آيه (در سوره مائده: 91) چنين است: فَكَفَّارَتُهُ إِطْعامُ عَشَرَةِ مَساكِينَ مِنْ أَوْسَطِ ما تُطْعِمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيامُ ثَلاثَةِ أَيَّامٍ‏» كفّاره حنث قسم، اطعام ده بينوا مطابق آنچه به عيالات خود مى‏خورانيد يا ده دست لباس يا آزاد كردن بنده و چون از اينها عاجز بوديد سه روز پى در پى روزه گرفتن است».

ص:500

4286- زراره گويد: به امام باقر عليه السّلام عرض كردم: مال التّجاره‏ام به گمرك مى‏رسد و گمركچيان از من مى‏خواهند سوگند ياد كنم به آنچه اظهار مى‏دارم از مقدار جنس و قيمت خريد آن و آنچه كه مربوط به آنهاست و بدون سوگند رضايت به خروج از گمرك نمى‏دهند چه كنم؟ امام عليه السّلام فرمود: سوگند ياد كنيد كه آن از خرما و كره شيرين‏تر است.

4287- و امام عليه السّلام فرمود: تقيّه در هنگام گرفتارى و ناچارى است و شخص گرفتار خود هنگام نزول آن را بهتر تشخيص مى‏دهد.

4288- حلبى گويد: امام صادق عليه السّلام فرمود: حقّ آنست كه، سوگند نيست مگر به اسم جلاله (يعنى: «اللَّه»)، امّا اينكه گويند: «دشمنت بى‏پدر باشد» تعارف عصر جاهلى است، اگر مردم به اين نوع عادت كنند، سوگند به خدا، از ميان مى‏رود، امّا اينكه پاره‏اى گويند:

«باهناه» «يا هناه»

براى آنست كه نام آن چيزى را كه مى‏خواهند و فراموششان شده بياد آرند و اين كلام را اشكالى نمى‏بينم، امّا

«لعمر اللَّه»

و

«أيم اللَّه»

اينها سوگند به خدا محسوب مى‏شود.

شرح: «لغويّون همزه‏

«أيم اللَّه»

را الف وصل مى‏خوانند و

«و ايم اللَّه»

ص:501

مى‏گويند.

4289- (حلبى) گويد: آن حضرت عليه السّلام در باره مردى كه از روى تقيّه سوگند ياد كرده بود، فرمود: اگر از گرفتن جان و مالت بيم مى‏كنى سوگند ياد كن تا آن را از تو دور سازد، و چنانچه ديدى سوگندت خطر را از تو و يا مالت دور نمى‏سازد براى ايشان سوگند ياد مكن.

4290- و نيز گويد: از آن حضرت پرسيدم: مردى نذر كرده و نام نبرده است تنها گفته است كه كارى انجام خواهم داد) فرمود: اگر مورد نذر را معيّن ساخته‏اى بايد بدان عمل نمائى و إلّا آن سوگند باطل است، و چنانچه گفته باشى‏

«للَّه عليّ»

و عمل نكنى بايد كفّاره حنث قسم بپردازى.

4291- و آن حضرت فرمود: هر سوگندى براى خدا نباشد يعنى بقصد قربت نباشد منعقد نخواهد بود، نه در طلاق و نه در آزاد كردن بنده.

4292- و نيز (حلبى) گويد: امام عليه السّلام در كفّاره سوگند فرمود: يك مدّ (750 گرم) به اضافه يك مشت آرد به هر يك بايد بدهد.

4293- و گفت: آن حضرت عليه السّلام در مورد مردى كه در گمرك‏

ص:502

سوگند ياد مى‏كند تا مالش محفوظ بماند فرمود: اشكالى ندارد.

4294- و حلبى گفت: پرسيدم كه زنى گفته است: اگر من چيزى از متاعم را به فلان يا فلان زن عاريه بدهم، مالم را به كعبه هديّه مى‏كنم، و بعضى از بستگانش بدون اجازه او عاريه دادند، چه كند؟ فرمود: چيزى نبايد هديّه بدهد زيرا به قصد قربت نبوده و چيزى براى خداوند قرار نداده است كه به كعبه هديّه كند، كسى بايد وفا كند كه براى خداوند قرار داده باشد و امّا، مانند اين چيزى نيست، و تا ذكر و نام خداوند برده نشود هديّه نخواهد بود.

4295- و از او عليه السّلام در باره مردى كه بگويد: هزار شتر قربانى بر ذمّه من كه (براى آن) هزار بار احرام حجّ بندم، سؤال كرد، فرمود: اين از گامهاى شيطانست، و نيز پرسيدند: شخصى بگويد من (اگر فلان چيز فلان طور باشد) محرم بحجّ باشم، يا بگويد: اين مقدار اطعام مى‏كنم، فرمود: اينها هيچ نذر نيست و طعام را هديّه كعبه نمى‏كنند، و باز پرسيد: يا شترانى را كه نحر شده‏اند بگويد اينها را هديّه حرم كردم؟ فرمود: شتر زنده را در حال حيات نذر مى‏كنند نه گوشت را.

4296- و در حديث ديگرى كه كسى سوگند ياد كرده بود به اين طريق‏

ص:503

«لا و أبي»

يعنى نه به جان پدرم، فرمود: استغفار كند.

4297- امام صادق عليه السّلام فرمود: سوگند بر دو قسم است، يكى از آن دو آنست كه: مرد كارى را كه بر او عملش واجب نيست، سوگند خورد كه آن را عمل كند يا سوگند خورد كارى كه بر او انجام آن واجب بوده است، عمل كند، كه در اين دو صورت اگر انجام ندهد بايد كفّاره بدهد. و دوم: خود بر سه قسم است.

يك، آنكه شخصى اگر به دروغ سوگند ياد كند پاداش گيرد، دوم، آنكه: نه كفّاره بر تركش تعلّق گيرد نه پاداشى در انجامش. و سوم، آنكه: كفّاره‏اى در اين جهان ندارد امّا سزايش آتش دوزخ است. أمّا آنكه اگر بدروغ گفته باشد پاداش دارد و كفّاره ندارد آنست كه شخص براى خلاص مسلمانى يا خلاص مال او از چنگال ظالمى كه بر او ستم كرده، چه دزد و چه غير دزد سوگند ياد كند. و أمّا آنكه نه كفّاره‏اى دارد و نه پاداشى براى اوست، آنست كه مرد به انجام امرى سوگند ياد كند سپس بهتر از آن را بيابد و آن را رها كرده بهتر را بجاى آورد، و أمّا آنكه عقوبت و سزايش آتش دوزخ است آنست كه شخص براى تصرّف مال مسلمانى يا بردن حقّى از وى به ستم، سوگند

ص:504

ياد كند كه اين را «يمين غموس» گويند و موجب دوزخ است و كفّاره‏اى هم در دنيا بر آن تعلّق نگيرد.

و اطعام صغير و كودك در كفّاره حنث قسم درست نباشد مگر آنكه هر دو تن صغير را يك تن كبير بحساب آورد، و هر كس براى پرداخت كفّاره مستحقّى نيافت مگر يك شخص و يا دو شخص پس بهمان دو مكرّر إطعام كند تا ده بار كامل گردد.

4298- و امام صادق عليه السّلام فرمود: قسم دروغ آبادى‏ها را خراب و شهرها را از سكنه‏اش خالى و بدون صاحب كند.

و نذر بر دو قسم است: يكى آنكه انسان بگويد: اگر فلان كار و فلان چيز شد من روزه مى‏گيرم يا نماز مى‏خوانم يا صدقه مى‏دهم يا به حجّ خانه خدا مى‏روم يا فلان كار خير را انجام مى‏دهم و آن كار بشود (حاجتش را بگيرد)، آن شخص اختيار دارد آن عمل را چه روزه باشد و چه اعمال خير ديگر انجام بدهد و اختيار دارد انجام ندهد، اين يك نوع نذر، امّا اگر بگويد: چنانچه فلان كار بشود پس بر من است كه براى خدا فلان عمل را انجام دهم و اين نذريست كه واجب است و انسان را چاره‏اى براى ترك آن نيست و بايد بدان وفا نمايد، اگر مخالفت كرد بايد كفّاره بپردازد و كفّاره نذر همان كفّاره سوگند است، و كفّاره سوگند (چنانچه گذشت) اطعام ده مسكين‏

ص:505

است بطور معمول يعنى همان طور كه انسان فرزند و عيال خود را نفقه مى‏دهد، يا براى هر مسكين يك مدّ (750 گرم آرد يا گندم يا نان) يا ده برهنه را پوشانيدن به هر يك دو جامه (پيراهن و ازار) دادن، يا يك بنده آزاد كردن است و هر گاه اينها را نيافت و يا قدرت آن را نيافت سه روز پى در پى روزه گرفتن اين كفّاره قسمهائى است كه خورده و آن را شكسته‏ايد.

و اگر كسى نذر كند كه هر روز شنبه و يا يك شنبه و يا روزى ديگر از ايّام معيّن را روزه بگيرد بايد بدين نذر خود وفا كند و نمى‏تواند آن را ترك كند مگر آنكه دليلى موجّه داشته باشد. و البتّه در حال مرض و يا سفر، گرفتن اين چنين روزه‏اى از وى برداشته شده است مگر آنكه به هنگام نذر، در چنين هنگامى را هم تعهّد كرد باشد. و اگر كسى بدون دليل موجّه شرعى، روزه خود را بخورد بايد كه به ازاى هر روز كه افطار كرده است، ده مسكين را اطعام كند.

و اگر كسى نذر كرد كه روز معيّنى را از هفته در مدّت حيات روزه بدارد و آن روز به عيد فطر يا أضحى افتاد و يا ايّام تشريق (11 و 12 و 13 ذى الحجّة)، يا در آن روز مسافر بود يا مريض شد، خداوند در همه آن ايّام روزه را از او برداشته و او را از گرفتن روزه معاف داشته است پس به جاى هر روز در ايّام ديگر يك روز روزه بگيرد.

ص:506

و هر گاه نذرى كند و متعلّق نذر را معيّن نكند كه كدام كار خير را مى‏خواهد انجام دهد پس او مختار است اگر خواست چيزى تصدّق دهد يا دو ركعت نماز بگزارد، يا يك روز روزه بگيرد و اگر خواست نانى به فقير دهد.

و هر گاه نذر كند كه در راه خدا مبلغ كثيرى تصدّق دهد و مبلغ را نام نبرد، پس مبلغ كثير (بسيار) هشتاد و بيشتر از آن است، زيرا كه خداوند تعالى فرموده:

لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَواطِنَ كَثِيرَةٍ- توبه: 25» (خداوند شما را در بسيارى از موارد يارى كرد) و آن هشتاد مورد بود.

و اگر نذر كرد روزى را يا ماهى را روزه بگيرد و آن را مشخّص نكرد و روزه گرفت و افطار كرد كفّاره‏اى بر او نيست فقط روزه گرفتن يك روز يا يك ماه معيّن بر او لازم است هر طور كه نذر كرده است، پس اگر نذر كرده باشد كه روز معيّنى را يا ماه معلومى را روزه بگيرد بر اوست كه همان روز يا همان ماه را روزه بدارد، و اگر روزه نگرفت يا گرفت و وسط روز افطار كرد كفّاره بر او واجب مى‏شود.

و چنانچه نذر كرد روز معيّنى را روزه بگيرد و در آن روز با همسرش نزديكى كرد بر اوست كه به جاى آن روز يك روز روزه بگيرد و يك بنده نيز در راه خدا آزاد

ص:507

كند.

و آزاد كردن بنده نابينا كفايت نمى‏كند، ولى دست بريده، يا مبتلا به فلج پا، يا شل، يا يك چشم كفايت مى‏كند، و آزاد كردن بنده زمين‏گير نيز كافى نخواهد بود.

و در كفّاره ظهار (نوعى طلاق كه در جاهليّت رايج بوده است) آزاد كردن كودكى كه در خانواده مسلمان بزرگ شده يعنى يكى از والدينش مسلمان است مجزى است.

و اگر طلبكارى بدهكارش را قسم دهد كه از شهر بدون اطّلاع او خارج نشود (و بدهكار سوگند ياد كند)، نمى‏تواند بدون اطّلاع به طلبكار خارج شود، ولى اگر بدهكار بداند او اجازه خروج نمى‏دهد، و در صورت عدم خروج ضررى متوجّه او و خانواده‏اش خواهد شد پس خارج شود و چيزى بر او نخواهد بود.

و اگر شخصى بر ديگرى مالى را ادّعا كرد و شاهد نداشت و ادّعايش هم حقّ نبود اگر مبلغ ادّعا تا سى درهم بود مدّعى عليه بپردازد و سوگند نخورد، و اگر بيش از سى درهم بود پس سوگند ياد كند و نپردازد.

و هر گاه مردى كنيزى داشت و زن عقديش آن كنيز را آزار مى‏داد و حسودى‏

ص:508

مى‏كرد، و مرد به زوجه‏اش بگويد: اين كنيز را از براى تو آزاد كردم، پس اگر به نيّت و قصد قربت آزاد كرده باشد حقّ همخوابگى با او را ندارد، و اگر براى خدا نبوده مختار است هر چه خواهد با او انجام دهد.

4299- و رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمود: هر كس خدا را بزرگتر از آن دارد كه به او قسم دروغ خورند خداوند بيشتر و بهتر از آنچه در اثر سوگند ندادن منكر از وى رفته به او عطا فرمايد.

4300- و امام باقر عليه السّلام فرمود: هيچ كس براى خداوند چيزى را ترك و رها نمى‏كند كه آن را از دست داده باشد و فاقد آن بشود.

4301- و رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمود: هر كس در نهان سوگند به كارى ياد كرد پس او در نهان إن شاء اللَّه گويد، و هر كس آشكارا به انجام كارى سوگند ياد كرد آشكارا استثناء كند يعنى «إن شاء اللَّه» بگويد.

4302- اسماعيل بن سعد از حضرت رضا عليه السّلام پرسيد: مردى با زبان سوگند مى‏خورد و دلش غير زبانش مى‏باشد (قسمش صرف لفظ است و نيّت و قصد

ص:509

ندارد يا نيّتش چيز ديگريست). امام فرمود: سوگند بر باطن و نيّت است (يعنى هر چه به لفظ بگويد به حساب نيّت شخص مظلوم كه حقّش پايمال شده مى‏باشد نه نيّت قسم خورنده).

4303- و علىّ بن جعفر برادر موسى بن جعفر عليهما السّلام از امام كاظم عليه السّلام پرسيد: مردى سوگند ياد كرده و بعد فراموش كرده كه چه گفته آيا مطابق نيّت بوده است؟ فرمود: سوگند بهمان نيّتى كه داشته استوار است.

4304- و از سعد بن حسن از امام صادق عليه السّلام روايت شده: كه از آن حضرت پرسيدند: مردى سوگند ياد كرده كه متاعش را به فلان مبلغ نفروشد، سپس پشيمان شده، فرمود: به هر مبلغ كه مى‏خواهد بفروشد، كفّاره بر عهده او نيست.

شرح: «از روايات بدست مى‏آيد كه سوگند بايد بر فعل واجب يا مستحبّ و يا ترك حرام و مكروه باشد تا صحيح بوده و منعقد گردد، امّا در فعل مباح يا ترك مباح بايد غرض صحيح و عقلائى يا شرعى داشته باشد تا منعقد گردد، و اين مورد كه در خبر ذكر شده از موارديست كه ترك مباح بدون رجحان است و اساسا منعقد نبوده است».

4305- و سكونى از امام صادق عليه السّلام نقل كرده كه فرمود: هر گاه شخص بگويد: قسم خوردم يا سوگند ياد كردم، اين سوگند شرعى نيست مگر اينكه بگويد: بخداوند سوگند ياد مى‏كنم، يا بخداوند قسم ياد كردم.

ص:510

4306- محمّد بن مسلم گويد: امام باقر عليه السّلام در مورد مردى كه گفته بود: بر ذمّه من شترى باشد كه آن را نحر كنم و معيّن نكرد در كجا، فرمود: جز اين نيست كه نحر در منى است و بايد كه گوشت شتر را ميان بينوايان تقسيم كند.

4307- طلحة بن زيد گويد: جعفر بن محمّد از پدرش عليهما السّلام روايت كرد امير المؤمنين عليه السّلام مكروه مى‏دانست كه كسى در كفّاره قسم پيش از آنكه قسم را بشكند اطعام كند.

4308- و محمّد بن منصور از موسى بن جعفر عليهما السّلام پرسيد: مردى نذر روزه كرده و انجام اين نذر بر وى سنگين است، فرمود: براى هر روز يك مدّ (750 گرم) گندم تصدّق كند.

شرح: «مراد از سنگين بودن روزه عاجز بودن ناذر از گرفتن آنست».

4309- و طلحة بن زيد از جعفر بن محمّد از پدرش عليهما السّلام نقل كرده كه در مورد زنى كه رحمش بار برداشته بود و شربتى نوشيد و بچّه را سقط كرد فرمود:

بايد كفّاره بدهد.

شرح: «كفّاره جنين در باب ديات خواهد آمد و ذكر اين خبر در اينجا بى‏مناسبت مى‏نمايد ولى بابى را كه مؤلّف براى اين اخبار باز كرده باب ايمان و نذور و

ص:511

كفّارات است».

4310- و رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله شنيد شخصى (سوگند به بيزارى از دين محمّد (ص) مى‏خورد و) مى‏گويد: من از دين محمّد بيزار باشم (اگر مثلا فلان چيز فلان طور باشد يا من فلان كار را انجام دهم يا ندهم) رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمود: واى بر تو اگر از دين محمّد بيزار شوى پس بكدام دين خواهى بود، و تا آخر عمر با وى سخن نگفت.

شرح: «فقهاى عظام گويند سوگند به براءت از دين و خدا و رسول جايز نيست و منعقد نگردد و سوگند خورنده معصيت كرده است».

4311- سلّام بن سهم متعبّد گفت: از امام صادق عليه السّلام شنيدم كه به سدير مى‏فرمود: اى سدير هر كس بخدا به دروغ سوگند خورد كافر گردد، و هر كس به راست به خدا سوگند خورد گناه كرده است، زيرا خداوند عزّ و جلّ مى‏فرمايد: وَ لا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمانِكُمْ‏ خداوند را هدف سوگندهاى خود نكنيد.

4312- عبد اللَّه بن سنان گويد: امام صادق عليه السّلام فرمود: هر كس در حال غضب و خشم سوگند ياد كند قسمش باطل است، و در قطع رحم نيز همين طور، و

ص:512

مجبور و آن كس كه بزور او را وادار به سوگند كرده‏اند و او نمى‏خواهد و اكراه دارد (كه به سوگند كارى را بر خود واجب كند) سوگندش صحيح نيست و منعقد نگردد، گويد: عرض كردم- خداوند بشما خير دهد- فرق اكراه و جبر چيست، فرمود: جبر از ناحيه حكومت مى‏شود، و اكراه از جانب همسر و پدر و مادر، و هيچ يك از اين نوع قسمها منعقد نخواهد شد. (يعنى شكستن آن كفّاره ندارد).

4313- و امير مؤمنان عليه السّلام فرمود: بخدا به دروغ سوگند بخور تا برادر دينى خود را از كشتن نجات دهى.

شرح: «اين خبر ظاهرش وجوب خوردن سوگند دروغ است در جايى كه اگر قسم نخورد برادر مؤمنش به ناحقّ به قتل مى‏رسد و در ضمن شدّت قبح و حرمت قتل بناحقّ را مى‏رساند».

4314- اسحاق بن عمّار گويد: امام صادق عليه السّلام در مورد مردى كه روزه نذر كرده بود و توانائى آن را نداشت فرمود: به جاى هر روز دو مدّ به آن كس كه بجاى او روزه گيرد بدهد.

شرح: «ظاهر كلام آنست كه هر روز به كسى كه به جاى وى روزه مى‏گيرد دو مدّ طعام اجرت دهد، ولى به اين معنا كسى سخن نگفته و فقيهى فتوا نداده است، و ممكن است لفظ تلخيص مخلّ شده باشد و در اصل كلام چنين بوده است:

«يعطي من عليه الصّوم عن نفسه كلّ يوم مدّين»

يعنى آنكه روزه بر خود واجب كرده هر روز دو مدّ طعام كفّاره دهد، و با روايت يك مدّ تعارض ندارد بلكه ناذر مختار است».

ص:513

4315- علىّ بن جعفر از برادرش موسى بن جعفر عليهما السّلام روايت كرده گويد: از آن حضرت پرسيدم: مردى نذر كرده كه فلان مقدار به كعبه هديّه كند، و قدرت آن را ندارد چه كند؟ فرمود: اگر به طريق نذر آن را بر خود واجب كرده و اكنون عاجز است چيزى بر او نيست، و چنان كه عاجز نيست و قدرت دارد امّا نذر غلام يا كنيز يا مانند اينهاست بفروشد و از قيمت آنها عطر خريدارى كند و خانه كعبه را بدان معطّر نمايد، و اگر چهارپائى نذر كرده چيزى بر او نيست.

4316- و سكونى از امام صادق عليه السّلام از پدرش عليهما السّلام روايت كرده كه فرمود: از امير مؤمنان عليه السّلام پرسيدند مردى نذر كرده است كه پياده به حجّ رود و در راه به رودى برخورد كه بايد با قايق يا سفينه از آنجا گذشت، چه كند؟ فرمود: در قايق بايستد تا از آنجا ردّ شود.

4317- و امام صادق عليه السّلام به يونس بن ظبيان فرمود: اى يونس به براءت و بيزارى از ما سوگند ياد مكن، (يعنى نگو بخدا سوگند از اهل بيت بيزار باشم اگر چنين و چنان نشود يا فلان عمل را انجام بدهم يا ندهم) زيرا هر كس به بيزارى از ما سوگند ياد كند چه به راست چه به دروغ، بدون ترديد از ما نيست.

ص:514

4318- و فرمود: آنكه از خدا بيزارى جويد راست يا دروغ، بدون ترديد خدا از او بيزارى مى‏جويد.

4319- محمّد بن مسلم گويد: از احكام شرعيّه و قضاء از آن حضرت مى‏پرسيدم: فرمود: در هر دينى به همان كه سوگند ياد مى‏كنند، حكم همانست و همان‏

4320- و امير مؤمنان عليه السّلام در مورد كسى كه در مرافعه با يكى از اهل كتاب او را قسم مى‏داد به سوگند اجبارى در مقام تعيين حكم، فرمود: بايد او را به كتاب و آئين خودش سوگند دهى.

شرح: «مراد آنست كه يهود يا نصارى را كه خداپرستند مى‏توان به كتاب كه نزد ايشان مسلّم است سوگند داد. و فقهاء گويند: به جز نام خدا نمى‏توان سوگند خورد نه در نذر و نه در مقام حكم و داورى، ولى به دليل اين خبر محقّق حلّى و شيخ طوسى و جمعى ديگر گويند: در هنگامى كه قاضى تشخيص دهد كه شخص كتابى، اگر بمقدّسات دينى خود سوگند ياد كند بر او مشكل‏تر است تا سوگند بخدا، مى‏تواند او را به آنها قسم دهد».

4321- بدر بن وليد (كه در نسخه‏ها به تصحيف بدر بن خليل شده است) گويد: از امام صادق عليه السّلام پرسيدند شخصى در زندان بوده و نذر كرده است:

براى خدا بر عهده من باشد كه اگر از زندان آزاد شدم يك سال روزه بگيرم، و از زندان‏

ص:515

آزاد گشت و مى‏ترسد كه نتواند يك سال را روزه بگيرد و يا براى او ممكن نباشد چه كند؟ فرمود: يكماه پى در پى روزه بگيرد و از ماه بعد هم چند روز بدون فصل روزه بگيرد كه اين «صيام شهرين متتابعين» مى‏شود، سپس روزه بگيرد و هر گاه افطار كرد يك مدّ طعام به فقير بدهد و هر روز را كه روزه بود بحساب گذارد تا عدد يك سال را تمام كند.

4322- محمّد بن اسماعيل بن بزيع گويد: به امام محمّد تقى عليه السّلام عرضكردم: مردى از دنيا رفته و بر ذمّه او روزه بوده آيا كسى را به نيابت او گمارند تا براى او روزه بگيرد تا برايش تصدّق بدهند (يعنى فديه)؟ فرمود: فديه دهند، آن بهتر است.

شرح: «خبر با باب مناسبتى ندارد مگر اينكه بگوئيم مراد از روزه كه متوفّى بر ذمّه داشته روزه كفّاره بوده به قرينه جواب كه فرمود: تصدّق دهند شايسته‏تر است».

4323- علىّ بن مهزيار گويد به امام جواد عليه السّلام عرض كردم: گفتار خداوند متعال در اين آيات‏ وَ اللَّيْلِ إِذا يَغْشى‏ وَ النَّهارِ إِذا تَجَلَّى‏ و گفتار ديگرش‏ وَ النَّجْمِ إِذا هَوى‏ سوگند به شب هنگامى كه مى‏پوشاند و به روز هنگامى كه روشن مى‏نمايد، و سوگند به ستاره هنگامى كه فرود آيد. اين سوگندها چيست، فرمود:

ص:516

به راستى كه خداوند عزّ و جلّ به هر چه بخواهد از آنچه خلق فرموده سوگند ياد مى‏كند ولى بندگانش سوگند ياد نمى‏كنند مگر به او عزّ و جلّ.

[كفّارات‏]

4324- محمّد بن على حلبى گويد: امام صادق عليه السّلام فرمود: در كفّاره قتل خطا كافى نيست مگر يك مرد از قيد بندگى آزاد كنند و در كفّاره ظهار يا سوگند، كودك پسر كفايت مى‏كند.

شرح: «مشهور در هيچ يك از اين سه، كودك را كافى نمى‏دانند».

4325- اسحاق بن عمّار از حضرت كاظم عليه السّلام پرسيد كه بفقراء و مساكين غير شيعه مى‏توانم (كفّاره) بدهم؟ فرمود: آرى و امّا بشيعه بدهى نزد من محبوبتر است.- مراد كفّاراتى است كه بايد به مساكين داد-.

4326- مفضّل بن عمر جعفى گويد: از امام صادق عليه السّلام شنيدم كه مى‏فرمود: گفتار خداوند عزّ و جلّ كه فرموده: فَلا أُقْسِمُ بِمَواقِعِ النُّجُومِ وَ إِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ‏ (قسم بمواقع ستارگان و براستى كه آن سوگنديست بس بزرگ) يعنى سوگند خوردن به بيزارى از ائمه هدى عليهم السّلام است كه شخص به آن قسم‏

ص:517

مى‏خورد، خدا مى‏فرمايد اين سوگند نزد خداوند بسيار عظيم است. و اين حديث در نوادر الحكمة است.

شرح: «نوادر الحكمة كتابيست مشتمل بر بيست و دو كتاب كه بيشتر آن در أبواب فقه و احكام است تأليف محمّد بن احمد بن يحيى اشعرى قمى است كه مردى جليل القدر و كثير الرّوايه مى‏باشد لكن در آن كتاب از جماعتى ضعفا نقل كرده و از اين جهت صدوق و استادش محمّد بن الحسن بن الوليد عدّه‏اى را نامبرده‏اند و روايات آنها را استثناء كرده و بقيّه كتاب را بتلاميذ خود اجازه داده‏اند و نام آن اشخاص در كتب رجال از جمله فهرست شيخ طوسى ذكر شده است و مفضّل بن عمر جزء آن استثناءشدگان نيست ولى در باره او اختلاف است پاره‏اى او را ضعيف و نقل روايات او را جايز نمى‏دانند و پاره‏اى او را توثيق كرده‏اند».

4327- حفص بن عمر گويد: امام صادق عليه السّلام فرمود: از رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله پرسيدند كفّاره غيبت كردن چيست؟ فرمود: آنكه طلب آمرزش نمائى براى آن كس كه غيبتش را كرده‏اى، همچنان كه بدش را گفته‏اى.

شرح: «يعنى بگوئى: «اللّهمّ اغفر له» خواه زنده باشد خواه نباشد».

4328- و امام صادق عليه السّلام فرمود: كفّاره خنده با صداى بلند آنست كه بگوئى:

«اللّهمّ لا تمقتني»

(خداوندا بر من خشم مگير).

4329- و امام صادق عليه السّلام فرمود: كفّاره كارمندى دولت انجام كار

ص:518

برادر دينى است.

4330- و محمّد بن حسن صفّار- رضى اللَّه عنه- به امام عسكرى عليه السّلام نوشت: مردى به بيزارى از خداوند عزّ و جلّ يا به بيزارى از رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله سوگند ياد كرده و آن را شكسته است توبه او چگونه است؟ و كفّاره آن چيست؟ امام عليه السّلام در پاسخ نامه مرقوم فرمودند: به ده مسكين طعام دهد هر مسكينى يك مدّ (750 گرم) آرد يا گندم يا نان، و از خداوند نيز طلب آمرزش كند.

4331- عبد السّلام بن صالح هروى گويد: به حضرت رضا عليه السّلام عرض كردم: يا ابن رسول اللَّه از پدرانت روايت كرده‏اند كه هر كس در روز ماه رمضان همبسترى كند يا افطار نمايد، سه كفّاره دارد، و نيز روايت شده از ايشان عليهم السّلام كه يك كفّاره دارد بكدام يك از اين دو خبر عمل كنيم؟ فرمود: به هر دو با هم، هر گاه كسى در ماه رمضان مجامعت به حرام (يعنى زنا) كند يا با چيز حرامى افطار كند پس بر او سه كفّاره است، عتق رقبه، و روزه دو ماه پى در پى، و إطعام‏

ص:519

شصت مسكين، و قضاء كردن روزه آن روز، و اگر مجامعت با حلال خود كرده يا با چيز مباح افطار نموده پس يك كفّاره بر اوست و قضاى روزه آن روز، و چنانچه آن را از روى فراموشى بجاى آورده بود چيزى بر او نيست (كفّاره ندارد).

4332- و امير مؤمنان عليه السّلام فرمود: هر كس سوگند ياد كرده و بگويد:

نه به صاحب قرآن (و آن را بشكند) بر اوست كه يك كفّاره سوگند بدهد.

4333- حنان بن سدير گويد: امام باقر عليه السّلام فرمود: هر گناهى كشته شدن در راه خدا كفّاره آنست جز بدهكارى بمردم كه كفّاره آن پرداخت كردن آنست يا راضى كردن صاحبش، يا اينكه صاحب حقّ، خود ببخشد.

4334- جميل بن صالح گويد: كنيزى در مدينه داشتم يك وقت از حيض رفت من براى خداوند عزّ و جلّ نذرى كردم كه باز شود و حائض گردد، بعد متوجّه شدم كه قبل از اينكه من نذر كنم او حائض شده بوده است- به امام صادق عليه السّلام نوشتم، و خود در مدينه بودم- امام در پاسخ نوشت، چنانچه قبل از اينكه تو نذر كرده باشى حائض شده چيزى بر تو نباشد و اگر پس از آن حائض شده بايد نذر

ص:520

را انجام دهى.

شرح: «اين خبر با اينكه سندش قابل اعتماد نيست فقهاء بر آن اعتماد كرده‏اند و به مضمونش فتوا داده‏اند و در حقيقت ضعف سند منجبر به عمل اصحاب است».

4335- و حضرت صادق عليه السّلام فرمود: كفّاره همنشينى با ياران آنست كه چون برخيزى بگوئى: «سُبْحانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ. وَ سَلامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ. وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ‏ (منزّه است پروردگار تو كه خدائى مقتدر و بى‏همتا است از هر چه او را جاهلان وصف كنند، و درود و تحيّت خداوند بر رسولان او باد، و ستايش مخصوص خداوند معبود است كه آفريننده جهانيان است- آيات آخر سوره صافات).

بحمد اللَّه تعالى ترجمه مجلد چهارم اين كتاب به پايان رسيد و به خواست و يارى خداوند عزيز و متعال ترجمه مجلد بعد كه از كتاب نكاح آغاز مى‏شود بلافاصله شروع خواهد شد و كان ذلك في يوم الأربعاء لثمان خلون من المحرّم من شهور سنة 1408. و أنا الأقلّ على اكبر الغفّارى عفى عنه‏

ص:521

من رعى علمه عن الهوى و دينه عن البدعة و ماله عن الحرام فهو من جملة الصالحين مصباح الشريعة

هر كس محافظت كرد علم خود را از هوا و هوس و علم را آلت عوام فريبى نگردانيد و بفريب شيطان و خطوات و خطرات او فريفته نشد و محافظت كرد دين خود را از بدعت يعنى از پيش خود براى جلب قلوب و اغراض فاسده اختراع نكرد و نيز مال خود را از اختلاط بحرام نگاه داشت از جمله صالحان باشد در اين دنيا و در قيامت با ايشان محشور خواهد شد.

شرح مصباح الشريعة

ص:522

فهرست مجلد چهارم‏

كتاب (من لا يحضره الفقيه)

موضوع/ صفحه‏

كتاب القضاء

أبواب داوريها و حكمهاى مربوط به آن 3

شرايط داور و داورى 4

اقسام قاضيان و حكمها 5

خوددارى از حكميّت و داورى 6

ناپسندى همنشينى با قاضيان در مجالس قضا 7

ناروائى در حكم 8

خطا در داورى 9

ديه و جريمه خطاى داوران 9

در صورتى كه طرفين دعوا دو تن را حاكم قرار دهند 10

راه و رسم داورى 12

در موردى كه بايد بظاهر حكم كرد 17

چاره‏جوئى در فهم حكم 18

ممنوع شدن از مال و ورشكستگى 38

شفاعت در احكام 39

مواردى كه حكم مجرم زندان مى‏شود 40

باب صلح 43

باب عدالت 50

آنكه شهادتش ردّ و آنكه شهادتش پذيرفته شود 52

جايى كه حكم به شهادت يك شاهد و سوگند مدّعى ثابت مى‏شود 69

جايى كه به شهادت دو زن و قسم مدّعى مى‏توان حكم كرد 70

ص:523

حكم شهادت دادن كسى كه آگاهى به موضوع دارد ولى شاهد گرفته نشده است 70

خوددارى از دادن شهادت و آنچه راجع به اقامه و كتمان آن آمده است 72

شهادت دادن به دروغ و آنچه در اين باره آمده است 74

باطل شدن حقّ مدّعى اگر تقاضاى قسم كند از مدّعى عليه 78

حكم ردّ قسم و بطلان حقّ با نكول آن 80

جايى كه بايد بعد از اقامه بيّنه مدّعى را قسم هم داد 80

حكم دو مخاصم كه هر دو اقامه بيّنه عليه ديگرى مى‏كنند 81

حكم مشترك در همه دعاوى 83

شهادت له و عليه زن 84

بطلان شهادت در مورد جور و ربا و خلاف شرع 86

شهادت بر شهادت 87

احتياط در اقامه شهادت 90

شهادت وصى به نفع وصيّت‏كننده يا عليه او به دين 92

نهى از طلب حقّ از راه شهادت دروغ 93

روايات طرفه و غريب در شهادت 94

باب شفعه 95

باب وكالت 102

باب تعيين حكم با قرعه 109

باب كفالت «ضمانت تن» 120

باب حواله 123

حكم سيل وادى مهزور 125

آغل و سايبان حشم كه ميان دو خانه است از آن كيست 126

حكم رها كردن گوسفند در مزرعه براى چرا در شب 127

ص:524

حكم حريم‏ها 128

ناگزير بودن مرد به نفقه و مخارج خويشانش 132

دعاوى كه بدون بيّنه پذيرفته مى‏شود 132

باب نادر 143

آزاد كردن بنده و احكام آن 145

باب تدبير 155

باب مكاتبه 160

ولاء آزاد شده 171

كنيزان مادر فرزند 178

باب آزاد بودن 183

افراد بى‏پدر و ناپاك زاده و كودكان بى‏هويّت 187

بنده فرارى 188

باب ارتداد 193

نوادر عتق 200

كتاب المعيشة

باب شغلها، كسب‏ها، درآمدها و صنعتها 204

پدر مى‏تواند از مال فرزندش برگيرد 237

باب احكام دين و قرض 241

تجارت و آداب آن و اهميّت و احكامش 258

وفا و كم فروشى 267

بيعانه 269

باب بازار و محلّ كسب و كار 269

ثواب و أجر دعا در بازار 270

دعائى كه هنگام خريد مال التّجاره بايد كرد 273

دعا هنگام خريدن حيوان 273

ص:525

معامله حيوان و شرط و اختيار در آن 274

جداگشتنى كه موجب سقوط خيار است با بدن است يا به گفتار 277

تنظيم سند و قباله‏اى كه در بيع و شرط نوشته مى‏شود 278

باب خريد و فروش 280

خريد و فروش بردگان و احكام آن 296

فروش اجناس پيمانه‏اى بدون پيمانه و وزن 302

مضاربه و احكام آن 308

معامله چراگاه و كشت و درختان و زمينهاى مزروعى و قنوات و سهم آب و مزرعه و باغها 318

احياء زمينهاى باير و موات 324

باب مزارعه و اجاره 331

آنجا كه سازندگان و اصلاح‏كاران كه براى كارشان اجرت دريافت مى‏كنند ضامن هستند 344

ضامن بودن باربرى كه ادّعا مى‏كند مال تلف شده است 345

پيش خريد گندم و جو و حيوان و چيزهاى ديگر 350

باب حكم احتكار ارزاق و قيمت‏گذارى آن 358

باب حكم خريدار و فروشنده‏اى كه بر سر قيمت اختلاف كرده‏اند 365

وجوب فسخ به خيار رؤيت 365

بر قيمت افزودن مشترى در مزايده هنگام ندا 367

معامله در تاريكى 367

فروختن شير مخلوط با آب 368

مغبون كردن آن كس كه به انسان اعتماد كرده است 368

احسان كردن و دغلى نداشتن در معامله 369

باب پيشواز متاع رفتن 369

باب ربا 370

باب مبادله و عينه 387

ص:526

باب تبديل درهم به دينار يا مسكوكات با يك ديگر 389

باب لقطه و ضاله 394

باب آنچه در حكم لقطه است 403

باب هديّه و پيشكشى 404

باب عاريه 411

باب وديعه 414

باب رهن- گروه 417

باب صيد و شكار و سر بريدن حيوانات 432

حيوان را چگونه ذبح شرعى مى‏كنند 448

مذبوحى كه رو به قبله نبوده و يا ذابح بسم اللَّه نگفته است 456

بره و يا بزغاله كه شير خوك يا شير زنى را بخورد 459

حيوانات حلال گوشت و حيوانات حرام گوشت 461

طعام شخص كتابى و همخوارگى با او 475

جواز استعمال موى خوك 477

نگهدارى گوسفند و ماكيان در خانه 478

كراهت برهنه كردن استخوان 479

باب خوردن و آشاميدن در كاسه طلا و نقره و غير آن از آداب اطعام 482

تعّهدات به سوگند و نذر و كفّاره‏ 493

سوگند و نذر 493

كفّارات 516